



دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



غدیر نامه



آدرس: قم، متري آيت الله صدوقی(ره)، ۱۴۰۰متری

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بلاک ۱۰۲

تلفن:

۰۲۰-۳۲۹۲۲۸۳۶

دورنگار:

۰۲۰-۳۲۹۲۲۸۳۷

نشانی اینترنتی: masjedpajoh.ir

masjed.ir

عنوان: غدیر نامه

تئیه و تنظیم: دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد

منبع: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شباهت حوزه‌های علمیه

تاریخ: تابستان ۱۳۹۹

فهرست مطالب

٦	دیباچه:
١٠	فصل اول: آیات تبلیغ و اكمال دین
١٦	فصل دوم: حدیث غدیر
٥١	فصل سوم: پرسش‌ها و پاسخ‌های غدیر
٥٢	بخش اول : حدیث و واقعه غدیر
١٠٦	بخش دوم: غدیر در قرآن
١٧٨	بخش سوم: پیامبر ﷺ و غدیر
٢٣٢	بخش چهارم: امام علی علیه السلام و غدیر
٢٨٢	بخش پنجم: غدیر در کلام اهل بیت علیهم السلام
٣٠٨	بخش ششم: صحابه و غدیر
٣٤٢	بخش هفتم : اهل سنت و غدیر
٣٩٠	بخش هشتم : عید غدیر
٤١٠	بخش نهم: سایر مباحث غدیر

دیباچه:

«غدیر در آثار اسلامی ما به «عیدالله الاکبر»، «یوم العهد المعهود» و «یوم المیثاق المأخوذ» تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان دهنده تأکید و اهتمامی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله ولایت است.» (بیانات رهبر معظم انقلاب ۸۷/۱۶)

از این رو «مسئله امامت و مسئله ولایت و زنده نگهداشت غدیر، به یک معنا زنده نگهداشت اسلام است. مسئله فقط مسئله شیعه و معتقدین به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست. اگر ما مردم شیعه و مدعی پیروی از امیرالمؤمنین، حقیقت غدیر را درست تبیین کنیم، هم خودمان درک کنیم، هم به دیگران معرفی کنیم، خود مسئله غدیر می‌تواند وحدت‌آفرین باشد.» (بیانات رهبر معظم انقلاب ۹۱/۸/۱۰)

مرحوم علامه امینی^(ره) پس از سال‌ها ممارست و تحقیق در این موضوع توانست کتاب الغدیر را تالیف نماید، کتابی که به اعتراف علمای فرقیین بی نظیر و متقن است و ضمن تأکید بر اصل وحدت مسلمین، با سبکی نقادانه روایت و تفسیر شیعی از واقعه غدیر را با تمسک به روایات و اقوال فرقیین به اثبات می‌رساند. اما نه کتاب الغدیر و نه مناظرات و مباحثات بسیار علمان توانسته است از ظهور و بروز سوالات و شباهات جدید جلوگیری نماید و همواره موضوع امامت و واقعه غدیر از چالش برانگیزترین موضوعات کلامی و تاریخی در جامعه اسلامی بوده است.

لذا در آستانه عید سعید غدیرخم و دهه ولایت، دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی مرکز رسیدگی به امور مساجد، جهت آشنایی بیشتر امامان محترم جماعت با شباهات و پاسخ‌های ارائه شده در موضوع غدیر، مجموعه‌ای از پرسش و پاسخ‌ها را که توسط مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شباهات حوزه‌های علمیه



دیباچه

تولید شده است را گردآوری نموده، تا با بهره گیری از آن، امکان پاسخ‌گویی به سوالات و مواجهه فعال با شباهت غدیر برای ایشان فراهم گردد.

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی
مرداد ۱۳۹۹



لِيَامِرْ وَالْبَشْرِ
بِهِشْ وَ

فصل اول:

آيات تبليغ و اكمال دين



نکاتی پیرامون آیه تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» سوره مائدہ/آیه ۶۷
ای پیامبر! آنچه را از طرف پرودگارت به تو نازل شده، به مردم ابلاغ کن، و اگر انجام ندهی، رسالت او را به انجام نرساندهای و خدا تو را از مردم حفظ می کند. خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند.

این آیه نکاتی دارد:

۱. عبارت (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ) که در قرآن دو بار بیشتر نیامده، بیانگر آن است که آنچه پیامبر وظیفه دارد آن را به گوش مردم برساند امر مهمی است که مربوط به رسالت اوست و او چون رسول است باید آن را اعلام کند.

۲. کلمه (بَلَّغْ) یعنی با جدیت و اهتمام تمام آن را ابلاغ کن و به گوش مردم برسان تا کسی بعداً نگوید این مطلب به مانرسید.

۳. (مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) یعنی مردم بدانند آنچه پیامبر می گوید از جانب خودش نیست، از طرف خداست، خدایی که صاحب اختیار همه است.

۴. (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ) یعنی ابلاغ این موضوع به شکل عملی و در قالب یک مراسم باشد. زیرا قرآن به جای آن که بفرماید: (بَلَّغْ ... وَإِنْ لَمْ تُبَلَّغْ = بگو ... و اگر نگویی)، می فرماید: (بَلَّغْ ... وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ = بگو ... و اگر انجام ندهی)، یعنی ابلاغ زبانی کافی نیست، بلکه ابلاغ فعلی لازم است، باید یک مراسمی باشد و در این مراسم، آنچه را خدا گفته، به مردم اعلام کنی.

۵. عبارت (فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ) یعنی آنچه باید به مردم ابلاغ کنی، هم و زن رسالت توست، به گونه ای که اگر آن را به مردم نرسانی،



گویا اصل رسالت پروردگار را به انجام نرساندهای و زحمات بیست و سه سالهات به هدر می‌رود.

۶. جمله (*وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ*) نیز بیان می‌دارد که پیامبر از ابلاغ این امر مهم ترس و هراس داشته است و لذا خداوند وعده می‌دهد او را از شر مردم حفظ کند. البته روشن است پیامبر اسلام از اینکه جان خود را در راه خدافتادا کند، هراسی نداشته است و لذا در تمام جنگها در صف مقدم جبهه حضور داشت، بلکه این امر به گونه‌ای بود که پیامبر احتمال می‌داد برخی از مردم آن را نپذیرند و موجب فتنه و درگیری میان مسلمانان گردد که بیش از آنکه به جان پیامبر ضرر رساند، به مکتب او ضربه وارد سازد. و لذا ادامه آیه می‌فرماید: (*إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ*) یعنی خداوند اجازه نمی‌دهد کسانی این امر مهم را انکار می‌کنند، به هدفشنان برسند و تهدیدی برای تو و برنامه‌های تو باشند.

در اینجا سه سؤال مطرح است:

۱. این امر مهم چه چیزی بود که پیامبر تا سال آخر عمرش بیان نکرده بود؟

۲. چه امری بود که اگر پیامبر آن را نمی‌گفت، زحمات ۲۳ ساله‌اش به هدر می‌رفت؟

۳. چه امری بود که پیامبر از گفتنش هراس داشت؟
این مطلب هر چه باشد، جزء دین است، اما از اصول دین یا فروع دین؟ تک تک آنها را بررسی می‌کنیم تا به نتیجه برسیم.
اصول دین، توحید است و نبوت و معاد. آیا می‌شود گفت که در این ۲۳ سال، پیامبر ﷺ «*لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*» را به مردم یاد نداده بود؟!

اولین کلمه ای که به مردم آموخت، این بود: «*قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا*». پس این امر مهم توحید نیست.



قطعان بوت هم نیست، زیرا معنا ندارد کسی که حدود دو ماه
دیگر رحلت می‌کند، بگوید: مردم! من پیامبرم! آیا تا آن زمان
به مردم نگفته بود: من پیامبرم!

راجع به معاد هم، پیامبر از همان روزهای اول بعثت مردم
را از دوزخ هشدار می‌داد و تمام سوره‌های مکی خبر از معاد
می‌دهند. پس آنچه پیامبر باید در آخر عمرش اعلام کند، وقوع
قیامت نیست.

اما فروع دین: آیا پیامبر ﷺ تا دو ماه مانده به رحلتش از نماز
نگفته بود؟! و یا آن حاجیان که از مکه بر می‌گشتند تارک الصلاة
بودند؟! قطعاً آن مطلب نماز نبود. روزه، جهاد، خمس و زکات هم،
هشت سال قبل، یعنی سال دوم هجری قانون آنها صادر شده
بود. حج هم مراد نیست، زیرا آنها از مکه بر می‌گشتند. امر به
معروف و نهی از منکر نیز بارها در دیگر آیات قرآنی مطرح و بر
لزوم آن تأکید شده بود. علاوه بر آن که پیامبر از بیان این امور
هراسی نداشت و آن روزی که تنها بود و با بت‌ها و بت‌پرستان
مبازه می‌کرد نترسید، حالا که بین این همه یار و مرید است،
بترسد؟

 با این اوصاف، آن چیست که پیامبر ﷺ تا اواخر عمرش
نگفته بود، توحید و معاد و نماز و روزه هم نیست، اگر آن چیز
باشد، توحید هست، نبوت هست، نماز هست، جهاد هست، امر
به معروف و نهی از منکر هست، و اگر نباشد، باقی چیزها هم
نیست؟

 باید بگوئیم آن امر، امامت است. چون اگر امامِ معصوم بود،
توحید زنده است و گرنه به جای خدا طاغوت حاکم می‌شود.
اگر رهبرِ معصوم بود، اهداف نبوت دنبال می‌شود و اگر رهبر
معصوم بود، معارف معاد بیان می‌شود.^۱



تفسیر آیه اکمال دین در بیان مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

در بعضی از تعبیرات گفته شده است که عید غدیر عید الله الاکبر و از همه‌ی اعیاد بالاتر است، علت این و وجه این چیست؟ در قرآن کریم آیاتی هست که به غیر از مسئله‌ی غدیر به مسئله‌ی دیگری قابل تطبیق نیست. همین آیه‌ی معروف «الیوم یَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِيَنِكُمْ فَلَا تَخْشُوْهُمْ وَ اخْشَوْنَ أَلَيْوَمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيَنَكُمْ وَ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيَنًا»^۱

که در اوایل سوره‌ی مائدہ است، با غیر مسئله‌ای در وزن و اهمیت و اندازه‌ی مسئله‌ی غدیر، قابل تطبیق نیست؛ فقط یک‌چنین مسئله‌ای است که میتواند تعبیر «الیوم یَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِيَنِكُمْ» درباره‌اش بیاید. آن کسانی که در مضمون این آیات خدشه کرده‌اند، حرفهایی میزنند، مطالبی گفته‌اند، مخالفین و کسانی که قضیه‌ی غدیر را قبول ندارند این آیه را به نحوی تأویل کرده‌اند لکن این بخش از آیه قابل تأویل نیست.

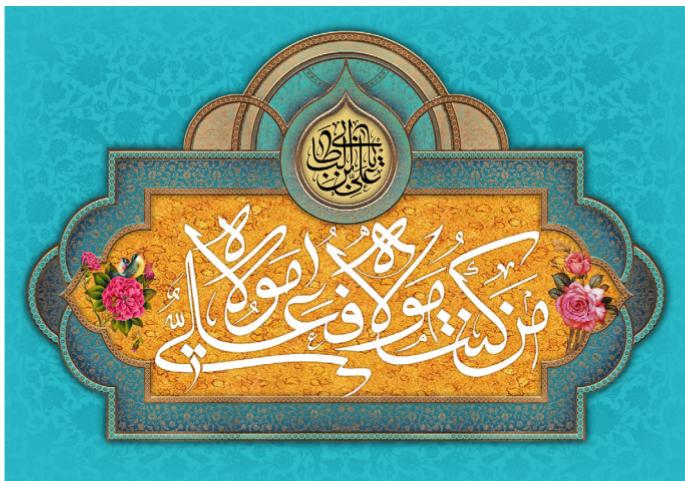


امروز روزی است که دشمنان -کفار- از دین شما مأیوس شدند.
چه چیزی مگر بر دین اضافه شد که دشمن را مأیوس کرد؟ آن
احکامی که در این آیه، در اول سوره‌ی مائده، قبل و بعد از این
فقره آمده است، مگر چقدر اهمیت دارد؟
این تعبیر درباره‌ی نماز نیامده است، درباره‌ی زکات نیامده است،
درباره‌ی جهاد نیامده است؛ درباره‌ی هیچ یک از احکام فرعی
الهی نیامده است که «آلِيَوْمَ يَتَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»؛ پس این
یک قضیه‌ی دیگری است؛ غیر از این احکام فرعی است. آن قضیه
چیست؟ قضیه‌ی رهبری جامعه‌ی اسلامی؛ قضیه‌ی نظام حکومت
و امامت در جامعه‌ی اسلامی. بله، ممکن است تخلف کنند -کما
اینکه کردند؛ چند قرن بنی‌امیه و بنی‌ Abbas و امثال اینها با نام
امامت و خلافت و مانند اینها، پادشاهی کردند؛ سلطنت کردند -
اما] این لطمه‌ای نمیزند به فلسفه‌ی غدیر. ماجرای تعیین غدیر،
ماجرای تعیین ضابطه است، تعیین قاعده است. یک قاعده‌ای در
اسلام درست شد؛ پیغمبر اکرم در ماههای آخر عمر، این قاعده
را وضع کرد؛ آن قاعده چیست؟ قاعده‌ی امامت؛ قاعده‌ی ولایت.^۱



فصل دوم:

حدیث غدیر



بخش اول: حمد و ثنای الهی

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَدَنَا فِي تَنَرِّيْدِهِ وَجَلَ فِي سُلْطَانِهِ وَعَظُمَ فِي
أَرْكَانِهِ، وَاحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَهُوَ فِي مَكَانِهِ وَفَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ
بُرْهَانِهِ،

حَمِيدًا لَمْ يَرِزَلْ، مَحْمُودًا لِيَرِزَالْ (وَمَجِيدًا لِيَرِزَولْ، وَمُبِدِّئًا وَمُعِيدًا وَكُلُّ أَمْرٍ إِلَيْهِ
يَعُودُ).

بَارِيُّ الْمَسْمُوكَاتِ وَدَاحِيُّ الْمَدْخُوَاتِ وَجَبَارُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاوَاتِ، قُدْوَسُ سُبُّوحُ،
رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلَى جَمِيعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلَى جَمِيعِ مَنْ أَنْشَأَهُ.
يَلْحَظُ كُلُّ عَيْنٍ وَالْعُيُونُ لَاتَّراهُ.

ستایش خدای را سزاست که در یگانگی اش بلند مرتبه و در
نهایی اش به آفریدگان نزدیک است؛ سلطنتش پر جلال و در ارکان
آفرینش اش بزرگ است. بی آنکه مکان گیرد و جابه جا شود،
بر همه چیز احاطه دارد و بر تمامی آفریدگان به قدرت و برهان
خود چیره است.

همواره ستوده بوده و خواهد بود و مجد و بزرگی او را پایانی نیست.
آغاز و انجام از او و برگشت تمامی امور به سوی اوست.

اوست آفریننده آسمان ها و گستراننده زمین ها و حکمران آن
ها. دور و منزه از خصایص آفریده هاست و در منزه بودن خود نیز
از تقدیس همگان برتر است. هموست پروردگار فرشتگان و روح؛
افزونی بخش آفریده ها و نعمت ده ایجاد شده هاست.
به یک نیم نگاه دیده ها را ببیند و دیده ها هرگز او را نبینند.

گَرِيمٌ حَلِيمٌ دُؤَنَاتٍ، قَدْ وَسَعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَ مَنْ عَلَيْهِمْ يَنْعَمِتُهُ. لَا يَعْجَلُ
إِنْتِقَامِهِ، وَلَا يَادِرُ إِلَيْهِمْ إِمَّا اسْتَحَقُوا مِنْ عَذَابِهِ، قَدْ قَهَمَ السَّرَّاَتَ وَ عَلِمَ الصَّمَائِرَ،
وَلَمْ تَخْفَ عَلَيْهِ الْمَكْنُونَاتُ وَلَا اشْتَهَى الْخَفِيَّاتُ. لَهُ الْإِحاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ،
وَالْغَلَبَةُ عَلَيِّ كُلِّ شَيْءٍ وَالْفُوْءُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلَيِّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ مِثْلُهُ



شيءٌ. وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ دَائِمٌ حَيْ وَ قَائِمٌ بِالْقُسْطِ، لِإِلَهٍ إِلَّا هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْبَصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. لَا يُلْحِقُ أَحَدٌ
وَضَعَفَهُ مِنْ مُعَايِنَةٍ، وَ لَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرٍ وَ عَلَازِيَّةٍ إِلَيْهِمَا دُلُّ عَزَّوَ جَلَّ عَلَيِ
نَفْسِهِ.

کریم و بردبار و شکیبات. رحمت اش جهان شمول و عطايش منت گذار. در انتقام بى ستاب و در کیفر سزاواران عذاب، صبور و شکیبات. بر نهان ها آگاه و بر درون ها دانا. پوشیده ها بر او آشکار و پنهان ها بر او روشن است. او راست فراگیری و چیرگی بر هر هستی. نیروی آفریدگان از او و توانایی بر هر پدیده ویژه اوست. او را همانندی نیست و هموست ایجادگر هر موجود در تاریکستان لاشی. جاودانه و زنده و عدل گستر. جز او خداوندی نباشد و اوست ارجمند و حکیم.

دیده ها را بر او راهی نیست و اوست دریابنده دیده ها. بر پنهانی ها آگاه و بر کارها داناست. کسی از دیدن به وصف او نرسد و بر چگونگی او از نهان و آشکار دست نیابد مگر، او - عزوجل - خود، راه نماید و بشناساند.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَّا الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذِي يَعْشَى الْأَبْدَ نُورُهُ، وَالَّذِي يُثْفِدُ أَمْرَهُ
بِلِامْشَاوِرَةٍ مُشِيرٍ وَلَامْعَةٍ شَرِيكٍ فِي تَقْدِيرِهِ وَلَا يَعْوَذُ فِي تَبْيِيرِهِ. صَوْرَ مَا ابْتَدَأَ
عَلَيْهِ غَيْرِ مِثَالٍ، وَ خَلَقَ مَا خَلَقَ بِلِامْعُوَّةٍ مِنْ أَخْدٍ وَلَا تَكْلِفٍ وَلَا احْتِيَالٍ. أَنْشَأَهَا
فَكَاتُثٌ وَ بَرَأَهَا قَبَاتٌ.

فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْمُتَقِنُ الصَّنْعَةَ، الْخَيْرُ الصَّنِيعَةُ، الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُوَرُ
وَالْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُؤْرُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعَزَّتِهِ، وَاسْتَسْلَمَ كُلُّ
شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَبَّتِهِ. مَلِكُ الْأَمْلَاكِ وَ مَفْلُكُ الْأَفْلَاكِ وَ مَسْخَرُ الشَّمْسِينِ



من خطبه عذر

وَالْقَمَرُ، كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلِ مُسَمٍّي. يَكُوْزُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُوْزُ النَّهَارَ عَلَى الْلَّيْلِ

يَطْلُبُهُ حَشِيشًاً. قَاصِمُ كُلِّ جَبَارٍ عَنِيدٍ وَمُهْلِكٌ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ.

وَغَوَاهِي مَى دَهْمَ كَه او «الله» است. هَمُو كَه تَنْزَهَش سَرَاسِر روزگاران را فراگیر و نورش ابديت را شامل است. بى مشاور، فرماش را اجرا، بى شريک تقديرش را امضا و بى ياور سامان دهی فرماید. صورت آفرینش او را الگویی نبوده و آفريیدگان را بدون ياور و رنج و چاره جويى، هستى بخشیده است. جهان با ايجاد او موجود و با آفرینش او پديدار شده است.

پس اوست «الله» كه معبدی به جز او نیست. هَمُو كَه صُنْعَش استوار است و ساختمان آفرینش زبيا. دادگری است که ستم روا نمى دارد و كريمى كه كارهابه او بازمى گردد.

وَغَوَاهِي مَى دَهْمَ كَه او «الله» است که آفريیدگان در برابر بزرگى اش فروتن و در مقابل عزّتش رام و به توانايى اش تسلیم و به هيبت و بزرگى اش فروتن اند. پادشاه هستى ها و چرخاننده سپهرها و رام کننده آفتاب و ماه که هريک تا أَجَلِ معين جريان يابند. او پرده شب را به روز و پرده روز را - که شتابان در پى شب است - به شب پيچد. اوست شکننده هر ستمگر سرکش و نابودکننده هر شيطان رانده شده.

لَمْ يَكُنْ لَهُ ضِدٌ وَلَا مَعْهُ نِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً

أَحَدٌ. إِلَهٌ وَاحِدٌ وَرَبٌّ مَاجِدٌ يَشَاءُ فَيُمْضِي، وَيُرِيدُ فَيَقْضِي، وَيَعْلَمُ فَيَحْصِي، وَيُمِيزُ

وَيُحْيِي، وَيُثْقِرُ وَيُعْنِي، وَيُضْحِكُ وَيُنْكِي، (وَيُنْذِنِي وَيُنْهَى) وَيَمْنَعُ وَيُعْطِي، لَهُ

الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يَبْدِئُ الْحَيْرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

يُولُجُ الْلَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولُجُ النَّهَارَ فِي الْلَّيْلِ، لِإِلَهٍ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَقَارُ. مُسْتَجِيبٌ

الدُّعَاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطَاءِ، مُحْصِي الْأَنْفَاسِ وَرَبُّ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ، الَّذِي لَا يُشَكِّلُ عَلَيْهِ

شَيْءٌ، وَلَا يُضْحِرُهُ صُرَاخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَلَا يُنْهِمُهُ إِلْحَاجُ الْمُلْحِينَ.



الْعَاصِمُ لِلصَّالِحِينَ، وَالْمُوْفَقُ لِلْمُفْلِحِينَ، وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ. الَّذِي
اسْتَحْقَ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يَسْكُنْهُ وَيَحْمَدْهُ (علی گُل حائل).

نه او را ناسازی باشد و نه براپیش انباز و مانندی. یکتا و بی نیاز، نه زاده و نه زاییده شده، او را همتایی نبوده، خداوند یگانه و پروردگار بزرگوار است. بخواهد و به انجام رساند. اراده کند و حکم نماید. بداند و بشمارد. بمیراند و زنده کند. نیازمند و بی نیاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور برداشت. بازدارد و عطا کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست توانی اوست تمام نیکی و همoust بر هر چیز توانا.

شب را در روز و روز را در شب فرو برداشت. معبدی جز او نیست؛ گران مایه و آمرزنده؛ اجابت کننده دعا و افزاینده عطا، بر شمارنده نفس ها؛ پروردگار پری و انسان. چیزی بر او مشکل ننماید، فریاد فریادکنندگان او را آزده نکند و اصرار اصرارکنندگان او را به سته نیاورد.

نیکوکاران را نگاهدار، رستگاران را یار، مؤمنان را صاحب اختیار و جهانیان را پروردگار است؛ آن که در همه احوال سزاوار سپاس و ستایش آفریدگان است.

أَخْمَدْهُ كَثِيرًا وَأَشْكُرْهُ دَائِمًا عَلَيِ السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ، وَأُولِئِنِ بِهِ وَ
بِمَلَائِكَتِهِ وَكُشَّبِهِ وَرُسْلِهِ، أَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَأَطْبِعُ وَأَبَادِرُ إِلَيْهِ كُلُّ مَا يُرْضِاهُ وَأَسْتَسْلِمُ
لِمَا قَضَاهُ، رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَخَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ، لَإِنَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ مَكْرُهٌ
وَلَا يَخَافُ جَحَوْرٌ.

او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می گوییم بر شادی و رنج و بر آسایش و سختی و به او و فرشتگان و نبشته ها و فرستاده هایش ایمان داشته، فرمان او را گردن می گذارم و اطاعت می کنم؛ و به سوی خشنودی او می شتابم و به حکم او تسليمم؛ چرا که به فرمانبری او شائق و از کیفر او ترسانم. زیرا او خدایی است که



من خطه عذر

کسی از مکروش در امان نبوده و از بی عدالتیش ترسان نباشد (زیرا او را ستمی نیست).

بخش دوم: فرمان الهی برای مطلبی مهم

وَأَقِرْهُ عَلَيْنِي نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَشْهَدَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأَوْدَى مَا أُوحِيَ بِهِ إِلَيْ حَدَّرَا
مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحَلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لِيَذْكُرُهَا عَنِي أَحَدٌ وَإِنْ عَظَمَتْ حِيلَةُ
وَصَفَّتْ خُلْتُهُ

- لِإِلَاهِ الْأَهْوَى - لِإِنَّهُ قَدْ أَغْلَمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَثْرَى إِلَيْ (فی حَقِّ عَلِيٍّ) فَمَا
بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنْ لِي تَبَارُكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ (مِنَ النَّاسِ) وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي
الْكَرِيمُ.

و اکنون به عبودیت خویش و پروردگاری او گواهی می دهم. و
وظیفه خود را در آن چه وحی شده انجام می دهم مباد که
از سوی او عذابی فرود آید که کسی یاری دورساختن آن از من
نباشد. هر چند توانش بسیار و دوستی اش (با من) خالص باشد.
- معبدی جز او نیست - چرا که اعلام فرموده که اگر آن چه
(درباره‌ی علی) نازل کرده به مردم نرسانم، وظیفه رسالتش را
انجام نداده ام؛ و خداوند تبارک و تعالی امنیت از [آزار] مردم را
برایم تضمین کرده و البته که او بسنده و بخشنده است.

فَأَوْحَى إِلَيَّ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ, يَا أَنِيَّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أَثْرَى إِلَيْكَ مِنْ
رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ يَعْنِي فِي الْخَلَقَةِ لِعَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

مَعَاشِ النَّاسِ، مَا قَصَرْتُ فِي بَلَّغِي مَا أَثْرَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْ، وَأَنَا أَبِيَّنْ لَكُمْ سَبَبَ
هَذِهِ الْأَكْرَمِيَّةِ: إِنَّ جَبْرِيلَ هَبَطَ إِلَيْ مِرَاً لَلَّا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَهُوَ السَّلَامُ
- أَنَّ أَقْوَمَ فِي هَذَا الْمَسْهَدِ فَأَعْلَمَ كُلَّ أَبْيَضَ وَأَسْوَدَ: أَنَّ عَلِيًّا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي
وَوَصِيِّيَ وَخَلِيقَتِي (عَلِيٌّ أَمْتِي) وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلَّهُ مِنِي مَحْلُّ هَارُونَ

مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَاتِبِعَنِي بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

وَقَدْ أَذْرَأَ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْيِ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ (هِيَ): (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْهِنَّ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، وَعَلَيْيِ
بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَيَ الزَّكَةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي
كُلِّ حَالٍ.

پس آنگاه خداوند چنین وحی ام فرستاد: «به نام خداوند همه
مهر مهرورز. ای فرستاده ما! آن چه از سوی پروردگارت درباره
علی و خلافت او بر تو فرود آمده بر مردم ابلاغ کن، و گرنه
رسالت خداوندی را به انجام نرسانده ای؛ و او تو را از آسیب مردمان
نگاه می دارد.»

هان مردمان! آنچه بر من فرود آمده، در تبلیغ آن کوتاهی نکرده
ام و حال برایتان سبب نزول آیه را بیان می کنم: همانا جبرئیل
سه مرتبه بر من فرود آمد از سوی سلام، پروردگارم - که تنها
او سلام است - فرمانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر
سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصی و
جانشین من در میان امت و امام پس از من بوده. جایگاه او نسبت
به من به سان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری
پس از من نخواهد بود او (علی)، صاحب اختیاراتان پس از خدا و
رسول است؛

و پروردگارم آیه ای بر من نازل فرموده که: «همانا ولی، صاحب
اختیار و سرپرست شما، خدا و پیامبر او و ایمانیانی هستند که نماز
به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.» و هر آینه
علی بن ابی طالب نماز به پا داشته و در رکوع زکات پرداخته و
پیوسته خداخواه است.

وَسَأَلَتْ جَبِرِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِي لِي (السَّلَام) عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ -
لِعِلْمِي يِقْلِلُ الْمُتَقِيَّنَ وَكَثُرَةُ الْمُنَافِقِيَّنَ وَإِدْغَالِ الْلَائِمِيَّنَ وَحِيلِ الْمُسْتَهْزِئِيَّنَ



بِالْإِسْلَامِ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالْأَسْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ،
وَيَحْسَبُونَهُ هَيْنَاً وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.

وَكُثْرَةً أَذَاهُمْ لِي عَيْرَ مَرَّةٍ حَتَّى سَمَّوْنِي أَذْنًا وَرَعَمُوا أَنِي گَذَالِكَ لِكُثْرَةِ مُلَازَتِهِ
إِنِّي وَإِقْبَالِي عَلَيْهِ (وَهَوَاهُ وَقَبُولِهِ مِنِّي) حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَالِكَ (وَ
مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيِّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنٌ، قُلْ أَذْنٌ - (عَلَيِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ
أَذْنٌ) - حَيْرٌ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) الآيَةُ.

و من از جبرئيل درخواستم که از خداوند سلام اجازه کند و مرا از
این مأموریت معاف فرماید. زیرا کمی پرهیزگاران و فرونی منافقان
و دسیسه ملامت گران و مکر مسخره کنندگان اسلام را می دانم؛
همانان که خداوند در کتاب خود در وصفشان فرموده: «به زبان
آن را می گویند که در دل هایشان نیست و آن را اندک و آسان می
شمارند حال آن که نزد خداوند بس بزرگ است».

و نیز از آن روی که منافقان بارها مرا آزار رسانیده تا بدانجا که مرا
آذن [سخن شنو و زودباور آنامیده اند، به خاطر همراهی افزون
علی با من و رویکرد من به او و تمایل و پذیرش او از من، تا
بدانجا که خداوند در این موضوع آیه ای فرو فرستاده: «و از آناند
کسانی که پیامبر خدا را می آزارد و می گویند: او سخن شنو و
زودباور است. بگو: آری سخن شنو است. - بر علیه آنان که گمان
می کند او تنها سخن می شنود - لیکن به خیر شماست، او
(پیامبر صلی الله علیه و آله) به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق
می کند و راستگو می انگارد».

وَلَوْشِئْتُ أَنْ أَسْمَى الْقَاتِلِينَ بِذَالِكَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمِّيْتُ وَأَنْ أُوْمَئِ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ
مِنْ خَطْبَةِ عَدْيَرٍ
لَاَوْمَأْتُ وَأَنْ أَذْلُّ عَآيِهِمْ لَذَلْلُثُ، وَلِكَنِّي وَاللَّهُ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ. وَكُلُّ ذَالِكَ
لَا يَرْضِي اللَّهَ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ (فِي حَقِّ عَلِيٍّ)، ثُمَّ تَلَا: (يَا
أَيُّهَا الرَّسُولُ تَلَّعْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي حَقِّ عَلِيٍّ - وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رسالَتُهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

و اگر می خواستم نام گویندگان چنین سخنی را بر زبان آورم و یا به آنان اشارت کنم و یا مردمان را به سویشان هدایت کنم [که آنان را شناسایی کنند] می توانستم. لیکن سوگند به خدا در کارشان کرامت نموده لب فروپاشتم. با این حال خداوند از من خشنود نخواهد گشت مگر این که آن چه در حق علی عیه السلام فرو فرستاده به گوش شما برسانم. سپس پیامبر ﷺ چنین خواند: «ی پیامبر ما! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده - در حق علی - ابلاغ کن؛ و گرنه کار رسالتش را انجام نداده ای. و البته خداوند تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد.»

بخش سوم: اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام ع
هان مردمان! بدانید این آیه درباره اوست. ژرفی آن را فهم کنید و بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده، پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می کنند و بر صحرانشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برد و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست لازم شمرده است.

فَاعْلَمُوا مَعَاشَ النَّاسِ (ذَلِكَ فِيهِ وَأَفْهَمُوهُ وَأَعْلَمُوا) أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيَا إِمَاماً فَرَضَ طاغِتَةً عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَعَلَى الْبَادِيِّ وَالْحَاضِرِ، وَعَلَى الْعَجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ، وَالْحُرُّ وَالْمَمْلُوكِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَعَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَعَلَى كُلِّ مُوَحَّدٍ.

ماضِ حُكْمُهُ، جازِ قَوْلُهُ، نافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَقَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبَعَهُ وَصَدَّقَهُ، فَقَدْ غَرَّ اللَّهُ لَهُ وَلَمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطَاعَ لَهُ.



مَاعِشِ النَّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَفْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَسْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَانْقَادُوا لِأَمْرِ اللَّهِ) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَإِلَاهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَقَبِيلَتُهُ الْمُخَاطِبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلَيْ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرْيَتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَيْ يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

[هشدار که] اجرای فرمان و گفتار او لازم و امرش نافذ است. ناسازگارش رانده، پیرو و باورکننده اش در مهر و شفقت است. هر آینه خداوند، او و شنواپان سخن او و پیروان راهش را آمرزیده است. هان مردمان! آخرين بار است که در اين اجتماع به پا ايستاده ام. پس بشنويد و فرمان حق را گردن گذاريده، چرا که خداوند عزوجل صاحب اختيار و ولی و معبد شماست؛ و پس از خداوند ولی شما، فرستاده و پیامبر اوست که اکنون در برابر شماست و با شما سخن می گويد. و پس از من به فرمان پروردگار، على ولی و صاحب اختيار و امام شماست. آن گاه امامت در فرزندان من از نسل على خواهد بود. اين قانون تا بريايی رستاخيز که خدا رسول او را ديدار کنيد دوام دارد.

لَا حَلَالٌ إِلَّا مَا حَلَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَلَا حَرَامٌ إِلَّا مَا حَرَمَ اللَّهُ (عَلَيْكُمْ) وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَ عَرَقِي الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَأَنَا أَفْضِلُ بِمَا عَلِمْتَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَخَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ.

مَاعِشِ النَّاسِ، (فَصَلُوهُ). مَامِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي، وَكُلُّ عِلْمٍ عُلِمَتْ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُهُ عَلَيْهِ، وَهُوَ إِلَامُ الْمُبِينِ
الذى ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَسٍ: (وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِ مُبِينٍ).

مَاعِشِ النَّاسِ، لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلَا تَسْتَكْفُوا عَنْ وِلَائِتِهِ، فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيُرْهِقُ الْبَاطِلَ وَيَئْهِي عَنْهُ، وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لِأَئِمَّمٍ.
أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ (لَمْ يَسْقِفْهُ إِلَى الْأَيْمَانِ بِي أَحَدٍ)، وَالَّذِي فَدَى رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا أَحَدَ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ



غَيْرُهُ.

(أَوْلُ النَّاسِ صَلَاهُ وَأَوْلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مَعِي. أَمْرُتُهُ عَنِ اللَّهِ أَنْ يَنَامَ فِي مَضْجَعِي، فَفَعَلَ فَادِيَاً لِي بِنَفْسِهِ).

روا نیست، مگر آن چه خدا و رسول او و امامان روا دانند؛ و ناروا نیست مگر آن چه آنان ناروا دانند. خداوند عزو حمل، هم روا و هم ناروا را برای من بیان فرموده و آن چه پروردگارم از کتاب خویش و حلال و حرامش به من آموخته در اختیار علی نهاده ام. همان مردمان! او را برتر بدانید. چرا که هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در جان من نبشه و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیز کاران، علی، ضبط کرده ام. او (علی) پیشوای روشنگر است که خداوند او را در سوره یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده ایم...»

هان مردمان! از علی رو برنتابید. و از امامتش نگریزید. و از سرپرستی اش رو برنگردانید. او [اشما را] به درستی و راستی خوانده و [آخود نیز] بدان عمل نماید. او نادرستی را نابود کند و از آن بازدارد. در راه خدا نکوهش نکوهش گران او را از کار باز ندارد. او نخستین مؤمن به خدا و رسول اوست و کسی در ایمان، به او سبقت نجسته. و همو جان خود را فدای رسول الله نموده و با او همراه بوده است تنها اوست که همراه رسول خدا عبادت خداوند می کرد و جز او کسی چنین نبود.

اولین نمازگزار و پرستشگر خدا به همراه من است. از سوی خداوند به او فرمان دادم تا [در شب هجرت] در بستر من بیارامد و او نیز فرمان برده، پذیرفت که جان خود را فدای من کند.



غَيْرُهُ

من خطبه عذر

۲۶

مَعَاشِ النَّاسِ، فَصُلُوهُ فَقَدْ فَكَلَهُ اللَّهُ، وَأَقْبُلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.

مَعَاشِ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ يَئُوبَ اللَّهَ عَلَيْهِ أَحَدٌ لَنْكَرْ وَلَيْتَهُ وَلَنْ يَعْفُرَ لَهُ، حَتَّمًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَقْعُلَ ذَالِكَ مِنْ خَالِقٍ أَمْرُهُ وَلَنْ يُعَذَّبَهُ عَذَابًا لَنْكَرًا أَبْدَا

الْبَادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ. فَاخْدَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ. فَتَصْلُوا نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِكَافِرِينَ.

هان مردمان! او را بتر دانيد، که خداوند او را برگزیده؛ و پیشواي او را بپذيريد، که خداوند او را بپا کرده است.

هان مردمان! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذيرد و او را نيامرزد. اين است روش قطعی خداوند درباره ناسازگار علی و هرآينه او را به عذاب دردناك پايدار كيفر كند. از مخالفت او بهراسيد و گزنه در آتشی درخواهيد شد که آتش گيره آن مردمانند؛ و سنگ، که برای حق ستيزان آماده شده است.

مَعَاشِ الرَّاتِينَ، بِـوَاللَّهِـ بَشَّرَ الْأَوْلَوْنَ مِنَ التَّبَيِّنَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَاـ (وَاللَّهُـ)ـ خَافِرُ
الْأَتْيَيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمُخْلوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَينَ.
فَمَنْ شَكَ فِي ذَالِكَ فَقَدْ كَفَرَ كُفُرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَمَنْ شَكَ فِي شَيْءٍ مِّنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ
شَكَ فِي كُلِّ مَا أُنْزِلَ إِلَيَّ، وَمَنْ شَكَ فِي وَاحِدٍ مِّنَ الْأَئْمَةِ فَقَدْ شَكَ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ؛
وَالسَّالِكُونَ فِي النَّارِ.

مَعَاشِ الرَّاتِينَ، حَبَّانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِذِهِ الْفَضْيَّةِ مَنَا مِنْهُ عَلَيَّ وَإِحْسَانَا مِنْهُ إِلَيَّ
وَلَا إِلَهَ إِلَّاهُو، أَلَا لَهُ الْحَمْدُ مِنْيَ أَبْدَ الْأَيْدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ وَعَلَيَّ كُلُّ حَالٍ.

هان مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مردده داده اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان آسمانيان و زمينيانم. آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلي درآمده و تردید در سخنان امروزمن همسنگ تردید در تمامی محتوای رسالت من است، و شک و ناباوری در امامت یکی از امامان، به سان شک و ناباوری در تمامی آنان است. و هرآينه جايگاه ناباوران ما آتش دوزخ خواهد بود.

هان مردمان! خداوند عزوجل از روی ملت و احسان خويش اين برتری را به من پيشکش کرد و البته که خدائي جز او نيسرت.



آگاه باشید: تمامی ستایش ها در همه روزگاران و در هر حال و مقام ویرثه اوست.

مَعَاشِرُ النَّاسِ، فَصَلُوا عَلَيْنَا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكْرِ وَأُنْثِي مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرُّزْقَ وَقِيقِي الْخَلْقِ.

مَلْعُونُ مَأْعُونٌ، مَعْضُوبٌ مَعْضُوبٌ مَنْ رَدَ عَلَيْ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوافِقْهُ.

اللَّهُ أَنَّ جَبَرِيلَ حَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ: «مَنْ عَادِي عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَصْبِي»، (وَلَتَنْظُرْ نَفْسُنَا مَا قَدَّمْتُ لِعَدِ وَاتَّقُوا اللَّهَ - أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَرِزِّلْ قَدْمَ بَعْدَ ثُبُوتِهَا - إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

مَعَاشِرُ النَّاسِ، إِنَّهُ حَنْبُ اللَّهِ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِي الْعَزِيزِ، فَقَالَ تَعَالَى (مُحْبِرًا عَمَّنْ يُخَالِفُهُ): (أَنْ تَقُولَ نَفْسُنَا يَا حَسْرَتَا عَلَيْ ما فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ). همان مردمان! عل را برتر دانید، که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزی شان فرود آید.

دور دورباد از درگاه مهر خداوند و خشم خشم باد برد آن که این گفته را پذیرد و با من سازگار نباشد!

هان! بدانيد جبرئيل از سوي خداوند خبرم داد: «هر آن که با على بستيزد و بر ولايت او گردن نگذارد، نفرين و خشم من بر او باد!» البته بايست که هر کس بنگرد که برای فردادی رستاخيز خود چه پيش فرستاده. [هان!] تقوا پيشه کنيد و از ناسازگاري با على بپريزيد. مباد که گام هايستان پس از استواری درلغزد. که خداوند بير کردار تان آگاه است.

هان مردمان! همانا او هم جوار و همسایه خداوند است که در بشته اى عزيز خود او را ياد کرده و درباره ستيزندگان با او فرموده: «تا آنکه مبادا کسی در روز رستاخيز بگويد: افسوس که درباره همچوار و همسایه اى خدا کوتاهی کردم...»



من خطبه عذر

مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَانظُرُوا إِلَيْ مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوْجَهُ وَلَنْ يُوَضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذُ بِيَدِهِ وَمُصْعَدُهُ إِلَيْ وَشَائِلٍ بِعَضْدِهِ (وَ رَافِعُهُ بِيَدِي) وَ مَعْلَمُكُمْ: أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهُذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ، وَ هُوَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيَّيْ، وَ مُوَالَاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيْ.

هان مردمان! در قرآن اندیشه کنید و ژرفی آیات آن را دریابید و بر محکماتش نظر کنید و از متشابهاتش پیروی ننمایید. پس به خدا سوگند که باطن ها و تفسیر آن را آشکار نمی کند مگر همین که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده ام و اعلام می دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست. و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلَيْنَا وَالطَّيَّبِينَ مِنْ وُلْدِي (مِنْ صُلْبِهِ) هُمُ الثَّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الْقُلْ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَنْ يَقْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

أَلَا إِنَّهُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكَامُهُ فِي أَرْضِهِ، أَلَا وَقَدْ أَدَى ثُ
أَلَا وَقَدْ بَلَغْتُ، أَلَا وَقَدْ أَسْمَعْتُ، أَلَا وَقَدْ أَوْضَحْتُ، أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، إِلَيْنَا لَا «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» عَيْرَ أَخِي هَذَا، أَلَا تَحِلُّ إِمْرَةٌ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.

هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچک ترنند و قرآن یادگار گران سنگ بزرگ تر. هر یک از این دو از دیگر همراه خود خبر می دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

هان! بدانید که آنان امانتداران خداوند در میان آفریدگان و

حاکمان او در زمین اویند.

هشدار که من وظیفه‌ی خود را ادا کردم. هشدار که من آن چه بر عهده‌ام بود ابلاغ کردم و به گوشتان رساندم و روش نمودم. بدانید که این سخن خدا بود و من از سوی او سخن گفتیم. هشدار که هرگز به جز این برادرم کسی نباید امیرالمؤمنین خوانده شود. هشدار که پس از من امارت مؤمنان بری کسی جز او روا نباشد.

ثم قال: «إِيَّاهَا النَّاسُ، مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهُذَا عَلَيَّ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالِّيَ مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ وَأَنْصَرْمَنْ نَصَرَهُ وَاحْدَدْ مَنْ خَذَلَهُ.

سپس فرمود: مردمان! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتنند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد.

بخش چهارم: بلند کردن امیرالمؤمنین ﷺ به دست رسول خدا

معاشرالنّاسِ، هذا على أخي و وصيي و واعي علمي، و خليقتي في أمّتي على من آمن بي وعلني تفسير كتاب الله عزوجل والداعي إلّيه والعامل بمائضاه والمحارب لآعدائه والمُوالى على طاعته والناهي عن معصيته، إنّه خليفة رسول الله و أمير المؤمنين والإمام الهادي من الله، و قاتل الناكثين وألقايسرين وألمارقين بِأمرِالله. يَقُولُ اللَّهُ: (مَا يَدْلِلُ الْقَوْلُ لَدَيْ).

بأنك يارب أقول: اللهم والي من وله وعاد من عاده (وأنصر من نصره واحدد من خذله) والعن من أنكره وأغضبه على من جحد حقه.

هان مردمان! این علی است برادر و وصی و نگاهبان دانش من. و هموست جانشین من در میان امت و بر گروندگان به من و بر تفسیر کتاب خدا



که مردمان را به سوی او بخواند و به آن چه موجب خشنودی اوست عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید. او پشتیبان فرمانبرداری خداوند و بازدارنده از نافرمانی او باشد. همانا اوست جانشین رسول الله و فرمانروای ایمانیان و پیشوای هدایتگر از سوی خدا و کسی که به فرمان خدا با پیمان شکنان، رویگردان از راستی و درستی و به دررفتگان از دین پیکار کند. خداوند فرماید: «فرمان من دگرگون نخواهدشد.»

پروردگار!! اکنون به فرمان تو چنین می گوییم: خداوند!! دوستداران او را دوست دار، و دشمنان او را دشمن دار. پشتیبانان او را پشتیبانی کن. یارانش را یاری نما. خودداری کنندگان از یاری اش را به خود رها کن. ناباورانش را از مهرت بران و بر آنان خشم خود را فرود آور.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ الْكِتَابَ فِي عَلِيٍّ وَلِتَكُنْ عِنْدَبِينِ دَالِكَ وَتَصِيكَ إِنَّاهُ لِهَذَا الْيَوْمِ
(الْيَوْمَ أَكْمَلْتَ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتَ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيْنًا)، (وَ
مَنْ يَتَّسِعْ عَيْرُ الْإِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلْ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ). اللَّهُمَّ
إِنِّي أَشْهِدُكَ أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ.

معبودا!! تو خود در هنگام برپاداشتن او و بیان ولایتش نازل فرمودی که: «امروز آیین شما را به کمال، و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم، و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» «و آن که به جز اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نبوده، در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود.» خداوند، تو را گواه می گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.



مَعَاشِ الرَّاحِلِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ دِيْنَكُمْ بِإِيمَانِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتِمْ بِهِ وَبِقَنْ يَقُومُ
مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَيْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَيْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ فَأُولَئِكَ
الَّذِينَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ (فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ) وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، (لَا يُحَفَّ)

عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ).

هان مردمان! خداوند عزوجل دين را با امامت على تكميل فرمود. اينك آنان که از او و جانشينانش از فرزندان من و از نسل او - تا برپايی رستاخيز و عرضه ی بر خدا - پيروی نکنند، در دو جهان کرده هایشان بيهوده بوده در آتش دوزخ ابدی خواهند بود، به گونه ی که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلَيْيَ، أَنْصَرُكُمْ لِي وَأَحْقَكُمْ بِي وَأَفْرَيْكُمْ إِلَيْيَ وَأَعْزِكُمْ عَلَيْ،

وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَ وَأَنْعَثَهُ رَاضِيَانِ. وَمَأْرَكَتُ آيَةً رِضاً (في القرآن) إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطَبَ

اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْهِ، وَلَا تَرَكَتْ آيَةً مَدْحُونَةً فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ

بِالْجَنَّةِ فِي (هَلْ أَتَيْتَ عَلَيَّ الْأَنْسَانِ) إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهٍ وَلَمْدَحَ بِهَا عَيْرَةً.

هان مردمان! اين على ياورترين، سزاوارترین و نزديک تريين و عزيزترین شما نسبت به من است. خداوند عزوجل و من از او خشنوديم. آيه رضياتى در قرآن نيست مگر اين که درباره او است. و خدا هرگاه ايمان آوردهان را خطابي نموده به او آغاز کرده او اولين شخص مورد نظر خدي متعال بوده است []. و آيه ی ستايشي نازل نگشته مگر درباره او. و خداوند در سوره ی «هل آتى على الإنسان» گواهی بر بهشت ارفتن [] نداده مگر بري او، و آن را در حق غير او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، هُوَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ وَالْمُجَادِلُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَهُوَ الْقَيْيِ الْقَيْيِ

الْهَادِيُ الْمَهْدِيُ. تَبَيَّنُكُمْ حَيْرُتَبِي وَوَصِيَّكُمْ حَيْرُوَصِي (وَبَيْنُهُمْ حَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، ذَرْرَةُ كُلِّ تَبَيَّنِ مِنْ صُلْبٍ (أَمْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ) عَلَيِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ إِلَيْسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلَا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ

أَعْمَالُكُمْ وَتَنِلُّ أَقْدَامُكُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أَهْبَطَ إِلَيَّ الْأَرْضَ بِخَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ، وَهُوَ ضَفُوةُ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَ، وَكَيْفَ يُكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ،

أَلَا وَإِنَّهُ لَا يُغْنِصُ عَلَيَا إِلَّا شَقِيقِي، وَلَا يُوَالِي عَلَيَا إِلَّا تَقِيقِي، وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ



من خطبه عذير

مُخْلِصٌ.

هان مردمان! او یاور دین خدا و دفاع کننده ی از رسول اوست. او پرهیزکار پاکیزه و رهنمی ارشاد شده [به دست خود خدا] است. پیامبرین برترین پیامبر، وصی او برترین وصی و فرزندان او برترین او صیایند.

هان مردمان! فرزندان هر پیامبر از نسل اویند و فرزندان من از صلب و نسل امیرالمؤمنین علی است.

هان مردمان! به راستی که شیطان اعوگر، آدم را با رشک از بهشت رانده مبادا شما به علی رشک ورزید که کرده هایتان نابود و گام هایتان لغزان خواهد شد. آدم به خاطر یک اشتباه به زمین هبوط کرد و حال آن که برگزیده ی خدی عزوجل بود. پس چگونه خواهید بود شما و حال آن که شما شمایید و دشمنان خدا نیز از میان شمایند.

آگاه باشید! که با علی نمی ستیزد مگر بی سعادت و سرپرستی او را نمی پذیرد مگر رستگار پرهیزگار. و به او نمی گرود مگر ایمان دار بی آلایش.

وَ فِي عَلِيٍّ - وَاللَّهُ - نَزَّلْتُ سُورَةً الْعَصْرَ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ
الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ) (إِلَّا عَلِيًّا الَّذِي أَمْنَ وَ رَضِيَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ).

مَا عَشَرَ النَّاسُ، قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رِسَالَتِي وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا بَلَاغُ
الْمُبِينِ.

مَا عَشَرَ النَّاسُ، (إِنَّقُولَهُ حَقٌّ تُقَاتَهُ وَلَا تَمُوتُنَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

و سوگند به خدا که سوره ی والعصر درباره ی اوست: «به نام خداوند همه مهر ورز. قسم به زمان که انسان در زیان است.»

مگر علی که ایمان آورده و به درستی و شکیابی آراسته است.

هان مردمان! خدا را گواه گرفتم و پیام او را به شما رسانیدم. و بر

فرستاده وظیفه ی جز بیان و ابلاغ روشن نباشد!



نامه

من خلیل عدیو

هان مردمان! تقوا پیشه کنید همان گونه که باسته است. و نمیرید جز با شرف اسلام.

بخش ششم: اشاره به کارشکنی‌های منافقین

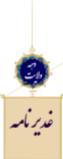
مَعَاشِرَالثَّالِثِ، (آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْأُنْذِرُ الَّذِي أُنْذِرَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمِسَ وُجُوهًا فَتَرَهَا عَلَى أَبْرَاهِيمَ أَوْ لَعْنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبِّ). (بالله ما عنی بهذه الآية إلا قوماً من أصحابي أغرهُمْ بآسمائهم وأنسابهم، وقد أمرت بالصفح عنهم فليعمل كلُّ امرئٍ على ما يجد لعلَّي في قوله من الحُبِّ والبغض).

مَعَاشِرَالثَّالِثِ، النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ مَسْلُوكُ فِي ثُمَّ فِي عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ فِي التَّسْلِيْمِ إِلَيِّ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا، لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقْصَرِينَ وَالْمَعْانِدِينَ وَالْمُخَالِفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْآتِيَنَ وَالظَّالِمِينَ وَالغَاصِبِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ.

هان مردمان! «به خدا و رسول و نور همراهاش ایمان آورید پیش از آن که چهره ها را تباہ و بازگونه کنیم یا چونان اصحاب روز شنبه [یهودیانی که بر خدا نیرنگ آوردنده] رانده شوید. «به خدا سوگند که مقصود خداوند از این آیه گروهی از صحابه اند که آنان را بـا نام و نسب می شناسم لیکن به پرده پوشی کارشان مأمورم. آنک هر کس پایه کار خویش را مهر و یا خشم علی در دل قرار دهد [و بداند که ارزش عمل او وابسته به آن است].

مردمان! نور از سوی خداوند عزوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل او تـا قائم مهدی - که حق خدا و مارمی ستاند - جـی گرفته. چرا که خداوند عزوجل ما را بر کوتاهی کنندگان، ستیزه گران، ناسازگاران، خائنان و گنهکاران و ستمکاران و غاصبان از تمامی جهانیان دلیل و راهنمـا و حجـت آورده است.

مَعَاشِرَالثَّالِثِ، أَنْذِرُكُمْ أَنَّi رَسُولُ اللَّهِ قَدْخَلَتِ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِنْ أُوْفَتِلَتِ



انْقَلَبْتُمْ عَلَيِ الْأَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْكِلِبْ عَلَيْ عَقِبِهِ فَلَنْ يَضْرَالله شَيْئاً وَسَيْجِزِي الله الشَّاكِرِينَ (الصَّابِرِينَ). أَلَا وَإِنْ عَلِيَا هُوَ الْمُؤْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ.

مَعَاشِ النَّاسِ، لَا تَمْنُوا عَلَيِ إِيمَانِكُمْ، بَلْ لَا تَمْنُوا عَلَيِ الله فَيُحِبِّطُ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطُ عَلَيْكُمْ وَيَنْتَلِيكُمْ يُشْوَاظِي مِنْ نَارٍ وَنَحَاسٍ، إِنَّ رَبَّكُمْ لِيَا الْمُرْصادِ.

هان مردمان! هشداران مى دهم: همانا من رسول خدایم. پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری گشته اند. آیا اگر من بمیرم یا گشته شوم، به جاهلیت عقب گرد می کنید؟ آن که به قهقرا برگردد، هرگز خدا را زیانی نخواهد رسانید و خداوند سپاسگزاران شکیباگر را پاداش خواهد داد. بدانید که على و پس از او فرزندان من از نسل او، داری کمال شکیبایی و سپاسگزاری اند.

هان مردمان! اسلامتان را بر من منت نگذارید؛ که اعمال شما را بیهوده و تباہ خواهد کرد و خداوند بر شما خشم خواهد گرفت و سپس شما را به شعله‌ی از آتش و مس گداخته گرفتار خواهد نمود. همانا پروردگار شما در کمین گاه است.

مَعَاشِ النَّاسِ، إِنَّهُ سَيَّغُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَيِ النَّارِ وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ. مَعَاشِ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ وَآتَنَا بِرِيَانَ مِنْهُمْ.

مَعَاشِ النَّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ وَأَقْبَاعَهُمْ وَأَشْيَاعَهُمْ فِي الدُّرُكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَيْسَ مَثْوَيَ الْمُتَكَبِّرِينَ. أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ، فَلَيَنْظُرْ أَخْدُوكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ!! مَعَاشِ النَّاسِ، إِنِّي أَدْعُهَا إِمَامَةً وَوِراثَةً (في عَقِبِي إِلَيِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ)، وَقَدْ بَلَغْتُ مَا أَمِرْتُ بِتَبَلِيغِهِ حُجَّةً عَلَيْ كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ وَعَلَيْ كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهَدَ أَوْلَمْ يَشْهَدُ، وَلَدَ أَوْلَمْ يُولَدْ، فَلَيَلْكِلُّ� الْحَاضِرُ الْغَائِبُ وَالْوَالِدُ الْوَلَدُ إِلَيِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَسَيَجْعَلُونَ إِلِمَامَةً بَعْدِي مُلْكًا وَاغْتِصَابًا. (أَلَا لَعْنَ اللَّهِ الْغَاصِبِينَ الْمُغَتَصِبِينَ)، وَعِنْدَهَا سَيَقْرُعُ لَكُمْ أَيْهَا الشَّقَالِنِ (مَنْ يَفْرَغُ وَيَرْسُلُ عَلَيْكُمَا شُواظِي مِنْ نَارٍ



من خطبه غدير

وَنُحَاسْ فَلَاتَتَّصِرَانِ.

مردمان! به زودی پس از من پیشوایانی خواهند بود که شمارا به سوی آتش می خوانند و در روز رستاخیز تنها وبدون یاور خواهند ماند.

هان مردمان! خداوند و من از آنان بیزاریم.

هان مردمان! آنان و یاران و پیروانشان در بدترین جی جهنم، جایگاه متکبران خواهند بود. بدانید آنان اصحاب صحیفه اند. اکنون هر کس در صحیفه‌ی خود نظر کند.

هان مردمان! اینک جانشینی خود را به عنوان امامت و وراثت به امانت به جی می گذارم در نسل خود تا برپایی روز رستاخیز. و حال، مأموریت تبلیغی خود را انجام می دهم تا برهان بر هر شاهد و غایب و بر آنان که زاده شده یا نشده اند و بر تمامی مردمان باشد. پس بایسته است این سخن را حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا برپایی رستاخیز برسانند.

آگاه باشید! به زودی پس از من امامت را با پادشاهی جایه جا نموده. آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند.

هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول گران! و البته در آن هنگام خداوند آتش عذاب - شعله‌ی آتش و مس گداخته - بر سر شما جن و انس خواهد ریخت. آن جاست که دیگر یاری نخواهید شد.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ لَمْ يَكُنْ لِيَدْرُكُمْ عَلَيْ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ
مِنَ الطَّيِّبِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ يُنطِلِعُكُمْ عَلَيِ الْغَيْنِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ مَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَاللَّهُ مُهِلُّكُهَا بِتَكْذِيبِهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مُمْلَكُهَا
الإِمَامُ الْمُهْدِيُّ وَاللَّهُ مُضْدِقُ وَغَدْرُهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ، وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلِينَ، وَهُوَ مُهِلُّكُ
الآخِرِينَ.



هان مردمان! هر آينه خداوند عزوجل شما را به حالتان رها نخواهد کرد تا ناپاک را ازپاک جدا کند. و خداوند نمی خواهد شما را برعیب آگاه گرداند.(اشارة به آیه ۱۷۹ / آل عمران است) هان مردمان! هیچ سرزمنی نیست مگر این که خداوند به خاطر تکذیب اهل آن [حق را]، آنان را پیش از روز رستاخیز نابود خواهد فرمود و به امام مهدی خواهد سپرد. و هر آینه خداوند وعده‌ی خود را انجام خواهد داد.

هان مردمان! پیش از شما، شمار فزونی از گذشتگان گمراه شدند و خداوند آسان را نابود کرد. و همو نابودکننده‌ی آیندگان است.

قالَ اللَّهُ تَعَالَى : (أَلَمْ نُهَلِكِ الْأَوَّلِينَ, ثُمَّ نُتَعَهَّمُ الْآخِرِينَ, كَذَلِكَ تَنْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ, وَيَنْلُبُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ, إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمْرَتِي وَنَهَايِي, وَقَدْ أَمْرَتُ عَلَيَا وَنَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعَلِمْتُ الْأَمْرَ وَالنَّهُيِّ لَدِيهِ, فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَأَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَأَنْتُهُوا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا, وَصِيرُوا إِلَيِّ مُرَادِهِ) وَلَا تَنْفَرُقُ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ.

او خود در کتابش آورده: «آیا پیشینیان را تباہ نکردیم و به دنبال آنان آیندگان را گرفتار نساختیم؟ با مجرمان این چنین کنیم. وی بر ناباوران!»

هان مردمان! همانا خداوند امر و نهی خود را به من فرموده و من نیز به دستور او دانش آن را نزد علی نهادم. پس فرمان او را بشنوید و گردن نهیید و پیرویش نمایید و از آنچه بازنگان دارد خودداری کنید تا راه یابید. به سوی هدف او حرکت کنید. راه هی گونه گون شما را از راه او بازنگاردا!

بخش هفتم: پیروان اهل بیت^{علیه السلام} و دشمنان ایشان

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» - تا آخر سوره. معاشرالناس، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي أَمَرْكُمْ بِإِيمَانِهِ، ثُمَّ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وَلِيَ مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ (الْهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْلَمُونَ. ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» إِلَيْكُمْ آخِرُهَا، هان مردمان! صراط مستقيم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

سپس پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} قرائت فرمود:

وَقَالَ: فِي نَزَّلْتُ وَفِيهِمْ (وَاللَّهُ نَزَّلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِنَّهُمْ حَصَّتْ، أُولَئِكَ أُوْيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا حُوقْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرَسُونَ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ الْغَاوُونَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ يَوْمَ يَعْضُهُمْ إِلَيْهِ بَعْضٌ زُحْرَفُ الْقَوْلِ غُرُورًا. أَلَا إِنَّ أَوْيَاءَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرْهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَ: (الاتَّجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْكَانُوا أَبَائِهِمْ أَوْبَائِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ عَشِيرَتِهِمْ، أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) إِلَيْكُمْ آخِرُ الْآيَةِ.

فرمود: به خدا سوگند این سوره درباره‌ی من نازل شده و شامل امامان می باشد و به آنان اختصاص دارد. آنان اولیی خدایند که ترس و اندوهی برایشان نیست، آگاه باشید: البته حزب خدا چیره و غالب خواهد بود. هشدار که: ستیزندگان با امامان، گمراه و همکاران شیاطین اند. بری گمراهی مردمان، سخنان بیهوده و پوج را به یکدیگر می رسانند. بدانید که خداوند از دوستان امامان در کتاب خود چنین یاد کرده: «[آی پیامبر ما] نمی یابی ایمانیان به خدا و روز بازپسین، که ستیزه گران خدا و رسول را دوست ندارند، گرچه آنان پدران، برادران و خویشاںشان باشند. آنان [که چنین



من خطبه عذری

اند] خداوند ایمان را در دل هایشان نبشه است.» - تا آخر آیه.

أَلَا إِنَّ أُولَيَّاهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ وَصَمَدُوهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ فَقَالَ: (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ

يَبْلُسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أَوْ لِكَلْهُمُ الْأَقْنُ وَ هُمْ مُفْتَدُونَ).

(أَلَا إِنَّ أُولَيَّاهُمُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرَاتُبُوا).

أَلَا إِنَّ أُولَيَّاهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ آمِنِينَ، تَنَاهَاهُمُ الْمُلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ

يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبِّئُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

أَلَا إِنَّ أُولَيَّاهُمُ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَصْلَوْنَ

سَعِيرًا.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ لِجَهَنَّمَ شَهِيقًا وَ هِيَ تَفُورُ وَ يَرْوَنَ لَهَا رَفِيراً.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: (كُلُّمَا دَخَلْتُ أَمْمَةً لَعَنَتْ أَخْتَهَا) الْآيَة.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ: (كُلُّمَا أَقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَالَّمُ حَرَّثَهَا أَلْمُ

يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلِي قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَرَى اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ اللَّهَمْ

إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) إِلَيْ قَوْلِه: (الْأَقْسُخَنَا لِإِصْحَابِ السَّعْيِ). أَلَا إِنَّ أُولَيَّاهُمُ الَّذِينَ

يَخْسِنُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ.

مَعَاشِ الرَّاسِ، شَتَانَ مَا يَبْيَنُ السَّعِيرُ وَالْأَغْيَرُ الْكَبِيرُ.

هان! دوستداران امامان ایمانیان اند که قرآن چنان توصیف

فرموده: «آنان که ایمان آورده و باور خود را به شرک نیالوده اند،

در امان و در راه راست هستند.»

هشدار! یاران پیشوایان کسانی هستند که به باور رسیده و از تردید و انکار دور خواهند بود.

هشدار! اولیی امامان آنانند که با آرامش و سلام به بهشت

در خواهند شد و فرشتگان با سلام آنان را پذیرفته، خواهند گفت:

«درود بر شما که پاک شده اید. اینک داخل شوید که در بهشت،

جاودانه خواهید بود.»



هان! بهشت پاداش اولیای آنان است و در آن بى حساب روزی داده خواهند شد.

هان! دشمنان آنان آن کسانی اند که در آتش درآیند. و همانا ناله افروزش جهنمرا می شنوند در حالی که شعله هی آتش زبانه می کشد و زفیر (صدی بازدم) جهنم را نیز درمی یابند.

هان! خداوند درباره ای ستیزگران با آنان فرموده: «هرگاه امتی داخل جهنم شود همتی خود را نفرین کند.»

هشدار! که دشمنان امامان همانانند که خداوند درباره ای آنان فرموده: «هر گروهی از آنان داخل جهنم شود نگاهبانان می پرسند: مگر برایتان ترساننده ای نیامد؟! می گویند: چرا ترساننده آمد لیکن تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند وحی نفرستاده و شما نیستید مگر در گمراهی بزرگ!» تا آن جا که فرماید: «هان! نابود باد دوزخیان!»

هان! یاران امامان در نهان، از پروردگار خویش ترسانند، آمرزش و پاداش بزرگ بری آنان خواهد بود.

هان مردمان! چه بسیار راه است میان آتش و پاداش بزرگ!

(معاشرالثائِس)، عَدُوُنَا مَنْ دَمَّهُ اللَّهُ وَأَعْنَهُ، وَ وَلِيُّنَا (كُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ.

معاشرالثائِس، الْأَوَّلِيَّ (أَنَا) الْتَّذِيرُ وَ عَلِيُّ التَّبْشِيرُ.

(معاشرالثائِس)، أَلَا وَ إِنِّي مُنْذُرٌ وَ عَلِيُّ هَادٍ.

معاشرالثائِس (أَلَا) وَ إِنِّي تَبَّيَّ وَ عَلِيٌّ وَصِيَّ.

(معاشرالثائِس، الْأَوَّلِيَّ رَسُولٌ وَ عَلِيُّ الْإِمَامُ وَالْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ)

وَلُدُّهُ. الْأَوَّلِيَّ وَالدُّهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ).

هان مردمان! خداوند ستیزه جویان ما را ناستوده و نفرین فرموده و دوستان ما را ستوده و دوست دارد.

هان مردمان! بدانید که همانا من انذار گرم و علی مژده دهنده.

هان! که من بیم دهنده ام و علی راهنما.



هان مردمان! بدانيد که من پیامبرم و علی وصی من است.
هان مردمان! بدانيد که همانا من فرستاده و علی امام و وصی
پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند.
آگاه باشید! من والد آنام ولی ایشان از نسل علی خواهند بود.

بخش هشتم: حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف

الا إِنَّ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنَا الْقَائِمُ الْمَهْدِيٌّ.

الا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ.

الا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الطَّالِمِينَ.

الا إِنَّهُ فَاتَحُ الْجُحُونَ وَهَادِيهَا.

الا إِنَّهُ غَالِبٌ كُلُّ قَبْيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرِّ وَهَادِيهَا.

الا إِنَّهُ الْمُدْرُكُ بِكُلِّ ثَارٍ لِأَوْلَيَاءِ اللَّهِ.

الا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدِينِ اللَّهِ.

الا إِنَّهُ الْعَرَافُ مِنْ بَحْرٍ عَمِيقٍ.

الا إِنَّهُ يَسِّمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِيَقْضِيلِهِ وَ كُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ.

الا إِنَّهُ خَيْرُهُ اللَّهُ وَ مُخْتَارُهُ.

الا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.

الا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلُ وَ الْمُشَيْدُ لِأَمْرِ آيَاتِهِ. الا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ.

الا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ.

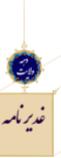
الا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْفُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ.

الا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَلَا حُجَّةً بَعْدَهُ وَلَا حَقًّا إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورًا إِلَّا عِنْدَهُ.

الا إِنَّهُ لَغَالِبٌ لَهُ وَلَا مُنْصُورٌ عَلَيْهِ.

الا إِنَّهُ وَلِيُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحَكِيمُهُ فِي خَلْقِهِ، وَأَمِينُهُ فِي سُرُّهِ وَ عَلَيْتِهِ.

آگاه باشید! همانا آخرين امام، قائم مهدی از ماست. هان! او بر



تمامی ادیان چیره خواهد بود.
هشدار! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران.
هشدار! که اوست فاتح دژها و منهدم کننده‌ی آنها.
هشدار! که اوست چیره بر تمامی قبایل مشرکان و راهنمی آنان.
هشدار! که او خونخواه تمام اولی خداست.
آگاه باشید! اوست یاور دین خدا.
هشدار! که از دریایی ژرف پیمانه‌هایی افزون گیرد.
هشدار! که او به هر ارزشمندی به اندازه‌ی ارزش او، و به هر نادان
و بی ارزشی به اندازه‌ی نادانی اش نیکی کند.
هشدار! که او نیکو و برگزیده‌ی خداوند است.
هشدار! که او وارث دانش‌ها و حاکم بر ادراک هاست.
هان! بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می‌گوید و آیات و
نشانه‌هی او را بربپا کند. بدانید همانا اوست بالیده و استوار.
بیدار باشید! هموست که [اختیار امور جهانیان و آیین آنان] به
او واگذار شده است.
آگاه باشید! که تمامی گذشتگان ظهور او را پیشگویی کرده‌اند.
آگاه باشید! که اوست حجت پایدار و پس از او حجتی خواهد بود.
(این تعبیر به عنوان حجت و امامت است و نظری به رجعت دیگر
امامان ندارد زیرا آنان حجت‌های پیشین اند که دوباره رجعت
خواهند نمود.) درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست.
هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده‌ی او یاری نخواهد
گشت.
آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار
امور آشکار و نهان است.

بخش نهم: مطرح کردن بیعت

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي قَدْبَيْتُ لَكُمْ وَأَقْهَمْتُكُمْ، وَهَذَا عَلَيْيٍ يُفْهَمُكُمْ بَعْدِي. الْأَوَّلَيْنِ
عِنْدَ اِنْقَضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَيْ مُصَافَقَتِي عَلَيْ بَيْعِتِهِ وَالْإِفْرَارِيِّهِ، ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ
بَعْدِي. الْأَوَّلَيْنِ قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَعَلَيْ قَدْ بَايَعْنِي. وَأَنَا آخِذُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ. (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، فَمَنْ نَكَثَ
فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيْ نَفْسِهِ، وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).

هان مردمان! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده تفهمیم نمودم و
این علی است که پس از من شما را آگاه می کند. اینک شما را
می خوانم که پس از پایان خطبه با من و سپس با علی دست
دهید تا با او بیعت کرده به امامت او اقرار نمایید. آگاه باشید من
با خداوند و علی با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدی
عزوجل بری امامت او پیمان می گیرم. «ای پیامبر آنان که با
تو بیعت کنند هر آینه با خدا بیعت کرده اند. دست خدا بالی
دستان آنان است. و هر کس بیعت شکنده، بر زیان خود شکسته،
و آن کس که بر پیمان خداوند استوار و باوفا باشد، خداوند به او
پاداش بزرگی خواهد داد.

بخش دهم: حلال و حرام، واجبات و محرمات

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةِ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْعَثَمَرَ فَلَاحِنَاجَ
عَلَيْهِ أَنْ يَطْوِفَ بِهِمَا) الآية.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، حُجُّو الْبَيْتِ، قَمَاوَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتٍ إِلَّا اسْتَغْنَوُا وَأَبْشِرُوا، وَلَا تَخَلُّفُوا عَنْهُ
إِلَبْتَرُوا وَ افْتَقَرُوا.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا وَقَفَ بِالْمُوقَفِ مُؤْمِنٌ إِلَّا قَرَرَ اللَّهُ لَهُ مَاسَلَفَ مِنْ ذَئْبِهِ إِلَيْ وَقْتِهِ
ذَالِكَ، فَإِنَّا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْحُجَّاجُ مُعاَلُونَ وَنَفَاقَاتُهُمْ مُخْلَفَهُ عَلَيْهِمْ وَاللهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.



نذر نام

من خطبه غدير

مَا عَلِمَ الْأَنْسَى، حُجِّوَا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَالثَّقَفَةِ، وَلَا تَصْرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ
وَإِقْلَاعٍ.

مَا عَلِمَ الْأَنْسَى، أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ كَمَا أَمْرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ، فَإِنْ طَالَ عَلَيْكُمْ
الْأَمْدُ فَقَصِّرُوهُمْ أَوْ سَيِّطُوهُمْ فَعَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَمُبَيِّنُ لَكُمْ، الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ لَكُمْ
بَعْدِي أَمِينَ خَلْقِهِ، إِنَّهُ مِئِيٌّ وَأَنَا مِئَهُ، وَهُوَ وَمَنْ تَحْلُفُ مِنْ دُرْرَتِي يُضْرِبُونَكُمْ
بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْهُ وَيَبْيَسُونَ لَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

هان مردمان! همانا حج و عمره از شعائر و آداب و رسوم خدایی است. پس زائران خانه‌ی خدا و عمره کنندگان بر صفا و مروه بسیار طواف کنند.

هان مردمان! در خانه‌ی خدا حج گزارید؛ که هیچ خاندانی داخل آن نشد مگر بی نیاز شد و مژده گرفت، و کسی از آن روی برنگردانید مگر بی بهره و نیازمند گردید.

هان مردمان! مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منا) نمائند مگر این که خدا گناهان گذشته‌ی او را بیامرزد و بایسته است که پس از پایان اعمال حج [با پرونده‌ی پاک] کار خود را از سر گیرد. هان مردمان! حاجیان دستگیری شده اند و هزینه‌هی سفرشان جبران می‌شود و جایگزین آن به آنان خواهد رسید. و البته خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ خواهد کرد.

هان مردمان! خانه‌ی خدا را بادین کامل و دانش ژرفی آن دیدار کنید و از زیارتگاهها جز با توبه و بازیستاندن [از گناهان] برنگردید. هان مردمان! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید همان سان که خداوند عزوجل امر فرموده. پس اگر زمان بر شما دراز شد و کوتاهی کردید یا از یاد بردید، علی صاحب اختیار و تبیین کننده ای بر شماست. خداوند عزوجل او را پس از من امانتدار خویش در میان آفریدگانش نهاده. همانا او از من و من از اویم. او و فرزندان من از جانشینان او، پرسش هی شما را پاسخ دهند و آن چه رانمی



دانید به شما می آموزند.

أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ أَكْتَرُمْنَ أَنْ أَحْصِيَهُمَا وَأَعْرِفُهُمَا فَإِمْرَ بِالْخَلَالِ وَأَنْهِي عَنِ
الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَأَمْرَتُ أَنْ آخِذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفَقَةَ لَكُمْ ۖ يُقْبَلُ ماجِتُ
بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ فِي عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنْيٍ
وَمِنْهُ إِمَامَةٌ فِيهِمْ قَائِمَةٌ، خَاتُمُ الْمَهْدِيِّ إِلَيْيَ يَوْمِ يَأْلَمُ الَّذِي يُقْدِرُ وَيَقْضِي.
مَاعِشِ الرِّئَاسَ، وَ كُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَ كُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنَّمَا لَمْ أَرْجِعْ عَنْ
ذَالِكَ وَ لَمْ أَبْدُلْ. أَلَا فَادْكُرُوا ذَالِكَ وَاحْفَظُوهُ وَ تَوَاصُّوْبِهِ، وَلَا تُبَدِّلُوهُ وَلَا تُغَيِّرُوهُ. أَلَا
وَ إِنِّي أَجَدُ الْقَوْلَ: أَلَا فَاقْبِلُوا الصَّلَاةَ وَاتْقُوا الزَّكَاةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهُوا عَنِ
الْمُنْكَرِ.

هان! روا و ناروا بيش از آن است که من شمارش کنم و بشناسنم و در اين جا يکباره به روا فرمان دهم و از ناروا بازدارم. از اين روی مأمورم از شما بيعت بگيرم که دست در دست من نهيد در مورد پذيرش آن چه از سوی خداوند آورده ام درباره علی اميرالمؤمنين و اوصيای پس از او که آنان از من و اويند. و اين امامت به وراشت پايدار است و فرجام امامان، مهدی است و استواری امامت تا روزی است که او با خداوند قدر و قضا ديدار کند.

هان مردمان! شما را به هرگونه روا و ناروا راهنمایی کردم و از آن هرگز برنمی گردم. بدانيد و آگاه باشيد! آن ها را ياد کنيد و نگه داريid و يکديگر را به آن توصيه نمایيد و در آن [أحكام خدا] دگرگونی راه ندهيد. هشدار که دوباره می گويم: بيدار باشيد! نماز را به پا داريid. و زکات بپردازيد. و امر به معروف کنيد و از منكر بازداريد.

من خطبه غدير

۴۵

أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ شَهَدُوا إِلَيْ قَوْلِي وَتَبَلَّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَ تَأْمُرُهُ
بِقَبْوِلِهِ عَنِّي وَتَنْهُوهُ عَنْ مُخَالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ وَمِنِّي. وَلَا أَمْرَ
بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ إِلَمَعٌ إِمَامٌ مَعْصُومٌ.

مَا عَلِمَ الْأَنْفُسُ بِهِ وَمَا يَعْلَمُ أَنَّهُمْ مِنْ نَاسٍ
وَعَرَفُوكُمْ إِنَّهُمْ مِنْهُمْ وَلَدُهُمْ وَلَدٌ
حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا
مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا».

مَا عَلِمَ الْأَنْفُسُ بِهِ وَمَا يَعْلَمُ أَنَّهُمْ مِنْ نَاسٍ
وَعَرَفُوكُمْ إِنَّهُمْ مِنْهُمْ وَلَدُهُمْ وَلَدٌ
السَّاعَةُ شَيْءٌ عَظِيمٌ). أُذْكُرُوا الْمَمَاتَ (وَالْمَعَادَ) وَالْحِسَابَ وَالْمَوَازِينَ وَالْمَحَاسِبَةَ
بَيْنَ يَدِي رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْتَّوَابَ وَالْعِقَابَ. فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أُثْبَتَ عَلَيْهَا وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَمْ يُؤْتَ لَهُ فِي الْجَنَانِ ثَصِيبًا.

و بدانيد که ريشه‌ی امر به معروف اين است که به گفته‌ی
من [ادرباره‌ی امامت] برسيد و سخن مرا به ديگران برسانيد و
غایبان را به پذيرش فرمان من توصيه کنيد و آنان را از ناسازگاري
سخنان من بازداريد؛ همانا سخن من فرمان خدا و من است و
هیچ امر به معروف و نهی از منکری جز با امام معصوم تحقق و
كمال نمی‌يابد.

هان مردمان! قرآن بر شما روشن می‌کند که امامان پس از
علی فرزندان اویند و من به شما شناساندم که آنان از او و از من
اند. چرا که خداوند در کتاب خود می‌گوید: «امامت را فرمانی
پایدار در نسل او قرار داد...» و من نیز گفته‌ام که: «مادام که به
قرآن و امامان تمسک کنید، گمراه نخواهید شد.»

هان مردمان! تقوا را، تقوا را رعایت کرده از سختی رستخیز
بهراسید همان گونه که خداوند عزوجل فرمود: «البتہ زمین لرزه
ی روز رستاخیز حادثه‌ی بزرگ است...»

مرگ، قیامت، و حساب و میزان و محاسبه‌ی در برابر پروردگار
جهانیان و پاداش کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش
گیرد. و آن که بدی کرد، بهره‌ی از بهشت نخواهد بردا.



من خاطه عذری

بخش یازدهم: بیعت گرفتن رسمی

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ أَتَّهَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكُفٍّ وَاحِدٍ فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمْرَتِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ الْسِتَّةِ الْأَقْرَارِ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلِمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْهُ وَمِنْهُ، عَلَيَّ مَا أَعْلَمْتُكُمْ أَنَّ دُرْيَتِي مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ مُطْبِعُونَ رَاضُونَ مُنْقَادُونَ لِمَا بَأْلَغْتَ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ». نُبَايِعُكَ عَلَيَّ ذَالِكَ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالْسِتَّةِ وَآئِدِينَا. عَلَيَّ ذَالِكَ تَحْسِي وَعَلَيْهِ نَمُوتُ وَعَلَيْهِ نُبَعْثُ. وَلَا نَغَيِرُ وَلَا نُبَدِّلُ، وَلَا نَشُكُ (وَلَا نَجُحُ) وَلَا نَرْتَابُ، وَلَا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ.

هان مردمان! شما بيش از آنيد که در يك زمان با يك دست من بیعت نمایید. از اين روی خداوند عزوجل به من دستور داده که از زيان شما اقرار بگيرم و پيمان ولايت على اميرالمؤمنين را محکم کنم و نيز بر امامان پس از او که از نسل من اويند، همان گونه که اعلام کردم که ذريه من از نسل اوست.

پس همگان بگويند: «البَّتَهُ كَه سخنان تو را شنيده پيروي مى کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت اماممان على اميرالمؤمنين و امامان ديگر - از صلب او - به ما ابلاغ کردي، با تو پيمان مى بندیم با دل و جان و زيان و دست هايeman. با اين پيمان زنده ايم و با آن خواهيم مرد و با آن اعتقاد برانگيخته مى شويم. و هرگز آن را دگرگون نکرده شک و انکار نخواهيم داشت و از عهد و پيمان خود برنمى گردیم.

۴۷

وَعَظْتُنَا بِوَغْظِ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ مِنْ ذُرَيْتِكَ مِنْ وُلَيْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ بَعْدَهُمَا. فَالْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ لَهُمْ مَأْخُوذٌ مِنَّا. مِنْ قُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالْسِتَّةِ وَصَمَائِرِنَا وَآئِدِينَا. مَنْ أَذْرَكَهَا بِيَدِهِ وَإِلَّا



فَقَدْ أَقْرَأَ لِسَانِهِ، وَلَا نَبَغَي بِذَلِكَ بَدْلًا وَلَا يَرِي اللَّهُ مِنْ أَنْفُسِنَا حِوْلًا. نَخْنُ نُؤَدِّي
ذَلِكَ عَثْكَ الدَّانِي وَالْقَاصِي مِنْ أَوْلَادِنَا وَآهَالِنَا، وَ نُشَهِّدُ اللَّهَ بِذَلِكَ وَ كَفِي بِاللَّهِ
شَهِيدًا وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهِ شَهِيدٌ.

مَعَاشِ النَّاسِ، مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خَافِيَةً كُلَّ نَفْسٍ، (فَمَنِ اهْتَدَى
فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضْلُلُ عَلَيْهَا)، وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُيَايِّعُ اللَّهَ، (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ).

مَعَاشِ النَّاسِ، قَبَيْعُوا اللَّهَ وَ بَايْعُونِي وَبَايْعُوا عَلَيْاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحَسَنِ
وَالْأَئِمَّةَ (مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) كَلِمَةً بَاقِيَةً.

[ای رسول خدا] ما رابه فرمان خدا پند دادی درباره‌ی علی امیرالمؤمنین و امامان از نسل خود او، که حسن و حسین و آنان که خداوند پس از آنان برپا کرده است. پس عهد و پیمان از ما گرفته شد از دل و جان و زبان و روح و دستانمان. هر کس توانست با دست و گرنه با زبان پیمان بست. و هرگز پیمانمان را دگرگون نخواهیم کرد و خداوند از ما شکست عهد نبیند. و نیز فرمان تو را به نزدیک و دور از فرزندان و خویشان خود نخواهیم رسانید و خداوند را برابر آن گواه خواهیم گرفت. و هر آینه خداوند بر گواهی کافی است و تو نیز بر ما گواه باش. «

هان مردمان! چه می گویید؟ همانا خداوند هر صدایی را می شنود و آن را که از دل ها می گذرد می داند. «هر آن کس هدایت پذیرفت، به خیر خویش پذیرفت. و آن که گمراه شد، به زیان خود رفت.» و هر کس بیعت کند، هر آینه با خداوند پیمان بسته، که «دست خدا بالی دستان آن هاست.»

هان مردمان! اینک با خداوند بیعت کنید و با من پیمان بندید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان پس از آنان از نسل آنان که نشانه‌ی پایدارند در دنیا و آخرت.



يُبَلِّكُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ يَرْحَمُ مَنْ وَ فِي، (وَ مَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيْ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).

مَعَاشِ الرَّأْسِ، قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ وَ سَلَّمُوا عَلَيْ عَلَيْ يَأْمُرْتَهُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قُولُوا: (سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ)، وَ قُولُوا: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِهَتَّدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) الآية.

مَعَاشِ الرَّأْسِ، إِنَّ فَضَائِلَ عَلَيْ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ قَدْ أَنْزَلَهُ فِي الْقُرْآنَ - أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أَغْصِبَهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَمَنْ أَتْبَأْكُمْ بِهَا وَ عَرَفَهَا حَصَدَفُوهُ. مَعَاشِ الرَّأْسِ، مَنْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلَيْهَا وَ الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرُوكُمْ فَقَدْ فَارَقُوكُمْ عَظِيمًا.

خداؤند مکاران را تباہ می کند و به باوفایان مهر می ورزد. «هر که پیمان شکنده»

جز این نیست که به زیان خود گام برداشته، و هر که بر عهدی که با خدا بسته پابرجا ماند، به زودی خدا او را پاداش بزرگی خواهد داد.»

هان مردمان! آن چه بر شما برگفتیم بگویید و به علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کنید و بگویید: «شنیدیم و فرمان می بریم پروردگار، آمرزشت خواهیم و بازگشت به سوی تو است.» و نیز بگویید: «تمام سپاس و ستایش خدایی راست که ما را به این راهنمایی فرمود و گرنه راه نمی یافتیم» - تا آخر آیه.

هان مردمان! هر آینه برتری هی علی بن ابی طالب نزد خداوند عزوجل - که در قرآن نازل فرموده - بیش از آن است که من یکباره برشمارم. پس هر کس از مقامات او خبر داد و آن هارا شناخت او را تصدیق و تأیید کنید.

هان مردمان! آن کس که از خدا و رسولش و علی و امامانی که نام بردم پیروی کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است.



مَا عَلِمْتُمْ مِّنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَّا مَا يُبَيِّنُهُ اللَّهُ وَمَا لَمْ يُبَيِّنْ إِلَّا مَا شَاءَ
أَوْلَئِكَ هُمُ الْفَانِزُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

مَا عَلِمْتُمْ مِّنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَّا مَا يُبَيِّنُهُ اللَّهُ وَمَا لَمْ يُبَيِّنْ إِلَّا مَا شَاءَ
الْأَرْضُ جَمِيعاً فَلَنْ يَعْصِمَ اللَّهُ شَيْئاً.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ (بِمَا أَذْيَثُ وَأَمْرَتُ) وَاغْضِبْ عَلَى (الْجَاهِدِينَ) الْكَافِرِينَ،
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^١

هان مردمان! سبقت جويان به بيعت و پیمان و سرپرستی او و
سلام بر او با لقب اميرالمؤمنین، رستگارانند و در بهشت هی
پربهره خواهند بود.

هان مردمان! آن چه خدا را خشنود کند بگویید. پس اگر شما و
تمامی زمینیان کفران ورزند، خدا را زیانی نخواهد رسانید.
پروردگاره، آنان را که به آن چه ادا کردم و فرمان دادم ایمان آوردن،
بیامرز و بر منکران کافر خشم گیر! و الحمد لله رب العالمین.

تذکر: موارد داخل پرانتز تفاوت نسخ می باشد.





فصل سوم:

پرسش‌ها و پاسخ‌های غدیر



بخش اول:

حدیث و واقعه غدیر



۱. واقعه خدیر در چه سالی رخ داد؟ منظور از ثقل اکبر و ثقل اصغر چیست؟ کدام سوره در شان حضرت علی نازل شد؟ چه کسانی در آغاز با علی (علیهم السلام) بیعت نکردند؟

 پیامبر گرامی اسلام (علیهم السلام) در سال دهم هجرت برای انجام
مناسب حج و تعلیم مراسم آن همراه دیگر مسلمانان به مکه
عزیمت کردند این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر
پیامبر اکرم (علیهم السلام) مصادف شد و از این رو آن را «حجۃ الوداع» نامیدند.
[۱]

افرادی که به شوق همسفری و آموختن مراسم حج همراه آن
حضرت بودند تا صدو بیست هزار نفر گفته شده است.[۲]
بعد از انجام مراسم حج در هنگام بازگشت از مکه وقتی که کاروان
به منطقه «غدیرخم» در نزدیکی جحفه، بین مکه و مدینه، رسید
حضرت دستور توقف کاروان را دادند تا فرمان خداوند را به مردم
ابلاغ کنند: ای پیامبر آن چه را از پروردگارت بر تو فرود آمده
است به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را به جانیاورده
ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند». [۳]

بعد از توقف کاروان و رسیدن همه مردم به محل مورد نظر
حضرت در بین مردم بلند شدند و دست علی (علیهم السلام) را گرفته در
جای بلندی ایستادند و سپس فرمودند: هر کس که من مولای
او هستم علی هم مولای اوست. خدایا هر که او را دوست بدارد
دوست دار و هر که با او دشمنی کند، دشمنش باش. [۴]

حضرت با این بیان رسالتی که خداوند بر عهده آن حضرت
گذاشته بود، به همه مردم ابلاغ کردند پیامبر اسلام (علیهم السلام) در طول
حیات پیامبری خود به دفعات در مورد جانشینی علی (علیهم السلام) با
مردم سخن گفته بود و به آن اشاره کرده بودند و در سال دهم از



ذی الریاض

حدیث و
واقعه خدیر

هجرت و روز هیجدهم ذی حجه با صراحت و به امر خداوند این فرمان را ابلاغ کردند.

در ضمن خطبه غدیرخم حضرت پیامبر ﷺ فرمودند: ای مردم من دو چیز گرانبها را در میان شما می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید و تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد «انی تارک فیکم

الثقلین...» حاضران گفتند: «ما الثقلان؟ آن دو چیز گران بها چیست؟ حضرت فرمود: ثقل اکبر یعنی کتاب خداوند (قرآن) است. و ثقل اصغر عترت و اهلیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند.^[۵] به خاطر انفاق و صدقه دادن، از جان گذشتگی و فداکاری و رشادت و شجاعت و صداقت حضرت علی علیہ السلام آیات متعددی از قرآن کریم در شأن حضرت علی و خاندان پیامبر ﷺ نازل شده از قبیل، آیه (۲۰۷ / بقره)، (۳۳ / احزاب)، (۲۳ / سوری)، (۵۵ / مائدah) و آیات متعدد دیگر، نیز سوره دهر که به نام های سوره انسان و هل اتی هم معروف هست در شأن حضرت علی و اهل بیت پیامبر ﷺ نازل شده است.^[۶]

بعد از این که پیامبر ﷺ روز غدیرخم علی علیہ السلام را به جانشینی خود انتخاب کردند تمام بزرگان صحابه از انصار و قریش به علی علیہ السلام این انتخاب را تبریک گفتند و با علی علیہ السلام به عنوان امیر المؤمنین بیعت کردند.^[۷]

از بیعت روز غدیر امتناعی ذکر نشده حتی ابوبکر و عمر و عثمان هر سه از بیعت کنندگان اولین بودند. عده ای پس از خلافت امام امتناع کردند: عبد الله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، ابو موسی اشعری، اسامه بن زید، محمد بن مسله، کعب بن سور، ابو ایوب زید، زید بن ثابت، صهیب بن سنان^[۸] و عده ای دیگر که از قاعده‌نی محسوب می‌شوند و با حضرت علی در موقع خلافت آن



غیرینه



حدیث و



واقعه غدیر

حضرت بیعت نکردند با وجود این که افراد مذکور معاویه را هم قبول نداشتند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- فروغ ولایت، جعفر سبحانی.
- ۲- قهرمان غدیر، خلیلی.
- ۳- سیره علوی، بهبودی.
- ۴- نظراتی بر الغدیر، مروج خراسانی.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱] . ابن عبدالبر، الاستیعاب، بیروت، دار الجیل، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ ج ۱، ص ۴۴.
- [۲] . الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، تحقیق سید مهدی، رجائی، قم، خیام، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۲۰.
- [۳] . مائدہ / ۶۷.
- [۴] . ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابه، بیروت دار الفکر، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، ص ۳۶۴.
- [۵] . یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، (بی تا)، ج ۲، ص ۱۱۲.
- [۶] . فتال نیشابوری، محمد، روضه الاعظین، قم، منشورات رضی، (بی تا)، ص ۱۵۶.
- [۷] . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفا، ۱۴۰۳ هـ، ج ۳۷، ص ۵۹.
- [۸] . رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۱۶.



نمایندگی

حدیث و
واقعه غدیر



۲. آیا حدیث غدیر در کتب معتبر اهل سنت با صحاح سنه ایشان نیز آمده است؟

سنائی از علمای اهل سنت و صاحب کتاب «سنن سنایی» که یکی از کتب صحاح سنه اهل سنت می باشد، در کتاب السنن الکبری چنین آورده است: پیامبر اکرم ﷺ از آخرین حج (حجۃ الوداع) بر می گشت و به غدیر خم رسید، دستور داد همه بایستند، سپس فرمود: به زودی دعوت خدا را اجابت خواهم کرد، همانا من دو چیز گران بها نزد شما می گذارم که یکی بزرگتر از دیگری است: ۱. کتاب خدا؛ ۲. و عترتم و اهل بیتم. آنگاه فرمود: سپس نگاه کنید که چگونه با این دو رفتار می نمایید؛ به درستی که این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند. سپس فرمود: خداوند مولای من است و من مولای همه مومنانم، بعد دست علیؑ را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، پس این مولای اوست. بار پروردگارا کسی که او را دوست می دارد، دوستش دار و کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش دارد.

یادآور می شویم حدیث غدیر که در واقع خطبه طولانی رسول خدا ﷺ در غدیر خم بود، به طور مفصل در کتاب های صحاح سنه نیامده است، ولی جملاتی که در ولایت و امامت امیر مومنان علیؑ می باشد، در این کتاب ها نقل شده است و می توان گفت که صحاح به اصل حدیث اشاره کرده اند ولی کل خطبه را نیاورده اند و این حدیث نزد علمای اهل سنت از احادیث معتبر و غیر قابل انکار می باشد که به چند نمونه اشاره می شود:

۱. احمد مغربی از علمای اهل سنت می نویسد: حدیث غدیر صحیح است، ثابت شده است، متواتر است و بیش از صد طریق نقل شده است و خیلی از افراد این حدیث را به طور جدا گانه



غیر نام



۵۶

حدیث و
واقعه غدیر

نوشته اند.^[۲]

۲. ابن عاصم دیگر عالم سنی نیز می نویسد: حدیث «من کت مولا و فعل مولا» در نهایت صحت است که جماعتی از صحابه با طرق مختلف آن را نقل کرده اند و همه اینها با سلسله سند های صحیح است.^[۳]

۳. اسکافی عالم دیگر اهل سنت ادعای متواتر بودن حدیث غدیر در میان همه مسلمانان را کرده است.^[۴]

حدیث غدیر در صحاح سنته: در کتب اهل سنت و به خصوص صحاح سنته به جملاتی از خطبه غدیر که رسول خدا ﷺ ایراد کرده اند، اشاره شده است و این جملات را در ذیل فضائل امیر مؤمنان ﷺ آورده اند از جمله: ۱. یکی از جملاتی که در غدیر خم از رسول خدا ﷺ نقل شده عبارت: «من کت مولا و فعل مولا» می باشد؛ در سنن ابن ماجه که یکی از صحاح سنته است، آمده: سعد بن ابی وقاص از بی احترامی معاویه بر امیر مؤمنان علی ﷺ غضبناک شد و در پاسخ معاویه گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». ^[۵]

۲. در سنن ترمذی یکی دیگر از کتاب های صحاح سنته از زید بن ارقم نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر که من مولای اویم پس از من علی مولای اوست». ^[۶]

۳. نسائی که سنن او از صحاح سنته اهل سنت می باشد، حدیث غدیر را در سه کتاب دیگر ش نیز آورده است که بیانگر اهمیت این حدیث است که فقط به اسمی این سه کتاب اشاره می شود: - السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۱؛ - خصائص امیر المؤمنین، ص ۵۰؛ - فضائل الصحابة، ص ۱۴. ۴. سنن ابن ماجه نیز حدیث غدیر را چنین روایت می کند: براء بن عازب گوید که در حجۃ الوداع

در یکی از راه ها، رسول خدا ﷺ پیاده شد و مردم را برای نماز جمع کرد و سپس دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: آیا من از مومنان نسبت به جانشان اولی نیستم؟ همه گفتند: بلی. فرمود: آیا من بر همه مومنان ولایت ندارم؟ همه گفتند: بلی. فرمود: پس این ولی هر کسی است که من ولی اویم. خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار.[۷]

۵. یکی از احادیثی است که رسول خدا ﷺ آن را در خطبه غدیر آورده، حدیث ثقلین است و این در صحاح سنته موجود است: مسلم در کتاب صحیح خود که از کتاب های صحاح سنته و معتبر ترین آن هاست آورده: زید بن ارقم می گوید در غدیر خم پیامبر خدا ﷺ ایستاد و خطبه خوانده فرمود: ای مردم! من هم بشرم و بزوی به سوی خدا می روم و من برای شما دو امانت گران بها می گذارم: اولش کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک جوئید و به آن رغبت کنید و سپس فرمود: اهل بیتم، بعد از این سه مرتبه فرمود: اذکر کم الله فی اهل بیتی.[۸]

ترمذی نیز در کتابش که از صحاح سنته است، می نویسد: پیامبر خدا ﷺ فرمود: همانا دو چیز برای شما می گذارم و مدامی که به آن دو تمسک جوئید گمراه نخواهید شد: یکی از آن ها بزرگ تر از دیگری است، کتاب خدا ریسمان الهی است که از آسمان به زمین وصل است و عترت و اهل بیتم، و این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس ببینید چگونه با آن ها رفتار می کنید.[۹]

سنایی که سنتش از صحاح سنته است در کتاب های دیگرش حدیث ثقلین را جزو حدیث غدیر دانسته که رسول خدا ﷺ آن را بعد از نصب و معرفی امیر مومنان علیهم السلام به ولایت، ایراد فرموده است:



- فضائل الصحابة، ص ۱۵؛
- السنن الكبرى، ج ۵، ص ۴۵؛
- خصائص أمير المؤمنين، ص ۹۳.

علاوه بر این کتاب‌ها، حدیث «من كت مولاه فعلی مولاہ» در ۶۷ کتاب روایی و تفسیری اهل سنت و حدود ۲۳۰ مرتبه از راویان مختلف نقل شده است که بیانگر غیر قابل انکار بودن حدیث غدیر می‌باشد.

حدیث «أني تارك فيكم الثقلين... يا فيكم امرين...» نیز در بیش از ۴۸ کتاب حدیثی و تفسیری اهل سنت و بیش از ۱۰۲ مرتبه نقل شده است. همه اینها علاوه بر روایاتی است که در فضایل امیر مومنان علیهم السلام در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است به طوری که سنائي کتابی مستقل درباره خصائص امیر المؤمنین علیهم السلام می‌نویسد و به حدیث غدیر اشاره می‌کند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- مسند احمد بن حنبل، (امام حنفی های اهل سنت)، ج ۱، ج ۳، ج ۴، ج ۵.
- ۲- دانشنامه امیر المؤمنین، محمد محمدی ری شهری، ج ۲
باترجمه: عبد الهادی مسعودی.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. سنائي، احمد، السنن الكبرى، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۵.
- [۲]. مغربي، احمد، فتح الملك العلى بصحة حدیث باب مدینة العلم على، اصفهان، مكتبه امیر المؤمنین علیهم السلام، ص ۱۲.
- [۳]. ضحاک، ابن ابی عاصم، کتاب السننه، بيروت، المکتبه الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق، ص ۵۲۲.
- [۴]. اسکافی، محمد، المعیار و الموازن، بی جا، بی نا، بی تا،

ص ٧١ و ٢١٠.

[٥]. قروینی، احمد، سنه ابن ماجه، بيروت، دار الفکر، بی تا، ج ١،
ص ٤٥.

[٦]. ترمذی، محمد، سنه الترمذی، بيروت، دار الفکر، ١٤٠٣ق، ج ٥،
ص ٢٩٧.

[٧]. سنه ابن ماجه، همان، ج ١، ص ٤٣.

[٨]. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، بيروت، دار الفکر، بی تا، ج ٧،
ص ١٢٣.

[٩]. سنه الترمذی، همان، ج ٥، ص ٣٢٩.



۳. چه دلیلی بر صحبت برداشت شیعه از حدیث

غدیر، که مولی را به معنی سرپرست می‌دانند، وجود دارد؟

 دقت و توجه به شواهد و قرائن متصل و منفصل زنده و گویایی که در حدیث غدیر وجود دارد، ما را به این نکته دلالت می‌کند که مولا به معنای امام و اولی به تصرف است. به عنوان نمونه به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در حدیث حذیفه بن اسید، به سند صحیح نقل شده است که پیامبر فرمود: آیا شهادت نمی‌دهید که جز خدا الهی نیست و محمد رسول اوست؟... گفتند: بلی، شهادت می‌دهیم. در این هنگام پیامبر عرض کرد: خدایا شاهد باش سپس فرمود: ای مردم، خدا، مولای من، و من مولای مومنانم. و من اولی به مومنین از خود آنهایم. پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست.^[۱] قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت و در ردیف مولویت خدا و رسول، دلیل بر آن است که ولایت در حدیث، به معنای (امامت) و (اولی به تصرف) است، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوید معنای مولا در مورد رسول خدا غیر از معنای آن در مورد علی  است.

۲. آیه تبلیغ شاهد و قرینه گویایی دیگر است بر این که مراد از مولا در حدیث غدیر، امامت و ولایت است، خداوند در این آیه می‌فرماید: ای رسول، ابلاغ کن، آنچه را که پروردگار بر توانازل نموده است و چنان چه ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ ننموده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می‌نماید.^[۲]

در این آیه خداوند به پیامبرش ابلاغ امر بسیار مهم و در عین حال خطیری را دستور می‌دهد اهمیت آن تا جایی است که عدم ابلاغ آن را مساوی با عدم ابلاغ رسالت می‌داند و خطر آن



جدی است که خداوند به او اطمینان می دهد که تو را از مردم حفظ خواهد کرد، جز عدم ابلاغ امامت و خلافت، عدم ابلاغ هیچ چیز دیگر مساوی با عدم ابلاغ رسالت نمی تواند باشد، چون با عدم ابلاغ امامت است که رسالت ناقص و ناتمام می ماند. از آنجا که دین اسلام به عنوان کامل ترین دین الهی تا روز قیامت ادامه دارد، پس خط رسالت هم باید با نصب امامت تا روز قیامت ادامه داشته باشد تا بتواند از این راه پاسخ گویی نیازمندی های شریعت باشد. رسول خدا از اعلام رسمی همین مسئله حیاتی و مهم از اصحاب خود هراس و وحشت داشت که عملکردهای اصحاب بعدا این مطلب را اثبات نمود. بنابراین طبق روایات اهل سنت این آیه در شأن علی علیهم السلام نازل شده است. ابن عساکر به سند صحیح از ابی سعید خدری نقل می کند که آیه شریفه در روز غدیر خم، بر رسول خدا علیهم السلام در شأن علی علیهم السلام نازل شده است.^[۲]

خبری به سند صحیح از ابن عباس نقل می کند که این آیه در شأن علی علیهم السلام نازل شده است. رسول خدا علیهم السلام به تبلیغ ولایت امر شد، سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست.^[۴]

بنابراین بسیار شگفت انگیز و دور از خرد خواهد بود که کسی بگوید: خداوند در مورد محبت و دوستی علی به رسولش فرمود: اگر دوستی علی علیهم السلام را ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکرده ای، و رسول خدا هم از ابلاغ دوستی وی این همه هراس و وحشت داشته باشد که خداوند او را دلداری بدهد. و رسول خدا برای ابلاغ این دوستی کاروان حاجاج را در هوای گرم و سوزان متوقف نموده و مراسمی برپا دارد و طی آن اعلام کند، هر که من مولا و سرپرست او هستم علی دوست اوست.

۳. حاکم حسکانی، به سند صحیح از ابی هریره نقل می کند:



هر کس روز هجده ذی الحجه را روزه بدارد، خداوند برای او ثواب شصت ماه روزه را می نویسد و آن، روز غدیر است، آن زمانی که پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم، گفتند آری فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، در این هنگام عمر بن خطاب گفت: مبارک باد مبارک باد، ای پسر ابی طالب، مولای من و مولای هر مسلمانی گردیدی. آنگاه آیه: امروز دینتان را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کرده و راضی شدم بر شما که اسلام دین شما باشد.^[۵] نازل شدن آیه اکمال، بعد از خطبه غدیر، شاهد گویا و صادقی است بر این که مولا به معنای امامت است، زیرا هیچ معنایی غیر از امامت و خلافت، سزاوار نیست که از آن به اکمال دین تعبیر شود.^[۶]

۴. ابو اسحاق شلبی، می گوید: از سفیان بن عینه سئوال شد: آیه (سؤال سائل...) در حق چه کسی نازل شده است او در جواب گفت: از من سئوالی کرده که هیچ کس قبل از تو نپرسیده بود پدرم حدیثی از جعفر بن محمد از پدرانش برای من نقل کرد: هنگامی که رسول خدا ﷺ به غدیرخم رسید مردم را ندا داد و پس از اجتماع مردم، دست علی عليه السلام را گرفت و بلند نمود، و فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. این خبر در تمام بلاد، پخش شد وقتی این خبر به حارث بن نعمان رسید، نزد رسول خدا آمد از شتر خود پیاده شد، و به رسول خدا گفت: ای محمد! ما را به شهادت دادن به توحید و رسالت امر نمودی، قبول کردیم. ما را به نماز پنج گانه، زکات، روزه و حج امر نمودی، همه را پذیرفتیم و قبول کردیم، به این امور اکتفا نکرده و دست پسر عمومی خود را بلند کرده و او را بر ما تفضیل دادی و گفتی: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. آیا این عمل از جانب توست یا از جانب خدا؟ پیامبر فرمود: قسم

به کسی که به جز او خدایی نیست، این عمل از جانب خداوند بوده است! در این هنگام حارث بن نعمان برگشت در حالی که این گونه زمزمه می کرد: خدایا اگر آنچه محمد می گوید حق است، از آسمان بر ما سنجی بیار و یا ما را به عذابی دردناس مبتلا گردان. هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنجی از آسمان بر زمین فرود آمد و بر فرق او رسید و از پایین او بیرون آمد، او را به جهنم واصل کرد.^[۷]

روشن است که حارث بن نعمان از حدیث غدیر، ولایت و سرپرستی را فهمیده، ولذا به جهت عنادی که داشته تقاضای مرگ کرده است.

۵. روشن ترین دلیل بر این که مولا به معنای امامت است فهم خود عمر است، زیرا اگر او از حدیث غدیر امامت و خلافت علی را نفهمیده بود از کجا فهمید که وقتی رسول خدا قلم و کاغذ خواست تا برای نجات امت از ضلالت چیزی بنویسد، عمر به ابن عباس گفت: من فهمیدم که رسول خدا می خواهد خلافت را به علی واگذار کند ولی نگذاشتم.^[۸]

بنابراین شواهد و قرائن است که تفسیر شیعه از حدیث غدیر حق و درست است، و صحابه هم همان معنای شیعه را از حدیث فهمیده بودند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- شیعه شناسی و پاسخ به شباهات، علی اصغر رضوانی.

۲ خلاصه عبقات الانوار، ج.۸.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، بيروت،

دارالحياءالتراث العربي، ۱۴۰۴ق، ج.۳، ص.۱۸۰.

[۲]. مائدہ / ۶۷



- [۳]. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شباهات، نشر مشعر، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۴۷، به نقل از تفسیر حبری، ص ۲۶۲.
- [۴]. همان، به نقل از ترجمه الامام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۸۶، ابن عساکر.
- [۵]. مائدۀ / ۳.
- [۶]. حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزيل، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزارة الثقافه و الارشاد الاسلامي، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۰۳.
- [۷]. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شباهات، ج ۱، ص ۶۵۱؛ همان، به نقل از الكشف و البيان، ص ۲۳۴.
- [۸]. ابن ابی الحدید، قم، موسسه اسماعیلیان للطبعه و النشر و التوزیع، ج ۱۲، ص ۷۸.



﴿خواه﴾ ۴. منظور از عبارت (واعلم کل ایض و اسود) در

خطبه غدیر چیست؟

﴿خواه﴾ پیامبر اکرم ﷺ در واپسین سال عمر شریف شان موقع برگشت از آخرین حج که به حجۃ اللوداع معروف است به امر خداوند در محلی به نام «غدیر خم» که چشمہ ای است در محل ححفه، دستور توقف بر کاروان حج صادر کردند، این در حالی بود که هوا به شدت گرم بود و مخصوصاً این توقف در هنگام ظهر بود، حرارت و گرمی هوا بیشتر احساس می شد، ولی حضرت با این اعلام توقف منظور مهمتری داشتند که در چنین شرایطی، کاروان حج را متوقف می کنند و نیز محلی که انتخاب شد، تقریباً حکم سه راهی داشت یعنی برخی از گروه های حاضر در کاروان در این منطقه از سایرین جدا شده و به مناطق و محل زندگی خود بر می گشتند. لذا حضرت خواستند این امر مهم را قبل از این که مردم پراکنده شوند، ابلاغ نمایند. لذا بعد از برگزاری نماز ظهر به جماعت، حضرت مردم را جمع می کنند و خطبه ای رسابیان می فرمایند که معروف به «خطبه غدیر» است.

بعد از حمد و ثنای الهی و بیان مطالبی دیگر می فرمایند: «همانا خداوند متعال این آیه را نازل فرموده است: «آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی، تبليغ رسالت و اداء وظيفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت». [۱]

و جبرئیل از طرف خداوند به من امر نموده که در این محل (که گروه مسلمانان از هر نژاد و قبیله و طایفه و رنگ و... حضور دارند) بایstem و هر سفید و سیاهی را آگاه نمایم به این که: علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، خلیفه من، پیشوای بعد از من



است، من از جبرئیل درخواست کردم که پروردگارم مرا از انجام این امر برکنار فرماید. زیرا می دانستم که افراد با تقوا کم و موذیان و ملامت کنندگان زیادند که مرا به پیوستگی زیاد (الفت زیاد) با علی نکوهش می کنند و از توجه زیاد من به علی به حدی نگران و بدیین هستند که مرا آذن «گوش» نامیده اند... پس ای گروه مردم این را بدانید همانا خداوند او را (علی علیہ السلام) به عنوان ولی و امام بر شما نصب کرده و اطاعت امر او را بر همه واجب فرموده، حکم او جاری و گفتار او نافذ است. و هر کس با او مخالفت نماید از رحمت خدا دور است، و کسی که او را تصدیق کند مشمول رحمت پروردگار است.^[۲]

از محتوای کلام در این خطبه و نیز مواردی که در جاهای دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این عنوان «کل ابيض و اسود» استفاده شد چنین به دست می آید که منظور حضرت این بود که «من مأمور شدم، آگاه کنم هر فرد سیاه پوست و سفید پوست را» یعنی تمام مردم از هر نژاد و قبیله ای که باشند از هر رنگی که باشند و کنایه از کل مردم است.

چنانچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: «إنى بعثت إلى الناس كافهً الاحمر والاسود؛ يعني من مبعوث شدم براى هدایت جميع انسان ها چه سرخ پوست باشد، چه سیاه پوست». ^[۳]

و در عبارتی دیگر فرمودند: «بعثت إلى كل أبيض و أسود». ^[۴] [۴] همان طور که گفته شد کنایه از آگاه کردن مردم از جانشینی علی علیہ السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. و کلام حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همین واقعه غدیر که فرمودند: «فَلِيبلغ الشاهد الغائب» ^[۵] [۵] یعنی آنها که حضور دارند مراتب را به غائبین ابلاغ نمایند، قرینه ای است که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کل مردم می باشد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:



۱- ترجمه‌الغدیر، جمعی از نویسندها.
۲- قهرمان‌غدیر، شیخ خیرالله اسماعیلی.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. مائدۀ / ۶۷

[۲]. امینی، عبدالحسین، الغدیر، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۲۴؛ و با اندکی تفاوت، طبرسی، احمد بن علی، الاحجاج، دارالنعمان بی تا، ج ۱، ص ۷۳؛ سید بن طاووس، علی بن موسی، التحصین، مؤسسه دارالكتاب، ۱۴۱۳ق، ص ۵۸۰.

[۳]. هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۵۹.

[۴]. همان.

[۵]. الغدیر، همان، ج ۱، ص ۶۵۸؛ شوستری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم، مکتبة آیت الله المرعشی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۲۵.



۵. پیامبر ﷺ در خطبه غدیر بر چه مسائلی بیشتر تأکید کردند؟

 حضرت در این خطبه در چند محور سخنرانی کردند و در جاهای مختلف از بیاناتشان بر آنها تأکید داشتند تا اهمیت و یا زیان آنها بر همگان روشن شود، منتهی ما به جهت اینکه می خواهیم موارد محوری را ذکر کنیم و این خود انسجام خاصی را می طلبد، لذا به اختصار در ذیل هر محور، مواردی از آن را ذکر می کنیم. پنج محور مورد بررسی است که عبارتند از:

۱. طرح مسأله توحید؛
۲. طرح مسأله ولایت و جانشینی و بیان فضایل اهل بیت ﷺ؛
۳. خبر از وجود گروه نفاق و آزارهای آنها؛
۴. بیان خصوصیات دوستان و دشمنان اهل بیت ﷺ؛
۵. طرح مسأله بیعت برای جانشینی علی ﷺ؛
۶. حفظ شعائر.

اکنون با تفصیل بیشتری به هر یک می پردازیم:

۱. پیامبر بعد از حمد و ثنای الهی به طرح مسأله توحید و یکتاپرستی پرداختند و در ضمن عباراتی، نحوه نگرش به مسأله توحید را بازگو کردند: خدایی که در عظمت یکتاست، در وحدانیت تنهاست، در قدرت و سلطه خود در امور قادر و عظیم است، علم او بر همه چیز احاطه دارد و در همه جا حاضر و ناظر است... باطن را می فهمد و ضمایر را می داند و پنهان ها بر او مخفی نمی ماند. می خواهد پس به انجام می رساند و اراده می کند پس مقدار می نماید و می داند پس به شماره می آورد... او را سپاس می گوییم و دائمآ شکر می نماییم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدت و چه در حال آرامش و به او و ملائکه

و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می آورم.... .

۲. طرح مسأله جانشینی و بیان فضایل علی و اهل بیت علیهم السلام که قسمت بیشتر سخنرانی حضرت را تشکیل می دهد و در واقع قسمت مهم خطبه همین بخش است: خداوند به من چنین وحی کرده است «بسم الله الرحمن الرحيم: يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربک...» ای پیامبر! ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است و اگر انجام ندهی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از شر مردم حفظ خواهد نمود.» پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم سبب نزول این آیه را چنین بازگو کردند: «من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می کنم و اعلام می کنم بر هر سفید و سیاه که «آن علی بن ابی طالب اخی و وصی و خلیفتی و امام من بعدی؛ علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و جانشین من در امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و خداوند در این مورد آیه ای بر من نازل کرده است: «إنما وليكم الله و رسوله و الذين ...» صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند و علی بن ابی طالب است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می کند.» پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم از اینجا شروع می کنند و به طور مفصل در مورد فضایل علی علیهم السلام صحبت می کنند که ما به چند مورد آن اشاره می کنیم: ای مردم! این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که اطاعت شریعت را واجب نموده است... اوست امام مبین که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَ كُلّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَا فِي إِيمَانٍ مُّبِينٍ». (یس / ۱۲). و هر چیزی را در امام مبین جمع کردیم. ای مردم! از علی به سوی دیگری گمراه نشوید و از او روی



غیرنه

حدیث و
واقعه غدیر

بر مگردانید و از ولایت او سرباز نزیید... ای مردم! او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب کرده است...» ای مردم! علی طرفدار حق است که خداوند در کتاب خود فرموده و درباره کسی که با او مخالفت کند نیز فرموده است: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللہ» متمردین، وقت مرگ حسرت می بزند که چرا از طرفداران خداوند دوری کرده اند. (زم / ۵۶). پیامبر اکرم ﷺ دستش را بر بازوی علی علیہ السلام زد، پیامبر با دست اش او را بلند کرد و هر دو دست را به سوی آسمان باز نمود و علی علیہ السلام را از جا بلند نمود تا حدی که پای آن حضرت موازی زانوی پیامبر اکرم علیہ السلام رسید. سپس فرمود: ای مردم! این علی است برادر من و وصی من و جامع علم من، و جانشین من در تفسیر کتاب خداوند عزوجل و دعوت به آن... اوست خلیفه خدا و اوست امیرالمؤمنین علی علیہ السلام و امام هدایت کننده... .

۳. خبر از وجود گروه نفاق و آزارهای آنها: پیامبر اکرم علیہ السلام در این قسمت از گروهی خبر می دهد که پیوسته پیامبر اکرم علیہ السلام را آزار و اذیت می دادند و اینکه همین گروه آینده اسلام را به مخاطره خواهند انداخت: ای مردم! من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت کنندگان و حیله های مسخره کنندگان اسلام اطلاع دارم ... و هم چنین به خاطر اینکه منافقین بارها مرا اذیت کرده اند تا آنجا که مرا گوش دهنده بر هر حرفی نامیدند و گمان کردند که من چنین هستم به خاطر ملازمت بسیار علی با من و توجه من به او... تا آنکه خداوند عزوجل در این باره چنین نازل کرد: «و منهمن الذين يوذن النبى...» و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و می گویند او گوش دهنده به هر حرفی است اگر من بخواهم



گویندگان این نسبت را نام می برم و اگر بخواهم به شخص آنها اشاره کنم می توانم و با علائم می توانم آنها را معرفی کنم ولی در کار آنها من با بزرگواری رفتار کرده ام... ای مردم! بعد از من خلفایی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و در روز قیامت کمک نمی شونند... به زودی خلافت بعد از من را با ظلم و زور می گیرند... .

۴. بیان خصوصیاتِ دوستان و دشمنان اهل بیت اللہ: آگاه باشد: دوستان ما اهل بیت اللہ کسانی هستند که خداوند عزو جل درباره آنان فرموده است: کسانی که ایمان آورده اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده اند، بر ایشان امان است و آنان هدایت یافتگانند. (انعام / ۸۲). آگاه باشد که دوستان ایشان کسانی اند که ایمان آورده اند و به شک نیفتاده اند... آگاه باشد: که دشمنان اهل بیت کسانی هستند که به شعله های آتش وارد می شوند آگاه باشد: که به دشمنان ایشان کسانی هستند که از جهنم در حالی که می جوشد صدای وحشتناکی می شنوند و شعله کشیدن آن را می بینند... .

۵. طرح مسأله بیعت از مردم در جانشینی علی اللہ: ای مردم آگاه باشد: که من بعد از پایان خطابه ام شما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم. ای مردم! آگاه باشد که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است و من از جانب خدا برای او از شما بیعت می گیرم «ان الذين يبايعونك...» کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست و هر کس به آنچه، خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی می دهد» ای مردم: با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمایید و با علی امیرالمؤمنین

و حسن و حسین و امامان از ایشان... .

۶. حفظ شعائر: ای مردم حج و عمره از شعائر الهی هستند... ای مردم به حج خدا بروید... ای مردم! نماز به پا دارید و زکات را بدھید... ای مردم: آگاه باشید: تقوا را، تقوا را... .

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- ماهنامه شیعه شناسی (ویژه نامه غدیر) (با تصرف و تلخیص)،
مجمع جهانی شیعه شناسی - تحت اشراف: استاد انصاری بویر
احمدی - ۱۳۸۷ش.





۶. آیا اعتقاد برخی از اهل سنت که معتقدند در جریان غدیر حدیث «من کنت مولا فهذا علی مولا» ادامه دارد که شیعه از ترس روشن شدن حقیقت آن را پنهان کرده است، درست است؟



بر هیچ متتبّع منصف پوشیده نیست که حدیث شریف غدیر از احادیث صحیح و متواتر است، و از یکصد و ده نفر صحابی، و هشتاد و چهار تن تابعی نقل شده، و اکثر محدثین و مفسرین و متكلمين و مورخین از شیعه و سنی آن را در کتاب های خود آورده اند، و جمعی از بزرگان محققین پیرامون این حدیث کتاب های مستقل و جداگانه در مجلدات متعدد تألیف نموده اند، و بسیاری از بزرگان و حفاظ اهل سنت به صحت و کثرت طرق، بلکه متواتر لفظی و یا معنوی آن اعتراف نموده اند، چنان که میر حامد حسین در عبقات الانوار و علامه امینی در الغدیر، گفتار قریب به چهار صد نفر از آنها را به طور مفصل و مشروح نقل کرده اند.^[۱] با کمال تأسف حدیثی که در طول چهارده قرن از مشهورترین احادیث بوده و مورد تأیید بزرگان و حفاظ هر عصر قرار گرفته، هنوز تعصب و بی انصافی باعث می شود که جمعی از اشاعه ولایت، دور، و از درک حقیقت و فضیلت مهجور، گرد و غبار عناد را برانگیزانند، تا بلکه فضای معنویت را تیره و تار و در نتیجه مردم را از پرتو نور ولایت و امامت محروم سازند، از این روی می گویند که شیعه از ترس روشن شدن حقیقت ادامه حدیث من کنت مولا فهذا علی مولا، را پنهان کرده است.

اینجا جا دارد به منظور روشن شدن پاسخ، از آقایان پرسید که آیا زحمت تحقیق و مطالعه خطبه غدیر را در منابع شیعه به خود نمی دهند؛ یا تعصب و عناد مانع از دیدن حق و پذیرفتن آن است؟ در غیر این صورت، بسیار شگفت آور است کسانی که خود



از ترس روشن شدن حقیقت از مجموع خطبه مفصل رسول اکرم ﷺ اسلام در روز غدیر، بخشی از یک فراز آن خطبه را در کتاب های خود آورده اند، نسبت ترس و پنهان کردن ادامه حدیث را به کسانی بدنهند که آن خطبه نورانی را که مشتمل بر ۵۵ فراز است، به تمام و کمال در منابع خود ثبت و ضبط کرده اند. اینک به منظور آشکار شدن حقیقت به ادامه حدیث غدیر و جملاتی از فرازهای دیگر خطبه اشاره می شود:

رسول خدا ﷺ در فراز دوازدهم از خطبه فرمود: **ماشر الناس: تدبّروا القرآن و افهموا آياته و انظروا الي محكماته و لا تتبعوا متشابهه فوالله لن يبيّن لكم زواجره ولا يوضح لكم تفسيره الا الذي انا آخذ بيده و مصعده الي وسائل بعضه و معلمكم انّ من كنت مولاه فهذا علي مولاه، و هو علي بن ابي طالب**
اللَّٰهُ أخِي وصيٌّ و موالاته من الله عزوجل انزلها علىٰ:

ای مردم در قرآن تأمل کنید و به آیات آن پی ببرید و در محکماتش دقت نمائید از متشابهاتش بپرهیزید. به خدا سوگند هیچ کس مشکلات آن را برای شما نمی سازد و تفسیرش را برای شما آشکار نمی سازد، و تفسیرش را برای شما شرح نمی دهد مگر آن که نزد من است و دستش در دستم قرار دارد - و بازوی علی ﷺ را گرفت و بلند کرد و به شما اعلام می کنم که هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست. و او علی فرزند ابوطالب ﷺ و برادر و وصی من، و کسی است که دوستی اش از سوی خدای عزوجل بر من فرود آمده است.



در فراز سیزدهم می فرمایند: **ماشر الناس: انْ عَلِيَا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ ولدِي هم الثقل الاصغر و القرآن الثقل الاکبر و كل واحد متibi عن صاحبه و موافق له لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، هم امنا الله في خلقه و حکمائه في ارضه، الا و قد ادیت، الا و قد بلغت الا و قد اسمعت الا و قد اوضحت الا و ان**

الله عزوجل قال و انا قلت عن الله عزوجل، الا انه ليس امير المؤمنين علي

العلياً غير اخي مورد، و لا تحّل امرة المؤمنين بعدى لاحد غيره؛ اي گروه مردم، على و پاکان از فرزندان من، ثقل اصغراند، و قرآن ثقل اکبر است. هر يك از آنان نشان دهنده و موافق ديگري است، اين دو از هم جدا نمي شوند، تا اين که در کنار حوض کوش بر من وارد شوند. آنان امنای الهی در بین مردم و حکمانان او در زمين اند. هشدار، که من رسالت خود را انجام دادم، آگاه باشيد که من پیغام الهی را رساندم، بدانيد که من فرمان خدا را به شما خبر دادم، هشدار که من مطلب را آشکار نمودم، آگاه باشيد که آنچه خدای عزوجل فرمود، از سوی او برای شما گفتم. بدانيد که جز اين برادر من، کسی اميرمؤمنان نیست، و پیشوایي مردمان، جز برای او روا نباشد.

در فراز چهاردهم می فرماید: معاشر الناس: هذا علي اخي و وصي و واعي علمي و خليفتي علي امتی و علي تفسير كتاب الله عزوجل والداعي اليه و العامل بما يرضاه... اقول، و ما يتبدل القول لدى بامر ربی، اقول اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و العن من انكره و اغضب علي من جحده حقه؛ اي گروه مردم، اين على، برادر، وصي، و حافظ علم من، و جانشين من برای امت است، و طبق تفسير كتاب خدا عمل می کند و دعوت کننده به سوی آن است. و آنچه را خشنودی خدا در آن است انجام می دهد... آنچه می گويم به فرمان پروردگار تغيير نخواهد كرد. می گويم: خديا، دوستداران على را دوست بدار و دشمناش را دشمن، بر انکار کنندگان او نفرین فرست و تکذيب کنندگان حقش را مورد خشم و غضب خود قرار [٢].

با توجه به آنچه که در ادامه حدیث غدیر آمده است و به عنوان نمونه به آن اشاره شد، به خوبی معلوم و آشکار است، که اهل سنت ادامه حدیث غدیر، بلکه خطبه غدیر را، از ترس آشکار



حدیث و
واقعه غدیر

شدن حقیقت، پنهان و انکار کرده اند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- الغدیر، علامه امینی.
- ۲- امام شناسی، علامه سید محمد حسین طهرانی، ج.۲
- ۳- شب های پیشاور، سید محمد سلطان الوعظین.

پیو نوشته‌ها:

- [۱]. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی، قم، انتشارات مشعر، ۱۳۸۴ش، ص ۶۳۵.
- [۲]. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ترجمه جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۴۵.



۷. متن حدیث غدیر را آنگونه که شیعیان نقل می‌کنند، چگونه می‌توان از نظر علم درایه و رجال اثبات نمود؟

 برای روشن شدن جواب به نکاتی چند اشاره می‌شود.

- ۱- معنای غدیر: در لغت عبارت است از محلی که آب باران در آن جمع می‌شود.^[۱] و در اصطلاح اسم محلی است در جحفه که واقع در چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می‌کند، و مراد از یوم‌الغدیر، روز هیجدهم ذی‌حجه است که، روز پنج‌شنبه سال دهم هجرت پیامبر اکرم در غدیر خم، در حضور ۹۰ تا ۱۲۰ هزار نفر، خطبهٔ غدیر، و حدیث معروف غدیر را ایجاد فرمود.^[۲]

- ۲- تواتر حدیث غدیر و عدم نیاز به بررسی سند: حدیث غدیر مورد توجه خاصه و عامّه قرار گرفته است. علامه امینی (تا زمان خودش) نام ۲۶ نفر را ذکر می‌کند که در این مورد کتاب و یا رساله مستقلی، را تألیف نموده‌اند.^[۳] و این تعداد را محقق محترم سید عبدالعزیز طباطبائی به ۱۲۵ کتاب می‌رساند؛ و این نکته هم اضافه شود که علم رجال که برای بررسی وثاقت راوی‌ها است (علم روش‌شناسی) و درایه که علم حدیث‌شناسی است در حدیثی لازم است مراجعات شوند که جزء خبر‌های واحد باشد، و اما در حدیث شریف غدیر لازم نیست. برای این‌که هم تواتر لفظی دارد (روایتی که با چنین سلسله سند متفاوت ولی با الفاظ مشترک از مقصوم نقل شده باشد تا آنجا که احتمال ساختگی بودن نداشته و برای شنونده یقین آور باشد) و هم تواتر اجمالی (یعنی بعضی از اخباری که به عنوان حدیث غدیر رسیده یقیناً از پیامبر ﷺ صادر شده است) و هم تواتر معنوی دارد (یعنی مضامین آن مشترک ولی با عبارات گوناگون در روایات دیگر و

موارد متعددی نقل شده است).

۳- وجود عوامل وثاقت در حدیث غدیر: حدیث غدیر، علاوه بر تواتر همه جانبیه، از علائم وثاقت نیز برخوردار است. زیرا:
اولاً: مخالفت با قرآن ندارد بلکه صدھا آیه هم چون آیهی اکمال، تبلیغ، ولایت، اولی الامر، آن را تأیید می کند؛
ثانیاً: نه تنها مخالف سنت قطعی نیست بلکه صدھا حدیث در تأیید آن وجود دارد، هم چون حدیث، ثقلین، منزلت، سفینه و ...؛
ثالثاً: با سیره پیامبر و داده های عقل هماهنگی دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ در سفرهای کوتاه جانشین تعیین می کرد، آیا امکان دارد که مردم را بدون جانشین رها کند؛
رابعاً: با ضروت دین مخالفتی ندارد؛
خامساً: از نظر سندی صحیح و متواتر است و... پس همه عوامل وثاقت در حدیث غدیر جمع می باشد .

بادر نظر داشتن این مقدمه می گوییم:

اولاً: حدیث غدیر - که متن آن را خواهیم آورد - از احادیث متواتر و قطعی و مسلم است. تواتری که نه فقط در صدر اسلام و اعصار نزدیک به زمان پیامبر ﷺ بوده بلکه در همه قرن ها و دوره ها، وجود داشته است. از برخی شافعیان، نقل شده است که حدیث غدیر فوق حد تواتر است.^[۴]

واماً متن مورد اتفاق فرقیین (شیعه و سنی) چنین است:

«عاشر المسلمين اللست اولی بكم من انفسكم؟ قالوا اللهم بلي قال: من كث مولاه فعلی مولاہ اللهم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل منْ خذله»^[۵]؛ «ای مردم آیا (ولایت) من بر شما از خود شما اولاً (و سزاوارتر) نیستم؟ گفتند خدایا چرا، حضرت فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی - علیه السلام - مولای او خواهد بود، (این جمله را بنابر قول احمد بن حنبل چهار بار تکرار نمود) بار خدایا

دوست بدار، آن‌که او را دوست دارد، و دشمن بدار، آن‌کسی که او را دشمن بدارد، و باری فرما یاران او را، و خوارگردان خوارکنندگان او را.»

ثانیاً : اسناد متعدد برای آن نقل شده است که مرحوم علامه عبدالحسین امینی - قدس سرہ الشّریف - تمام اسناد آن را از طریق اهل سنت و شیعه در کتاب گران‌سنگ خود «الغدیر فی الكتاب و السنة و اللادب» جمع آوری نموده است، و ۱۱۰ نفر از صحابه را مانند ابوهریره، ابولیلی انصاری، براء بن عازب و... را نام می‌برد که حدیث غدیر را نقل نموده‌اند. [۶]

و ۸۴ نفر از تابعین را مانند ابوراشد البحرانی، ابوسليمان المؤذن، اصیبغ بن نباته و... را اسم می‌برد که ناقلان حدیث غدیر بوده‌اند [۷] و همچنین در قرن دوم، ۵۶ نفر [۸] و در قرن سوم ۹۲ نفر [۹] و در قرن چهارم حدود ۸۰ نفر [۱۰] و در قرن پنجم حدود ۳۰ نفر، و در قرن ششم حدود ۲۰ نفر، و در قرن هفتم حدود ۲۳ نفر و همین‌طور تا قرن چهاردهم، مجموعاً ۳۶۰ نفر از علماء و محدثین، حدیث غدیر را نقل نموده‌اند. [۱۱]

و در کتاب‌های موجود حدود ۲۱ نفر از مورخین اهل سنت هم چون بلاذری، ابن قتیبه، طبری و... ۲۵ نفر از علمای حدیث اهل سنت، مانند: ابن ادريس شافعی، احمد حنبل، ترمذی، نسائی، طحاوی و... و حدود ۱۰ نفر از مفسرین آن‌ها هم چون تفسیر طبری، ثعلبی، قرطبی و... و حدود ۷ نفر از متكلّمین آن‌ها هم چون، قاضی ابی بکر باقلانی، ایجی شافعی، شریف جرجانی و... و حدود پنج نفر از لغویین هم چون معجم البلدان حموی، تاج العروس زبیدی و... حدیث شریف غدیر را در کتاب‌های خود نقل نموده‌اند [۱۲] که مجموع همه‌ی آن‌ها به ۵۰۰ نفر می‌رسد. [۱۳] برای نمونه، چند مورد از اسناد تفصیلی اهل سنت بیان می‌



شود:

١- خوارزمی گوید: «واخبرني سيدالحفاظ ابومنصور شهدار بن شيريويه بن شهدار الديلمي فيما كتب الي من همدان - اخبرنا ابوالفتح عبادوس بن عبدالله الهمداني - كتابة (اخبربنالشريف ابوطالب المفضل بن الجعفري باصبهان اخبرني الحافظ ابوبكر ابن مردويه اجازة، حدثي جدي) حدثي عبدالله بن اسحاق النبوى، حدثي الحسن بن عليلى العنزي، حدثاً محدثبن عبد الرحمن الدارع حدثاً قيس بن حفص، حدثي علي بن الحسن، ابوالحسن العبدى، عن ابى هارون العبدى عن ابى سعيد الخدري، انَّ النبِيَّ ﷺ يوم دعالناس الى غدير، امر بما كان تحت الشجرة من الشوك فقام و ذلك يوم الخميس ثم دعا الناس الى علٰىٰٰ فاخذ بضبعه(بازو) فرفعها حتى نظر الناس الى بياض ابطه (سفيدى زير بغل) ثم لم يتفرقوا حتى نزلت «اليوم اكملت لكم دينكم تا آخر[۱۴]» فقال رسول الله ﷺ: الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضي رب برسالاتي، و الولاية لعلي، ثم قال اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فقال حسان بن ثابت إذن لي يا رسول الله ان اقول ابياتاً قال: قل ببركة الله تعالى فقال حسان بن ثابت يا معشر مشيخة قريش اسمعوا شهادة رسول الله ﷺ ثم قال يناديهم يوم الغدير نبئهم نجم و اسمع بالرسول منادياً بائى مولاكم نعم و نبيكم فقالوا و لم يبدو هناك التعامي .. فقال له قم يا علي فايتنى رضيتك من بعدي اماماً و هادياً[۱۵] هم چنین ابن اثير با اسناد خود حدیث غدیر را نقل نموده است[۱۶] و ابن قرطبی این حدیث را با اسناد خود نقل نموده است[۱۷] و ابن کثیر دمشقی، [۱۸] ابن ماجه قزوینی[۱۹] و متّقی هندی در کنز العمال [۲۰] به طرق مختلفی حدیث غدیر را نقل نموده است و... همین طور محدثین ، جریان استدلال على - عليه السلام - به حدیث غدیر را در مناسبت‌های مختلف، نقل نموده‌اند، مانند ابی



میراث
جمهیوری اسلامی ایران

جمهیوری اسلامی ایران

جمهیوری اسلامی ایران

جمهیوری اسلامی ایران

الطفیل [۲۱] زید بن ارقم [۲۲] عامر بن وائله، [۲۳] انس بن مالک، [۲۴] عبدالرحمن بن ابی لیلی [۲۵] اصیخ بن نباته [۲۶] و عمیره بن سعد، [۲۷] زید بن شبع، زاذان بن عمر [۲۸] و ابن ولید و

اگر کسی اهل انصاف و دارای مطالعه در تاریخ باشد، اعتراض می‌کند که حدیث شریف غدیر، از نظر سندی اصلاً قابل خدشه نیست. تنها اشکالی که مطرح شده است این است که این حدیث در صحیح بخاری و مسلم نقل نشده است. جواب آن این است که: اولاً این دلیل بی‌خبری و یا تعصب آن‌ها است که حدیث را نقل نکرده‌اند، نه نقص حدیث.

ثانیاً خود اهل سنت قاعده‌ای دارند به نام تقدیم مثبت برنافسی، چنان‌که حلبی تصریح نموده است مثبت (و نقل کنندهٔ حدیث) بر نافی (وکسی که حدیث را نقل نکرده) مقدم است. ثالثاً، بخاری و مسلم بنای جمع‌آوری همهٔ احادیث صحیحه را نداشته‌اند، چنان‌که ابن حجر تصریح می‌کند که خود بخاری تصریح نموده، که آن‌چه از روایات صحیحه نقل نکرده‌ام، بیش از آن است که جمع‌آوری نموده‌ام. [۲۹]

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۵۹۸.
- [۲]. امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۹؛ و ر.ک: شافعی، عبدالله، المناقب، ص ۱۰۸.
- [۳]. الغدیر، همان، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۲.
- [۴]. المناقب، همان، ص ۱۰۸.
- [۵]. الغدیر، همان، ج ۱، ص ۸؛ و ر.ک: موفق بن احمد خوارزمی، المناقب، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷، ص ۱۳۵، روایت ۱۵۲؛ و ر.ک: متقی هندی، علی، کنز‌العمال، بیروت، مؤسسهٔ



- الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ق - ۱۹۸۵م، ج ۱۱، ص ۶۰۹، روایت ۳۳۹۵۰.
- [۶]. الغدیر، همان، ج ۱، ص ۱۴-۶۲.
- [۷]. همان، ص ۶۲-۷۲.
- [۸]. همان، ص ۷۳-۸۲.
- [۹]. همان، ص ۸۲-۹۹.
- [۱۰]. همان، ص ۹۹-۱۰۷.
- [۱۱]. همان، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۲۳.
- [۱۲]. همان، ج ۱، ص ۵۸.
- [۱۳]. سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، ص ۱۶۰.
- [۱۴]. مائدہ ۳/۳.
- [۱۵]. مناقب خوارزمی، همان، ص ۱۳۵، روایت ۱۵۲ و ص ۱۳۴.
- روایت ۱۵۰.
- [۱۶]. ر.ک: محمد بن محمد شیبانی، اسدالغابه فی معرفة الصحابة، بیروت، دارالحیاء تراث العربی، ج ۴، ص ۲۸.
- [۱۷]. محمد بن احمد انصاری قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دارالحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۲۷۸.
- [۱۸]. ابوالفداء الحافظ بن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، بیروت، مکتب المعارف، ج ۷، ص ۳۵۰.
- [۱۹]. قزوینی، محمد، سنن، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي.
- [۲۰]. متقی هندی، علی، کنز العمال فی سنن الاحوال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ق، چاپ پنجم، ج ۱۱، ص ۶۰۹، روایت ۳۳۹۵۰، ص ۶۰۲، روایت ۳۲۹۰۴-۵ و روایت ۳۲۹۱۶ و ص ۶۰۹، روایت ۳۲۹۴۹ و ۳۲۹۵۰ و ص ۶۱۰، روایت ۳۲۹۵۱.
- [۲۱]. مسند ابن حنبل، ج ۷، ص ۸۲، ح ۱۹۳۲۱.
- [۲۲]. نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۱۷۳، روایت ۹۳؛ البداية والنهاية، همان، ج ۵، ص ۲۱۱ و ج ۷، ص ۳۴۷.
- [۲۳]. ابن ابی الحیدد، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالحیاء الكتب،

- چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۶۸.
- [۲۴] همان، ج ۱۹، ص ۲۱۷.
- [۲۵] اسدالغابه، همان، ج ۴، ص ۲۸، باب العین.
- [۲۶] همان، ص ۱۲۶، ج ۶.
- [۲۷] البداية و النهاية، همان، ج ۷، ص ۳۴۸.
- [۲۸] سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، بيروت، مؤسسة اهل البيت، ۱۴۰۱ق، ص ۳۵.
- [۲۹] ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، (در یک جلد)، مصر، مطبعة السلفیه، منابع شیعه؛ ۱- الغدیر، ج ۱ و ۲، (پیشین)؛ ۲- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از دانشمندان، پیام قرآن، قم، نسل جوان، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۰۰-۱۸۳؛ ۳- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالكتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۲۳-۲۲؛

و ...



۸ منظور از تولی و تبری که در حدیث غدیر به آن اشاره شده (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) چیست؟

 از آن جا که سئوال مورد نظر دو بخش دارد ناگزیریم به هر بخش به طور جداگانه پاسخ بدھیم و پاسخ هر بخش تفصیل و توضیح بخش دیگر نیز خواهد بود چون هر تولی قهرآ ملازم با نحوی تبری بوده و به تعبیر علامه بزرگوار شهید مطهری قدس (ولاء مثبت ولاء منفی) است و هر ولاء مثبت لزوماً ولاء منفی را به دنبال دارد.

الف) واژه ولاء:

ولاء، ولایت (به فتح واو) و ولایت (به کسر واو) ولی، مولی، اولی و امثال این ها همه از مادة (ولی) اشتقاق یافته اند. این واژه از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورت های مختلفی به کار رفته است، می گویند «۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است. معنای اصلی این کلمه هم چنان که راغب در «مفہمات القرآن» گفته است: «قرار گرفتن چیزی در کنار چیزی دیگر است به نحوی که فاصله ای در کار نباشد» یعنی اگر دو چیز آن چنان به هم متصل باشند که هیچ چیزی دیگر در میان آن ها نباشد، مادة (ولی) استعمال می شود. به همین مناسبت طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است اعم از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت در مورد دوستی، یاری، تصدی امر، و تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است، چون در همه این ها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد.

این لفظ، هم در مورد امور مادی و جسمانی استعمال شده است و هم در مورد امور معنوی و مجرد، ولی مسلمان در ابتداء در مورد امور مادی استعمال شده است و از راه تشبیه معقول به محسوس



و یا از راه تجرید معنای محسوس از خصوصیت مادی و حسّی خودش در مورد معنویات هم استعمال شده است زیرا توجه انسان به محسوسات چه از نظر یک فرد در طول عمر خودش و چه از نظر جامعه بشری در طول تاریخش، قبل از تفکر او در معقولات است، بشر پس از درک معانی و مفاهیم حسّی تدریجاً به معانی و مفاهیم معنوی رسیده است. و نیز راغب راجع به خصوص کلمه (ولايت) از نظر موارد استعمال می گويد: «ولايت به کسر (واو) به معنی نصرت است و اما ولايت به فتح (واو) به معنای تصدی و صاحب اختیاری یک کار است و گفته شده است که معنای هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است» و هم چنین راجع به کلمه (ولی) و کلمه (مولی) می گويد: «این دو کلمه نیز به همان معنا است، چیزی که هست گاهی مفهوم اسم فاعلی دارد و گاهی مفهوم اسم مفعولی». در قرآن سخن از (ولاء) و (موالات) و (تولی) زیاد رفته است، در این کتاب بزرگ آسمانی مسایلی تحت این عنوان مطرح است آنچه مجموعاً از تدبیر در این کتاب مقدس به دست می آید این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: مثبت و منفی و یا به عبارت دیگر (تولی و تبری) یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترک کنند که همان تبری است و به طور جداگانه مورد بحث قرار خواهیم داد ان شاء الله. و از طرفی دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند که همان (تولی) است و بر دو قسم می شود: (ولاء و تولی) عام و (ولاء و تولی خاص) و لاء خاص نیز اقسامی دارد: لاء محبت، لاء امامت، لاء زعامت، لاء تصرف یا ولايت تکوینی که اکنون درباره هر یک این ها به طور اجمال بحث می کنیم: (ولاء) و (تولی) عام یعنی اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقلی زندگی کنند نظام مرتبط و اجتماعی پیوسته



داشته باشند، هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند گردد. قرآن کریم می فرماید: «مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی ولی بعضی دیگرند، به معروف امر می کنند و از منکر باز می دارند» [۱] مؤمنان نزدیک به یکدیگرند و به موجب اینکه با یکدیگر نزدیک اند و حامی و دوست و ناصر یکدیگرند و به سرنوشت هم علاقه مندند و لذا امر به معروف و نهی از منکر می کنند و این دو عمل ناشی از (وداد) ایمانی است.

(ولاء و تولی خاص): ولاء خاص ولاء اهل بیت - علیهم السلام - است، در اینکه پیغمبر اکرم مسلمانان را به نوعی ولاء نسبت به خاندان خود خوانده است و توصیه فرموده که جای بحث نیست، یعنی حتی علمای اهل سنت در آن بحثی ندارند، آیه ذوی القربی «قل لا استلکم علیه اجرأ» [۲] ولاء خاص را بیان می کند و آنچه در حدیث معروف و مسلم غدیر نیز آمده است که «من کنت مولا فهذا على مولا» خود بیان نوعی از ولاء است و نیز آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم راكعون» [۳] این آیه به اتفاق شیعه و سنی درباره على علیهم السلام نازل شده است و مفاد آیه بر خلاف تصور بعضی از علماء اهل سنت ولاء خاص است. و اما اقسام (ولاء خاص):

۱- ولاء محبت یا ولاء قرابت

ولاء محبت یا ولاء قرابت به این معنا است که اهل البيت ذوی القربای پیغمبر اکرم اند و مردم توصیه شده اند که به آن ها به طور خاص، زایده بر آنچه ولاء اثباتی عدم اقتضاء می کند، محبت بورزنده و آن ها را دوست بدارند، این مطلب در آیات قرآن آمده و روایاتی از طرف شیعه و سنی بر آن دلالت دارد.



۲- ولاء امامت

ولاء امامت و پیشوایی و به عبارت دیگر مقام مرجعیت دینی، یعنی مقامی که دیگران باید از او پیروی کنند و او را الگوی اعمال و رفتار خوبیش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند و به عبارت دیگر زعامت دینی چنین مقامی متلزم عصمت است و چنین کسی قول و عملش حجت است برای دیگران و این همان منصبی است که قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم می فرماید: «لقد کان لكم في رسول الله اسوة حسنة...»^[۴] برای شما در رفتار فرستاده خدا پیروی ای نیکو است. برای آنانکه امیدوار به خدا و روز دیگرند. و این مقام پس از پیغمبر به ائمه طاهرین رسید چانچه بر اساس روایتی که اکثر علماء اهل سنت قریب به سی نفر از صحابه پیغمبر نقل کرده اند که فرمود: «من در میان شما دو چیز ارزشده باقی می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم را...»^[۵]

۳- ولاء زعامت

یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی اجتماع نیازمند به رهبر است، آن کس که باید زعام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم است (ولی امر مسلمین) است، پیغمبر اکرمدر زمان حیات خودش ولی امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیر قابل انکار است به اهلیت رسیده است. آیه کریمة «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^[۶] اطاعت کنید خدا و پیغمبر را و کسانی را که اداره کار شما به دست آن ها است. و هم چنین آیات اول سوره مائدہ و حدیث شریف غدیر و عموم آیه «انما ولیکم الله...» و عموم آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» ناظر بر چنین ولایتی است.



۴-ولاء تصرف

ولاء تصرف یا ولاء معنوی بالاترین مراحل ولایت است و نوعی اقتدار و سلط فوق العاده تکوینی است. ولایت تکوینی از یک طرف مربوط است به استعدادهای نهفته در انسان و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است و از طرف دیگر مربوط است به رابطه این موجود با خدا و مقصود از ولایت تکوینی اینست که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نایل می گردد و اثر وصول به مقام قرب -البته در مراحل عالی آن اینست که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می شود و با داشتن آن معنویت، قافله سalar معنویان، سلط بر ضمایر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می شود و زمین هیچگاه از ولیتی که حامل چنین معنویتی باشد، و به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست. ولایت به این معنا غیر از نبوت و غیر از خلافت و غیر از وصایت و غیر از امامت به معنای مرجعیت در احکام دینی است.

ب) تبری و یا به عبارت دیگر (ولاء منفي):

قرآن کریم مسلمانان را از این که دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت برخورد داشته است و معنی اینکه نباید ولاء غیر مسلمان را داشته باشد این است که نباید روابط مسلمان با غیر مسلمان در حد روابط مسلمان با مسلمان باشد به این معنا که مسلمان عملاً عنصر پیکر غیر مسلمان و جامعه آن ها قرار گیرد و یا به این مشکل درآید که عضویت اش در پیکر جامعه اسلامی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود. البته منافاتی نیست میان اینکه مسلمان به غیر مسلمان احسان و نیکی کند و در عین حال ولاء او را نپذیرد یعنی او را عنصر پیکری جامعه اسلامی که خود جزیی از آن است نشمارد و بیگانه وار با او رفتار نماید، همچنانکه منافاتی نیست میان (تبری و یا ولاء منفي) و



اصل بشر دوستی و رحمت برای بشر بودن، لازمه بشر دوستی این است که انسان به سرنوشت و صلاح و سعادت واقعی همه انسان ها علاقه مند باشد، به همین دلیل هر مسلمانی علاقه مند است که همه انسان های دیگر مسلمان باشند و هدایت یابند، اما وقتی که این توفیق حاصل نشد دیگران را که چنین توفیقی یافته اند نباید فدای آنان که توفیق نیافته اند کرد و اجازه داد که مرزها در هم بریزد و این همان تبری و ولاء منفی است. اسلام در مورد یک جامعه فاسد و اصلاح نشده در آن کفر و نادانی حکومت می کند از طرفی دستور جهاد می دهد تاریشه فساد را برکند «آنان را بکشید تا فتنه از میان برود» [۷] و از طرفی دستور احتیاط و اجتناب و تبری می دهد که مردم روی دلشان را به روی آنان بازنگنند تا جامعه و بشریت سالم بماند و این با بشر دوستی هیچ منافاتی ندارد. والسلام عليکم مطالب این مقاله با اندک تصرف از کتاب و اثر ارزشمند (ولاءها و ولایت ها) علامه شهید مطهری یادداشت شده است. برای مطالعه و آگاهی بیشتر به این کتاب شریف و نیز کتاب جاذبه و دافعه علی (علیهم السلام) استاد مطهری مراجعه نمایید.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. سوره توبه، آیه ۷۱.
- [۲]. سوره شوری، آیه ۲۳.
- [۳]. سوره مائدہ، آیه ۵۵.
- [۴]. احزاب، آیه ۲۱.
- [۵]. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۰؛ مناقب امیر المؤمنین - محمد بن سلیمان الكوفی، ص ۱۰۵.
- [۶]. سوره نساء، آیه ۵۹.
- [۷]. سوره بقره، آیه ۱۹۳.



۹. آیا در این که آیه ولایت یا همان آیه ۵۵ سوره مائده در باره حضرت علی^{علیه السلام} است اتفاق نظری وجود دارد؟

جزا در سوره مائده آیه ۵۵ آمده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ وَلَيَ وَسَرپرست شما، تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.» در شأن نزول آیه فوق آمده است: «سائلی وارد مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد. حضرت علی^{علیه السلام} در حالی که به نماز مشغول بود، در حال رکوع، انگشت خود را به سائل بخشید. از این رو در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد.

ماجرای فوق را ده نفر از اصحاب پیامبرمانند ابن عباس، عمار یاسر، جابر بن عبد الله، ابوذر، أنس بن مالک، بلال و نقل کرده اند و شیعه و اکثر سنی در این شأن نزول، توافق دارند.(ر.ک: الغدیر، ج ۲، احراق الحق، ج ۲، و کنز العمال، ج ۶) عمار یاسر می گوید: پس از اتفاق انگشت در نماز و نزول آیه بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من کنت مولا فعلى مولا». (تفسیر المیزان، ذیل آیه)

پیامبر اکرم^{علیه السلام} در غدیر خم، برای بیان مقام حضرت علی^{علیه السلام} این آیه را تلاوت فرمود.(تفسیر صافی، ذیل آیه) و خود امام علی^{علیه السلام} نیز برای حقانیت خویش، بارها این آیه را می خواند.(تفسیر المیزان، ذیل آیه) و ابوذر که خود شاهد ماجرا بوده است، در مسجدالحرام برای مردم داستان فوق را نقل می کرد. (مجموع البیان، ذیل آیه)

امام صادق^{علیه السلام} فرمودند: منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» علی^{علیه السلام} و اولاد او،

ائمه اطهار(علیهم السلام) تا روز قیامت هستند. پس هر کس از اولاد او به جایگاه امامت رسید با این ویژگی مثل اوست، آنان صدقه می دهند در حال رکوع. (کافی، ج ۱)

مرحوم محمد بحرانی نیز در غاییه المرام ۲۴ حدیث از منابع اهل سنت و ۱۹ روایت از منابع و مصادر شیعه نقل کرده است که مجموعاً ۴۳ حدیث می شود، بنابراین روایاتی که پیرامون این آیه وارد شده متواتر هستند. [۱]

پیوشت‌ها:

- [۱] . مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، انتشارات نسل جوان، چاپ اول، سال ۱۳۸۱



حوالی ۱۰. حدیث غدیر که شیعیان آن را دلیل بر امامت علی ابن ابی طالب می‌دانند در روز ۱۸ ذی الحجه بیان شده است در حالی که آیه اکمال دین در ۹ ذی الحجه نازل شده است؛ پس اکمال دین در ۹ ذی الحجه انجام شده است و امامت علی ابن ابی طالب ربطی به اکمال دین ندارد!

جزء مفسران و دانشمندان شیعه عموماً و جماعتی از علماء و مفسران و محدثان معروف اهل سنت، معتقدند که آیه «الیوم اکملت لكم دینکم» در روز ۱۸ ذی الحجه که به «غدیر خم» نام بردار است، نازل شده است. در اینجا به برخی از عبارات علماء و مفسران اهل سنت، پیرامون آیه فوق و سبب نزول آن، اشاره می‌کنیم.

۱. جلال الدین سیوطی در تفسیر معروف خود «الدر المنشور» در ذیل آیه مورد بحث، در ضمن حدیثی نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآلہ در روز غدیر علی علیہ السلام را به امامت نصب نمود و آوای ولایت او را سر داد، پیک وحی، جبرئیل امین، آیه فوق را آورد.^[۱]

۲. خطیب بغدادی در تاریخ خود نقل می‌کند:

هر کس روز ۱۸ ماه ذی الحجه را روزه بگیرد، برای او روزه شصت ماه نوشته می‌شود و آن روز، روز غدیر خم است. وقتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآلہ دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: آیا من ولی و سرپرست مؤمنین نیستم؟ پاسخ دادند: چرا! تو ولی مؤمنان هستی ای پیامبر خدا! آنگاه فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است. عمر بن الخطاب گفت: به آفرین بر تو ای پسر ابوطالب. از هم اکنون تو مولای من و مولای هر مسلمان هستی! پس خدا آیه الیوم اکملت لكم دینکم



را نازل کرد.^[۲]

۳. ابن مغازلی، که یکی از بزرگان فقهاء و حفاظ اهل سنت است، در کتاب معروف خود بنام «مناقب علی بن ابی طالب علیهم السلام»، که در میان کتب مناقب امام علی علیهم السلام بی نظیر و یا کم نظیر است، حدیثی را نقل می کند که شبهه حدیث سابق است با مختصر تفاوت و اضافاتی و با صراحة می گوید: آیه مورد نظر در روز ۱۸ ذی الحجه روز غدیر خم نازل شده است.

و باز حموینی، که یکی دیگر از علماء و دانشمندان اهل سنت است، در کتاب معروف خود «فرائد السمعطین» با اسناد خود نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ در روز غدیر خم مردم را برابر معرفی علی (علیهم السلام) فرا خواند و دستور داد زیر درختی که در آنجا بود، از خار و علف پاک نمایند و مردم امر آن حضرت را به جا آوردند و آن روز مصادف با روز پنجشنبه بود. سپس مردم را فرا خواند و دست علی (علیهم السلام) را گرفت بالا بردا تا جائی که مردم، سفیدی زیر بغل او را دیدند. هنوز رسول خدا صلی الله علیه وآلہ و علی (علیهم السلام) از همیگر جدا نشده بودند که این آیه نازل شد: «الیوم اکملت لكم دینکم...» پیامبر فرمود: خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را برابر ما تمام کردد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیهم السلام) راضی و خشنود گشت و سپس فرمود: خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار! یارانش را یاری کن و آنها را که یاریش نکنند، از یاری خویش محروم بدار.^[۳]

ما این بحث را با سخن گران قیمت مرحوم علامه امینی به پایان می بریم. او در کتاب خود «الغدیر» در بحث آیاتی که در روز غدیر خم نازل شده است، بعد از تصریح به اینکه آیه الیوم اکملت لكم دینکم... در روز غدیر نازل شده می فرماید:



همه امامیه قائلند که این آیه کریمه درباره نصّ غدیر، بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه در بیابان و صحرای خم قرار گرفته بود، پیرامون ولایت علی بن ابی طالب علیهم السلام نازل شده است.

نصی که با الفاظ مفید و صريح و آشکار به گونه ای که همه صحابه آن را شناختند و همه عرب آن را فهمیدند! و این خبر به هر کس رسید، با آن استدلال می کرد و جماعت زیادی از علماء تفسیر و پیشوایان حدیث و حفاظ آثار از اهل سنت، در این مطلب (نزول آیه اکمال در مورد روز غدیر خم) با امامیه هم‌صدّا شده اند.^[۴]

و سپس بیش از پانزده نفر از علماء و دانشمندان و مفسران آن‌ها را با اسم و نام کتاب و تعیین جلد و صفحه نام می برد که تصریح کرده اند آیه «الیوم اکملت لكم دینکم...» در روز غدیر خم نازل شده است!

پی‌نوشت‌ها:

[۱] عن ابی سعید الخدری قال: لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ أَيَّامَ غَدِيرِ خَمٍ فَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ هَبْطَ جَبَرِيلُ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَيَّةِ «إِلَيْكُمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» تفسیر الدر المنشور، ج ۳، ص ۱۹، ذیل آیه ۳ سوره مائدہ.

[۲] عن ابی هریرة قال: مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِيْ عَشَرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كُتِبَ لَهُ صيام سَيِّنَ شَهْرًا، وَ هُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خَمٍ لَمَّا أَخْذَ النَّبِيَّ صلی الله علیه وآل‌ه وآله‌ه بِيدِ عَلِيٍّ بْنِ ابِي طالب علیهم السلام، فَقَالَ: أَلْسُتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ؟ قَالُوا: بَلِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ كُنَّ مُولَاهُ فَعَلَيْهِ مُولَاهٌ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الخطَّابَ: بَخْ بَخْ لَكَ، يَا بْنَ ابِي طالبٍ أَصْبَحْتَ مُولَاهٍ وَ مُولَى كُلَّ مُسْلِمٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ «إِلَيْكُمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ». تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰



[٣] . إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلَيِّ فِي غَدِيرِ خَمٍّ أَمْرٌ
بِمَا كَانَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنَ الشَّوْكِ فَقُطِّعَ، وَذَلِكَ يَوْمُ الْخَمِيسِ، ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَى
عَلَيِّ فَأَخْذَ بِضَبْعِهِ فَرَفَعَهُ حَتَّى نَظَرَ النَّاسَ إِلَى بَيْاضِ إِبْطِيهِ، ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى
نَزَلتْ هَذِهِ الْآيَةُ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ أَكْبَرَ عَلَى اكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعَمَةِ وَرَضِيَ الرَّبُّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ
لِعَلَيِّ الْعَلِيِّ . ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالَّذِي وَالَّذِي وَالَّذِي عَادَهُ وَأَنْصَرَ مِنْ نَصْرِهِ وَ
أَخْذَلَ مِنْ خَدْلِهِ .

فرائد السقطين (چاپ اول، سال ۱۳۹۸ ه مطابق ۱۹۷۸ میلادی، ناشر:
مؤسسۀ محمودی، بیروت - لبنان (ج ۱، ص ۷۳، باب ۱۲، ح ۳۹).

[٤] . قَالَ الْأَمِينُ (قَدَّسَ سَرْهُ): وَمِنَ الْآيَاتِ النَّازِلَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام
قُوْلُهُ تَعَالَى «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامُ
دِيَنًا» أَطْبَقَتِ الْإِمَامَيْةُ عَنْ يَكْرَةِ أَبِيهِمْ عَلَى نَزْوَلِ هَذِهِ الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ حَوْلَ نَصِّ الْغَدِيرِ
بَعْدِ إِجْهَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَبِّيَّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالْفَاظِ دَرِيَّةٍ صَرِيحَةٍ
فَضَمِّنَ نَصًّا جَلِيلًا عَرْفَتْهُ الصَّحَابَةُ وَفَهَمْتَهُ الْعَرَبُ، فَاحْتَجَّ بِهِ مِنْ بَلْغِهِ الْخَبَرِ وَطَابَقَ
الْإِمَامَيْةَ عَلَى ذَلِكَ كَثِيرُونَ مِنْ عُلَمَاءِ التَّفْسِيرِ وَائِمَّةِ الْحَدِيثِ وَحَفَظِهِ الْأَثَارُ مِنْ أَهْلِ
السَّنَّةِ.

وَ - الْغَدِيرُ (چاپ پنجم، ۱۴۰۳، بیروت) ج ۱، ص ۲۳۰ .



۱۱. آیا کلمه «موله» در جمله «من کنت مولاه فهذا

علی مولاه»، به معنای دوستی است یا سرپرست؟

 واژه ولی، مولی، ولایت و اولیاء، از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است. در مجموع، این ماده در ۲۳۳ مورد به کار گرفته شده است. کثرت استعمال این واژه در قرآن کریم دلیل بر اهمیت آن است.

این واژه با معانی متعددی گره خورده، گاهی در چهره محبت و دوستی ظاهر می شود، گاهی به سیمای امامت و رهبری ظهور می کند و گاهی در لباس سرپرستی و اداره امور جامعه آشکار می شود.

نکته قابل توجه در این مورد آنکه کلمه «مولی» در صحنه غدیر که رسول اکرم ﷺ فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در کدام یکی از این چهره ها ظهور دارد؟ پاسخ این پرسش این گونه پی گرفته می شود:

جريان تاريخي غدير خم که در حجۃ الوداع پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، با همه نقل و قول های تاريخي، روایي و... که خود از جایگاه ویژه ای برخوردار است، و با مدارک معتبر روایي فرقين و مجموعه های تفسيری مفسران اهل تحقيق و منصف، اين حقيقت را روشن کرده است، که جريان غدير، در حقيقت، جريان معرفی ولايت امام على العلیا به معنای خلافت و سرپرستی بوده است. توضیح کامل اين موضوع فراتر از آن است که در اینجا وارد بحث های تاريخی گردیده و به صورت مفصل همه مباحث را ذکر کنيم.

بر اساس اندیشه صحیح و تحقیق منصفانه، چه در پدیده های تاريخی باشد و یا روایی و کلامی، شرایط و زمان حساس موقعیت غدیر مقتضی آن است که غرض از جمع آوری حاجیان و سخن گفتن با آنان، اعلام ولايت بود. ولايتی به معنای تصرف بر



ذی نہد

حدیث و
واقعه غدیر

مقدّرات آدم و عالم، ولایتی که مظہر و جایگاه حاکمیت الهی است؛ از این رو بر مبنای اندیشه عقلی و فلسفی، غدیر، آن گونه تحلیل می‌شود که اشاره شد؛ چون عقل سليم، آن گونه حکم می‌کند که استمرار حاکمیت جاودانه الهی بعد از رسول و نبی او، باید در وجود کسی باشد که منبع علمی او، نشأت گرفته از وجود علمی پیامبر باشد؛ و از خواص نفس قدسی بهره‌مند باشد تا در بیان حکم الهی گرفتار خطأ و اشتباه نگردد. علاوه بر این قاعده، به مقتضای آیه مبارکه «مباھله»، امام علی^{علیه السلام} نفس پیامبر خوانده شده است. پس کسی که نفس پیامبر از نظر قرآن کریم خوانده شده است، باید همانند پیامبر^{علیه السلام} ولایت به معنای سرپرستی داشته باشد، پس مولا در کلام آن حضرت، به معنای سرپرست است نه دوست.

چه آن که با قطع نظر از آن چه توضیح دادیم، شواهد مسلم تاریخی ذیل، گویای این مطلب می‌باشند:

۱. اعلان کردن به مسلمانان که این آخرین حج پیامبراکرم^{علیه السلام} می‌باشد، لذا مسلمانان به هر صورتی که بود سعی کردند تا در آخرین حج پیامبر^{علیه السلام} همراه ایشان باشند.

۲. نازل شدن دستور الهی بر پیامبراکرم^{علیه السلام} : «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای». [۱] یعنی ای پیامبر! اگر این مأموریت آخر را به انجام نرسانی، مانند این است که ۲۳ سال زحمت خود را از بین برده‌ای.

۳. دستور به متوقف نمودن همراهان و ماندن تا رسیدن بقیه مسلمان‌ها و اعلان بازگشت به کسانی که جلوتر رفته‌اند، آن هم در آن بیابان خشک و گرمای سوزان وسط روز.

۴. ایراد خطبه ای طولانی و بیان به یادگار گذاردن دو میراث گران‌بها یعنی قرآن و عترت.



۵. شهادت دادن به یگانگی و وحدانیت خداوند و اقرار گرفتن از مردم به یگانگی خداوند و شهادت به رسالت خویش و سؤال نمودن از مردم، که چه کسی اولی و سزاوار بر شماست؟ و جواب دادن مردم به آن حضرت که خدا و رسولش داناترند. و سپس حضرت فرمودند: خداوند اولی و سزاوار بر من است و من اولی و سزاوار بر شما هستم. كما اینکه خداوند متعال در سوره احزاب آیه ۶ می‌فرماید: «اللَّٰهُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» پیامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است». و سپس بالا بردن دست حضرت علی^{علیہ السلام} و سه مرتبه تکرار نمودن این جمله «من کت مولاه فعلی مولاه» هر کس من مولای او هستم پس علی^{علیہ السلام} هم مولای اوست. سپس دعا در حق دوستان او و نفرین در حق دشمنان او کردند و فرمودند: «حاضرین به غایبین خبر دهند». ۶. قبل از متفرق شدن جمعیت، آیه اکمال دین نازل شد و خداوند فرمود: «امروز کافران از (زواں) آیین شما مأیوس شدند، بنابراین از آن‌ها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم» [۲].

با در نظر گرفتن این موارد، آیا شایسته است که پیامبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله و سلم} در آن شرایط بخواهند اعلان نمایند که ای مردم هر کس من دوست او هستم علی^{علیہ السلام} هم دوست او است، یا هر کس من یاور او هستم علی^{علیہ السلام} هم یاور اوست. در صورتی که مساله دوست بودن و یاری نمودن مؤمنان، قبلاً از طرف خداوند اعلان شده بود، چرا که خداوند در سوره توبه آیه ۷۱ می‌فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُوْيَاءٌ بَعْضٍ»؛ یعنی مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند. و از طرف دیگر، مسئله دوست داشتن علی^{علیہ السلام} برای همه روشن بود و همه از علاقه شدید و محبت وافر

پیامبر ﷺ نسبت به حضرت علیؑ با اطلاع بودند و نیازی به این همه مقدمه چینی نداشت، پس چه مسئله‌ای است که مایه اکمال دین بوده و هم وزن رسالت ۲۳ ساله پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد و موجب می‌شود که پیامبر ﷺ رسالت خویش را به نحو احسن به اتمام رسانده باشد؟ آیا چیزی غیر از ولایت و جانشینی حضرت علیؑ است؟

پس از پیامبر ﷺ چه کسی می‌خواهد شریعت آورده شده را تبلیغ کند و آن را از انحراف نجات دهد و روش صحیح آن را به مردم بفهماند؟ آیا کسی سزاوارتر و اولی از علی بن ابی طالب ﷺ بر سرپرستی و ولایت امری و جانشینی پیامبر ﷺ وجود دارد؟ لذا اگر ولایت حضرت علیؑ در ادامه رسالت پیامبر ﷺ نباشد تمام زحمات ۲۳ ساله حضرت از بین می‌رود و رسالت ناتمام می‌ماند چرا که ولایت ائمه - علیهم السلام - ادامه رسالت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد و پس از اعلان ولایت امری و جانشینی حضرت علیؑ توسط پیامبر اکرم ﷺ خداوند فرمود: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**».

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- جلوه دلدار، ترجمه جامع الاسرار، یوسف ابراهیمیان.
- ۲- امام علیؑ از ولادت تا شهادت، سید کاظم قزوینی.
- ۳- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۲۳.
- ۴- تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۸.

پیوشت‌ها:

[۱] . مائدہ / ۶۷.

[۲] . مائدہ / ۵.



۱۲. منظور از کلمه مولا در حدیث غدیر چیست؟ آیا سخن اهل سنت که می‌گویند به معنای دوستی است. صحیح است؟

در مورد این که گفته شده کلمه «مولی» به معنای ولی و سرپرست نیست بلکه منظور از مولی چیز دیگری است باید گفت، آنچه مسلم است این است که در خطبه غدیر پیامبر اکرم ﷺ این جمله مشهور را ایراد فرمودند: «من کنت مولا فهذا علی مولا» یعنی هر که من مولای اویم، این - علی بن ابی طالب - نیز مولای اوست. مسلمانان جملگی این حدیث را به نحو متواتر نقل کردند اما در دلالت آن بر امامت اختلاف کردند. در این مختصر می‌کوشیم تا زوایای معنایی «مولی» بررسی گردد تا ابهام آن مرتفع و حقیقت امر روشن شود، اما پیش از آن بیان مقدمه‌ای ضروری است و آن این که باید دانست همان طوری که در زمان رسول الله ﷺ امور امت و رتق و فتق آن به دست آن جناب اداره می‌شده، به طور مسلم و بدون هیچ ابهامی پس از درگذشت وی نیز شخصی لازم است که این امر مهم را عهده دار باشد. هیچ عاقلی به خود اجازه نمی‌دهد که توهمندی دینی چنین وسیع و عالم گیر، دینی که از طرف خدای جهان، جهانی و ابدی اعلام و معرفی شده است... احتیاج به حافظ و کسی که بتواند آن طور که شاید و باید آن را نگهداری کند ندارد؛ و یا توهمند که مجتمع اسلامی استثناء و برخلاف همه مجتمعات انسانی بی نیاز از والی و حاکمی است که امور آن را تدبیر و اداره نماید، کیست که چنین توهمنی بکند؟! حال اگر کسی چنین توهمندی کرد، جواب کسی را که از سیره رسول الله پرسد چه می‌گوید؟! زیرا رسول الله سیره اش بر این بود که هر وقت به عزم جنگ از شهر بیرون می‌رفتند کسی را به جانشینی خود و

به منظور اداره امور اجتماعی مسلمانان جای خود می‌گذاشتند؛ کما این که علی بن ابی طالب علیہ السلام را در جنگ تبوک جانشین خود در مدینه قرار دادند... و هم چنین آن حضرت در شهرهایی که آن روز به دست مسلمانان فتح شده بود مانند مکه و طائف و یمن و امثال آن‌ها جانشینان و حکامی نصب می‌فرمود و نیز بر لشکرها چه کوچک و چه بزرگ که به اطراف می‌فرستادند امرا و پرچمدارانی می‌گماردند، این بوده است رفتار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ایام حیات خود، و چون در این مسئله یعنی اهتمام به حفظ نظم و تدبیر جامعه اسلامی فرقی بین آن زمان و زمان پس از رحلت آن جناب نیست، از این رو باید برای زمان غیبت خود هم فکری بکند و شخصی را برای اداره امور امت تعیین بفرماید، بلکه احتیاج مردم به والی در زمان غیبت آن جناب بیشتر است از زمان حضورش؛ و با این حال چگونه می‌توان تصور کرد که آن جناب برای آن روز مردم هیچ فکر نکرده باشد؟! [۱]

با بیان این نکته، حال می‌پردازیم به تبیین معنای «مولی». گرچه بسیاری از نویسندهای اهل سنت اصرار دارند که «مولی» را در اینجا به معنای «دوست و یار و یاور» تفسیر کنند زیرا یکی از معانی معروف مولی همین است، ما هم قبول داریم که یکی از معانی مولی دوست و یار و یاور است. ولی قرائین متعددی در کار است که نشان می‌دهد «مولی» در حدیث مذکور به معنای «ولی» و «سرپرست» و «رهبر» می‌باشد؛ این قرائین به طور فشرده چنین است:

۱. مسئله دوستی علی علیہ السلام با همه مؤمنان مطلب مخفی و پنهان و پیچیده ای نبود که نیاز به این همه تأکید و بیان داشته باشد و احتیاج به متوقف ساختن آن قافله عظیم در وسط بیابان خشک و سوزان و خطبه خواندن و گرفتن اعتراف‌های پی در پی از جمعیت داشته باشد. قرآن با صراحة می‌گوید: **«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ**



۱. [۲] مؤمنان با همدیگر برادرند. خلاصه این که اخوت اسلامی و دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشت و پیامبر بارها آن را تبلیغ کرد و بر آن تأکید نهاد؛ به علاوه مسئله اخوت مسئله‌ای نبوده که با این لحن داغ در آیه بیان شود و پیامبر افشاری آن خطری احساس کند.

۲. جمله «الست اولی بكم من انفسكم» آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر نیستم! که در بسیاری متون این روایت آمده هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده ندارد، بلکه می‌خواهد بگوید: همان اولویت و اختیاری که من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شما هستم برای علی عليه السلام ثابت است و هر گونه تفسیری برای این جمله، غیر آنچه گفته شد، دور از انصاف و واقع بینی است، مخصوصاً با توجه به تعبیر «بكم من انفسكم» از شما نسبت به شما اولی هستم.

۳. تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعه تاریخی به علی عليه السلام گفته شد، مخصوصاً تبریکی که عمر و ابوبکر به او گفتند، نشان می‌دهد مسئله چیزی جز مسئله نصب خلافت نبوده است که در خور تبریک و تهنیت باشد زیرا اعلام دوستی که برای همه مسلمانان به طور عموم ثابت است، تبریک ندارد.
[۲]

علماء حلى (ره) در این حدیث در تبیین لفظ «مولی» می‌فرماید:

«وجه استدلال به این حدیث آن است که لفظ «مولی» بیانگر نوعی اولویت و سزاواری است؛ چون مقدمه حدیث بر این امر دلالت دارد و چون عرف لغت و نیز استعمال، همین را اقتضا دارد، به خاطر سخن خداوند: «الّا رُّهْنَ مَوْلَاكُمْ...».^[۴] یعنی آتش سزاوارتر به ایشان است، و سخن أخطل که گفت: «أصْبَحَتْ مَوْلَاهَا مِنَ النَّاسِ كَلْهَمٌ؛ از میان همه مردم، من به او سزاوارتر شدم».



«مولای بنده» یعنی کسی که به تدبیر امور بنده و تصرف در آن سزاوارتر است. و به خاطر آن که مولی دارای معانی متعددی است که هیچ یک از آن‌ها در اینجا مراد نیست، جز معنای «سزاوارتر». و به خاطر آن که «سزاوارتر» یا همه مراد از لفظ «مولی» است و یا بخشی از آن است و نمی‌توان پذیرفت که این معنا به هیچ وجه مراد نباشد، زیرا مولی، حقیقت در این معناست و اراده غیر این معنا ثابت نشده است. [۵]

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که رسول الله ﷺ به جهت اهمیت مسئله ولایت از همان ابتدا سرپرستی امت را مهمل نگذاشت، آن‌چنان که نه تنها در غدیر بلکه در طول بیست و سه سال بعثت خود در موقعیت‌های گوناگون مسئله ولایت و جانشینی امام علی علیه السلام را به گونه‌های مختلف به مسلمانان گوشزد نموده که از جمله آن‌ها حدیث یوم الدار، حدیث منزلت، حدیث سفینه نوح، حدیث جابر و صدھا حدیث دیگر است که حدیث غدیر در آن اجتماع عظیم حسن ختم این انتساب بود. بنابراین منظور پیامبر اکرم ﷺ از مولا، ولی و سرپرست امت اسلامی است و با توجه به شواهد و قرائتی که گفته شد جز این معنا، معنای دیگری برداشت نمی‌شود.

برخی از منابع و مأخذ شیعی و اهل سنت که اسناد غدیر در آن ذکر شده است،

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. اثبات‌الهداه شیخ حر عاملی، ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۵۰.
 ۲. الطرائف سید بن طاووس، ص ۳۳.
 ۳. عوالم العلوم، شیخ عبدالله بحرانی.
 ۴. الغدیر، علامه امینی.
- كتاب های اهل تسنن:



١. صحيح مسلم، ج ٤٥، ص ١٨٧٣.
٢. تفسیر فخر رازی، ج ٣، ص ٦٣٦.
٣. سنن، ابن ماجد.

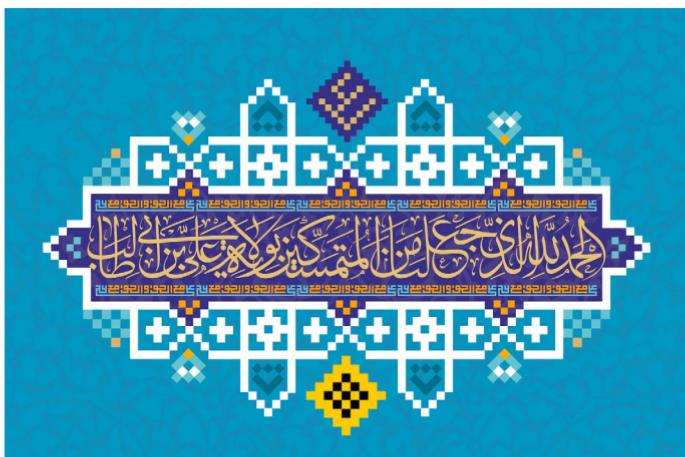
پی‌نوشت‌ها:

- [١] . طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٣٨٣ش، ج ٦، ص ٦٩ و ٧٠.
- [٢] . حجرات / ١٠.
- [٣] . مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، قم، انتشارات نسل جوان، ١٣٨١ش، ص ٤٢ - ٤٤.
- [٤] . حديد / ١٥.
- [٥] . حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد، ترجمه علی شیروانی، قم، انتشارات دارالعلم، ١٣٨٣ش، ج ٢، ص ٨٠.



بخش دوم:

غدیر در قرآن



حواله ۱. از کجا می‌توان اثبات کرد که منظور از کلمه «الیوم» در آیات سوره مائدہ (آیه اکمال) روز غدیر است؟
شاید منظور چیز دیگری باشد؟.

جزا مرحوم علامه بزرگوار طباطبائی - قدس سره - در تفسیر المیزان می‌گویند:

«کلمه (یوم) که در جمله **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** [۱] آمده و یک بار دیگر در جمله **أَكْمَلْتَ لَكُمْ دِيْنَكُمْ** آمده، یک روز را در نظر دارند، یک روزی که هم کفار از دین مسلمانان مأیوس شدند، و هم دین خدا به کمال خود رسیده است حال باید دید منظور از کلمه «یوم» در جمله **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِيْنِكُمْ** [۲] چیست؟ آن، چه روزی است که کفار از دین مسلمانان مأیوس شدند؟ و فهمیدند که دیگر نمی‌توانند دین اسلام را از بین برند، آیا زمانی است که اسلام با بعثت رسول خدا علیه السلام و دعوت آن جناب ظاهر شد؟ و در نتیجه مراد از این جمله این است که خدای تعالی اسلام را بر شما نازل و دین را برای شما تمام و نعمت خود را بر شما به نهایت رسانید، و دیگر کفار نمی‌توانند به شما دست پیدا کنند؟ این را که به هیچ وجه نمی‌توان گفت، برای این که این عبارت را برای هر کسی بخوانی از آن چنین می‌فهمد که مردم مسلمان دینی داشته اند، که به خاطر ناقص بودنش کفار طمع بسته بودند که دین آنان را باطل ساخته یا در آن دخل و تصرفی بکنند، و مسلمانان هم از همین جهت بر دین خود می‌ترسیدند، ولیکن خدای تعالی دین آنان را تکمیل کرد، و آن نقص را برطرف ساخت، و نعمت خود را بر آن مردم به حد کمال رسانید، و آن گاه به آن مردم فرمود: دیگر نترسید چرا که کفار از دین شما مأیوس شدند، و ما می‌دانیم که عرب قبل از ظهرور اسلام دینی نداشتند تا با بعثت رسول خدا علیه السلام به کمال رسیده باشد، و

نعمتی نداشتند تا با آمدن اسلام آن نعمت تمام شود. علاوه بر این که اگر آیه را این طور معنا کنیم باید علی القاعده جمله **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**^[۲] را در اول آورده باشد و جمله **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواً رَا دِبَالَ آن**، تا معنا درست شود، (چون مأیوس شدن کفار لازمه به کمال رسیدن دین است نه این که به کمال رسیدن دین لازمه مأیوس شدن کفار باشد).

و یا این که مراد از کلمه «الیوم» روز بعد از فتح است، که خدای تعالیٰ کید مشرکین قریش را باطل و شوکت شان را شکست و بنیان دین بت پرستی شان را منهدم و بت های شان را خرد نمود، و امید شان را از این که یک روز دیگر روی پای خود بایستند و در مقابل اسلام صف آرایی نموده از نفوذ اسلام و انتشار آن جلوگیری کنند قطع فرمود این احتمال نیز درست نیست زیرا آیه شریفه دلالت بر اکمال دین دارد، و ما می دانیم که بعد از فتح مکه دین خدا کامل و نعمت اش تمام نشده بود، چون فتح مکه در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد و بسیاری از واجبات دینی اسلام بعد از این سال نازل شد و بسیاری از حلال ها و حرام ها بین فتح مکه و بین درگذشت رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم تشریع گردید.

و یا مراد از کلمه «الیوم» (زمانی است که سوره برائت نازل شد) و امیر المؤمنین از طرف رسول خدا با آیات سوره برائت به مکه گسیل داشته شد و بقایای رسوم جاهلیت را ابطال نمود، و آن زمانی است که اسلام تقریباً بر شبه جزیره عرب گسترش یافته، آثار شرک از بین رفته و سنن جاهلیت مردند، زمانی که دیگر مسلمانان در معابد و معاهد دین و از آن جمله در مناسک حج دلوپسی که مسلمین داشتند را مبدل به امنیت کرد؟ این احتمال هم به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا مشرکین عرب هر چند که بعد از نزول سوره برائت و برچیده شدن بساط شرک از دین

مسلمانان مأیوس شدند، و رسوم جاھلیت محو شد، الا این که دین اسلام هنوز کامل نشده بود، چون فرایض و احکامی بعد از سوره برائت نازل شد، از آن جمله فرایض و احکامی است که در سوره مائدہ آمد، و مفسرین اتفاق دارند، بر این که سوره مائدہ در اواخر عمر رسول خدا^ع نازل شده و همه می‌دانیم که بسیاری از احکام حلال و حرام و حدود و قصاص در این سوره است. پس با نادرست بودن این سه احتمال که کلمه «الیوم» به معنای دوره و ایام (امروزه) باشد نه یک روز خاصی که آفتاب در آن طلوع و غروب کرده باشد، و خلاصه وقتی نتوانستیم بگوئیم مراد از روز دوره پیدایش دعوت اسلامی و یا دوره بعد از فتح مکه، و یا قطعه زمان بین نزول سوره برائت و رحلت رسول خدا^ع است. لا جرم و به ناچار باید بگوئیم مراد از این کلمه یک روز معین است، روزی است که خود این آیه در آن روز نازل شده، و قهرآ روز نزول این سوره است، البته این در صورتی است که جمله «الْيَوْمَ يَكِسَ الْدِينَ كَفَرُوا» معتبر شده و بر حسب معنا مرتبط با آیه باشد که آن را احاطه کرده، و یا بگوئیم نزول این آیه حتی بعد از نزول سوره و در روزی بوده که بعداز آن دیگر هیچ آیه نازل نشده، چون دنبالش فرموده: «امروز دیگر دین شما کامل شد» خوب حال می‌پرسیم این روز معین چه روزی بوده؟ آیا روز معینی بوده که فتح مکه شد؟ و یا روز معینی که سوره برائت نازل شد؟ و در فساد این دو احتمال همان اشکال های سابق کافی است، دیگر حاجتی به تکرار آن ها و یا دلیل دیگر نیست.



دیگر زورشان برسد که دین اسلام را از بین ببرند مایوس شدند، که بسیار احتمال بی پایه است، برای این که مشرکین عرب دو سال قبل یعنی در فتح مکه مایوس شدند، که سال هشتم هجرت بود، نه در روز عرفه از حجۃ اللوداع، که سال دهم هجرت بوده و یا معنایش این است که در روز نزول برائت مایوس شدند، که نزول سوره برائت در سال نهم بوده، و قهرآً آن روز معین هم در آن سال بوده و یا منظور این است که همه کفار از دین مسلمانان مایوس شدند هم مشرکین و هم یهود و هم نصارا و هم مجوس و هم سایرین، که قهرآً بر حسب این احتمال باید بگوئیم جمله «الذین كفروا» جمله‌ای است مطلق، که ما می‌دانیم یهود و نصارا در آن روز از غلبه بر مسلمین مایوس نشده بودند، قوت و شوکت اسلام از چهار دیواری جزیره العرب آن روز تجاوز نکرده بود. و از جهتی دیگر باید درباره این روز یعنی روز عرفه دقیق و تأمل کنیم، ببینیم چه رابطه‌ای بین روز عرفه یعنی روز نهم ماه ذی الحجه، سال دهم هجرت با جمله: **«اليوم أكملت لکم دينكم و أتمت**

علیکم نعمت» که در آیه مورد بحث قرار گرفته برقرار است.

چه بسا ممکن است کسی بگوید: رابطه این بوده است که در آن روز امور حج به حد کمال رسید، چون رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} خود در آن مراسم شرکت کرده بود و تک تک احکام حج را هم می‌توان گفت و هم خودش پیاده می‌کرد اما متأسفانه این احتمال را هم نمی‌توان پذیرفت، برای این که دیدیم یکی از مناسکی که در آن سال به مسلمانان تعییم داد حج تمتع بوده که چیزی نگذشت بعد از درگذشتن اش متوقف شد، آن وقت چه طور ممکن است تعلیم چنین حکمی را اکمال دین بنامیم، و تعلیم نماز، روزه و حج و زکات و جهاد و سائر معارف را که قبلًاً تشرع شده بود تکمیل دین ندانیم، و اصلًاً چه طور ممکن است تعلیم یکی از



واجبات دین را اكمال آن دین شمرده با اين که اكمال خود آن واجب هم نیست تا چه رسد به اكمال مجموع دین؟ از اين هم که بگذریم اين احتمال باعث می شود که رابطه فقره اول یعنی جمله **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنِ الدِّينِ** با فقره دوم یعنی جمله **أَكْلَتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** قطع بشود، چه رابطه ای تصور می شود که میان تعليم حج تمتع برای مسلمانان و بيان مأيوس شدن کفار از دین مسلمین بوده باشد؟ و اما صاف شدن جو زندگی مسلمانان برای اجرای احکام اسلام، و بر طرف شدن موانع و مزاحمات از عمل مسلمین به آن احکام نیز نمی تواند اكمال دین باشد، علاوه بر این که پیدا شدن چنین جوی چه ارتباطی با نومید شدن کفار دارد؟ پس (باید گفت کافران و مشرکین) آخرین و اساسی ترین امیدی که به زوال دین و موت دعوت حقه آن بسته (بودند) این بود که به زودی داعی به این دعوت و قائم به امر آن یعنی رسول **خَدَائِقَةِ آن** از دنیا می رود و فرزند ذکوری هم که اهدافش را تعقیب کند ندارد و منشأ این امیدواری شان این بود که آن ها می پنداشتند دعوت دینی هم یک قسم سلطنت و پادشاهی است، که در لباس نبوت و دعوت و رسالت عرضه شده است، پس اگر او بمیرد یا کشته شود اثرش منقطع و یادش و نامش از دل ها می رود. (بنابر این) تمامیت یأس کفار حتماً باید به خاطر عامل و علتی بوده باشد که عقل و اعتبار صحیح آن را تنها عامل نالمیدی کفار بداند، و آن چیزی نیست جز این که خدای سبحان برای این دین کسی را نصب کند، که قائم مقام رسول **خَدَائِقَةِ آن** باشد و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت متدين کار خود آن جناب، را انجام دهد، به نحوی که (جایی) برای آرزوی شوم کفار باقی نماند و کفار برای همیشه از ضربه زدن به اسلام مأيوس شوند.



آری مادامی که امر دین قائم به شخص معینی باشد، دشمنان آن می‌توانند این آرزو را در سر بپرورانند، که با از بین رفتن آن شخص دین هم از بین برود، ولی وقتی قیام به حاملی شخصی، مبدل به قیام به حاملی نوعی شد، آن دین به حد کمال می‌رسد و از حالت حدوث به حالتبقاء متحول گشته، نعمت این دین تمام می‌شود. و این وجه خود مؤید روایاتی است که می‌گوید آیه شریفه مورد بحث در روز غدیر خم در مورد ولایت علی^{علیہ السلام} نازل شد، یعنی روز هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت، و بنا بر این دو فقره آیه به روش ترین ارتباط مرتبط می‌شوند و هیچ یک از اشکالات گذشته هم وارد و متوجه نمی‌شود. و این آیه نباید به آیه «أَيْلُ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ...» (و سائر آیات که در سوال به آن اشاره شده است) مقایسه شود، برای این که زمینه ای که این آیه دارد غیر زمینه و سیاق آن آیه (و آیات دیگر) است.^[۴]

برای اطلاع بیشتر از روایات وارده درباره این آیه و نیز مطالعه بیشتر به کتاب شریف ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، و کتاب شریف الغدیر علامه امینی مراجعه شود.

پیوشت‌ها:

- [۱] . مائدہ / ۳.
- [۲] . مائدہ / ۳.
- [۳] . مائدہ / ۳.
- [۴] . مطالب این مقاله عیناً با کمی تلخیص از ترجمه تفسیر المیزان، یادداشت شده است، ج ۵، ص ۲۷۰ - ۲۸۵.



۲. کلمه «ولی» در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» به چه دلیل بر معنای «سرپرست و رهبری» دلالت دارد که شیعیان ادعا دارند هم معنا با (من کنت مولا فهدا علی مولا) می باشد؟

کلمه «ولی» و «اویاء» نزدیک به هفتاد بار در قرآن کریم استعمال شده و در معانی مختلفی به کار رفته از قبیل: ناصر[۱]، معبود[۲]، راهنمای[۳] و در بسیاری از آیات، ولی به معنای سرپرست و صاحب اختیار به کار رفته است، نمونه‌هایی از آیات:

(الف) و هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَّعُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَةً وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ [۴]؛ او کسی است که باران سودمند را پس از آن که مایوس شدن نازل می‌کند و رحمت خویش را می‌گستراند و او ولی و سرپرست ستوده است.

«ولی» در اینجا به معنای سرپرست و صاحب اختیار می‌باشد، البته ولایت در این آیه شریفه، ولایت تکوینیه است.

(ب) وَ مَنْ قُتِلَ مَظُلُومًا فَقَدْ جَعَلَنَا إِلَيْهِ سُلْطَانًا [۵]؛ و آن کس که مظلوم کشته شده برای ولی و سرپرست او سلطه و حق قصاص قرار دادیم.

ولی در این آیه در رابطه با ولایت تشریعی است و به معنای سرپرست و صاحب اختیار به کار رفته است؛ زیرا حق قصاص برای دوست مقتول ثابت نیست بلکه برای وارث و ولی او ثابت است. در آیات دیگر هم ولی به معنای سرپرست و رهبر و صاحب اختیار بکار رفته است.[۶]

نتیجه این که کلمه ولی در آیات قرآن در معانی مختلفی به کار رفته است، ولی در اکثر موارد به معنای سرپرست و صاحب اختیار است.

منظور از «ولی» در آیه مورد بحث

«ولی» در این آیه به معنای سرپرست و رهبر و صاحب اختیار است نه به معنای دوست و یار و یاور زیرا: اولاً: «آنما» که در صدر آیه آمده دلیل بر حصر است یعنی فقط این سه دسته ولی مؤمنان هستند نه غیر آنها در حالی که اگر ولی به معنای دوست باشد حصر معنی نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت واضح است که غیر از سه گروه فوق کسان دیگری هم دوست، یار و یاور مؤمنان هستند، علاوه بر این که اگر ولی به معنای یار و یاور باشد این همه قید برای «الذین آمنوا» لازم نبود که در حال اقامه نماز، زکات بدھند؛ زیرا همه مؤمنان حتی در غیر حال نماز و بلکه حتی مؤمن بی نماز، می توانند دوست، یار و یاور برادر مسلمان خویش باشد.

بنابراین، از کلمه «آنما» که دلالت بر حصر می کند و قیود متعددی که در مورد «الذین آمنوا» آمده است استفاده می شود که ولایت در آیه شریفه به معنای دوستی و نصرت نیست بلکه به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است، خداوند، پیامبر و مؤمنین (با آن شرایطی که در آیه آمده) ولی و صاحب اختیار و رهبر و سرپرست شما می باشند.

ثانیاً: آیه ۵۶ سوره مائدہ که بعد از آیه مورد بحث آمده است، بهترین قرینه و دلیل بر مدعای ماست، خداوند متعال در این آیه

می فرماید: **«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمُونَأَقَانِ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»** و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را پذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

حزب به معنای جمعیت متشکل است، پیروزی یک حزب به معنای غلبه و پیروزی آنها در یک حرکت و جهش اجتماعی است، بنابراین، از آیه شریفه که در ارتباط با آیه قبل مورد بحث است و



ظاهراً هم زمان نازل شده‌اند، استفاده می‌شود که ولایت مطرح شده در آیه مذکور یک ولایت سیاسی و حکومتی است، بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: کسی که حکومت خدا و پیامبر و حکومت «الذین آمنوا...» را بپذیرد چنین حزب و جمعیتی پیروز است.

در نتیجه با تفکر و تعمق در کلمه کلمه و جمله جمله آیه ولایت و با صرف نظر از روایات فراوانی که در تفسیر آیه وارد شده است، معلوم می‌شود که ولی در آیه به معنای امام و پیشوای سرپرست است و هر کس حکومت خدا و رسول و «الذین آمنوا» را با آن شرایطی که در آیه آمده است بپذیرد پیروز و منصور خواهد بود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. آیات ولایت در قرآن، آیت الله مکارم شیرازی.
۲. رهبری امام علی^{علیه السلام} در قرآن و سنت، محمد جعفر امامی (ترجمه المراجعات، نوشته: سید شرف الدین موسوی).
۳. پیام قرآن. ج ۹، آیت الله مکارم شیرازی، ص ۲۰۱.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. بقره / ۱۰۷
- [۲]. بقره / ۲۵۷
- [۳]. کهف / ۱۷
- [۴]. سوری / ۲۸
- [۵]. اسراء / ۳۳
- [۶]. بقره / ۲۸۲، انفال / ۳۴؛ مریم / ۵



سؤال ۲. آیا صحیح است که آیات ابتدایی سوره معارج بعد از واقعه غدیر نازل شده است؟ در این صورت تعارض آن با آیه ۳۳ سوره انفال چگونه حل می شود؟

جواب: خداوند متعال در سوره معارج می فرمایند :

«سَأَلَ سَائِلٍ يَعْذَابٌ وَاقِعٌ . لِّكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ . مَنَ الَّهِ ذِي الْمَعَارِجَ» [۱] ؛ تقاضاً کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند. این عذاب از سوی خداوند ذی المعارض می باشد».

(صاحب معارض یعنی صاحب درجاتی آسمانی که عمل های بندگان و فوج فرشتگان از آن ها بالا می روند یا درجات کمال روحی مومنان و یا درجات معنوی فرشتگان و یا درجات اولیای خدا) [۲].

درباره شان نزول این آیه چند نظر وجود دارد:

۱- بعد از حادثه غدیر خم:

هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - امیر مؤمنان علیہ السلام را به امر الهی در غدیر خم به خلافت و جانشینی خود منصوب کردند و این مسئله در شهرها پیچیده، حارث بن نعمان پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اعتراض کرد که تو سر خود و بدون اذن الهی، پسر عمومیت را برای خود جانشین ساختی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قسم به خدایی که معبدی جز او نیست، این انتصاب از ناحیه خداوند است.»

نعمان روی گردانده و گفت: خدایا اگر او راست می گوید، سنگی از آسمان بر ما بیاران.

این جا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت و خداوند آیات ابتدائی سوره معارض را نازل نمود. [۳]



۲-بعد از جنگ بدر:

برخی می‌گویند: نضر بن حارث برای مسخره کردن پیامبر اسلام ﷺ می‌گفت: خدایا اگر قرآن حق است، از آسمان سنگی برای ما بباران و عده‌ای دیگر نیز بر این باورند که ابوجهل در جنگ بدر گفت: خدایا این شخص با ادعایش باعث قطع رحم و اختلاف شد اگر حق است برای ما از آسمان سنگ بباران، و وقتی نضر بن حارث اسیر شد و کشته شد و ابوجهل در جنگ بدر به قتل رسید، خداوند آیات ابتدائی سوره معراج را نازل کرد که این‌ها از خداوند عذاب می‌خواستند و بالاخره عذاب الهی دامنگیر این‌ها شد و این کافران توان این را ندارند که عذاب خدا را از خود دفع کنند.^[۴]

۳-جواب مشرکان:

مشرکان به پیامبر خدا ﷺ از روی تمسخر می‌گفتند که تو ادعا می‌کنی خداوند ملت‌های پیشین را به خاطر گوش ندادن و ایمان نیاوردن به پیامبران، عذاب کرد؛ پس چرا ماعذاب نمی‌شویم؟

خداوند متعال با نزول آیات ابتدائی معراج به آن‌ها رساند که بالاخره عذاب الهی دامنگیر کافران خواهد شد و آن‌ها نخواهند توانست این عذاب را از خود دور سازند.^[۵]

۴-بحث از قیامت:

علامه طباطبائی و عده‌ای دیگر می‌گویند سیاق آیات بیانگر این است که عذاب در آخرت دامنگیر کفار خواهد شد و آن‌ها نخواهند توانست این عذاب را از خود دور سازند و عذاب شدن کافران در روز قیامت حتمی است.^[۶]

آن‌چه را که می‌توان به طور قاطع گفت این است که این آیات ناظر به جریان غدیر خم می‌باشند و شیعه و اهل سنت همین را یکی از شان نزول‌های معتبر و مشهور دانسته‌اند. در

تفسیر نمونه چنین آمده است که کسانی با فضایل امیر مؤمنان علیهم السلام خشنود نمی‌شوند ولذا همواره سعی دارند که بگویند شأن نزول این آیات، ناظر به جریان غدیر نیست در حالی که علامه امینی در الغدیر با سی سند این شأن نزول را از کتاب‌های معتبر نزد اهل سنت نقل کرده است.^[۷] و علاوه بر این سی سند روایی به کتاب‌های تفسیری اهل سنت نیز اشاره کرده است که این شأن نزول را قبول کرده اند و همه این‌ها بیانگر عظمت مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیهم السلام است.^[۸]

کتاب‌هایی که از اهل سنت که آیات ابتدائی سوره معارج را به واقعه بعد از غدیر خم تفسیر کرده و روایاتی نقل کرده اند، عبارتند از:

- ۱- تفسیر غریب القرآن نوشته حافظ ابو عبید هروی،
- ۲- تفسیر شفاء الصدور نوشته ابوبکر نقاش موصلي،
- ۳- تفسیر الكشف و البيان نوشته ابو اسحاق ثعالبی،
- ۴- تفسیر ابوبکر يحيى قرطبي،
- ۵- تذکره ابو اسحاق ثعالبی،
- ۶- فرائد السقطین، نوشته حموینی،
- ۷- درر السقطین نوشته جمال الدین محمد ززندي حنفی،
- ۸- تفسیر سراج المنیر نوشته شمس الدین شافعی
- ۹- و کتاب‌های فراوان تفسیری و روایی دیگر از نویسندهای مختلف اهل سنت.

بنابر این در این که این آیات ناظر به واقعه غدیر خم می‌باشند، هیچ شباهه‌ای نیست و علامه طباطبائی نیز در ذیل آیه روایتی را آورده و تایید نموده که این آیات پس از جریان غدیر خم است.^[۹] البته می‌توان گفت که این آیات همانند سایر آیات قرآن، هر چند در جریان پس از غدیر نازل شده است، اما فقط ناظر به آن نیست؛ بلکه یک اصل اساسی است برای همه کسانی که



حق را به تمسخر گرفته و نپذیرند و این افراد راه فراری از عذاب الهی ندارند، پس با دیگر شأن نزول هایی که گفته اند در پاسخ مشرکان بود، قابل جمع است.^[۱۰] و با تفسیر المیزان نیز که می گفت این آیات عذاب قیامت را بحث می کند در تناقض نمی باشد.

اما آیات ۳۲ و ۳۳ سوره انفال

خداآنند متعال می فرمایند: «وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ثِنَتَا بِعْدَابٍ أَلِيمٍ . وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَعْذِبَهُمْ وَ أَنَّتِ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ»؛ «و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگار! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب در دنگی برای ما بفرست . ولی (ای پیامبر!) تا سود میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند».

افرادی هم چون ابن تیمیه با تفکرات ضد شیعی و وهابیگری ادعا می کنند که این آیات با آیات سوره معارج در تضاد است که جواب داده می شود که مراد از عذاب نکردن کافران در این دنیا با بودن رسول خدا علیهم السلام عذاب عمومی و دسته جمعی است، همانند عذاب هایی که بر قوم پیامبران پیشین می آمد، ولی عذاب خصوصی از این قاعده مستثن است و بارها تکرار شده است و هیچ کدام به رسول خدا علیهم السلام اعتراض نمی کردند که پس چرا عذاب نازل شد.^[۱۱]

با توجه به این مطلب بایستی گفت که آیات ابتدائی سوره معارج که پس از جریان غدیرخم و جانشینی امیر مؤمنان علیهم السلام نازل شده اند، هیچ گونه تناقضی با آیه ۳۳ سوره انفال ندارد، چرا که آیه ۳۳ سوره انفال ناظر به عذاب عمومی و دسته جمعی



است در حالی که آیات ابتدائی سوره معارج در مورد یک فرد خاص است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- اطیب البیان، عبدالحسین طیب، ج ۱۳، ص ۱۸۱، ذیل سوره معارض.
- ۲- تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن علی شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۵۷۴، ذیل سوره معارض.
- ۳- تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ابو الفتوح حسین بن علی رازی، ج ۱۹، ص ۴۰۱، ذیل سوره معارض.
- ۴- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۷، ص ۱۵۲، ذیل آیه ۳۳ سوره انفال.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. معارض / ۱ / ۳ .
- [۲]. ر.ک: نجفی سبزواری، محمد، ارشاد الذهان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، اول، ۱۴۱۹ هـ، ج ۱، ص ۵۷۳ و ر.ک: صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، دوم، ۱۳۶۵ هـ، ج ۲۹، ص ۱۱۴ و ر.ک: عروسی هویزی، عبدالعلی، سور الثقلین، قم، موسسه اسماعیلیان، چهارم، ۱۴۱۵ هـ، ج ۵، ص ۴۱۱ . و ر.ک: مدرسی، محمد تقی، من هدی القرآن، دار محبی الحسین، اول، ۱۴۱۹ هـ، ج ۲۶، ص ۳۳۹ .
- [۳]. همان.
- [۴]. ر.ک: طوسي، محمد، التبيان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۱۲ . و ر.ک: کاشانی، فتح الله، زبدہ التفاسیر، قم، موسسه المعارف الاسلامیة، اول، ۱۴۲۳ هـ، ج ۷، ص ۱۷۶ ، و ر.ک: قمی مشهدی، محمد، کنز الدائق و بحر الغائب، تهران، موسسه الطبع و النشر وزارت ارشاد، اول، ۱۳۶۶



- هش، ج ۱۳، ص ۴۲۸.
- [۵]. طبرسی، فضل، مجمع البيان، بيروت، دار المعرفة، اول، ۱۴۰۶ هـ، ج ۱۰، ص ۵۲۹.
- [۶]. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ترجمه، محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم، ۱۳۷۴ هـ، ج ۲۰، ص ۴ و رک: فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، بيروت، دار الملک للطباعة و النشر، دوم، ۱۴۱۹ هـ، ج ۲۳، ص ۹۰.
- [۷]. امینی، عبدالحسین، الغدیر، بيروت، دار الكتب العربی، ۱۳۷۹ هـ، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۸]. مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، تهران، دار الكتب الاسلامیه، اول ۱۳۷۴ هـ، ج ۲۵، ص ۶.
- [۹]. المیزان، ترجمه، موسوی همدانی، محمدباقر، ج ۲۰، ص ۱۳.
- [۱۰]. من هدی القرآن، ج ۲۶، ص ۳۴۲.
- [۱۱]. نمونه، ج ۲۵، ص ۱۱.



سوال ۴. نحوه دلالت آیه ولایت بر امامت امیر المؤمنین علیهم السلام را توضیح دهد.

توضیح اینکه در خصوص آیه ولایت که می فرماید: **إِنَّمَا**
وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْ يُقَيِّمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ که شیعیان معتقدند در مورد ولایت امیر المؤمنین است که در خم غدیر اعلام گردید، سوال می شود که ۱. انما حصر را می رساند و اگر آیه در خصوص حضرت علی علیهم السلام است سایر ائمه طاهرین چه جایگاهی در این آیه دارند؟ ۲. می گویند که حضرت علی علیهم السلام در حال رکوع انگشت خویش را به فقیر و سائل داد این در حالی است که آیه بحث از زکات دارد و همه می دانیم که زکات به انگشت تعلق نمی گیرد این مسئله چگونه توجیه می شود؟ ۳. امیر المؤمنین یک نفر بیش نبوده است چرا ضمیر الذین در مورد ایشان به شکل جمع آمده است؟ ۴. ما در مورد حضرت علی علیهم السلام شنیده ایم که آن حضرت آن قدر در نماز متوجه و غرق در راز و نیاز با خدا می شد که متوجه اطراف خودش نمی شد و حتی جریان تیر از پای ایشان در نماز در آوردن از مشهورات است حال علت چه بود که در این نماز در بین نماز در حالی که در رکوع نماز، هم بود متوجه سائل گردیدند و انگشت خویش را به ایشان دادند؟ اگر گفته شود درخواست سائل و کمک به او با نماز و در یک راستا بوده و همه آنها اطاعت پروردگار بوده است حال این بانماز امام سجاد علیهم السلام که در حال نماز فرزند ایشان در چاه می افتاد و مجرح می گردد و شاید در آستانه مرگ قرار می گیرد و حضرت متوجه نمی شود چه فرقی دارد و چگونه جمع می شود؟ با توجه به اینکه حفظ جان افراد نیز از واجبات و در راستای اطاعت و عبادت پروردگار است جمعی از متخصصان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در



مورد علی‌الله^۱ و هم چنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که در سوال مورد نظر به برخی از آن ها اشاره گردیده است:

۱- از جمله اشکالاتی که به نزول آیه فوق در مورد علی‌الله^۲ گرفته اند این است که آیه با توجه به کلمه «الذین» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: ولی شما آن هائی هستند که نماز را بربا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی‌الله^۳ قابل تطبیق است؟

پاسخ این ایراد این است که: «در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است، از جمله در آیه مباھله می‌بینیم که کلمه «تسائنا» به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول های متعددی که وارد شده، فاطمه زهرا - علیها السلام - است، و هم چنین «نفسنا» جمع است در صورتی که از مردان، غیر از پیغمبر جز علی‌الله^۴ در آن جریان نبود، و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احمد می‌خوانیم: «الذِّينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشُوْهُمْ

فَرَأَدُهُمْ إِيمَانًا»^۵ [۱] و همان طور که در تفسیر این آیه آمده است بعضی از مفسران شأن نزول آن را درباره نعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند. و هم چنین در آیه ۵۲ سوره مائدہ می‌خوانیم: «يَقُولُونَ لَهُنَّى أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةً»^۶ [۲] در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است و هم چنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره، تعبیراتی دیده شود که عموماً به صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شأن نزول آن ها آمده منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و



نقش موثری که در این کار داشته، روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصدق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود (روایات فراوانی که از ناحیه شیعه و سنی) در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود».^[۳]

۲- و اما مسأله اینکه چرا امیر المؤمنین در حال رکوع، با وجود انقطاع از غیر خدا در حال نماز توجه به فقیر کرد، و امام سجاد علیه السلام در حال نماز متوجه سر و صدای افتادن فرزندش در چاه نشد؟ «این ایراد را افرادی از قدماء مثل فخر رازی گرفته اند (در خصوص توجه حضرت علی علیه السلام به فقیر در حال رکوع و عدم احساس و توجه آن حضرت هنگام کشیدن تیر از پای مبارکش) که علی علیه السلام همیشه در حال نماز آن چنان از خود بی خود بود که توجه به اطراف پیدا نمی‌کرد. چگونه می‌گوئید که در حال نماز این طور شد؟

جواب اینست که اولاً این که علی علیه السلام در نماز از خود می‌شد، یک حقیقتی است، اما این جور نیست که همه حالات اولیای الهی، همیشه مثل همدیگر بوده است، خود پیغمبر اکرم علیه السلام هر دو حال برایش نقل شده است گاهی در حال نماز یک حالت جذبه ای پیدا می‌کرد که اصلاً طاقت نمی‌آورد که اذان تمام بشود، می‌گفت: «ارحنا یا بلال» زود باش که شروع کنیم به نماز. گاهی هم در حال نماز بوده سر به سجده می‌گذاشت، امام حسن یا امام حسین یا نوه دیگرش می‌آمد، روی شانه اش



سوار می شد و حضرت با آرامش صبر می کرد که این بچه نیفتند، سجده اش را طول می داد تا این که او بلند شود، یک دفعه پیغمبر اکرم مایستاده بود به نماز، جلو محل نماز گویا کسی آب دهان انداخته بود، پیغمبر ﷺ یک قدم به جلو برداشت و با پایش روی آن را پوشاند و بعد برگشت، که فقهاء از این (قضیه) مسائلی را در باب نماز استخراج کرده اند. بنابر حالات مختلفی بوده است^[۴] و نمی توان گفت تضاد و تناقضی در کار است چون این حالات در اوقات مختلفی رخ می داده است.

۳- اما این که در سوال مطرح شده که زکات به انگشت تعلق نمی گیرد؟ «اصلاً به طور کلی اتفاق و کار خیر را زکات می گویند. این زکات اصطلاحی که امروز به کار می رود، در عرف فقهاء مصطلح شده است برای زکات واجب، و الا در قرآن این طور نیست که هر جا دارد: **يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**» مقصود همین زکات واجب است، زکات یعنی صاف کردن مال، پاک کردن مال و حتی پاک کردن روح و نفس، قرآن به طور کلی اتفاق مالی را از زکات مال یا زکات روح و یا زکات نفس می گوید. كما این که کلمه صدقه هم همین طور است؛ امروز صدقه مفهوم خاصی دارد، مثلاً می گوئیم صدقه سری، قرآن هر کار خیری را صدقه می گوید، اگر شما یک بیمارستان بسازید یا یک کتاب تألیف کنید که خیر آن به مردم می رسد، از نظر قرآن صدقه است؛ «صدقه جاریه» و لهذا کسانی از اهل تسنن هم که خواسته اند به مفهومی که از این آیه برداشت شده ایراد بگیرند، به این کلمه اش ایراد نگرفته اند که زکات به انگشت تعلق نمی گیرد، چون آن ها وارد به ادبیات عرب هستند و می دانند که زکات اختصاص به زکات واجب ندارد.^[۵]

۴- معنای «انما» حصر ولایت در خداوند متعال بالذات، و در پیامبر وصی به اذن خدا می باشد، «یعنی تنها ولی و حاکم بر



شما خداوند و رسول او و مومنانی هستند که اقامه نماز می‌کنند و در حالی که به رکوع نماز مشغول اند اتفاق می‌نمایند.»^[۶] معنای حصر ولایت بعد از پیامبر در علی^{اللہ علیہ السلام}، حصر ولایت در امام و وصی می‌باشد که علی^{اللہ علیہ السلام} یکی از مصادیق آن است و نیز وقتی با این آیه اصل ولایت و امامت امیر المؤمنین^{اللہ علیہ السلام} ثابت شده امامت و ولایت ائمه بعدی به واسطه معرفی و تعیین امیر المؤمنین^{اللہ علیہ السلام} مشخص و معین می‌گردد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- امامت و رهبری، علامه شهید مطهری.
- ۲- ترجمه مجمع البیان، ج ۲۰، مترجمان.
- ۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱-۲-۳.
- ۴- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی.

پیوشت‌ها:

- [۱]. آل عمران / ۱۷۲ .۱۷۲
- [۲]. مائدہ / ۵۲ .۵۲
- [۳]. آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۷ .۴۲۷
- [۴]. شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۸۰ .۱۸۰
- [۵]. شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ .۱۷۹ - ۱۸۰
- [۶]. ترجمه مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۳۰ .۳۰



۵. با اینکه در قرآن گفته شده حضرت محمد ﷺ خاتم انبیاء می باشد، اگر ایشان نیاز به جانشین داشت چرا خداوند با صراحة در قرآن نام نبرده تا همه مردم حتی افراد عامی بفهمند؟

جواب روش آموزش قرآن بیان کلیات و اصول عمومی است، تشریح مصاديق و جزئیات غالبا بر عهده پیامبر گرامی اکرم ﷺ می باشد. رسول خدا ﷺ نه تنها مأمور به تلاوت قرآن بود بلکه در تبیین آن نیز مأموریت داشت چنان که می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَكَبَّرُونَ»؛ قرآن را بر تو فرستادیم تا آنچه برای مردم نازل شده است برای آنها بیان کنی و آشکار سازی شاید آنان بیندیشند». [۱]

در آیه یاد شده دقیق کنید، خداوند متعال می فرماید: تبیین و نمی گوید لتقرأ یا لیتلوا و این نشانه آن است که پیامبر علاوه بر تلاوت باید حقایق قرآنی را روشن کند.
بنابراین انتظار این که مصاديق و جزئیات در قرآن بیاید همانند این است که انتظار داشته باشیم همه جزئیات در قانون اساسی یک کشور ذکر شود. [۲]

شیوه قرآن در معرفی افراد به سه دسته مهم تقسیم می شود:

۱. گاهی قرآن به نام معرفی می کند: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَخْمَدُ»؛ عیسیٰ ﷺ می گوید: من به شما مژده پیامبری را می دهم که پس از من می آید و نامش احمد است. [۳]

۲. معرفی به عدد: گاهی شرایط ایجاب می کند که افرادی را با عدد معرفی کند چنان که می فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ إِسْرَائِيلَ وَبَعْثَتْنَا مِنْهُمْ أُنْشِيْعَيَا وَخَداوند از فرزندان اسرائیل پیمان گرفته و از آسان دوازده سر گروه بر انگیختیم». [۴]



۳. معرفی با صفات: گاهی هم شرایط ایجاب می کند خداوند فرد مورد نظر را با بیان صفات و شخصیت وی معرفی کند. که شیوه قرآن در رابطه با معرفی ائمه هدی به ویژه امیرmomنین علیهم السلام معرفی به شخصیت ممتاز و اوصاف برجسته آنان می باشد که این شیوه حکمت متعددی دارد که به برخی از آنها به اختصار پرداخته می شود:

۱. انگشت گذاشتن روی اشخاص در مواردی، چندان نقشی در روشنگری ندارد بلکه نهایتاً به نوعی تبعیت و پیروی کورکورانه می کشاند و البته این مانع آن نیست که درمورد لزوم، افراد نیز معرفی شوند ولی اساساً معرفی شخصیت، معرفی الگوهاست و در نتیجه جامعه را به جای گرایش های تعصب آمیز جاهلانه، به سمت تعقل ژرف اندیشه و توجه به ملاک ها، فضایل و امتیازات واقعی سوق می دهد.

۲. معرفی شخصیت زمینه ساز پذیرش معقول است، در حالی که معرفی شخص، در مواردی موجب دافعه می شود. این روش به ویژه در شرایطی که شخص از جهاتی تحت تبلیغات سوء قرار گرفته یا جامعه به هر دلیلی آمادگی پذیرش وی را نداشته باشد بهترین روش است.

این مسأله دقیقاً در مورد امیرmomنین علیهم السلام وجود داشته است که با بررسی جامعه صدر اسلام به این مهم خواهیم رسید که فقط تعداد اندکی از مومنان برجسته قابلیت پذیرش وی را داشتند از جمله دلایلی که می توان برای این مورد شمرد عبارتند از:

الف) بسیاری از مسلمین صدر اسلام کسانی بودند که تا چند صباحی قبل در صف دشمنان اسلام قرار داشتند و رویا روى خود شمشیر علیهم السلام را دیده و از وی کینه به دل گرفته بودند چنان که حضرت زهره علیهم السلام دلایلی که برای روی گردانی مردم از آن حضرت می شمارند، به همین مورد اشاره می کنند.



ب) تفکرات و سنت غلط جاھلی هنوز براندیشه مردم حاکم بود و اموری مانند سن را در امور سیاسی دخیل می دانستند. لذا به جهت جوان بودن حضرت علی علیہ السلام وی را چندان شایسته برای رهبری جامعه نمی دانستند.

ج) این تفکر خطرناک در سطح جامعه رایج و از سوی عده ای تبلیغ می شد که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در صدد آن است که خویشان خود را برای همیشه بر مستند قدرت و حکومت بنشاند و درین راستا خدمات ارزنده پیامبر را نوعی بازی سیاسی تفسیر می کردند که برای چنگ اندازی به حکومت برای خود و اهل بیتش انجام داده است.

حال اگر با چنین وضعیتی مسأله جانشینی امیر المؤمنین علیہ السلام و نام وی به طور صراحت در قرآن ذکر می شد چه بسا اساس اسلام و قرآن به خطر می افتاد و طیف عظیمی که در جامعه، پایگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و در صدر اطرافیان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم نیز بودند اساسا رسالت آن حضرت و قرآن را یکسره نفی و انکار کنند و خطر جدی بر اساس اسلام و قرآن بیافرینند.

چنان چه هنگامی که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری تقاضای دوات و قلم برای وصیت کردند واضح بود که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم آنها را برای چه می خواهد و لذا یکی از این افراد مغرض (عمر) صدا زد: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ» همانا این مرد در اثر شدت تب هذیان می گوید (نعموذ بالله).

این کلام در مورد شخصیتی (پیامبر) گفته شد که خداوند در وصفش چنین فرموده است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»؛ هرگز از هوای نفس چیزی سخن نمی گوید، آنچه که می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده است نیست. [۵] بنابراین نایید گفته شود که اگر نام علی علیہ السلام در قرآن ذکر می



شد دیگر اختلافی پیش نیامده و همه پیرو حق می شدند مگر نام خود پیامبر اکرم ﷺ در قرآن نیامده است؟ پس چرا بسیاری از کفار و مشرکان تنها آنگاه که مجبور شدند، به ظاهر اظهار اسلام نمودند. مگر امروزه حتی در میان مسلمانان تردیدهایی نسبت به آن حضرت القاء نمی کنند. آیا بودن نام پیامبر اکرم ﷺ در قرآن همه شباهات را رفع نموده است؟ مسلمان این چنین نیست.

بنابراین تصوّر نشود اگر فرضاً نام علی اللہ و مسئله جانشینی او در قرآن مذکور می شد، تمام اختلافات از بین می رفت در حالی که در مواردی هم معرفی به نام شده ولی باز افراد به اختلاف گرویده و اختلاف میان آنها حاکم گشته است.

مانند: (بنی اسرائیل که از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کنند تا تحت امر او به جهاد پردازند و زمین های غصب شده خود را بازستانند و اسیران خود را آزاد سازند آنجا که گفتند: «إِذْ قَالُوا لِتَبِعِنِي لَهُمْ أَبْعَثْتَ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: آنان به پیامبری از پیامبران خود گفتند؛ برای ما فرمانروایی معین کن تا به جنگ در راه خدا پردازیم.» [۶]

پیامبر آنان به امر الهی فرمانروا را به نام معرفی کرد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا؛ بِهِ رَاسْتَى كَهْ خَدَا طَالُوتَ رَا به فرمانروایی شما برگزیده است.» [۷] با وجودی که نام فرمانروا به صراحة گفته شد آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند: «قَالُوا أَتَيْ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ

وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ: گفتند: از کجا می تواند فرمانروای ما باشد حال آن که ما به فرمانروایی از او شایسته تریم و او توانمندی مالی ندارد.» [۸]

این امر دلالت بر آن دارد که ذکر نام به صراحة و ذکر کردن مسئله جانشینی به طور صراحة رفع اختلاف کافی نیست



غدیر در قرآن

بلکه باید شرایط جامعه پذیرای آن باشد.^[۹]

نتیجه‌گیری:

بنابراین باید گفت با توجه به شرایط موجود در جامعه اسلامی آن زمان و عدم وجود قابلیت پذیرش افراد به صورت ذکر نام و معرفی شخص، قرآن به صورت معرفی شخصیت جانشین پیامبر اکرم ﷺ پرداخته است و تعداد زیادی از آیات را به این امر مهم اختصاص داده است.

همچنین گرچه نام علی علیہ السلام در قرآن نیامده است ولی به تصریح مفسران و دانشمندان شیعه و سنتی در برخی از آیات قرآن آن حضرت با وصف معرفی شده اند مثلاً آیه: «إِنَّمَا وَلِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَنَّ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ تنها ولی شما خدا و رسول و مومنانی هستند که نماز را بپاداشته و به فقیران در حال رکوع زکاء می‌دهند.^[۱۰]

به تصریح مفسران این آیه در شأن حضرت علی علیہ السلام نازل شده است آنگاه که حضرت انگشتی خود را در رکوع به سائل دادند. آیا همین آیه کافی نیست که ولی مومنان مشخص گردیده و تا هنگامی که او باشد نوبت به دیگران نرسد.

و هم چنین اگر این اصل را بپذیریم و بگوییم خدا باید کلیه مسائل اختلاف آفرین را در قرآن ذکر کند تا مسلمانان دچار تفرقه نشوند، در این صورت باید صدها مساله کلامی و عقیدتی و فقهی و تشریعی در قرآن ذکر شده باشد. مسائلی که قرن‌ها مایه جنگ و جدل و خونریزی در میان مسلمانان شده است ولی قرآن درباره آنها به طور صریح و قاطع که نزاع را ریشه کن کند سخن نگفته است. مانند - صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات - مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و یا قدیم یا حادث بودن کلام خدا - و غیره که همه این موارد باعث بروز تفرقه و پیدایش



مذاهب کلامی متعددی شده است.

اگر قرآن به صورت تضمنی به همه آنها پرداخته است ولی به صورت شفاف بیان نکرده است، حکمت آن این است که قرآن مردم را به تفکر و دقت در مفاد آیات دعوت می کند و بیان همه مسائل به گونه ای که همه مردم را راضی سازد بر خلاف اصل است.^[۱۱]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- امامت و رهبری، شهید مطهری (ره).
- ۲- بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی.
- ۳- شیعه و تهمت های ناروا، محمد جواد شری.
- ۴- آیات ولایت در قرآن، آیت الله مکارم شیرازی.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. نحل / ۴۴.
- [۲]. سبحانی، جعفر، راهنمای حقیقت، چاپ مشعر، ۱۳۸۵ش، ص ۲۹۳.
- [۳]. صف / ۶.
- [۴]. مائدہ / ۱۱.
- [۵]. نجم / ۵-۳.
- [۶]. بقره / ۲۴۶.
- [۷]. بقره / ۲۴۷.
- [۸]. بقره / ۲۴۷.
- [۹]. سبحانی، جعفر، راهنمای حقیقت، انتشارات مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش، ص ۲۹۶.
- [۱۰]. مائدہ / ۵۵.
- [۱۱]. پرسش و پاسخ پیرامون عقائد شیعه، جعفر سبحانی، انتشارات مشعر، ص ۲۹۶.



غیرتدور
در قرآن

حوال ۶. چرا به اسم حضرت علی علیہ السلام که در غدیر توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امامت نصب گردید و از بزرگ ترین وقایع تاریخ است در قرآن به صراحت اشاره نشده است؟
جزا در پاسخ به این سؤال لازم است دو مطلب اساسی مورد توجه قرار گیرد:

اولاً: گرچه نام امیرالمؤمنین علی علیہ السلام صریحاً در آیات قرآن ذکر نشده است، اما قرآن به صورت توصیفی آن حضرت را معرفی نموده است زیرا روش قرآن در معرفی امیرالمؤمنین علیہ السلام و دیگر ائمه معصومین علیہم السلام این است که آنان را با توصیف و بیان ویژگی های منحصر آنان معرفی نماید. از جمله در برخی آیات از عصمت آنان سخن به میان آمده است نظیر آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» [۱].

در این آیه شریفه اهل بیت علیہ السلام که امیرالمؤمنین علیہ السلام بارزترین شخص آن است، از هر گونه پلیدی و عیبی منزه دانسته شده و از هر گونه خطا و اشتباھی معصوم و مصون ذکر شده است. هم

چنین در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مِنْكُمْ» [۲].

خداؤند امر به اطاعت مطلق از اولی الامر نموده است که بیانگر معصوم بودن اولی الامر می باشد. زیرا در این آیه اطاعت از سه مرجع، واجب و لازم شمرده شده است: یکی اطاعت از خدا، دوم اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سوم اطاعت از صاحبان امر حکومت. در این آیه اطاعت از رسول در ردیف اطاعت از خداوند قرار گرفته است و اطاعت از اولی الامر از سنخ اطاعت رسول دانسته شده است چون با وا عطف شده است و در هر کدام از این سه مورد امر به اطاعت مطلق و بدون استثناء است. بدیهی است که لزوم اطاعت و پیروی مطلق از اولی الامر بدون عصمت آنان معقول نمی باشد زیرا اطاعت از انسان غیر معصوم و خطاطبزیر، هر چند



که خطای آنان اندک باشد، مستلزم وجوب اطاعت از جاهل و خطاکار حتی در مواردی است که آنان دچار لغزش شده است و این با حکمت خداوند سازگار نمی باشد چون اطاعت از او اطاعت از جاهل و عاصی خواهد بود و خداوند هرگز اطاعت چنین فردی را واجب نمی نماید.

این سه دسته از آیات به روشنی دلالت دارد که جانشینان پیامبر اکرم ﷺ حتماً می باید معصوم از خطا باشند تا همانند پیامبر اکرم ﷺ واجب الاطاعه باشند و بر همگان ولایت داشته باشند. این ویژگی صرفاً در امامان معصوم شیعه که اولین آنان امیر المؤمنین علیه السلام است دیده می شود و هیچ کدام از خلفای دیگر چنین ویژگی را نداشته و نه کسی مدعی عصمت آنان اند. بنابراین، آیات یاد شده به طور کلی امامت ائمه معصومین - علیهم السلام - و به خصوص امیر المؤمنین علیه السلام را اثبات می کند با روش توصیفی.

ثانیاً: منابع دین اختصاص به قرآن ندارد بلکه قرآن و سنت در کنار هم منبع دین و مصدر احکام و عقاید دینی است که همه مذاهب اسلامی این دو منبع را معتبر می دانند. از این رو نباید از نقش سنت یعنی قول و فعل و تقریر پیامبر اکرم ﷺ در موضوع امامت غافل بود مخصوصاً در فهم و تفسیر و تطبیق آیات قرآن. حتماً سنت پیامبر اکرم ﷺ به عنوان اصلی ترین منبع برای تفسیر آیات و بیان مصاديق آن مد نظر قرار گیرد. همچنان که قرآن کریم در بیان دیگر ارکان دین مثل: نماز، روزه، حج و... به بیان کلیات قضیه اکتفا نموده و جزئیات مسأله توسط پیامبر اکرم ﷺ بیان شده است، در قضیه امامت نیز قرآن اصل موضوع را مطرح نموده و برخی ویژگی های مقام امامت را بیان نموده اما تطبیق این آیات و معرفی مصاديق و خصوصیات اسمی امام را به خود پیامبر اکرم ﷺ واگذار نموده است همانند جزئیات فریضه



نمایز و تعداد رکعات آن.

بنابراین چون خود قرآن وظیفه تبیین و شرح آیات را به عهده پیامبر اکرم ﷺ گذاشته است «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزَّلَ إِلَيْهِمْ»^[۲] لذا باید برای فهم منظور آیات و تفسیر آن به سخنان پیامبر اکرم ﷺ رجوع نمود که فصل الخطاب می باشد. خوشبختانه در این رابطه یعنی امامت علیؑ و اینکه این موضوع قبل از هر چیز منشأ قرآنی دارد، در احادیث زیادی به نقل از رسول اکرم ﷺ در منابع حدیثی شیعه و سنی نقل شده است که آیه سوم سوره مائدہ مربوط به جریان غدیر و امامت علیؑ است. در این جا به چند نمونه از این احادیث اشاره می نمایم:

۱. سیوطی در الدرالمنثور به نقل از ابی سعید خدری از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده است «لما نصب رسول الله ﷺ علیاً يوم غدیر خم فنادی له بالولایه، هبط جبرئیل بهذه الآیه اليوم اكملت لكم دینکم...»^[۴] هنگامی که رسول خدا ﷺ علی را روز غدیر خم به جانشینی منصوب نمود و او را به عنوان ولی و سرپرست مردم معرفی کرد، این آیه را جریئل وحی نازل نمود.

۲. در روایت دیگر از ابوهریره نقل می کند که «لما كان يوم غدير خم و هو يوم ثمانی عشر من ذي الحجه قال النبي ﷺ : من كنت مولاه فعلی مولاها، فأنزل الله اليوم اكملت لكم دینکم و اتممت عليکم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دینا»^[۵] در روز غدیر بیست و هشتم ذی حجه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس من مولا و پیشوای اویم علی مولای او است، غدیر در قرآن سپس خداوند آیه اليوم اكملت... را نازل نمود.

۳. از ابو سعید خدری نقل شده است که: ان النبي ﷺ دعا الناس الي علي في غدير خم و ذلك يوم الخميس فدعوا علياً فاخذ بضم بيته فرفعها

حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله ﷺ ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیه «الیوم اکملت لكم دینکم...» فقال رسول الله ﷺ : الله اکبر علی اکمال الدين و اتمام النعمه و رضی الرب بر سالتی و بالولاية لعلی من بعدی»[۶] پیامبر اکرم ﷺ در غدیر مردم را به سوی علی فرا خواند و این واقعه در روز پنجم شنبه بود سپس علی علیه السلام را خواند و دستانش را بلند نمود به گونه ای که مردم سفیدی زیر بغل پیامبر اکرم ﷺ را می دیدند، بعد مردم هنوز متفرق نشده بودند که آیه «الیوم اکملت لكم...» پیامبر فرمود: الله اکبر از اینکه دین کامل شد و نعمت تمام گردید و خداوند به رسالت من و ولایت علی بعد از من، رضایت داد.

۴. در روایت دیگر آمده است: «و انزل الله في حجة الوداع و هي آخر عمره ﷺ (الیوم اکملت لكم دینکم و اتممت عليکم نعمتي و رضيتك لكم الاسلام دينا) فامر الامامة من تمام الدين و اقام لهم عليا اماما...»[۷] خداوند در حجۃ الوداع در آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ آیه الیوم...» را نازل فرمود و امر اطاعت را موجب کامل شدن دین قرار داد و علی علیه السلام و پیشوای مردم نمود. و دیگر روایاتی که در منابع شیعه و سنی در مورد شأن نزول این آیه نازل شده است همگی تأکید بر این مطلب دارد که آیه مورد اشاره در خصوص امر امامت و جانشینی امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- اهلیت در قرآن و حدیث، محمدی ری شهری.
- ۲- امامت و رهبری، شهید مرتضی مطهری.
- ۳- بررسی مسائل کل امامت، ابراهیم امینی.
- ۴- بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن، ولی الله نقی پورفر.



پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. احزاب / ۳۳
- [۲]. نساء / ۵۹
- [۳]. نحل / ۴۴
- [۴]. الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹
- [۵]. همان مدرک.
- [۶]. البرهان، ج ۱، ص ۴۴۵؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۲
- [۷]. البرهان، ج ۱، ص ۴۲۵



﴿٧﴾ در حجۃ الوداع، پیامبر قسم می خورد که همه چیز را گفته و چیزی دیگری باقی نمانده که بگویم و بعد از آن قضیه غدیر خم که شیعیان قبول دارند رخ می دهد. پس در این صورت با توجه به قسم پیامبر چیزی باقی نمانده که بگوید. بنابراین حضرت علی علیہ السلام نمی تواند خلیفه یا امام بعد از پیامبر باشد و آیا مظنوی پیامبر از مولا چیزی دیگری هست؟

﴿٨﴾ این بیانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سفر حجۃ الوداع فرموده است، امر مسلم و غیر قابل انکار است. و همه قبول دارند که آن حضرت چنین فرموده است. مضمون این کلام را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش از سفر حجۃ الوداع نیز بیان داشته، اما تفصیل این بیان و این که امامت و از جمله بیان امامت امام علی علیہ السلام بخشی از بیان حلال و حرام و گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، در سفر حجۃ الوداع، بعد از انجام فرایض حج، در غدیر خم می باشد؛ اگر کسانی که ادعای دارند که امام علی علیہ السلام خلیفه پیامبر و امام بعد از آن حضرت است، سند و ملاک ادعایشان همان جریان غدیر بعد از انجام فرایض حجۃ الوداع است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر و در خطبه معروف غدیریه، در فرازی از آن چنین فرموده است:

«ای مردم، حلال و حرام خدا بیشتر از آن است که شما بشمارید، هر چه حلال خدا است امر کردم و هر چه حرام خداست، از آن نهی کردم. هر حلال و حرامی را که به شما امر و نهی کردم، غیر قابل تغییر و تبدیل است. آنچه را که امر و نهی کردم، امر خداوند است. پس از بیان حلال و حرام الهی که امر خداوند است، هم اینک امر می کنم به بیعت علی علیہ السلام امیر المؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام بعد از آن. من از آنهایم و آنها از من. ای مردم،



قرآن را به شما معرفی کردم، ائمه را به شما می‌شناسانم، هر که به آن دو تمسک کند، هرگز گمراه نخواهد شد...».^[۱] با توجه به این بیان، امامت امام علی علیہ السلام هیچ گونه منافاتی با آن کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارد. که فرموده است همه حلال و حرام را بیان داشته‌ام؛ زیرا امامت امام علی علیہ السلام جزوی از آن امر و نهی‌هایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده است.

چنان که اشاره شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش از حجۃ الوداع نیز در مواردی امر و نهی‌الهی را برای مردم گفته و تمام حدود و مرزهای آن را نیز بیان داشته. از جمله بیانی از آن حضرت که فرموده: «همه نیازمندی‌ها اتمم را بیان داشته و حتی دیه خراش صورت را نیز بیان کرده‌ام...».^[۲] با این وصف، امامت، که یک رکن اعظم اسلام بعد از نبوت است، چگونه ممکن است ناگفته بماند. در حالی که منابع اسلامی و تاریخی بوضوح این حقیقت را بیان داشته که آن حضرت مسأله امامت و خلافت امام علی علیہ السلام را کرارا بیان داشته و به مناسبت‌های مختلف از آن سخن گفته است، نه تنها در طول رسالت‌شان، بلکه در همان آغاز رسالت که عده‌ای انگشت شمار به آن حضرت ایمان آورده بودند، و از جمله در جمع خاندان بنی هاشم که معروف به حدیث «دار» است، سخن از خلافت و امامت امام علی علیہ السلام داشته است. این از آن جهت است که آن را نباید از توجه شان دور داشته باشد، برای این که عنایت‌الهی ایجاب می‌کند که خداوند از طریق وحی، وظایف انسانی و الهی را به مردم بیاموزد، هم چنین لازم است که این وظایف محفوظ بماند؛ لذا باید همواره اشخاصی وجود داشته باشد که دین خدا را حفظ کنند و آن را به مردم بیاموزند. کسی که از جانب خداوند به این سمت اختصاص یافته «امام» نامیده

می شود، کسی که متصدی دریافت وحی از جانب خداوند است «نبی» نام دارد. گاهی نبوت و امامت در یک فرد جمع می شود، چنان که بسیار از انبیای الهی این گونه بوده اند، گاهی نیز از هم جدا می باشند، چنان که در ائمهٔ علیهم السلام - چنین است.^[۳] در حقیقت، امامت از ضروری ترین مسائل امت اسلامی است؛ چون یک انسانی باید وجود داشته که معصومانه کلام وحی را دریافت کند و معصومانه به مردم برساند.

بعد از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم یک چنین انسانی باید باشد که معصومانه کلام و سنت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم را دریافت کرده و معصومانه حفظ کند، و معصومانه به مردم برساند. پس اگر وجود پیامبر اکرم در جهت دریافت وحی نیاز و ضرورت جامعه اسلامی است، وجود امام نیز ضرورت خواهد بود.

در نتیجه: اگر وجود امام یک ضرورت است، قطعاً پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم آن را نیز بیان داشته است.

مواردی که قسم یاد کرده است، امامت نیز جزو آن موارد خواهد بود. گذشته از آن که خطبه غدیریه دلیل روشن بر آن است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در آن خطبه، امامت را جزوی از مسائل ضروری امت معرفی کرده و بیان داشته است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی.
- ۲- امام شناسی، علامه سید محمد حسین تهرانی.
- ۳- حیات فکری و سیاسی، امامان شیعه، رسول جعفریان.

پیوشت‌ها:

- ۱۱- احمد طبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ سیره ابن هشام، نجف اشرف، ج ۲، ص ۶۰۵؛ سبحانی،



- جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۶
- [۲]. صحیح بخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۲۱
- [۳]. طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، تهران، موسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۷۲ش، ص ۱۱۹.



صل^۸ با توجه به اینکه قرآن در موارد زیادی به جزئیات پرداخته، در مساله مهم امامت که به ادعای شیعه پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم به آن تصریح نموده، چرا اسم امام نیامده تا شکافی در امت اسلامی پیش نیاید؟

جوا مسئله رسالت پیامبر اسلام و انقلاب عظیمی که به رهبری او برای نخستین بار در جهان تحقق یافت، تشکیل حکومتی بر اساس وحی با هدف تکامل انسان بود، این انقلاب بزرگ در دوران حیات رسول خدا ﷺ با همه دشواری هایی که در پیش رو داشت، گام های اساسی و بلندی در راستای تحقق آن فلسفه و هدف برداشت، لکن برای رسیدن به این هدف، می باشد ادامه می یافت و به دوران پس از رحلت رسول خدا ﷺ پیوند می خورد و تا واقعه قیامت مشعل دار هدایت همه انسان ها گردد، اصلی ترین عامل این پیوند مسئله رهبری است که سرنوشت همه مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و... با آن گره خورده است، رحلت آن بزرگوار ناگهانی نبوده بلکه از پیشترها وفات خود را پیش بینی کرده و در حجۃ الوداع از آن خبر داد، بنابراین اگر پیامبر اسلام ﷺ را بدون ارتباط با مبدء وحی یک رهبر عادی فرض کنیم باز هم می باشد برای آینده انقلاب و اهداف بلند دعوتش در مورد مسئله رهبری، سیاست و برنامه مشخص ارائه می داد، زیرا رها کردن انقلاب نوپا، بدون برنامه ریزی صحیح برای رهبری آینده آن نوعی اقدام برای انهدام است، بنابراین بسیار از خرد بدور و غیر قابل قبول خواهد بود که گفته شود پیامبر اسلام درباره اساسی ترین مسئله حکومت اسلامی یعنی مسئله رهبری، پس از خود هیچ گونه اظهار نظری نکرده و از کنار چنین مسئله مهمی که همه مسائل اسلام و آینده دعوت او به آن گره خورده است بی تفاوت گذاشته و آینده



امت و حکومت را به دست گرددیاد ویرانگر فتنه و فساد و انحراف و گمراهی سپرده است، روی این جهت راه موافق حکم عقل، این است که پیشوایی انقلاب برای حفظ آینده انقلاب، خود، مرجعیت دینی و رهبری سیاسی امت را تعیین کند. دلایل قطعی فراوانی از آیات و روایات وجود دارد که آن حضرت به دستور خداوند متعال، امام و رهبر آینده است و انقلاب و خلیفه و جانشین بعد از خود را تعیین کرده است.

حال جا دارد این پرسش مطرح شود، اگر تعیین رهبری و امامت به دستور خداوند متعال بوده، و در اعتقاد شیعه امامت جزء اصول دین و اهمیت آن همپایه توحید و نبوت و معاد است، چرا مسئله امامت و جانشینی امام علی و یازده امام بعد از ایشان، به صراحت در قرآن بیان نشده تا در میان امت اسلام شکافی ایجاد نشود... . پاسخ این سؤال را در چند محور می توان ارائه داد:

۱. اگر اسم امام علی علیہ السلام و امامت و جانشینی وی و یازده امام بعد از ایشان، به صراحت ووضوح در قرآن بیان می شد دشمنان کینه توز و منافق آن حضرت مبادرت به تغییر قرآن و تحریف آیات آن می کردند، فلذًا خداوند متعال که حافظ قرآن است به منظور حفظ قرآن از تحریف، در آیات متعدد از قرآن که درباره علی علیہ السلام و خلافت و جانشینی او نازل شده به کنایه و اشاره بسنده کرده است، زیرا در مثل چنین حالتی کنایه ابلغ از تصريح است، روایت واردہ از امام صادق علیہ السلام با سند معتبر نیز موید همین معنا است، راوی به امام عرض می کند چرا اسم علی علیہ السلام به صراحت در قرآن نیامده است؟ حضرت جواب می دهد، اگر اسم او به صراحت و با تمام وضوح در قرآن می آمد، منافقین اسم او را از قرآن حذف می کردند، و تغییر و تحریفی در قرآن واقع می شد، خداوند که حافظ قرآن «و انا لہ لحافظون» است، خواسته «با عدم تصريح به اسم علی» قرآن را از تحریف حفظ کند.^[۱]



امیر مؤمنان علی **علیہ السلام** در جواب زندیق در مورد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»^[۲] می فرماید: میان امت هیچ خلافی نیست

که به هنگام رکوع هیچ کس، زکات نپرداخته جز یک نفر، که اگر نامش در قرآن به صراحت برده می شد، حتما از آن سقط می شد، و این از جمله رموزی است که ثبت آن را در کتاب برایت ذکر کردم، تا تحریف کنندگان نفهمند و آیه همان طور که هست به دست تو و مانند تو برسد.^[۳]

۲. با توجه به این که از یک سو محتمل بود تصریح به امامت و جانشینی علی **علیہ السلام** و فرزندانش، موجب تحریف قرآن شود، و از سوی دیگر مسئله امامت از اصول دین بوده و در دیف توحید و نبوت و معاد قرار دارد و باید همانند آنها در قرآن مطرح شود، و از جانب سوم سنت و بنای خداوند حکیم متعال، به فرموده امام صادق **علیہ السلام**: خداوند امتناع دارد که امور عالم را اجرا کند مگر از طریق وسائل و اسباب^[۴] بر این است که کاروان بشریت را از مسیر و مجرای طبیعی با اسباب وسائل طبیعی با آزادی و اختیار تمام و تمام به کمال لایق و سر منزل مقصود برساند، تا به حکم: هر کس هلاک می شود از روی دلیل و بیمه هلاک شود و هر کس زنده می شود از روی دلیل و بیمه زنده بماند.^[۵] هر فرد با آزادی کامل از روی دلیل راه خود را انتخاب نموده و با اختیار مسیر خود را به سوی هدف (سعادت و شقا در نتیجه بهشت و جهنم) طی نموده و خود را به مقصود نهایی برساند.

شاهد زنده و گواه گویای این مدعای سرگذشت انبیای الهی است که وقتی از جانب خداوند به رسالت مبعوث می شدند از مسیر و مجرای طبیعی و عادی مردم را به سوی خدا و دین او فرا می خواندند، تا مردم با اختیار و آزادی، حق انتخاب داشته، و اگر خواست راه هدایت و سعادت و اگر هم خواست راه ضلال و



شقاوت را اختیار نموده و در همان مسیر حرکت کند.

از این رو پیامبران الهی در مسیر انجام رسالت خویش با کارشکنی ها و سنگ اندازی های کافران و مستکبران مواجه شده و توفیق نمی یافتند که دین خدا را در میان همه مردم زمان خود پیاده و آنان را هدایت نمایند.

بنابراین بدون تردید بنا و سنت خداوند در مورد حفظ قرآن از تحریف نیز همین بوده که از مسیر و کانال عادی و توسط اسباب طبیعی، کتاب مقدسش را از تحریف نگهدارد، نه از راه اعجاز و اسباب غیر طبیعی، بر اساس این مشی الهی حکیمانه ترین و عاقلانه ترین تدبیر برای تحقق این منظور این است که سلسله امامت و جانشینی امام علی علیهم السلام و امامان بعد از او را به نحو کلی و اشاره در قرآن مطرح نموده و تبیین و توضیح آن را به عهده مفسر و بیان گر قرآن یعنی رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم قرار دهد.

خداوند حکیم و دانا بر اساس علم و حکمت بی منتهایش درست از همین شیوه طبیعی برای حفظ قرآن از تحریف استفاده کرده است، زیرا او با علم بی منتهایش می دارد که اگر امامت علی و فرزندانش را به صراحة در قرآن مطرح نماید منافقان و آنانی که با آل پیغمبر کمال خصومت و دشمنی را دارند، آن را تحریف خواهند کرد، از این رو بر اساس حکمتش در صدد تدبیر و چاره بر آمده و به بهترین وجه ممکن، یعنی به صورت کلی و اشاره مسئله امامت و جانشینی علی علیهم السلام و امامان بعد از او در قرآن مطرح نموده است، با این تدبیر حکیمانه از مسیر و مجرای عادی و طبیعی هم مسئله امامت را در قرآن مطرح کرده و هم از تحریف قرآن جلوگیری به عمل آورده است، اینجا است که باید گفت:

«وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ». [۶]؛ کفار و منافقان نقشه می کشند و حیله می کنند خداوند نیز برای خنثی کردن نقشه ها

و حیله های آنان تدبیر و چاره جویی می کند، خداوند بهترین تدبیر کنندگان است.

از توضیح فوق پاسخ این شبهه که (شما معتقدید که خداوند ترسیده که قرآن را تحریف کنند) نیز روشن شد، زیرا وقتی بنای خداوند بر این است قرآن را طبق وعده ای که داده (ما قرآن را نازل کردیم و آن را حفظ خواهیم کرد)، از مجرای عادی و با اسباب طبیعی نگهدارد، حکمت حکیمانه و وفای به وعده تخلف ناپذیر او ایجاد می کند که از تصریح به امامت علی علیہ السلام و فرزندانش صرف نظر نموده و به اشاره و اجمال بسنده نماید، بنابراین صرف نظر نمودن خداوند از تصریح و بسنده کردن به اشاره و اجمال از روی حکمت و مصلحت وفای به وعده بوده، نه از باب ترس از تحریف.

افزون بر این، وقتی کفار قریش در صلح حدیبیه شرائط سنگین و دشواری برای صلح قرار دادند، مسلمانان از پذیرفتن آن سرباز زندن و برخی اصولاً پیشنهاد صلح را رد کردند، با وجود این رسول خدا علیه السلام به موجب وحی الهی با تمام شرائط سنگین و دشواری آن را پذیرفت. اینجا از پرسشگر محترم سؤال می شود که اعتقاد شما در این مورد و موارد مشابه چیست؟

آیا خداوند از کفار قریش ترسیده بود که به رسولش دستور داد تا شرائط صلح آنان را با تمام سنگینی و دشواری بپذیرد؟ هر عقیده و جوابی را که شما در این مورد دارید، عین همان عقیده و جواب را ما در مورد ترس خداوند از تحریف قرآن به شما خواهیم داد.

۳. یکی از سنت های قطعی خداوند حکیم متعال این است که ملت ها و امت ها حتی هر فردی را مورد امتحان و آزمایش قرار داده و می دهد، این قرآن است که می فرماید: آیا مردم گمان کردند همین که بگویند (ایمان آوردیم) به حال خود رها می



شوند و آزمایش نمی شوند، ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم، باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقیق یابد.^[۸]

خداؤند حکیم متعال بر اساس این سنت قطعی و حکیمانه، مسئله امامت و جانشینی امام علی علیہ السلام و امامان بعد از او را، بدین جهت در قرآن به اجمال و اشاره مطرح کرد و به حکم این که: ما قرآن را برابر تو نازل نمودیم تا تو آنچه را برای مردم نازل شده تبیین و توضیح دهی^[۹]، تبیین و توضیح آن را به عهده مفسر و بیان گر آن یعنی رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم قرار داد، تا بدین وسیله میزان ایمان و مرتبه باور و اعتقاد مسلمانان و پیروان، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم نسبت به خدا و پیغمبر مشخص ساخته و آشکار سازد که چه کسانی ایمان در زوایایی وجود و اعماق جان آنان رسوخ نموده و یا کمال میل و رغبت در برابر دستورات خدا و پیغمبر تسلیم محض و مطیع بی چون و چرا بوده و بدون هیچ عذر و بهانه آن را پذیرفته و مخلصانه از آنها اطاعت و پیروی می نمایند.

و در مقابل چه کسانی قلب بیمار دارند، خدا بر بیماری آن بیفزاید، و به حسب ظاهر به منظور حفظ جان و مال ادعای اسلام و ایمان و اطاعت و پیروی دارند ولی در واقع رسوبات افکار جاهلیت جسم و جان آنان را تسخیر نموده و کماکان آنان را به سوی گمراهی و نفاق سوق داده و دنبال فرصت و بهانه می گردد، و بهانه های واهی و اغراض نفسانی وساوس شیطانی در مقابل خود و پیغمبر قد بر افراشته و از دستورات آنان سرباز زده و به مخالفت بر می خیزند.

به تعبیر روشن تر، خداوند مسئله امامت و جانشینی امام علی علیہ السلام و امامان بعد از او را به اجمال و اشاره در قرآن مطرح و بیان و توضیح را به عهده رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم قرار داد، تا بدین وسیله صفو مؤمنان به خدا و پیغمبر را از مشرکان و موافقان را از منافقان و

تصدیق کنندگان را از تکذیب کنندگان و راستگویان را از دروغگویان و دوستان را از دشمنان و بالاخره پاکان را از ناپاکان جدا و متمایز سازد.

این عین همان چیزی است که قرآن در مورد امتحان مسلمانان در مسئله تغییر قبله بیان داشته می فرمایند: ما هم چنان شما مسلمانان را امت معتدل قرار دادیم تا گواه و دلیل مردم باشید و پیغمبر هم گواه و دلیل شما باشد، ما قبله ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای این که گروهی را که از پیغمبر پیروی می کنند از آنانی که به مخالفت با او بر می خیزند جدا سازیم و این تغییر قبله بسی سنگین و بزرگ جلوه کرده، جز در نظر کسانی که خداوند آنان را هدایت کرده است... [۱۰].

از این رو وقتی رسول مکرم اسلام ﷺ بر اساس تفسیر آیات و به موجب وحی الهی مسئله امامت و جانشینی علی ﷺ و امامان بعد از او را مطرح نمود، با دو صف و گروه با وکنش های متفاوت مواجه شد؛

۱. صف دوستان و تصدیق کنندگان و موافقان و راستگویان و پیروان، خدا و پیغمبر، این گروه بدون هیچ بهانه امامت امام علی ﷺ و جانشیان او را از جان و دل پذیرفتند.

۲. صف مشرکان و منافقان و تکذیب کنندگان و مخالفان و دشمنان خدا و پیغمبر، این گروه به بهانه این که امامت علی در قرآن نیامده در برابر دستور خدا و پیغمبر به مخالفت برخاسته و مسئله امامت و جانشینی امامان منتخب و منصوب از سوی خدا و پیغمبر را انکار کردند، به این ترتیب صف مخالفان و موافقان خدا و پیغمبر از هم جدا شدند.

از مسئله تغییر قبله و آزمایش مسلمانان، به خوبی پاسخ این شببه که اگر امامت و جانشینی امام علی ﷺ و امامان بعد از او به صراحت در قرآن می آمد همه مسلمانان آن را می پذیرفتند



و اختلافی در میان امت رخ نمی داد، نیز روشن شد، زیرا هیچ ملازمه بین صریح آمدن چیزی در قرآن و پذیرفتن و اتحاد مسلمانان وجود ندارد، اگر چنین ملازمه وجود می داشت نباید مسلمانان در مسئله تغییر قبله به دو دسته موافق و مخالف با رسول اکرم ﷺ تقسیم می شدند، چون تغییر قبله با تمام صراحت در قرآن مجید آمده است، بنابراین وقتی اصولاً بنای مسلمانان بر انکار و عدم پذیرش باشد مسئله تصریح قرآن را نیز رد و انکار می کنند، روی این حساب اگر مسئله امامت و جانشینی امام علی علیهم السلام و امامان علیهم السلام بعد از او با تمام وضوح و صراحت در قرآن ذکر می شد، باز هم همان هایی که به بهانه نیامدن در قرآن از پذیرفتن آن سرباز زده و انکار کردند، سرباز می زدند و انکار می کردند.

چنان که آیات حج تمتع و ازدواج موقت را که با صراحت و وضوح تمام در قرآن آمده است، انکار کردند.

خداؤند در مورد حج تمتع می فرماید: «...فَكُنْ تَمَّعْ بِالْعُمَرَةِ إِلَيْ الْحَجَّ فَمَا أَسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ...». [۱۱]؛ پس هر کس بعد از انجام عمره به حج بپردازد، هر چه میسر شد قربانی کند... و نیز در مورد ازدواج موقت می فرماید: «...فَمَا أَسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيَضَةً...». [۱۲] هر یک از زنان که از آنان برخوردار شدید، واجب است مهر ایشان را که مزد آنان می باشد به آنها بدهید. با این وجود چون بنا بر عصیان و طفیان بوده نه اطاعت و قبول، خلیفه دوم در زمان خلافت اش با کمال صراحت و بی پروای روى منبر اعلام می کند: «متعتان كانتا علي عهد رسول الله وانا

انهي عنهمما و اعاقب عليهمما؛ متعة الحج و متعة النساء». [۱۳]

دو متعه در زمان پیغمبر اکرم ﷺ بود، و من از آن جلوگیری خواهم کرد، و مرتكب آنها را مجازات می کنم، حج تمتع و ازدواج موقت.



از آن روز به بعد این دو حکم الهی با تمام صراحتی که در قرآن دارد، از سوی اهل سنت مورد انکار قرار گرفته و حکم خدا زیر پا گذاشته شد.

همان طور که در مورد خلافت و جانشینی امام علی علیه السلام نیز، ابن عباس از عمرین خطاب نقل می کند که عمر از من پرسید، ابن عباس می دانی وقتی رسول خدا علیه السلام قلم و دوات خواست، می خواست چه بنویسد؟ من خود را به نفهمی زده گفتم نمی دانم، عمر گفت: من می دانستم، می خواست خلافت و امارت علی را بنویسد، ولی من به خاطر ترس از فتنه نگذاشتم.^[۱۴] بنابراین همان فتنه که نگذاشت پیغمبر با صراحت نام و خلافت علی علیه السلام را روی کاغذ به عنوان سند زنده بنویسد، همان فتنه باعث شد که خدای پیغمبر با صراحت نام و امامت علی علیه السلام را در قرآن نیاورد.

۴. خداوند متعال هر چند به دلایل فوق سلسله امامت و جانشینی علی علیه السلام و امامان علیهم السلام بعد از او را، به صراحت در قرآن نیاورده است، لکن در آیات فراوان آن را به صورت کلی و اوصاف و ویژگی های منحصر به فرد که جز بر علی و فرزندان او قابل تطبیق نیست مطرح کرده است، که به برخی از آنها اشاره می شود: ابو بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام از آیه: «...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^[۱۵] سؤال کردم حضرت فرمود: آیه درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین - علیهم السلام - نازل شده است (یعنی مراد از صاحبان امر این ها هستند) عرض کردم مردم می گویند: چرا در قرآن از علی و اهل بیت‌ش اسم برده نشده است، حضرت فرمود: به آنها بگوئید نماز بر رسول خدا علیه السلام نازل شد و خداوند از (عدد رکعت آن که) سه رکعت است یا چهار اسم نبرد، تا رسول خدا علیه السلام آن را برای مردم تفسیر و



تبیین کرد، و زکات نازل شد و نام برده نشد که از چهل درهم یک درهم زکات بدهند و رسول خدا آن را تفسیر کرد، و حج نازل شد و گفته شد که هفت بار طواف کند، تا رسول خدا آن را بیان و تفسیر کرد، و آیه «...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» درباره علی و حسن و حسین نازل شد و رسول خدا در مورد علی فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای او است... [۱۶]

ب: در تفاسیر اهل سنت مانند تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶، اسباب النزول واحدی، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

شواهد التنزيل حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.
انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۲۵.
غرائب القرآن نیشابوری، ج ۶، ص ۱۶۷.

الدر المنشور سیوطی، ج ۲، ص ۲۹۳، از ابن عباس و ابی ذر و انس بن مالک و امام علی و دیگران روایت شده که آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». [۱۷]
در شأن علی نازل شده است. [۱۸]

آیاتی دیگری نیز وجود دارد که فهرست برخی آنان از این قرار است:

۱. «...إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيٌ». [۱۹]

۲. «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَيْ خُبْدِهِ مِسْكِينًا وَتَيِّمًا وَأَسِيرًا». [۲۰]

۳. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُؤْدَةُ فِي الْقُرْبَى...». [۲۱]

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ». [۲۲]

۵. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلْغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رسالتَهُ...». [۲۳]

۶. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرُّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطْهِرُكُمْ تَطْهِيرًا...». [۲۴]



معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- شیعه شناسی و پاسخ به شباهات، ج ۲، علی اصغر رضوانی.
- ۲- فرائد السمطین، ج ۲، ابراهیم بن محمد حموینی.
- ۳- معالم المدرستین، ج ۲، علامه مرتضی عسکری.

پیوشت‌ها:

- [۱]. میلانی، سید علی، آیة الولاية، قم، مرکز الابحاث العقائیدیه، ۱۴۲۱ق، ص ۳۶.
- [۲]. مائدہ / ۵۵
- [۳]. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۵۶۹.
- [۴]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۸۳.
- [۵]. انفال / ۴۲
- [۶]. آل عمران / ۵۴
- [۷]. حجر / ۹
- [۸]. عنکبوت / ۲ - ۳
- [۹]. نحل / ۴۴
- [۱۰]. بقره / ۱۴۳
- [۱۱]. بقره / ۱۹۵
- [۱۲]. نساء / ۲۴
- [۱۳]. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۱۶۷ و ج ۱۰، ص ۵۰؛ قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر قرطبی، بیروت، داراحیاء العربی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۹۲.
- [۱۴]. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم، موسسه اسماعیلیان للطباعة و النشر والتوزیع، ۱۳۷۸ش، ج ۱۲، ص ۸۳.



غدیر در قرآن

۱۵۲

- [١٥]. نساء / .٥٩
- [١٦]. بروجردي، آقا حسين، جامع احاديث الشيعه، قم، المطبعة العلمية، ١٣٩٩ش، ج ١، ص ١٨٦.
- [١٧]. مائده / .٥٥
- [١٨]. عسکري، مرتضى، معالم المدرستين، بيروت، موسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٠ق، ج ١، ص ٣٠٨.
- [١٩]. رعد / .١٣
- [٢٠]. دهر / .٩ - ٨
- [٢١]. شورى / .٢٣
- [٢٢]. توبه / .١١٩
- [٢٣]. مائده / .٦٧
- [٢٤]. احزاب / .٣٣



حل ۹. آیه ۶۷ مائده در بین آیاتی است که در مورد قوم

يهود و نصارى است و به آنها توصیه می کند که به تعالیم کتاب خود عمل کنید، چگونه ما اعتقاد داریم که این آیه در مورد روز غدیر و ابلاغ رسالت پیامبر در مورد امامت امام علی علیه السلام است؟

ج در پاسخ به این پرسش باید گفت مسأله خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آیاتی متعددی و از جمله آیه ۳، ۵۵، ۶۷ سوره مائدہ مطرح شده است.

مفاد آیه ۶۷ دستور اکید همراه با تهدید و وعد حفاظت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و در پایان همین آیه به عنوان مجازات آن ها که از روی لجاجت، پیام آیه را انکار کنند می فرماید: «خدا کافران را هدایت نمی کند» یعنی آنان را در رسیدن به مقصد شومشان ناکام می گذارد.

بدون تردید این آیه از آخرین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و مفسرین برای آن شأن نزولی نقل کرده اند که می رسانند آیه در مورد امامت امام علی علیه السلام می باشد، کتب شیعه تنها شأن نزولی را که برای آیه نقل کرده اند مسأله ولایت امام علی علیه السلام است و در میان علماء اهل سنت نیز کسانی هستند که یا یکی از شأن نزول های این آیه را ولایت امام علی علیه السلام دانسته اند و آن را به عنوان یک احتمال ذکر نموده اند و یا امامت امام علی علیه السلام را به عنوان شأن نزول منحصر به فرد، آیه ذکر نموده اند که از جمله این افراد فخر رازی (تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۵۳)،
جلال الدین سیوطی، الدر المنشور، ج ۲، ص ۲۹۸، قاضی شوکانی فتح الغدیر، ج ۳، ص ۵۷، آلوسی روح المعانی، ج ۶، ص ۱۷۲، و محمد رشید رضا (تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳) می باشند.^[۱] برای کسانی که با تفاسیر آیات آشنایی دارند روشن است که

شأن نزول آیات را نمی توان نادیده گرفت و به مقتضای شأن نزول آیه مورد سؤال، آیه اجنبی از قبل و بعد خودش می باشد که در مورد اهل کتاب سخن می گوید و ربط نداشتن این آیه به آیات قبل و بعدش وجهی دارد که اجمالاً اشاره می شود. اولاً با توجه به چگونگی ترتیب آیات قرآن و کیفیت جمع آوری آن به این نتیجه می رسیم که ضرورتی ندارد آیاتی که در کنار هم قرار گرفته مربوط به یک موضوع باشد زیرا:

قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که روی یک موضوع واحد متمرکز شده و فقط همان را دنبال کند هر چند در میان اجزاء سوره های آن و نیز خود تمام قرآن یک پیوند کلی و عام وجود دارد ولی این بدان معنا نیست که حتماً یک آیه به قبل و بعد خودش مربوط باشد زیرا آیات قرآن به تدریج و بر حسب اقتضاء نیازها و ضرورت ها نازل و جای هر آیه به دستور خداوند تعیین شده و پیامبر اکرم ﷺ هر آیه را در جای خود قرار داده است و لذا است که یک سوره از نظر محتوا متنوع است و درباره مسایل مختلفی در آن سخن به میان آمده است مثلاً در سوره سور هم درباره توحید، داستان افک، مسایل مربوط به منافقین، حجاب، اجرای حد زنا و... سخن گفته شده است چون هر کدام به مناسب خاصی نازل شده است.

بر این اساس هیچ بعدی ندارد که سوره مائده نیز چنین باشد، بخشی از آن راجع به اهل کتاب و قسمت دیگر راجع به بیان احکام گوشت ها و برخی از آیات مربوط به داستان غدیر باشد که البته این بخش ها از نظر کلی یک ارتباطی هم با همدیگر دارد زیرا تعیین جانشین برای پیامبر اکرم تأثیر روشی روی مسایل اهل کتاب خواهد گذاشت و موجب یأس آنها در مورد فروپاشی اسلام پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ خواهد گردید.^[۲]

ثانیاً نحوه خطاب یعنی تهدیدی که در «و اگر ابلاغ نکنی اصلاً



پیغام خداوند را نرساندهای» وجود دارد و نیز احساس خطری که پیامبر اکرم ﷺ از رساندن پیام آیه داشته و خداوند با وعده حراست حضرت را در جهت این احساس خطر تأیید می‌نماید که جمله (خدا تو را از مردم نگه می‌دارد...) بر آن دلالت دارد. این‌ها همه مانع از آن است که آیه مرتبط به قبل و بعدش باشد یعنی این آیه با آیات قبل و بعدش هماهنگ نیست. و بحث اصلاً به وحدت سیاق نمی‌رسد.

از احساس ترس پیامبر اکرم ﷺ و تأیید این احساس از سوی خداوند نیز فهمیده می‌شود که پیام آیه یک موضوع حساسیت برانگیز و از اهم موضوعات بوده است. ولی این احساس خطر از ناحیه کفار نبوده است چون می‌دانیم این آیه در اواخر بعثت پیامبر اکرم ﷺ و هنگام بازگشت از حجّة الوداع نازل شده و در چنین شرائطی اهل کتاب قدرت و شوکتی نداشته اند چون یهود شکست‌های خیبر و احزاب... را متحمل شده و نصاری در زمان نزول آیه جزیه می‌دهند. لذا خوف پیامبر اکرم ﷺ از ناحیه آنان وجهی ندارد.^[۳] و کلمه «کافرین» در ذیل آیه نیز نمی‌تواند قرینه و شاهدی باشد بر این که آیه مربوط به اهل کتاب و ترس پیامبر اکرم ﷺ از ناحیه آنان است زیرا:

همان طور که بسیاری از مفسرین گفته اند منظور از «کافرین» همان منافقین هستند چون نفاق مرتبه‌ای از کفر است و کفر در لسان قرآن و لغت به معنای سرپوش گذاشتن روی حقیقت و انکار و مخالفت با آن است که این مخالفت و انکار گاهی در قالب انکار خدا، معاد و رسالت متباور می‌شود و گاهی با انکار دیگر دستورات الهی تحقق می‌یابد. قرآن در مورد مخالفت با حج که از فروع دین است می‌فرماید: «کسانی که حج را انکار و به خدا کفر بورزند به خدا زیانی نمی‌رسانند». ^[۴]

از همین جا روشن می‌شود که پیام آیه و آنچه پیامبر اکرم ﷺ



مأمور به ابلاغ آن شده موضوع خلافت امام علی ع و امامت آن حضرت بوده و رسول خدا ص موظف شده است که برای ابلاغ آن منظر زمان دیگری نباشد و می دانیم همین موضوع است که حساسیت برانگیز است. آن هم برای جامعه‌ای که متشکل است از مؤمنان واقعی، منافقین و یک عده انسان‌های ساده که هر حرف را ز هر کس به آسانی می پذیرند. بیم پیامبر اکرم صل نسبت به نابودی زحمات ۲۳ ساله اش از جهت پیامدهای وخیم ابلاغ امامت علی ع و عکس العمل منفی برخی مسلمانان و از ناحیه آنان بوده است.

رسول اکرم صل از این هراس داشته که مبادا عده‌ای دچار این شباهه شوند که پیامبر اکرم صل به نفع حکومت خود پسر عم خود را به خلافت برگزیده است و می دانیم چنین شباهه‌ای اگر دامن جامعه اسلامی را بگیرد چقدر خطرناک است و عقل می گوید پیامبر اکرم صل حق داشته که خوف داشته باشد چون عکس العمل منفی برخی از مسلمانان در مقابل ابلاغ این پیام به ضرر دین تمام می شود نه ضرر شخص پیامبر اکرم صل و آن حضرت مبرا از این است که بخاطر ترس بر جان خود ابلاغ پیام خدا را به تأخیر بیندازد و منظر زمان مناسبی باشد بلکه رسول خدا صل پیام خدا را ابلاغ می نمود حتی در سخت ترین شرایط و این امری است که سیره حضرت شاهد آن است.



فخر رازی می گوید وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صل دست علی ع را گرفت و بلند کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه؛ و آنگاه عمر به علی به عنوان مولای مسلمانان تبریک گفت». [۵]

و روشن است که خطبه پیامبر اکرم صل در روز غدیر بعد از نزول این آیه و اقرار گرفتن از مردم بر اولویت خودش نسبت به مردم و ترغیب به پیروی از قرآن و عترت، همه و همه قرینه است که

کلمه «مولا» در کلام پیامبر اکرم ﷺ به معنای صاحب اختیار است و گرنه پسر عم بودن علی برای پیامبر اکرم ﷺ نه ابلاغ می خواست و نه تبریک مردم را.

از همه مهمتر این که آیه خطاب به پیامبر است و با جمله یا ایها الرسول آغاز می شود، پس تکلیف پیامبر را روشن کرده نه اهل کتاب را.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- شهید مطهری، مجموعه آثار، امامت و رهبری، صدر، هفتم، ۱۳۸۱ش.
- ۲- رضوانی، علی اصغر، امام شناسی.

پیوشت‌ها:

- [۱]. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۸۱ش، ج ۹، ص ۱۹۸.
- [۲]. همان، ص ۱۸۲.
- [۳]. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، بی تا، ج ۶، ص ۶۰ به بعد.
- [۴]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، ج ۵، ص ۲۱.
- [۵]. فخر رازی، محمد، تفسیر کبیر، دارالفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۵۳؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.



مولی ۱۰. لفظ (مولی)، در سوره‌های حديد (۱۵)، محمد (۱۱)، نساء (۳۳)، مریم (۵) و دخان (۴۱) که به معانی متفاوتی (یاور، سزاوار، و ارث، خویش، دوست) آمده، چگونه می‌توان ثابت کرد در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام است؟

برای رسیدن به جواب سوال، آیاتی را که کلمه‌ی مولی در آن آمده است بررسی می‌کنیم:

۱ - سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۱۵ می‌فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُكْمِنَتِ النَّارُ هِيَ مَوْلَأُكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ «پس امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرفته می‌شود و نه از کافران، و جایگاه‌تان آتش است و همان سرپرستان می‌باشد، و چه بد جایگاهی است!» مولی در این آیه شریفه به یاور، [۱] سرپرست، [۲] و سزاوار و مسلط [۳] معنی شده است، و برخی روایات ناظر به معنای سزاوار می‌باشد. [۴]

۲ - آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی محمد ﷺ می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الدِّينَ أَنْتُمْ وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»

در این آیه واژه‌ی مولی به مالک و یاور، [۵] سرپرست، [۶] و حفظ‌کننده [۷] معنی شده است.

۳ - آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی نساء: «وَلِكُلِّ جَعْلَنَا مَوَالِيٍّ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ»؛ «برای هر کس وارثانی قراردادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند».

واژه‌ی مولی در این آیه شریفه به سزاوارتر [۸] و سرپرست [۹] معنی شده است.

۴ - سوره‌ی مریم آیه‌ی ۵: «وَ إِنَّيْ خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عاقِرًا فَهَبْتُ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»؛ «و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم

(که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)، و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، توازن زد خود جانشینی به من ببخش» در این آیه، واژه‌ی مولی را به معنای خویشاوند (عموها و پسر عموها) گرفته‌اند، [۱۰] که صاحب اختیار میراث و اموال زکریا [۱۱]، و سزاوار و اولی معنی شده است. [۱۲]

۵- سوره دخان آیه‌ی ۴۱: «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ»؛ «روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند و از هیچ سویاری نمی‌شوند». در این آیه واژه‌ی مولی به معنای دوست، [۱۳] کسی که حق دارد در امور دیگری تصرف کند، می‌باشد و همچنین به معنای کسی که وی نسبت به او ولایت دارد گرفته شده است.

یک واژه و چندین معنا

در زبان عربی واژه‌ها و لغاتی داریم که دارای معانی متعددی می‌باشند، مانند همین ماده‌ی «ولی» که در صیغه و شکل‌های مختلف بیش از ۲۰۰ مرتبه در قرآن ذکر شده است، که در معانی مختلفی استعمال می‌شوند، از این رو برای انتخاب یکی از معانی متعدد آن، باید قرینه‌ای در کلام پیدا کرد که متناسب با آن معنا باشد، و این قرینه هم می‌تواند سیاق و محتوای خود آیه و یا آیات قبل و بعد باشد، در این مثال‌ها «ولی» دارای معانی متعددی است که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ناصر و یاور، مولی و سرپرست، مالک و صاحب اختیار، دوست، اولی و سزاوار، آزاد کننده و سید، آزاد شده و غلام، همسوگند، وارث و خویشاوند.

البته با دققت در این معانی می‌توان به یک وجهه مشترکی رسید و آن، اولویت داشتن و سزاوارتر بودن است. [۱۴] چرا که «مولی» از ماده‌ی «ولاء» می‌باشد که در اصل به معنای ارتباط دو چیز



با یکدیگر است، به طوری که بیگانه‌ای در بین نباشد و برای آن مصدقه‌ای زیادی است.^[۱۵] به عنوان مثال، دوست در یاری رساندن به دوستِ خود، اولی و سزاوارتر از دیگران است همان‌گونه که وارشان و خویشاوندان در ارث بردن و ولایت بر میراث داشتن، سزاوارتر از دیگران می‌باشند.

و مانند اینکه مولی و سید نسبت به اداره‌ی امور عبد و غلام خود، از دیگران سزاوارتر است، همان طوری که مشرکین و کافران نسبت به داخل شدن در آتش دوزخ، از دیگران سزاوارتر هستند، لذا در تمام معانی «ولی» می‌توان معنای سزاوارتر بودن در ولایت، و اولویت داشتن در آن ولایتی که متناسب با سیاق آیات است را در نظر گرفت، پس بین معانی متعدد «ولی» تضاد و اختلاف نیست.

واژه‌ی مولی در حدیث غدیر

برای روشن‌تر شدن مطلب، مروری کوتاه بر واقعه‌ی غدیر خم می‌شود، و شرایط و ویژگی‌های آن را بررسی می‌نماییم:

- ۱ - اعلان کردن به مسلمانان که این آخرین حج پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد، لذا مسلمانان به هر صورتی که بود سعی کردند تا در آخرین حج پیامبر ﷺ همراه ایشان باشند.
- ۲ - نازل شدن دستور الهی بر پیامبر اکرم ﷺ: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای،^[۱۶] یعنی ای پیامبر اگر این مأموریت آخر را به انجام نرسانی، مانند این است که سال زحمت خود را از بین برده‌ای.

- ۳ - دستور به توقف نمودن همراهان و ماندن تا رسیدن بقیه‌ی مسلمان‌ها و اعلان بازگشت به کسانی که جلوتر رفته‌اند، آن هم در آن بیابان خشک و گرمای سوزان وسط روز.

- ۴ - ایراد خطبه‌ای طولانی و بیان به یادگار گذاردن، دو میراث



گران بها یعنی قرآن و عترت.

۵- شهادت دادن به یگانگی و وحدانیت خداوند، و اقرار گرفتن از مردم به یگانگی خداوند، و شهادت به رسالت خویش، و سؤال نمودن از مردم، که چه کسی اولی و سزاوار بر شماست؟ و جواب دادن مردم به آن حضرت که خدا و رسولش داناترنده، سپس حضرت فرمودند: خداوند اولی و سزاوار بر من است و من اولی و سزاوار بر شما هستم. كما اینکه خداوند متعال در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۶ می‌فرماید:

«الَّتِيْ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ «پیامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است»، سپس بالا بردن دست حضرت علی علیہ السلام و سه مرتبه تکرار نمودن این جمله: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه»، هر کس من مولای او هستم پس علی علیہ السلام هم مولای اوست، سپس دعا در حق دوستان او و نفرین در حق دشمنان او کردند و فرمودند: حاضرین به غایبین خبر دهند.

۶- قبل از متفرق شدن جمعیت، آیه‌ی اکمال دین نازل شد، و خداوند فرمود: امروز کافران از (زواں) آیین شما مأیوس شدند، بنابراین، از آن‌ها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شمارا کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.^[۱۷]

با درنظر گرفتن این موارد، آیا شایسته است که پیامبر اکرم علیہ السلام در آن شرایط بخواهند اعلان نمایند که: ای مردم هر کس من دوست او هستم ، علی علیہ السلام دوست او است؟!

یا هر کس من یاور او هستم علی علیہ السلام یاور اوست؟! در صورتی که مسأله‌ی دوست بودن و یاری نمودن مؤمنان، با مؤمنان دیگر، قبلاً از طرف خداوند اعلان شده بود، چرا که



خداؤند در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۷۱ می‌فرماید: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَيَاءُ بَعْضٍ»؛ «مردان و زنان با ایمان ، دوستان یکدیگرند». از طرف دیگر، مسأله‌ی دوست داشتن علی اللّٰه برای همه روشن بود و همه از علاقه‌ی شدید و محبت وافر پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم نسبت به حضرت علی اللّٰه با اطلاع بودند و نیازی به این همه مقدمه‌چینی نداشت، پس چه مسئله‌ای است که مایه‌ی اکمال دین بوده و هم وزن رسالت ۲۳ ساله‌ی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌باشد و موجب می‌شود که پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم رسالت خویش را به نحو احسن به اتمام رسانده باشد؟ آیا چیزی غیر از ولایت و جانشینی حضرت علی اللّٰه است؟ زیرا پس از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم چه کسی می‌خواهد شریعت آورده شده را تبلیغ کند و آن را از انحراف نجات دهد و روش صحیح آن را به مردم بفهماند؟

آیا کسی سزاوارتر و اولی‌تر از علی بن ابی طالب اللّٰه بر سرپرستی و ولایت امری جانشینی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم وجود دارد؟ لذا اگر ولایت حضرت علی اللّٰه در ادامه‌ی رسالت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم نباشد، تمام زحمات ۲۳ ساله‌ی حضرت از بین می‌رفت و رسالت ناتمام می‌ماند، چرا که ولایت ائمه اللّٰه ادامه‌ی رسالت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌باشد، لذا پس از اعلان ولایت امری و جانشینی حضرت علی اللّٰه توسط پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم، خداوند فرمود: «الیوم اکملت لكم دینکم».

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱ - محمد حسین طباطبائی (ره)، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی محمد باقر موسوی (قم، دفتر انتشارات اسلامی)، ج ۵.
- ۲ - ناصر مکارم شیرازی ، تفسیرنمونه (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج ۱۳.
- ۳ - عبدالحسین طیب، اطیب البیان (تهران: انتشارات اسلام، چاپ ۱۶۳



نامه

غیره در قرآن

. ۱۲، ج سوم

- ۴ - طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ترجمه‌ی ابراهیم میرباقری و (تهران: انتشارات فراهانی، چاپ اول)، ج ۵.
- ۵ - ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن (قم، مدرسه‌ی الامام علی بن ابیطالب علیہ السلام، چاپ سوم، ۱۳۷۵).
- ۶ - سید شرف‌الدین، رهبری امام علی فصل مربوط به حدیث غدیر.
- ۷ - علامه‌ی امینی، الغدیر.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی موسوی همدانی، محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱۹، ص ۲۷۷.
- [۲]. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۳، ص ۳۳۴.
- [۳]. طیب، عبد‌الحسین، اطیب البیان، تهران، انتشارات اسلام، چاپ سوم، ج ۱۲، ص ۴۲۹.
- [۴]. العروسوی الحویزی، عبدالعلی، نورالشقلین، قم، مطبعه‌ی العلمیه، چاپ دوم، ج ۵، ص ۲۴۱.
- [۵]. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۴۸.
- [۶]. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۹.
- [۷]. اطیب البیان، ج ۱۲، ص ۱۷۱.
- [۸]. الطبرسی، ابوعلی، مجمع البیان، ترجمه‌ی میرباقری، ابراهیم، و، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ج ۵، ص ۱۲۸.
- [۹]. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۵۰۴.
- [۱۰]. المیزان، ج ۱۴، ص ۸.
- [۱۱]. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۸.
- [۱۲]. اطیب البیان، ج ۸، ص ۴۱۸.



غدیر در قرآن

۱۶۴

- [۱۳]. ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۲۲، ص ۳۱۵
- [۱۴]. ترجمه‌ی تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲۸ و تفسیر اطیب
البیان، ج ۴، ص ۶۹
- [۱۵]. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۹۹
- [۱۶]. مائدہ / ۶۷
- [۱۷]. مائدہ / ۵



حل ۱۱. با توجه به این که آیه شریفه «الیوم اکملت لكم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...» که در غدیر نازل شد قبل و بعد از احکام حلال و حرام بودن گوشت‌ها بیان شده، چگونه می‌تواند ارتباط با اثبات ولایت و امامت داشته باشد؟

جواب قبل از هر چیز چند نکته را پیرامون این آیه شریفه به طور اختصار بیان می‌کنیم.

نکته اول: این قسمت از آیه هیچ ارتباطی با صدر و ذیل آیه ندارد، بلکه یک مطلب جداگانه و مستقل را بیان می‌کند، شواهد این مدعای عبارتند از:

۱. اگر این قسمت از آیه را برداریم و صدر و ذیل آیه را با هم در نظر بگیریم و محتوای آن را مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که در معنای آیه هیچ خللی پیش نمی‌آید.

۲. شأن نزول این قسمت از آیه غیر از شأن نزول قسمت اول و ذیل آیه است، این کلام مفسرین نشان می‌دهد این قسمت از آیه، مستقل است و ربطی به صدر و ذیل آیه ندارد [۱].

۳. اول و آخر آیه شریفه همانند آیات سوره بقره ۱۷۳، انعام ۱۴۵، حل ۱۱۵ می‌باشد، از نظر محتوی و موضوع، هیچ ارتباطی با ما قبل و ما بعد آیه ندارند.

۴. مفسرین گفته‌اند: سوره مائدہ یک سوره مدنی است مگر آیه «الْيَوْمَ أُكْلِتُ لَكُمْ» که در مکه یا در راه مدینه و مکه نازل شده، از

این کلام مفسران همه معلوم می‌شود که این قسمت مستقل است؛ چون این مطلب را در مورد کل آیه نگفته‌اند.

نکته دوم: با توجه به این که این قسمت از آیه مستقل است، سؤال می‌شود چرا این آیه، آیه‌ای مستقل قرار داده نشده و در وسط این آیه جا گرفته است؟ در جواب گفته شده است که: با



نگاهی اجمالی به این آیه می‌بینیم که خداوند یک روز خاص را با خصوصیاتی ویژه بیان می‌کند که از آن خصوصیات، اهمیت فوق العاده آن روز معلوم می‌شود، به خاطر اهمیت این آیه و جریانی که در آن روز رخ داده، برای محافظت از تحریف و تغییر این ماجرا، آن را در لابلای این مطالب قرار داده است؛ چون بسیار است که برای محفوظ ماندن یک چیز نفیس آن را با مطالب ساده‌ای می‌آمیزند تا کمتر جلب توجه کند، در این قسمت از آیه، خداوند آن روز را این گونه توصیف می‌کند:

۱. روز نا امیدی کفار و مشرکین،
۲. مسلمانان در این روز از کفار نترسند و از من بترسند،
۳. در این روز دین به اکمال رسید،
۴. در این روز نعمت الهی به اتمام رسید،
۵. خداوند به دین اسلام راضی شد.

از این خصوصیات روشن می‌شود که تا قبل از این روز کفار طمع و امید داشتند که اسلام را در آینده از بین ببرند، ولی خداوند آن‌ها را نالمید کرده و تا قبل از این مسلمانان یک نوع ترس و هراس نسبت به آینده اسلام داشتند، ولی با آمدن آن حکم الهی، خداوند ترس آنها را هم از بین برد، همچنین تا قبل از این اسلام به اکمال نرسیده بود و نعمت الهی به اتمام نرسیده بود.

حال این سؤال مطرح است که: در آن روز چه حکمی نازل شد که این خصوصیات را به دنبال داشت؟ آیا با بیان احکام گوشت‌های حلال و حرام، موجب نالمیدی کفار و رفع ترس مسلمانان می‌شود؟ مسلمان چنین نخواهد بود؛ زیرا با بیان چند حکم، کفار نا امید نمی‌شوند، به علاوه این احکام در سوره‌های بقره ۱۷۳، انعام ۱۴۵، نحل ۱۱۵ قبلاً بیان شده است.

آیا اجتماع مسلمانان در روز عرفه و کامل شدن مراسم حج باعث نالمیدی کفار شده است کما اینکه بعضی گفته‌اند: هرگز اجتماع



مسلمانان در روز عرفه باعث نامیدی کفار نخواهد شد؛ زیرا قبل از فتح مکه از این جهت نامید شده بودند، و قبل از هم آیه برایت نازل شده بود و کفار نامید شده بودند، پس آیه ربطی به عرفات ندارد.

می‌دانیم کفار منتظر این بودند که با از دنیا رفتن پیامبر ﷺ که رکن اساسی اسلام بود، ضربه خود را به اسلام بزنند، اما وقتی که پیامبر ﷺ علی ﷺ را به جانشینی خود از طرف خداوند انتخاب کرد کفار نسبت به آینده اسلام هم نامید شدند.

روايات پیرامون آیه

درباره این که آیه «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لِكُمْ...» شأن نزولش چیست؟ در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت، شأن نزول آیه را جریان نصب علی ﷺ در غدیر خم دانسته‌اند که ما به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

خوارزمی در «مناقب» از ابی سعید خدری نقل می‌کند ان النبي ﷺ يوم دعا الناس الي غدير خم امر بما تحت الشجره من الشوك فقام و ذلك يوم الخميس ثم دعا الناس الي علي فاخذ بضبعه فرفعها حتى نظر الناس الي بياض ابطه ثم لم يتفرقوا حتى نزلت«.اليوم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيَنَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامُ دِينًا».[۲]

پیامبر ﷺ در غدیر خم مردم را دعوت کرد و امر فرمود تا خار و خاشاک زیر درخت را جارو کردند، آن روز، روز پنج شنبه بود، بعد مردم را به طرف علی دعوت کرد، پیامبر ﷺ بازوی علی را گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل پیامبر ﷺ معلوم شد، هنوز متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد: امروز دین شما را به اکمال رساندم و نعمت الهی را به اتمام رساندم.

بعضی از منابع معتبر اهل سنت که این روایت را نقل کرده‌اند از این قرارند:



۱. علی بن محمد حموینی، فرائد السبطین (بیروت: مؤسسه المحمودی، للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۳۹۸ هـ) ج ۱، ص ۷۳ و ۷۴. علی بن محمد حموینی، بعد از نقل این روایت می‌گوید: هذا حدیث الغدیر و له طرق کثیرة الى ابی سعید سعد بن مالک الخدری الانصاری ابن مغازلی، المناقب (بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ) ص ۶۹.

۲. عبدالله حسکانی، شواهد التنزیل (تهران: مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ)، ج ۱، ص ۲۰۲. عن ابن هریره: قال من صام يوم ثمانیة عشر من ذی الحجۃ کتب الله له صیام ستین شهراً و هو يوم غدیر خم لما اخذ النبی بید علی فقال: السُّتُّ وَلِيَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قالوا نعم يا رسول الله، فقال من كنت مولاهم فعلى مولاه، فقال عمر بن الخطاب بخ لک یا ابن ابی طالب اصحت مولای و مولا کل مؤمن، و انزل الله «اليوم اكملت لكم دینکم...» [۲]

۳. ابن عساکر، ترجمة الامام علی بن ابی طالب (بیروت، مؤسسه المحمودی للطبعاء و النشر، چاپ دوم، ۱۴۰۰ هـ) ج ۲، ص ۷۵، حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت، دار الكتاب العربي)، ج ۸، ص ۲۹۰.

این روایات هم در کتب معتبر اهل سنت هستند و هم روایت آن‌ها از کسانی هستند که مورد اعتماد خود اهل سنت می‌باشند مثلًا ابو هریره که در بسیاری از این روایات است، اهل سنت اجماع بر عدالت و وثاقت او دارند، اگر چه این روایات منحصر به ابو هریره هم نمی‌باشند بلکه از طرق دیگری هم نقل شده‌اند، پس بنابراین اشکال کسانی که گفته‌اند: این روایات در کتب شیعه است، و این روایات ضعیف هستند و مورد اعتماد نمی‌باشند، درست نخواهد بود.

علاوه این که این روایات از پیامبر ﷺ نقل شده‌اند و روایاتی که



گفته‌اند: این آیه در عرفه نازل شده که مستند عده‌ای از اهل سنت و سخن عمر است که با روایات دیگر در تعارض است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. مناقب خوارزمی،

۲. شواهد التنزيل ، حسکانی، ج ۱، ص ۱۵۶

پیوشت‌ها:

[۱] . ر.ک: سیوطی، جلال الدین، باب النقول، و نیشابوری، اسباب النزول، ذیل آیه سوم، سوره مائده.

[۲] . خوارزمی، المناقب، مؤسسه انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ ، ص ۱۳۵

[۳] . حسکانی، عبدالله، شواهد التنزيل، تهران، مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ ، ج ۱، ص ۱۵۶



۱۲. معنای ولایت دوستی است بنابر این باید در ۵۵ مائده (آیه ولایت) نیز همین معنا مورد نظر باشد نه امامت و سرپرستی؟

 «ولی» در کتب لغت عرب همانند مفردات القرآن و لسان العرب و ... معانی متعددی آورده شده است. که می‌توان از آن جمله داماد، هم‌قَسَم، دوست، سرپرست، یاور و ... را ذکر نمود. بسیاری از این معانی گفته شده در توضیح کلمه «ولی» نه تنها در این آیه بلکه در آیات دیگر قرآن کریم (که در آنها نیز، کلمه ولی بکار رفته است) مفهوم درستی را نمی‌رساند. مفسرین و صاحب‌نظران اسلامی درباره معنای ولی در این آیه فقط یکی از سه معنی ۱- دوست ۲- یاور و ناصر ۳- سرپرست و صاحب اختیار را برگزیده‌اند.

با در نظر گرفتن این دو معنی (دوست یا یاور) آیه این‌گونه معنا می‌شود:

«تنها دوست یا ناصر شما، خدا و رسولش و آن کسانی هستند که ایمان آورند. کسانی که در حال رکوع نماز زکات می‌دهند.» گفته‌یم «آما» برای حصر نمودن بکار می‌رود. پس با توجه به آنما و معنای دوست یا ناصر نتیجه می‌گیریم که فقط دوست و یاور ما، خدا و رسولش و آنها یی که در حال رکوع نماز زکات می‌دهند، می‌باشند. با توجه به این معنی ما دیگر نباید هیچ دوست و یاوری داشته باشیم. و نمی‌توانیم کس دیگری را (که مثلاً زکات در حال رکوع نداده است) دوست یا ناصر خطاب کنیم.

این دو معنی با آیات دیگر قرآن در تناقض می‌باشند همانند:

۱۷۱ «و إن استنصروكم في الّذين فعليكم النصر» (سوره انفال، آیه ۷۲)
«اگر در دین از شما یاری خواستند پس بر شما است یاری کردن.»

این آیه معلوم می‌نماید یاری رساندن و نصرت دادن به دیگران فقط مختص افرادی خاص نیست و می‌گوید هر آنکس، از شما در دینش یاری خواست به او یاری نمایید.

«تعاونوا علی البرّ و التقى» (سوره مائدہ، آیه ۲) «کمک کنید هم دیگر را بر نیکو کاری و پرهیز کاری.» در این آیه هم کمک کردن به یکدیگر بر اساس نیکی و تقوا خواسته شده است و اختصاص به افراد خاص ندارد.

«ائمه المؤمنون إخوة» (سوره حجرات، آیه ۱۰) «جز این نیست که مؤمنان برادرند.»

خداؤند متعال در این آیه مؤمنین را با یکدیگر برادر خوانده است، حال آنکه مشخص است رابطه برادری اسلامی، بالاتر از رابطه دوستی است. (یا بالاتر از به هم یاری رساندن می‌باشد). پس چگونه ممکن است که ما بتوانیم فقط از زکات‌دهندگان در حال رکوع دوست انتخاب کرده و از آنها یاری بخواهیم، در حالی که قرآن همه مؤمنان را برادران یکدیگر معرفی می‌کند! پس معلوم می‌شود معنای ولی در آیه مورد بحث، نمی‌تواند دوست یا ناصر باشد. چون معنای دوست و ناصر معنای کلی می‌باشد و در افرادی خاص منحصر نمی‌شود.

با وجود اینکه خدا ولايت بر مؤمنین را بعد از خودش برای رسول اکرم ﷺ و حضرت علی ‷ نيز مطرح می‌کند، ولی به جای بکار بردن کلمه اولیائكم به صورت جمع از ولیکم که مفرد است استفاده نموده است.

از مطرح شدن کلمه ولی به صورت مفرد می‌توان فهمید که خداوند متعال خواسته است ولايت خویش را در اختیار رسول اکرم ﷺ و حضرت علی ‷ نيز قرار دهد بدون آنکه این مقام را از خود سلب کند. که ولايت آنها از همان سخن ولايت خداوند



می باشد. بدین معنی که اگر خداوند گفته بود اولیائکم معلوم بود که صحبت از چند نوع ولایت متفاوت است که افرادی آنرا بر مؤمنین دارند. در حالی که خدا این گونه نگفته است و یک نوع ولایت را مشخص کرده است. در حقیقت ولایت خداوند و ولایت رسول اکرم ﷺ و حضرت علی ‷ یک نوع ولایت است با این تفاوت که ولایت خدا، ذاتی و به طور مستقل است. بدین معنی که ولایت خداوند را کسی در اختیارش نگذاشته است. (خدا به این علت که خالق همه چیز است، باید ولی و سرپرست و صاحب اختیار همه موجودات باشد). اما ولایت پیامبر ﷺ و حضرت علی ‷ را خدا به آنها اعطای نموده است و ولایت آنها به ولایت خدا وابسته می باشد.

در این آیه خداوند برای آن دسته از مؤمنین که دارای مقام ولایت هستند، نشانی خاصی را بیان نموده است و آنان را کسانی معرفی می نماید که در حال رکوع نماز، زکات می دهند.

خدا نشانه‌ای را در زمانی خاص داده است تا مشخص کند بعد از خود و رسولش چه کسی سرپرست مردم می باشد. با توجه به شأن نزول مشاهده می شود که منظور خدا کسی جز علی بن ابیطالب ‷ نمی باشد. همچنین از این آیه مشخص می شود که یکی از عوامل مورد پسند خداوند، زکات دادن در حال رکوع نماز می باشد. بدین معنی که خداوند متعال به طور غیر مستقیم به مؤمنین می گوید: با اینکه تمامی شما نمی توانید سرپرست سایر مؤمنین باشید ولی سعی در انجام این عمل پسندیده داشته باشید و دادن زکات را به علت خواندن نماز به تأخیر نیندازید، که این عمل مورد رضای خداوند می باشد.

صلوٰل ۱۳. آیا امامت و ولایت حضرت علی - علیه السلام -

در روز غدیر خم شواهد و دلایل قرآنی نیز دارد؟

ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت امام علی علیه السلام در آیات متعدد قرآن کریم مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. در آیه ۶۷ سوره مائدہ که به آیه تبلیغ معروف است، خداوند متعال به پیامبر اکرم صلوٰل دستور ابلاغ امامت و ولایت حضرت علی بن ابی طالب را پس از خویش می‌دهد و می‌فرماید: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل اليک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس ان الله لا يهدى القوم الكافرين»؛ ای پیامبر آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً ابه مردم ا برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای، خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد و خداوند جمعیت کافران (لジョج) را هدایت نمی‌کند.

حضرت امام صادق علیهم السلام می‌فرماید: «خداوند متعال به پیامبر صلوٰل وحی کرده بود که علی را جانشین خود گرداند، ولی نگران بود که این کار بر گروهی گران آید، تا اینکه این آیه نازل شد [۱]...»

بنابراین، آیه یاد شده به مناسبت ولایت امام علی علیهم السلام و دستور ابلاغ آن به پیامبر اکرم صلوٰل نازل شده است. برخی از مفسران اهل تسنن نیز معتقدند که آیه یاد شده درباره روز غدیر خم به مناسبت ولایت و امامت امام علی صلوٰل بر پیامبر اکرم صلوٰل نازل شده است. [۲] همه مفسران شیعه نیز معتقدند که بر اساس روایات فراوان، آیه یاد شده درباره روز غدیر و به مناسبت ولایت و امامت

امام علی علیه السلام بر پیامبر اکرم صلوٰل نازل شده است. [۳] از جمله آیات مورد اشاره، آیه سوم سوره مائدہ است که معروف و مشهور به آیه اکمال می‌باشد. خداوند متعال در آیه یاد شده



می فرماید: «...اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهם و اخشوناليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دینا ...» امروز کافران از [زوال] آیین شما، مأیوس شدند. بنابراین از آن‌ها نترسید و از [مخالفت] من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم ... کافران و منافقان اسلام را قائم به شخص پیامبر اکرم ﷺ می دیدند، و منتظر بودند که با از میان رفتن آن حضرت، وضعیت به حالت قبل از اسلام برگردد، هنگامی که دیدند با معرفی مردی که از نظر علم و تقوی و شجاعت و عدالت و قدرت و ... بعد از پیامبر ﷺ بی نظیر بود، مأیوس شدند.

بر اساس عقیده تمام مفسران شیعه، و برخی از مفسران اهل تسنن آیه ۳ سوره مائدہ (آیه اکمال) در روز غدیر خم و به مناسبت معرفی امامت و ولایت امام علی علیهم السلام بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است. چنان که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد معتقد است که آیه ۳ سوره مائدہ درباره ولایت حضرت علی علیهم السلام نازل شده است و پس از معرفی آن حضرت به وسیله پیامبر اکرم ﷺ خلیفه دوم خدمت حضرت علی علیهم السلام رسید و عرض کرد: «بخ، بخ لک یابن ابی طالب اصیحت مولای و مولی کل مسلم ...» مبارک باد، مبارک باد ای پسر ابی طالب مولای من و مولای همه مسلمانان گردیدی ...»^[۴]

در جریان غدیر خم در گرمای شدید پیامبر اکرم ﷺ مردم را برای امر مهمی دعوت به توقف کرد و بعد از خواندن خطبه ای با صدایی رسا و بلند فرمود: چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و پیامبرداناتر است. پیامبر فرمود: خدا ولی و رهبر من است و من مولا و رهبر

مؤمنانم و نسبت به آن‌ها از خودشان سزاوارتم. سپس فرمود:

«فمن کت مولاھ فعلی مولاھ» هر کس من مولا و رهبر او هستم، پس علی مولا و رهبر او است. و این سخن را سه بار فرمود. سپس به آسمان نگاه کرد و فرمود: خداوند! دوستان او را دوست بدار و دشمناش را دشمن؛ محبوب بدار آن کسی که او را محبوب دارد و مبغوض بدار آن کسی که او را مبغوض می‌دارد، یارانش را یاری کن و ...؛ سپس فرمود: همه حاضران این خبر را به غایبان برسانند، هنوز جمعیت متفرق نشده بود که فرشته وحی نازل شده و آیه مبارکه ۳ سوره مائدہ را بر پیامبر اکرم ﷺ خواند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: الله اکبر، همان خدایی که آین خود را کامل کرد، و نعمت خود را برابر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی ﷺ پس از من راضی و خشنود گشت، در این هنگام جمعیت از جمله خلیفه اول و دوم به امیر مؤمنان تبریک گفتند.^[۵]

بنابراین بر اساس روایات فراوان، در منابع اهل تسنن و تشیع، آیه سوم و آیه شصت و هفتم سوره مائدہ، به مناسبت روز غدیر خم و جانشینی و ولایت حضرت علی ﷺ نازل شده است و شاهد گویایی بر به امامت و ولایت رسیدن حضرت علی ﷺ بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.^[۶]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. مرحوم طبرسی، تفسیر مجمع البيان، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، نمونه، تهران، دار الكتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۲۵۸.
۳. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الكتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۱۷۳.



غدیر در قرآن

۱۷۶

پیوشت‌ها:

- [۱] . ر.ک: مرحوم طبرسی، مجمع البيان بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق، ج ۲، ص ۲۲۲.
- [۲] . ر.ک: جلال الدین السیوطی، الدر المنشور، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الاولی، ۱۳۶۵ ق، ج ۲، ص ۲۹۸.
- [۳] . ر.ک: مرحوم طبرسی، مجمع البيان، همان، الجماعة العروس الحویزی، نور الثقلین، قم، مطبعة العلمیه، ج ۱، ص ۶۵۲ علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ق، ج ۶، ص ۴۲ و ...
- [۴] . ر.ک: ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دار الكتب العلمیه، ج ۸، ص ۲۸۴.
- [۵] . ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۴۲۰.
- [۶] . برای آگاهی بیشتر ر.ک: الذهبی، سیر اعلام النبلاء، الطبعة التاسعه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۹، ص ۳۲۸، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا، ج ۲، ص ۳۹، علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۳۰، ص ۱۲.



بخش سوم:

پیامبر ﷺ و غدیر



حواله ۱. آیا درخواست قلم و کاغذ پیامبر در آخرین ساعت عمر شریفش دلیل بر این نیست که پیامبر تا آن زمان و خصوصاً در غدیر خم جانشینی برای خود تعیین نکرده بودند؟

جواب در پاسخ نخست علت تقاضای قلم و کاغذ از سوی پیامبر ﷺ را بررسی می‌کنیم:

فعالیت‌های سرّی و زیرزمینی برخی از صحابه و سربیچی از اطاعت پیامبر ﷺ در رفتن به سپاه اسامه، پیامبر را بر آن داشت تا اقدام به عملی کند تا آن فعالیت‌های مرموز را خنثی سازد لذا حضرت با وجود تب شدید، وارد مسجد شد و با صدائی بلند رو به مردم، فرمود.

ای مردم! آتش (فتنه) بر افروخته شده و فتنه، مانند پاره‌های شب تاریک روی آورده، و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارید. من حلال نکردم مگر آنچه را که قرآن حلال نموده و تحريم ننمودم مگر آنچه را که قرآن، آن را تحريم نموده است.^[۱] با وصف موجود، بدخواهان همچنان منتظر رحلت حضرت بودند تا فرمانروایی امت اسلامی را قبضه کنند. اما پیامبر ﷺ که نگران سرنوشت اسلام و تفرقه مسلمین است برای پیشگیری از انحراف در مسئله خلافت و اتمام حجت با مردم، درخواست قلم و دوای نمود تا برای آخرین بار، با سندی مكتوب، خلافت امیرالمؤمنان و اهل بیت خود را تحکیم نماید و مطلبی را املانا نماید تا امت اسلامی هیچ گاه به ضلالت نیفتد. در این لحظه گرچه عده‌ای به مخالفت برخاستند و حضرت را متهم به هذیان‌گویی کردند. اما پیامبر محتوای نامه خود را به‌گونه‌ای دیگر به مردم ابلاغ فرمود و به گواهی تاریخ در حالی که رنج و درد بیماری، سخت او را آزار می‌داد یک دست بر شانهٔ علی عليه السلام و دست دیگر بر شانهٔ

میمونه کنیز خود وارد مسجد شد و با قرار گرفتن بر بالای منبر فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم؛ در این لحظه مردی برخاست و پرسید مقصود از آن دو چیز گرانبها چیست؟ چهره پیامبر برافروخت و فرمود خود شرح می دهم جای پرسش نیست سپس فرمود: یکی قرآن و دیگری همان عترت من است.^[۲] اما دلائل دیگری هم هست که بیانگر امامت علی -علیه السلام - قبل از آخرین در خواست رسول خداست؛ دلایلی مثل

۱. آیة تبلیغ: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَإِنَّكَ مَنْ تَفْعَلُ فَمَا بَلَغَ رَسُولُهُ وَاللهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**:^[۳] ای پیامبر؛ آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر (این کار را) نکنی رسالت خود را انجام ندادهای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم حفظ می کند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

فخررازی که از علمای مورد اطمینان و طراز اول اهل سنت می باشد در ذیل آیه شریفه گفته است:

این آیه در مورد علی ابن ابیطالب نازل شده است. هنگامی که این آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم ﷺ دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، اللهم وال من والا و عاد من عاداه سپس عمر با علی -علیه السلام - ملاقات کرد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند ابوطالب این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد تو امروز مولا و رهبر من و همه مردان و زنان مسلمان شدی!^[۴].

۲. حدیث منزلت؛ پیغمبر ﷺ به علی -علیه السلام - فرمود: انت منی بمنزلت هارون مِنْ موسى الا انَّه لَا نَبْرَى بَعْدِي. : ای علی تو نسبت به من، همانند منزلت هارون به موسی را داری جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.



این حدیث غیر از غزوه تبوک در موارد دیگر نیز از زبان رسول خدا علیه السلام صادر شده است. که به دو نمونه اشاره می کنیم:

۱. ام سلیم که از زنانی بود که در راه اسلام متحمل بلاهای زیادی شد، پیامبر برای او نقل حدیث می فرمود در یکی از روزها به او فرمود: ای ام سلیم! گوشت علی از گوشت من و خون او از خون من است او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است.^[۵]
۲. همچنین، روزی ابوبکر، عمر، و ابو عبیده جراح پیش پیامبر علیه السلام بودند. آن حضرت دست بر دوش امام علی علیه السلام گذاشت سپس فرمود: ای علی تو نخستین شخصی از مؤمنان هستی که ایمان آورده ای و اولین نفری هستی که اسلام پذیرفته ای و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی می باشی.^[۶]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

علاوه بر منابعی که در پاورقی بیان شده به ذیل آیات شریفه به تفاسیر المیزان، نمونه و تفاسیر اهل سنت مراجعه شود.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۵۴، طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۶، به نقل از آیت الله سجادی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۵۵، چاپ ۱۳، زمستان ۷۶، انتشارات دفتر تبلیغات.

[۲] . بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۲، ص ۴۷۶، به نقل از ص ۸۶۲، فروغ ابدیت، ج ۲، آیت الله سبحانی.

[۳] . سوره مائدہ، آیه ۶۷.

[۴] . تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۴۹، به نقل از آیت الله مکارم، آیات ولایت در قرآن، ص ۳۳، چاپ اول، ۱۳۸۱، انتشارات نسل جوان. از دیگر آیاتی که به ولایت علی بن ابیطالب - علیه السلام - اشاره دارد آیه اکمال دین ۳/مائده، آیه ولایت ۵۵/مائده، آیه اولی الامر ۵۹/نساء، آیه صادقین ۱۱۹/توبه، آیه تطهیر ۳۳/حزاب و



نمایندگی

پیامبر و عذر

[۵] . کنز العمال، حدیث ۲۵۵۴، ص ۱۵۴، جزء ۶، به نقل از صفحه ۱۴۶ المراجعات.

[۶] . کنز العمال، حدیث ۳۵۹، ص ۶۰۲۹، جزء ششم به نقل از صفحه ۱۴۸ المراجعات.



۲. چرا رسول خدا ﷺ بعد از ابلاغ خلافت امام علی الٰی توسط خداوند متعال ، از ابلاغ صریح آن می ترسید؟

چرا مفاد آیه دستور اکید همراه با تهدید است که به پیغمبر داده شده است و پیام آیه آن است که:

از یک طرف رسول خدا مخالفان سرسختی داشته، در حدی که پیامبر ﷺ از ابلاغ آن احساس خطر می کرده است و خدا با وعده حراستی که به پیغمبر می دهد و می فرماید: «خدا ترا از شرّ مردم نگه می دارد»، پیامبرش را در این احساس خطر تأیید می نماید.

و از طرفی دیگر ابلاغ نکردن آن مساوی آن است که پیغمبر ﷺ هیچ چیزی از رسالت خود را تبلیغ نکرده باشد و از همین جا معلوم می شود که این پیام از نظر اهمیت همسنگ نبوت و تمام آموزه های دینی است.

و ابلاغ این موضوع هر چند از ابتدای ظهور اسلام و اولین روز دعوت پیغمبر تا آخرین نفس آن حضرت، با نبوت همدوش بوده و همان روزی که پیامبر رسالت خویش را اعلام کرد امامت و خلافت علی الٰی را نیز اعلام کرد، لکن ابلاغ آن به آن کیفیتی که بعد از نازل شدن آیه تبلیغ در روز غدیر صورت گرفت تحقق نیافرته بود.

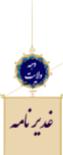
لذا رسول الله ﷺ از ابلاغ آن با داشتن مخالفان سرسخت احساس نگرانی می کرد، زیرا: هم به علم غیب و هم حکم قرائن موجود و عناد برخی از مسلمین با علی الٰی به خوبی می دانست که گروهی از مهاجر و انصار در مقام انکار و مخالفت با این پیام الهی برخواهند آمد. لذا برای جلوگیری از این مخالفت در انتظار فرصتی بوده که زمینه آماده و کنگره باشکوه از عموم طبقات

مسلمین تشکیل شود تا مأموریت خویش را انجام داده و درباره تعیین جانشین خود سخن گفته و به نام و مشخصات او تصریح کند و از عموم مردم نیز به نام خلافت او بیعت بگیرد به گونه ای که آن مجتمع در تاریخ ضبط شود و قابل انکار نباشد. دلیل بر تأخیر اندختن ابلاغ امامت علی علیہ السلام برای زمان مناسبی هم تهدیدی است که در خود آیه است و هم حدیثی از امام محمد باقر علیہ السلام است.

امام باقر علیہ السلام می فرماید: با نزول آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيَؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^[۱] پیغمبر مأمور شد که ولایت علی علیہ السلام را همانند احکام نماز و حج... تفسیر کند، پیامبر در فکر دشواری چگونگی تبلیغ و تفسیر ولایت علی علیہ السلام و نیز نگران تکذیب مردم به سر می برد که خدا با نازل کردن آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِنَّمَا تَفْعَلُ فَمَا بَلَّغَتْ رِسَالَتُمُوَالَّهُ يَعَصِّمُكُمْ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهِيءِ الْقَوْمَ لِكَافِرِنَ»^[۲] به پیغمبر ش تأمین خاطر از توطئه و تکذیب مخالفین داده و دستور فرمود که پیام حق را ابلاغ کنند.^[۳]

می دانیم در اول آیه تبلیغ، خدا به پیغمبر دستور داده و او را تهدید کرده و در وسط آیه وعده حفاظت او را از (شر) مردم داده و به او دلگرمی بخشیده است (و از این جهت آیه منحصر به فرد است) و در پایان به عنوان تهدید و مجازات آنهایی که از روی لجاجت و عناد پیام مخصوص را انکار کرده و به آن کفر بورزند، فرموده است: «خدا کافران (لジョج) را هدایت نمی کند و آسان را به مقصد شوم شان نمی رساند».

بنابراین همان طوری که در بسیاری از تفاسیر آمده است مراد از «کافرین» در ذیل آیه همان مخالفان ولایت علی علیہ السلام و منافقان



هستند چون نفاق مرتبه‌ای از کفر است زیرا کفر در لسان قرآن و لغت به معنای سرپوش گذاشتن روی حقیقت و انکار و مخالفت با آن است گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیغمبر ﷺ اطلاق می‌شود و گاهی به افکار و مخالفت با دستورات دیگر، همانگونه که خداوند متعال در مورد مخالفت با حج که از فروع دین است می‌فرماید: «کسانی که حج را انکار و به آن کفر بورزد به خدا زیانی نمی‌رسانند». [۴]

از آن چه گفته شد روشن گشت که بیم رسول اکرم ﷺ از ناحیه امت اسلامی بوده و پیام آیه برای آنان است و کلمه «الناس = مردم» اختصاص به کفار ندارد و به بهانه این که آیه ۶۷ مائده در وسط آیات مربوط به اهل کتاب قرار گرفته و نیز به قرینه کلمه «کافرین» که در ذیل آیه آمده است، نمی‌توان گفت مراد از کلمه «الناس» اهل کتاب است، و دستور ابلاغ پیامی را به خصوص اهل کتاب داده است و بیم پیغمبر ﷺ از ناحیه آنان بوده است.

زیرا احساس خطر پیغمبر که جمله «خدا تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند» بر آن دلالت دارد، از ناحیه اهل کتاب وجهی ندارد زیرا

اولاً هر چند در اواخر بعثت که زمان نزول آیه ۶۷ مائده می‌باشد، اهل کتاب وجود داشته است، ولی آنها در وضعیتی نبوده اند که پیغمبر در تبلیغ و انجام مأموریت خویش از ناحیه آنها بهراسد زیرا در این دوره اهل کتاب قدرت و شوکت خود را از دست داده و به گوشه خزیده اند و تلخی شکست‌های خیرو احزاد و مساله نجران را در کام دارند.

ثانیاً: در این آیه تکلیف سنتگینی به اهل کتاب نشده تا پیغمبر



از ابلاغ آن از ناحیه آنها بهراسد.

پس معلوم شد که هر چند در آخر بعثت نیز کفار وجود داشته و هم ایمان نیاورده اند ، لکن بیم رسول خدا ﷺ از ناحیه خود مسلمان ها بوده زیرا جامعه مسلمین متشكل بوده از مسلمان های واقعی، منافقین و نیز انسان های ساده که هر حرفی را از هر کسی باور می کرده است و در چنین جامعه ای طبیعی است که ابلاغ برخی از پیام ها عده ای را دچار این شببه بکند که رسول خدا ﷺ این حکم را از پیش خود و به نفع خود تشریع کرده و برای تقویت حکومت خود را پیامبر قلمداد نموده است.

و روشن است که چنین توهمنی اگر در دل ها جا بگیرد چگونه و تا چه اندازه به ضرر دین تمام می شود و از همینجا معلوم می شود که بیم رسول خدا ﷺ نسبت به نابودی دین و پیامدهای وخیم تکذیب منافقان و عکس العمل برخی از صحابه در برابر این پیام بوده و خوف از این بوده که مبادا مردم گرفتار اختلاف داخلی بشوند؛ ترس نسبت به شخص خودش نبوده است. زیرا ترس حضرت بر جانش مطلبی است که سیره خود آن حضرت آن را تکذیب می کند و او در راه تبلیغ دین خدا هیچ گاه از قربانی شدنش مضایقه نکرده است.[۵]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- شهید مطهری، امامت و رهبری.
- ۲- علی اصغر رضوانی، امام شناسی.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۱۸۶

پیوشهای:

- [۱] . مائدہ / .۵۵
- [۲] . مائدہ / .۶۷

- [۳] . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب
الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۲۸۹.
- [۴] . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب
الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، ج ۵، ص ۲۱.
- [۵] . علامه طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم،
دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش، ج ۶، ص ۶۶.



سؤال ۲. چرا پیامبر در اعلام ولایت امیر المؤمنین تعلل می‌کرد با این که آیه «بلغ ما انزل اليك....» پیش از رسیدن در خم غدیر نازل شده بود؟ وجه این تعویق چیست؟

جواب «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلْغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَأْتَ
رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ الْأَسْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ ای پیامبر
آنچه از خدا بر تو نازل شده به خلق برسان که اگر نرسانی
تبليغ رسالت و اداء وظيفه نكرده ای و خداوند تو را از شر و آزار
مردمان محفوظ خواهد داشت.» [۱]

این آیه در مورد جانشینی حضرت علی علیہ السلام و نصب او به ولایت
در غدیر خم به هنگام برگشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سفر حج و در
سال دهم هجرت است. [۲] در پاسخ باید گفت در سؤال سه
احتمال وجود دارد:

۱. منظور این باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چرا در طول ۲۳ سال دوران
نبوت خود امامت حضرت علی علیہ السلام را بیان نکرده صبر کرد تا در
روز غدیر اعلام کرده؟

۲. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در عرفات قصد داشت امامت را بیان کند
آن را به غدیر تعویق انداخت.

۳. در حالی که جرئیل در غدیر سه بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد
که این پیام را برسان چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرتبه سوم آن را بیان
کرد؟ علت این تأخیر چیست؟ [۳]

اگر منظور از تعویق وجه او باشد که این وجه اصلاً ثابت نیست
چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در طول ۲۳ سال بعثت هر جا که موقعیت
را مناسب می‌دید یادی از ولایت امام علی علیہ السلام و جانشین خود
کرده و مردم را به این مساله مهم تذکر می‌داد. از جمله جاهایی
که به این مطلب اشاره و تصریح کرده اند:



۱. حدیث ولایت که پیامبر فرموده «انت ولی کل مؤمن بعدی؛ تو پس از من بر هر مؤمنی ولایت داری». [۴]

۲. حدیث دار که ابن عباس از علی علیہ السلام نقل می کند وقتی آیه «انذر عشیر تک الاقربین؛ نزدیکان از قوم خود را بترسان» [۴] نازل شد، پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در روز سوم مهمنی توانست دعوت خود را برای قوم اعلام کند. فقط من بودم که قبول کردم تا اینکه در آخر جلسه پیامبر فرمود: «علی علیہ السلام بعد از من وصی و جانشین من است» و قوم هم به خاطر این مطلب حضرت ابوطالب را مسخره می کردند که باید از پسرت پیروی کنی!

۳. یا بعد از اینکه مسلمانان از جنگ برگشته بودند بعضی از کسانی که با علی علیہ السلام مخالف بودند، محضر پیامبر آمدند و از علی علیہ السلام بدگویی کردند. پیامبر فرمودند: «آن لکل نبی وصیاً و وارثاً و آن علی وصی و وارثی؛ هر پیامبری وصی و جانشینی دارد و علی وصی و جانشین من است» و دهها مورد دیگر که همه اینها قبل از روز غدیر اتفاق افتاده است. لذا این گونه نبود که بیان ولایت علی علیہ السلام در غدیر برای اولین بار بوده پس بنا بر وجه اول اصلاً تعویق در کار نیست. [۵]

و اما اگر منظور از تعویق وجه دوم باشد، آن گونه که از احادیث استفاده می شود پیامبر قصد داشت که در سرزمین عرفات در آن اجتماع عظیم به موضوع ولایت و خلافت امامان بعد از خود و از جمله امام علی علیہ السلام اشاره کند. جابر بن سمره می گوید: «پیامبر مشغول ایراد خطبه در بین جمعیت بود، چون سخن او به اینجا رسید که فرمود لن یزال هذا الامر عزیزاً ظاهراً حتی یملک اثنا عشر کلهم... همواره این دین عزیز و پیروز است تا وقتی که دوازده نفر بر آنها حکومت کنند که تمام آنها... . جابر می گوید همه آنها در این هنگام سر و صدا کردند و هیاوه نمودند. لذا نفهمیدم که بعد از کلمه کلهم حضرت چه فرمود از پدرم



پرسیدم که پیامبر چه فرمود: گفت: فرمود همه آنها از قریش
اند». [۶]

از این روایت و روایات دیگر استفاده می شود که چون مخالفان نمی خواستند بنی هاشم و در رأس آنها علی علیہ السلام خلافت بعد از رسول خدا را بر عهده بگیرند، لذا وقتی حرف پیامبر به این جا رسید جلسه را برابر هم زندت تا پیامبر به هدف خود نائل نشد. بعد از آن موقع پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آمين به دنبال فرصت مناسبی بود تا این مساله را به طور آشکار به مردم ابلاغ نماید. و از طرفی خوف داشت در اثر اصرار و تأکید بر آن، دین و آیینش مورد تعرض قرار گیرد. و مایه ایجاد اختلاف شود. تا اینکه آیه تبلیغ بر پیامبر خدا صلوات الله علیه و آمين نازل شد و پیامبر را تهدید کرد که اگر این امر را به مردم ابلاغ نکنی گویا که اصلاً اصل رسالت را ابلاغ نکردد. لذا پیامبر مردم را در وسط بیابان گرم و سوزان نگه داشت و موضوع ولایت علی علیہ السلام را بر مردم ابلاغ داشت.^[۷] پس علت تعویق بیان امامت از عرفات به غدیر این بود که در عرفات جو مناسب نبود و مجلس و خطبه حضرت را به هم زندن و موجب خوف پیامبر از تفرقه در دین و آسیب دیدن دین شد، لذا بیان امامت به غدیر انداخته شد.

اما اگر منظور وجه سوم باشد؛ که جواب این وجه را پیامبر خودش در خطبه غدیر فرموده‌اند که به آن قسمت خطبه اجمالاً اشاره می کنیم. پیامبر فرمود: همانا جبرئیل سه بار بمن نازل شد و سلام خدا را رساند و فرمود که در این مکان (غدیر خم) توقف نمایم و به سیاه و سفید شما اعلام کنم که علی علیہ السلام وصی و جانشین و پیشوای شما بعد از من است. جایگاه او نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی پیامبر است. با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد. علی علیہ السلام پس از خدا و پیامبر رهبر شماست. سپس از فضائل امام علی علیہ السلام سخن گفت و ادامه



داد: از جبرئیل درخواست کردم تا مرا از اعلام ولایت علی علیه السلام
معاف بدارد، زیرا ای مردم می دانم که تعداد پرهیزکاران اندک
و شمار منافقان فراوان است و گنهکارانی پر فریب که اسلام را
مورد استهzae قرار می دهند وجود دارد. هم اکنون اگر بخواهم
منافقان را با نام و نشان معرفی کنم یا با انگشت به سوی آنان
اشارة نمایم، یا مردم را برای شناخت آنان راهنمایی کنم می
توانم اما من سوگند به خدا نسبت به آنان کرامت و بزرگواری
پیشه می سازم.^[۸]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- شب های پیشاور، سلطان الوعظین شیرازی، ج ۲.
- ۲- امام شناسی، حضرت آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی.
- ۳- دفاع از امیرالمؤمنین، استاد عاملی، مترجم عباس جلالی.
- ۴- سیری در غدیر، ابوالفضل اسلامی.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. مائدۀ / .۶۷

[۲]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۷۰

[۳]. دشتی، محمد، حماسه غدیر، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ص ۱۴.

[۴]. شعراء / .۲۱۴

[۵]. سید شرف الدین، رهبری امام از دیدگاه قرآن و پیامبر، انتشارات اسلامی، ص ۴۳۳؛ رضوانی، علی اصغر، غدیرشناسی، قم، انتشارات جمکران، ص ۵۸.

[۶]. رضوانی، علی اصغر، امام شناسی و امامت در حدیث، قم، انتشارات جمکران، ص ۱۵۰.



نامه

بامبر و غدیر

- [۷]. رضوانی، علی اصغر، امام شناسی و امامت در قرآن، قم، انتشارات جمکران، ص ۷۷
- [۸]. خطبه پیامبر در حجۃ الوداع از کتاب احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۶۶؛ دشتی محمد، حماسه غدیر، ناشر موسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ص ۱۷.





۴. آیا پیامبر ﷺ در مورد علیؑ وحوادث بعد از غدیر پیشگوئی کرده است؟

 از فضیلت های ویژه امام علیؑ این است که تربیت یافته و پرورش شده در دامان پیامبر ﷺ می باشد از این رو حضرت رسول اکرم ﷺ از آن جائی که به واسطه پیامبری و به اذن خداوند از آینده و گذشته مطلع بود در موقع و مقاطع مختلف برای جا افتادن جانشینی حضرت علیؑ بخورد ویژه با آن حضرت داشت و بیانات زیادی در این باره از حضرت رسول ﷺ وارد شده است. که در برخی از این بیانات به اتفاقات و حوادث بعد از رحلت پیامبر اشاره شده که پیامبر ﷺ در آن روایات به واقعه غصب خلافت، جنگ در نهروان، واقعه صفین و صلح با معاویه و شهادت حضرت علیؑ درباره رمضان... تصريح کرده است.

۱. از سلمان فارسی، صحابی با وفاتی رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود: پیامبر ﷺ در آخرین لحظات عمر شریفش علی را به نزدیک خود فراخواند و فرمود: یا علی، قریش در حق تو ظلم خواهند کرد. «انک ستلقی بعدی من قریش شده» اگر اعوان و انصاری یافتی با آن ها برای گرفتن حقت مبارزه و مجاهده کن ولی اگر یار و انصاری نیافتی صبر پیشه کن و دست نگه دار و خودت را به کشتن نده.[۱] این بیان رسول خدا بیانگر اطلاع آن حضرت از وقایع بعد از رحلت و رفتار بد قریش با خاندان نبوت می باشد که حضرت علیؑ را به صبر دعوت می کند. در جای دیگر نقل شده است پیامبر ﷺ در اواخر حیات خود خبر داد که برخی افراد هم پیمان شده اند که نگذارند حکومت به دست امام علیؑ برسد. امیر مؤمنان از پیامبر ﷺ خواست که تکلیف را در آن زمان بیان کند. حضرت فرمودند: «اگر یارانی



یافته‌ی با آنان بجنگ و در غیر این صورت بیعت کن و خون خود را حفظ کن.»[۲]

۲. سال ششم هجری در جریان صلح حدیبیه که بین پیامبر ﷺ و مکیان منعقد شد آن جا که نماینده قریش، سهیل بن عمرو، برای انعقاد قرارداد صلح آمد و علیؑ قرارداد را می‌نوشت وقتی که به نام پیامبر ﷺ رسید علیؑ نوشت قرارداد بین محمد رسول الله و سهیل بن عمرو نماینده قریش، منعقد می‌شود. سهیل اعتراض کرد و گفت اگر ما به نبوت محمد اقرار داشتیم که کار به این جانمی کشید پس نام محمد و پدرش را بنویس ولی حضرت علی پاشاری کرد. حضرت پیامبر ﷺ خودش لفظ (رسول الله) را پاک کردند و به حضرت گفتند علی جان روزی را می‌بینم که عده‌ای با تو چنین برخوردي می‌کنند. لذا بعد از گذشت سالیان متمام‌دی در جریان جنگ صفين که بین علیؑ و معاویه بود که در نهایت با ساده لوحی گروهی علیؑ مجبور به مصالحه شد و قرار شد که صلح نامه نوشته شود کاتب نوشت این صلح نامه بین علی امیر المؤمنین علیؑ و معاویه بن ابی سفیان منعقد می‌گردد که در این لحظه عمرو بن عاص همان کرد که سهیل بن عمرو با پیامبر ﷺ کرد.[۳] یعنی نگذاشت که عنوان امیر المؤمنین کنار نام علیؑ باشد.

این جا بود که سخنان پیامبر ﷺ که بیش از سی سال پیش بیان فرموده بود و چنین روزی را پیش گوئی کرده بود به واقعیت پیوست.

۳. از ابو سعید خدری نقل است: که بعد از جنگ حنین پیامبر ﷺ مشغول تقسیم غنائم جنگی میان اصحاب بود که فردی به نام ذو‌الخوبیصره تمیمی به حضرت اعتراض کرد که چرا عدالت را رعایت نمی‌کندا در این زمان عده‌ای از اصحاب از پیامبر ﷺ



خواستند که اجازه بدهد تا گردن این شخص را بزنند ولی حضرت اجازه نداد و فرمودند: رهایش کنید و او را به حال خود واگذارید من روزی را می‌بینم که اصحاب و پیروان این مرد در حالی که نماز می‌خوانند و قرآن قرائت می‌کنند بسان تیری که از کمان خارج می‌شود از دین خارج می‌شوند و در برابر بهترین مسلمین قرار می‌گیرند. ابو سعید ادامه می‌دهد و می‌گوید: من شاهد بودم همان گونه که پیامبر ﷺ فرموده بود این عده در زمان خلافت علیؑ با همان خصوصیات که پیامبر فرموده بود در برابر علیؑ قرار گرفتند و جنگ نهروان را راه انداختند.^[۴] ۴. پیامبر ﷺ در یکی از خطبه‌هایش که معروف به خطبه شعبانیه است به اوصاف روزه داران اشاره کرده و اعمال این ماه را تشريح نمودند امیر المؤمنیان علیؑ از پیامبر ﷺ سوال نمودند: یا رسول الله، بهترین اعمال در این ماه چیست؟ حضرت فرمودند: بهترین اعمال در این ماه دوری جستن از محرمات الهی است ولی بعد از بیان این جمله حضرت رسول الله ﷺ گریه کردند، علیؑ از سبب گریه پیامبر پرسید حضرت فرمود: یا علی گریه ام برای آن است که در این ماه پیش آمدی ناگوار بر تو وارد می‌شود؛ گویا می‌بینم که تو مشغول به نمازی و شقی ترین (پست ترین) فرد از اولین و آخرین، برادر و هم ردیف پی کننده (کشنده) شتر صالح، ضربتی بر جلوی سرت می‌زند که محسن تو را به خون سرت رنگین می‌نماید.^[۵] حدود سی سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ در سال چهلم هجری قمری ۱۹ رمضان در مسجد کوفه این پیشگوئی پیامبر اکرم ﷺ در مورد علیؑ تحقق یافت.

بنابر این پیامبر اکرم ﷺ در مقاطع و مواقع مختلف با بیان این پیش گوئی ها جایگاه امام را به مردم می‌شناساند و آن ها به جای هدایت یابی از این چراغ فروزان با او به جنگ می‌پرداختند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- اسرار آل محمد، محمد باقر انصاری زنجانی.
- ۲- فروغ ابدیت، جعفر سبحانی.
- ۳- منتهی الامال، ج ۱، شیخ عباس قمی.
- ۴- فروغ ولایت، جعفر سبحانی.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. کتاب سلیم بن قیس هلالی، تحقیق انصاری زنجانی، محمد باقر، ص ۱۳۲.
- [۲]. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، تهران، اسوه، ۱۴۱۳ هـ، ج ۱، ص ۲۱۵.
- [۳]. ابن اثیر، عز الدین، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ، ج ۳، ص ۳۲۰ و شیخ مفید، الارشاد، قم، مهر، ۱۴۱۳ هـ ج ۱، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.
- [۴]. ابن اثیر، عز الدین، اسد الغابه فی معرفه الصحابة، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲، ص ۲۰.
- [۵]. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیہ السلام ، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، موسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۶۶.



۵. آیا پامبر اسلام حضرت محمد ﷺ از خداوند درخواست تعیین جانشین کرده است یا خیر؟ اگر چنین درخواستی شده خداوند چه پاسخ داده است؟ آدرس و کلام خداوند را ذکر فرمائید.

﴿ خداوند متعال به موسى عليهما السلام خطاب فرمود: «اذهب إلی فِرْمَوْنَ إِلَهُ طَعْنِي - قَالَ رَبُّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَأَخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لَسَانِي - يَفْقَهُوا قُوْلِي - وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - اشْدُدْ بِهِ أَزِيرِي - وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي - كَيْ نُسْبِّحَكَ كَثِيرًا - وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا - إِنَّكَ كَنْتَ بِنَا بَصِيرًا - قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^[۱] برو به سوی فرعون، زیرا که او در کفر و عناد طغیان کرده است. (موسی) گفت: «پروردگار! سینه ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان! و گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار ده ... برادرم هارون را با او پشتمند را محکم کن و او را در کارم شریک ساز تا تو را بسیار تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای. خداوند فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.

ما عین این جریان حضرت موسی و انبه او را به سوی خدا، و دعای او را برای استخلاف حضرت هارون و برآورده شدن حاجت او را به نصب هارون برادرش به مقام خلافت و وزارت، درباره حضرت رسول اکرم ﷺ و انبه او را به سوی خدا و دعای او را برای استخلاف و جانشینی حضرت علی بن ابی طالب ﷺ، و برآورده شدن حاجت او را به نصب آن حضرت به مقام خلافت و وزارت و ولایت و وصایت می یابیم:

سید بن طاووس دعای رسول اکرم ﷺ را برای استخلاف امیر المؤمنین، در شأن نزول آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...» از

ثعلبی در تفسیرش با چندین طریق نقل می کند که از جمله آنها روایتی است که: ابوالحسن محمد بن قاسم فقیه مرا خبر داد از عبدالله بن احمد شعرانی از ابوعلی احمد بن رزین از مظفر بن حسن انصاری از سری بن علی وراق از یحیی بن عبدالحمید جمانی از قیس بن ربیع از اعمش از عبایه بن ربیع که گفت: روزی عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته و برای مردم حدیث می کرد و مرتب می گفت: قال رسول الله، قال رسول الله، تا اینکه مرد عمامه به سری که با عمامه اش صورتش را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر دفعه که ابن عباس می گوید قال رسول الله ﷺ و حدیث اش را می خواند، او نیز می گفت: قال رسول الله و حدیثی می گفت، ابن عباس پرسید تو را بخدا سوگند بگو کیستی؟ ابن ربیع می گوید: دیدم عمامه را از صورت خود کنار زد و گفت: ای مردم هر کس مرامی شناسد که هیچ، و هر کس مرا نمی شناسد بداند که من جنده بن جناده بدربی ابودذر غفاری هستم؛ با این دو چشمم دیدم و اگر دروغ بگویم هر دو را کور کند، شنیدم که فرمود: «علیٰ قائد البرة و قاتل الکفرة، منصور من نصره، مخدول من خذله» علی پیشوای نیکان است، علی کشنده کافران است. علی کسی است که یاورش را خداوند یاری می دهد و دشمنش را خدا خذلان می دهد.

هان ای مردم بدانید که روزی از روزها با رسول الله ﷺ نماز ظهر می خواندم، سائلی در مسجد از مردم چیزی سوال کرد و کسی به وی چیزی نداد، سائل دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو سوال کردم و کسی به من چیزی نداد، در همین حال که او شکوه می کرد علی ﷺ در رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره به سائل کرد، سائل نزدیک رفته و انگشت را از انگشت آن جناب بیرون آورد، این را هم بگویم که علی ﷺ همواره انگشت



را در آن انگشت می کرد.

باری رسول الله ﷺ ناظر تمام این جریانات بود و لذا وقتی نمازش تمام شد سر به سوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بارالها موسی از تو خواست تا شرح صدرش دهی و کارهایش را آسان سازی، و گره از زبانش بگشائی تا مردم گفتارش را بفهمند، و نیز درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و با او پشتیش را محکم نموده و او را در کارها و مأموریت هایش شریک سازی، و تو در قرآن ناطقت پاسخش را چنین داده: «به زودی به وسیله برادرت تو را در کار نبوت کمک می دهیم و برای شما نسبت به آیات خود سلطنتی قرار می دهیم تا به شما دست نیابند».

بارالها من محمد، نبی و صفاتی توأم، بارالها مرا هم شرح صدر ارزانی بدار و کار مرا نیز آسان بساز و از اهل بیتم علی را وزیرم قرار بده و به این وسیله پشتم را محکم کن. آنگاه ابوذر گفت: رسول الله هنوز دعایش در زبان بود که جبرئیل از ناحیه خدای جلیل به حضورش آمد و عرض کرد: ای محمد بخوان. پرسید: چه بخوان؟ ابوذر می گوید: جبرئیل گفت این آیه را بخوان: [۲]
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [۳]

جز این نیست که ولی (و سپرپست) شما خدادست و رسول او و آنان که ایمان آورده از همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادائی زکات می کنند در حالی که در رکوع نمازند.

این حدیث با الفاظ و مضامین گوناگونی نقل شده است که آنچه از ابوذر غفاری رضوان الله عليه نقل کردیم مفصل ترین و کامل ترین آن می باشد.

سلیم بن قیس از مقداد بن اسود در پاسخ سئوالی که سلیم در باره علی بن ابی طالب علیہ السلام از او نموده بود، روایت می کند که



او گفت: ما با رسول خدا ﷺ به سفر می رفتیم، ... و علی ﷺ خدمت رسول خدا را می کرد و رسول خدا غیر از علی خادمی نداشت، تا اینکه می گوید: شب ها رسول خدا بر می خواست و در دل شب نماز می گذارد. یک شب تب شدیدی برای علی پیدا شد به طوری که نگذاشت تا صبح بخوابد، و رسول خدا هم به جهت بیداری علی، در آن شب نخوابید، و تا به صبح بیدار بود، و رسول خدا در آن شب گاهی نماز می خواند و گاهی به نزد علی ﷺ می آمد، و او را دلداری و آرامش می داد و به او نگاه می کرد. تا آنکه سپیده صبح دمید، و چون با اصحاب خود نماز صبح را به جای آورده، عرضه داشت: «اللَّهُمَّ اشْفِعْ لِي وَ عَافِه فَانَّهُ قَدْ

اسهْرِنِي مَمَّا بِهِ مِنَ الْوَجْعِ» بار پروردگارا علی را شفا عنایت کن و به او عافیت مرحمت بفرما، چون از شدت دردی که داشت، نگذاشت من بخوابم و تا صبح بیدار بودم. علی ﷺ بعد از دعای رسول الله حالش چنان خوب شد که گوئی گرهی را از ریسمان باز کردند. و پس از این، رسول خدا ﷺ به او فرمود: «بشرط باد بر تو ای برادر من» و تمام اصحاب گردآگرد پیامبر این سخن را می شنیدند. علی ﷺ گفت: ای پیغمبر خدا، خداوند تو را بشرط به خیر دهد و مرا فدای تو گرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: من از خداوند چیزی را نخواسته ام مگر آن که به من عطا کرده است، و من چیزی را برای خودم نخواسته ام مگر آن که مثل آن را برای تو خواسته ام. من از خداوند خواسته ام که تو را وصی من، و وارث من، و مخزن علم من قرار دهد و این خواهش را پذیرفته است. و من از خداوند خواسته ام که منزلت و نسبت تو را با من همانند منزلت و نسبت هارون به موسی گرداند، و پشت مرا به تو محکم کند و تو را در امر رسالت من شریک گرداند، خداوند خواهش مرا پذیرفته است، مگر نبوت تو را، زیرا که من خاتم النبیین هستم،

و پس از من خداوند پیامبری نمی فرستد. من هم به عنایت خداوندی به تمام کمالات از وصایت و اخوت و وراثت و وزارت و خلافت و ولایتی که به تو عنایت فرمود، و از دادن خصوص مقام نبوت، خودداری کرد، راضی شدم.[۴]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- امام شناسی، علامه طهرانی، ج ۱۰، قسمت اول.
- ۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶.
- ۳- کتاب سلیم بن قیس.

پیوشت‌ها:

[۱]. طه / ۲۴ تا ۳۶

[۲]. طرائف، ابن طاوس، طبع قم، سال ۱۴۰۰ق، ص ۴۷، ۴۸، ح ۴۰؛ ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۲۸.

[۳]. المائدہ / ۵۵

[۴]. کتاب سلیم بن قیس هلالی، کوفی، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۰.



۶. چرا با وجود غدیر خم و اعلام رسمی ولايت علی علیه السلام ، پیامبر صلی الله علیه و آله از همان ابتدای رسالت خود شروع به شناساندن و مشخص نمودن جانشین خود نمودند؟

 بدون شک برای تثبیت و گسترش یک دین باید از حلقه
های کوچکتر و فشرده تر شروع کرد، و چه بهتر اینکه پیامبر علیه السلام
نخستین دعوت خود را از بستگانش شروع نماید که هم سوابق
پاکی او را بهتر از همه می شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی
نزدیک ایجاب می کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرا
دهند، و از حسادت ها و کینه توزی ها و انتخاب موضع خصمانه،
دورترند؛ بنابراین دعوت پیامبر از نزدیکانش با قطع نظر از هر
چیز دیگر یک امر طبیعی بوده است به علاوه این امر نشان
می دهد که پیامبر اکرم علیه السلام هیچگونه مداهنه و سازشکاری با
هیچکس ندارد حتی بستگان مشرک خود را از دعوت به سوی
توحید و حق و عدالت استثناء نمی کند.

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده است، پیامبر اکرم علیه السلام
در سال سوم بعثت، مأمور ابلاغ این دعوت الهی شد زیرا تا آن
زمان، دعوت مخفیانه انجام می گرفت، و تعداد کمی اسلام را
پذیرفته بودند، اما هنگامی که آیه: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ».^[۱] و آیه:
«فَاصْدِعْ بِمَا تُؤْمِرُ وَأَغْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^[۲] نازل گردید پیغمبر مأمور
شد دعوت خود را آشکار سازد، و نخست از خویشاوندان شروع
کند.^[۳]

 پس، گذشته از اینکه اصل دعوت پیامبر اکرم علیه السلام و آغاز آن به
صورت علنی از بستگانش یک امر طبیعی بوده، به دستور صریح
خداوند هم انجام شده است یعنی دعوت آن بزرگوار بر اساس
مأموریتی الهی بوده است.



و اما اینکه آن حضرت چرا در همان آغاز اقدام به معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام نمود؟ یعنی وقتی که: «بستگانش را به خانه ابوطالب دعوت کرد، و آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند و بعد از صرف غذا چنان فرمودند: ای فرزندان عبدالملک من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورد باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آئین (اسلام) کنم، کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد، تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟ جمعیت همگی سریاز دند جز علی علیه السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: «ای پیامبر خدا من در این راه یار و یاور توام». پیامبر اکرم علیه السلام دست بر گردن علی علیه السلام نهاد و فرمود: «آن هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه؛ این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید». [۴]

وجود این حادثه که آن را بسیاری از دانشمندان اهل سنت مانند: ابن ابی جریر، و ابن ابی حاتم، و بیهقی، و ثعلبی، و طبری، نقل کرده اند و ابن اثیر، در جلد دوم کتاب «کامل» و همچنین «ابوالفداء» در جلد اول تاریخش آورده اند و دیگران نقل کرده اند [۵] و نیز حوادث مشابه آن که کراراً در طول حیات رسول اکرم علیه السلام رخ داده و تاریخ نویسان مسلمان اعم از شیعه و سنی آن را ثبت نموده اند؛ بیانگر چند مطلب است که می توان آن را به عنوان دلیل و علت اقدام پیامبر اکرم علیه السلام به این امر مهم، قلمداد نمود.

الف) پیامبر اکرم علیه السلام همان گونه که از آغاز بعثت به تعلیم و تزکیه امت اسلامی و تبیین آیات الهی و قرآن کریم که ثقل اکبر است پرداخت، برای تبیین جایگاه ولایت و خلافت و معرفی

ولی امر و ایام بعد از خودش، که ثقل اصغر و عدل قرآن است، نیز تلاش نمود و همان طور که در هر فرصتی از تعالیم و آموزش قرآن و احکام الهی به مردم مضایقه ننموده از معرفی و شناساندن حامل و حافظان قرآن و احکام الهی یعنی امام و جانشین بعد از خودش نیز دریغ نکرد و لذا در هر فرصتی که پیش می آمد این امر مهم و سرنوشت ساز برای مسلمانان را به مردم و امت اسلامی گوشزد می فرمود، تا مبادا مسلمانان از مساله خطیر امامت و خلافت بعد از آن حضرت غفلت ورزند و به بیان قرآن کریم: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبُهُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» و محمد، جز فرستاده که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود (دین و ارزش های اسلامی که برایتان آورده بود) بر می گردید؟»؛ [۶] دچار و گرفتار ارتداد و گمراهی نگردند.

ب) تأکید رسول اکرم ﷺ گذشته از این که جنبه آسمانی و الهی داشت، حکایت از نگرانی شدید آن بزرگوار از آینده مسلمانان و پیش آمدهایی که بعد از رحلت او رخ خواهد داد، می کند. زیرا آن حضرت با دانش خدادادی که نسبت به آینده امت اسلامی و عملکرد سران صحابه و عهده‌شکنی آنان، داشت و می دانست که بالاخره آنان به ولایت و خلافت امیر المؤمنین علیہ السلام و اهلیت علیہ السلام وفادار و متعهد نخواهند ماند، برای اتمام حجت بر عهده‌شکنان و بیدار باش توده مسلمان، در تمام دوران حضور پر برکت خویش، سعی بر شناساندن و معرفی جایگاه اهلیت و خلافت و وصایت، نمودند.

گرچه عهد شکنان و توطئه گران به همه تأکیدات و سفارش های مکرر آن بزرگوار پشت پا زندند. اما این کار پیامبر خدا، راه را برای کسانی که حق را بی پیرایه می خواستند و به دنبال

هدايت بودند، هموار کرد و هدف اصلی آن حضرت نيز هدايت اهل ايمان و راستی بود چه آن که خداوند می فرماید: «قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است، شما در رنج بیافتید، (و) به (هدايت) شما حريص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز، مهربان است». [۷] و از جانب ديگر تمام حجتی بوده است بر مخالفان حق که نگويند حجت بر ما تمام نشده و دليلی برای پيروی از حق نداشتيم.

ج) و نکته پيانى اين که: همه ي تلاش و پافشارى پيامبر اكرم ﷺ در شناساندن و معرفى جايگاه اميرالمؤمنين و اهليبيت لله ، به امر الهى و در راستاي نهايته کردن فرهنگ ولايت و خلافت انتصابي بود و آن چه از آغاز بعثت تا غدير و انجام آن توسط آن حضرت صورت گرفت، درباره معرفى اميرالمؤمنين عليه السلام و ولايت امرى او، همانند ساير فعالیت های رسول اکرم، به دستور خدا و به منظور انجام رسالتش بوده است، زيرا او پيامبری است که به تصریح قرآن، گفتارش بر اساس وحی می باشد: «وَمَا يَطِقُ عَنِ الْهُوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى؛ او از سر هوی و هوس و سر خود سخن نمی گوید». [۸]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- تفسیر نمونه، آيت الله مکارم شیرازی، ج ۱۵
- ۲- تفسیر المیزان، (ترجمه تفسیر المیزان)، علامه طباطبائی، ج ۱۵

پیوشت‌ها:

- [۱]. الشعرا / ۲۱۴
- [۲]. حجر / ۹۴
- [۳]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۳۷۲
- [۴]. همان، ج ۱۵، ص ۳۷۲



نامه

پيامبر و عذر

. [۵] همان، ص ۳۷۳

. [۶] آل عمران / ۱۴۴

. [۷] توبه / ۱۲۸

. [۸] نجم / ۴-۳



بیانیه غدیر

۷. تنها دغدغه و نگرانی پیامبر اکرم ﷺ در آخر عمر مبارکشان چه بود؟ پیامبر چگونه به این که حج پایانی است، پی برند؟

 طبق گواه تاریخ نه تنها پیامبر اکرم ﷺ در آخر عمر مبارک شان بلکه در اولین روزهایی که مأمور به آشکار شدن پیامبری خود بودند، هم چنین در طول ۲۳ سال پیامبری خود، مهم ترین دغدغه و نگرانی که داشتند مسئله خلافت و جانشینی بعد از خود بود.

ایشان در اولین روزهایی که مأمور شدند دعوت خویش را آشکار کنند! ابتدا خویشان نزدیک خودش را در یک مهمانی فراخواندند و پیامبری خود را به همگان اعلام کردند، و در همان مجلس فرمودند که هر کس به من ایمان بیاورد جانشین، برادر، وصی و وزیر من خواهد بود.^[۱]

ایشان هم چنین در مدت پیامبری خود مکرر بر مسئله جانشینی تأکید می کردند و شخص آن را معرفی می کردند تا مردم به گمراهی و ضلالت نیفتنند. اواخر عمر مبارکشان مسئله جانشینی بسیار حیاتی و مهم تراز قبل جلوه می کرد لذا ایشان همیشه به دنبال فرصتی می ترسیدند تا آن را ابلاغ کنند ولی از دسیسه و توطئه های منافقین می ترسیدند و آن را به تأخیر می انداختند تا در حجۃ الوداع در مکانی به نام غدیر این آیه نازل گشت: «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده است به طور كامل (به مردم) برسان، و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خداوند تو را از (خطرهای احتمالی) مردم نگه می دارد، و خداوند جمعیت کافران لجوح را هدایت نمی کند». ^[۲]

این چه مسئله مهمی است که اگر ابلاغ نگردد زحمات ۲۳ ساله نبی اکرم ﷺ هدر رفته و رسالتش ناتمام مانده است. به اتفاق



جمعیع مفسرین شیعه و سنی بعد از نزول این آیه پیامبر اکرم ﷺ دستور به توقف کاروانیان را داد که از حج برگشته و به سوی منزل خویش در حرکت بودند، سپس از جهاز شتر منبری آماده کردند و بالای منبر رفته این آیه را تلاوت فرمودند. سپس به گواه تاریخ آقا امیر المؤمنین علی ﷺ را فراخوانده و دست او را گرفت و جمله معروف «من کنت مولاھ فعلی مولاھ؛ هر کس من ولی و سرپرست او هستیم پس علی ولی و سرپرست او است» را ایراد فرمودند که در این هنگام این آیه نازل گشت «امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم...»^[۳] این چه مسئله مهم و اساسی بود که دشمنان را از نابودی اسلام مأیوس و نالمید کرد، آیا غیر از مسئله جانشینی پیامبر اکرم ﷺ است، چون ایشان پسر نداشتند همه امید کفار و منافقین این بود که بعد از وجود نازنین ایشان دست به کار شده و دوباره آئین بت پرستی را رواج داده و اسلام را از بین برند اما با مسئله خلافت و جانشینی علی بن ابی طالب تمام امیدهای آنان تبدیل به یأس گردید و آنان از نابودی آئین نوپا و بنیاد اسلام نالمید گشتند. لذا آیه قرآن می فرماید: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم». یعنی دین شما بدون مسئله امامت و ولایت کامل نبوده است.^[۴]

هم چنین در لحظات آخر عمر مبارک پیامبر اکرم ﷺ و در بستر بیماری حضرت دوات و کاغذ خواستند تا مطلبی بنویسند که از گمراهی مردم جلوگیری کند ولی خلیفه دوم اجازه ندادند.

آیا این مطلب غیر تممسک به جانشین او یعنی امیرالمؤمنین علی ﷺ است که مورد مخالفت خلیفه دوم قرار گرفت این مطلب از حدیث ثقلین نیز استفاده می شود، در این حدیث که جمیع علمای اهل سنت به صحت آن اعتراف کرده اند پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند: «من شما را ترک می کنم در حالی که دو

چیز گرانبها در میان شما به امانت می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیتم و مدامی که به این دو چنگ زنید هرگز گمراخواهید شد و این دو هرگز از هم جدا نمی شود و در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند.»

آیا با ملاحظه الفاظ دو حدیث و تشابهی که میان آن ها حکم فرماست نمی توان حدس قوی زد که هدف پیامبر اکرم ﷺ از خواستن قلم و کاغذ، نوشتن مضمون حدیث ثقلین و یا قادری بالاتر از آن بوده است و آن همان تحکیم ولایت و وصایت وصی بلا فصل خود بود که در ۱۸ ذی الحجه در غدیر خم معرفی کرده. [۵] در نتیجه مهم ترین دغدغه و نگرانی وجود نازنین پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری از انحراف و گمراهی مردم بعد از خودشان بود که با نصب جانشین مورد اطمینان و عالم و توانا در حفظ دین انجام شد.

اما در پاسخ سؤال دوم باید گفت واضح است که پیامبر اکرم ﷺ از کجا به آخرین حج شان پی برند زیرا ایشان از طریق وحی و جبرئیل با خداوند سبحان در ارتباط بودند و از این طریق از وقایع آینده مطلع می گشتند، و نیز قطعاً از همین طریق از زمان موت خود باخبر گردیده بودند کما این که از همین طریق به آیات و سایر مسائل آگاه می شدند.

لذا می دانستند حج امسال آخرین حج ایشان است و به مردم نیز فرمودند که به زودی از میان شما رحلت خواهیم کرد، و حدیث معروف ثقلین که در بالا به آن اشاره شد گویای این مطلب است زیرا در صدر روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - تصریح می کند که من شما را ترک خواهیم کرد.

البته لحن خود آیه هم طوری است که می توان از آن مطلب را فهمید، آیه می فرماید اگر این کار را انجام ندهی رسالت را انجام نداده ای پس با انجام این عمل رسالت کامل می گردد و کار



پیامبر به پایان می رسد، لذا بعد از نزول آیه که پیامبر دستور دادند از جهاز شتران منبری آماده کنند و از آن بالا رفتند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: «ای مردم من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده از میان شما می روم و...». [۶] این مطلب یعنی علم پیامبر به رحلت خود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- المراجعات، علامه شرف الدین.
- ۲- الغدیر، علامه امینی.
- ۳- اصول کافی، ج ۲، باب حجت.

پیوشت‌ها:

- [۱]. سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر اکرم ﷺ، نشر مشعر، چاپ ۱۵، تهران، ص ۱۰۴.
- [۲]. مائدہ / ۶۷
- [۳]. مائدہ / ۳
- [۴]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر موضوعی (پیام قرآن) نشر مطبوعاتی قم، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۳ش، ج ۹، ص ۱۸۵.
- [۵]. فرازهایی از زندگی پیامبر، همان، ص ۵۲۷
- [۶]. شیخ کلینی، اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، انتشارات اسوه، سال ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۸۹



۸ چرا پیامبر ﷺ در روز عرفه که همه مسلمانان و از تمام نقاط حضور داشتند امامت را اعلام نفرمودند و در غدیر خم اعلام کردند؟

 قبل از پاسخ تذکر این نکته ضروری است که؛ اثبات ولایت و جانشینی امیر المؤمنین علی علیہ السلام تنها مختص به جریان غدیر نیست که اگر بر فرض خدشه‌ای به آن باشد، دیگر شیعه دلیلی بر امامت حضرت نداشته باشد. بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در طول بیست و سه سال پیامبری خود در جاههای مختلف و مناسبت های گوناگون، بدین امر عنایت ویژه داشته و در احادیشی نورانی جانشینی حضرت را اعلام کردند.

و در غدیر خم نیز به دستور مستقیم خدای سبحان مکلف شدند این قضیه را اعلام کرده و از مردم نسبت به جانشینی ایشان بیعت بگیرند. برای اطلاع از آنها می‌توانید به کتب مربوطه که در این زمینه توسط علمای دین تألیف شده است مراجعه فرمایید.

اما پاسخ سؤال را می‌توان در قالب چند نکته بیان کرد:
نکته اول: بحث غدیر، دستور مستقیم خدای سبحان بود که در

آیه ۶۷ سوره مائدہ آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ فرمود: «بَأَيْمَانِهِ الرَّسُولُ بَلَغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...» و دستور داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن مکان و زمان این امر مهم را به مردم ابلاغ کند. اکثر علمای شیعه و اهل سنت و مفسرین به این مطلب گواهی داده و تصریح کرده اند که این آیه در همان روز (روز غدیر) و در همان مکان بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گشت، [۱] لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز دستور توقف داده و موضوع را به مردم ابلاغ نمودند.

لذا ما نمی‌توانیم به صراحة اعلام کنیم علت نزول آیه و هدف خدای متعال تنها وجود عامه مردم بوده است که نتیجه بگیریم اگر در سرزمین منی که جمعیت بیشتری بوده آن را ابلاغ می-



کرد بهتر بود. شاید حکمت‌های دیگری در کار بوده که ما از آنها اطلاع نداریم، شاید در غدیر خم خصوصیتی داشته است که از نظرها پنهان است و بر خدای علیم پوشیده نیست، و خداوند حکیم خود بهتر می‌داند کجا آیه را نازل کند، و چون در عرفه نازل نشد، باید گفت قطعاً در «غدیر» مناسب تر بوده است.

نکته دوم؛ اولاً: در بعضی از کتب ثبت شده حدود ۱۱۰ هزار نفر و در بعضی دیگر، بیش از ۱۲۰ هزار نفر، در روز غدیر، در صحرای غدیر حضور داشتند.^[۲] و شاید از لحاظ جمعیت، خیلی فرقی با روز عرفه آن ایام نداشته باشد، لذا از حیث جمعیت هم کم نبوده اند.

ثانیاً: غدیر خم در واقع چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می‌کند، راهی به سوی مدینه در شمال، راهی به سمت عراق در شرق، راهی به سمت غرب و سرزمین مصر، و راهی به سمت جنوب و سرزمین یمن؛ لذا چون مکان جدایی بود، چه بسا اگر اتفاقی رخ می‌داد، بیشتر در اذهان می‌ماند و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریت‌های موفقیت آمیز پیامبر اکرم ﷺ بود از هم جدا می‌شدند.^[۳]

لذا به نظر می‌رسد تأثیر این مکان خیلی بیشتر از عرفه باشد.

و ثالثاً: راجع به شرایط نامساعد غدیر باید گفت: هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را زیر پا و طرف دیگر آن را بروی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگ‌های داغ بیابان و اشعه آفتاب پا و سر آنها را ناراحت می‌کرد. نه سایبانی در صحرا به چشم می‌خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعداد معددی درخت لخت و عربیان که با گرمای بیابان با سرسختی مبارزه می‌کردند. جمعیتی به همین چند درخت پناه برده پارچه‌ای بر یکی از درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر اکرم ﷺ ترتیب داده بودند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می‌خزند و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می‌

[۴] کرد

سپس پیامبر اکرم ﷺ در این شرایط و وضعیت نامساعد و بسیار سخت، بر منبر رفته و آخرین دستور خدای متعال را ابلاغ کرد. لذا به نظر می‌رسد هر چه شرایط سخت‌تر و نامساعد‌تر باشد خاطره آن روز بیشتر در اذهان می‌ماند، این مسئله در زندگی روزمره مانیز جریان دارد به طور مثال کسی که تصادف کند و جراحات سنگینی به او وارد آید، معمولاً تا پایان عمر خود، آن را فراموش نخواهد کرد. ولی در «عرفه» شرایط بسیار مناسب تر از «غدیر» بود، زیرا آنجا مکه بود و شرایط مناسب، غذاهای مناسب و مکان مناسب برای حاجیان فراهم بود لذا ممکن بود خیلی مؤثر نباشد و زود فراموش شود، و مسئله ای به این مهمی، کم اهمیت جلوه داده شود. هم چنین اعلام دستوری از جانب خدای سبحان در چنین شرایط سخت و نامساعدی گویای اهمیت و ضرورت داشتن این دستور بود.

نکته سوم: احتمال دارد، علت انتخاب غدیر، این بوده باشد که چون روز عرفه معمولاً غالب افراد مشغول دعا و مناجات با خدای سبحان هستند و خیلی توجهی به اطراف خود ندارند، اگر این دستور در عرفه نازل می‌گشت، خیلی از افراد به آن اهمیت نداده و مشغول عبادت می‌شدند و آن ارزش والای که باید داشته باشد، از دست می‌داد، ولی در روز «غدیر» چون تمام اعمال به پایان رسیده و همه می‌خواهند زودتر به خانه برسند و به دیار خود باز گردند، لذا توقف مردم و ابلاغ دستور جدید، قطعاً توجه مردم را به خود بیشتر جلب کرده و مؤثرتر خواهد بود.

در نتیجه: اولاً جمعیت حاضر در غدیر خم کم نبوده اند، ثانياً، با توجه به شرایط نامساعد و سخت غدیر، توقف مردم و بیان دستور الهی گویای اهمیت مسئله است، ثالثاً: به نظر می‌رسد در چنین شرایطی تأثیر آن بیشتر بود.



معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- الغدیر، علامه امینی.
- ۲- المراجعات، علامه شرف الدین.
- ۳- امامت در قرآن تفسیر موضوعی، آیت الله مکارم شیرازی.

پیوشت‌ها:

- [۱]. طباطبایی، سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*، بیروت، موسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۴۸.
- [۲]. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و هفتم، ۱۳۸۷ش، ج ۵، ص ۲۱-۲۲.
- [۳]. همان.
- [۴]. همان.



٩. چرا پیامبر در آخرین حج خود حضرت علی را در کنار خانه کعبه به عنوان جانشین خود معرفی نکرد؟ و در غدیر خم معرفی کرد؟

اولین و اصلی ترین دلیل بر این مسئله آیه ۶۷ سوره مائدہ می باشد، و روایات که در شأن نزول آیه آمده است و مطلب را تفسیر کرده و توضیح می دهد.

در تفسیر نور الثقلین از امام باقر علیه السلام نقل می کند: وقتی رسول اکرم علیه السلام به غدیر خم رسید، جبرئیل نازل شد در حالی که پنج ساعت از اول روز گذشته بود و این آیه را برای رسول اکرم علیه السلام قرائت نمود: «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك فان لم تفعل فما بلغت رسالته...» [۱]

به همین مضمون در تفسیر کنز الدقائق از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایاتی آمده است. [۲]

و در کتاب های حدیثی و تفسیری و تاریخی دانشمندان و نویسندهای اهل تسنن نیز روایاتی در این مورد وجود دارد و صریح است در این که آیه مبارکه مائدہ درباره علی علیه السلام است، تعدادی از این منابع در تفسیر نمونه ج ۵ در مباحث مربوط به آیه مبارکه آمده است. [۳]

و هم چنین علامه امینی در جلد اول کتاب شریف الغدیر بعضی از مطالبی که علمای تفسیر و حدیث و تاریخ گفته اند در رابطه با این مسئله آورده است. [۴]

بنابراین دلیل اصلی مسئله همان نزول وحی است، و رسول اکرم علیه السلام طبق راهنمای وحی قافله حجاج را متوقف نمود.

- ٣- ترجمه الغدیر.
- ٤- نور الثقلین.
- ٥- دارالمنثور سیوطی.

پیوشت‌ها:

- [۱]. عروسى حويزى، عبد على بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج۱، ص۶۵۴، تصحیح سید هاشم رسول محلاتی، موسسه اسماعیلیان، ط ۴، تاریخ ۱۳۷.
- [۲]. مشهدی، میرزا محمد، کنزالدقائق، ج ۴، ص ۱۶۹ - ۱۷۲، تحقیق حسین درگاهی، طبع اولی، از موسسه و نشر.
- [۳]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۹، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۲، ص ۱۳۶۹ش.
- [۴]. امینی، عبد الحسین، ترجمه الغدیر، ج ۱، ص ۳۰، ترجمه محمد نقی واحدی چاپ ۵، ص ۱۳۶۸ش.



۱۰. چرا رسول گرامی اسلام در آخرین دقایق قصد نوشتن وصیت خود برای جانشینی داشتند اگر این کار مفید بود چرا قبل از آن انجام نشده بود؟

 مقدمه: الف) چنانکه روشن است کسی که وصیت می‌کند اگر وصیت خود را در ملاء عام و در بین مردم بگوید از نظر اعتبار بیشتر از نوشته‌ای است که خصوصی و در جمع اهل خانواده یا چند نفر غیر از خانواده بنویسد؛ چون مخفی کردن و تحریف و تغییر نوشته آسان تر از گفته‌ای است که در انتظار عمومی به اطلاع همه رسیده باشد.

ب) وصیت نمودن پیامبر در مورد خلافت امیرالمؤمنین از مسائل روشن و بدیهی مسلم است و بزرگان شیعه و سنی معتبر آن را در منابع و به اسناد مختلف نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ از اوایلبعثت تا آخرین روزهای عمر در مکان و زمان‌های متفاوت، علی ابن ابی طالب ؓ را به عنوان جانشین و امام بعد از خود معرفی و سفارش نموده است.

ج) کاری که پیامبر در روزهای آخر حیات می‌خواست انجام بدهد؛ تاکیدی بود برای اتمام حجت و کسی که مخالفت کرد و جنجال به راه انداخت و مانع شد؛ او ماهیت و قصد خود را آشکار ساخت که هدف و برنامه‌ای برای بعد از پیامبر داشتند؛ فایده دستور پیامبر به آوردن کاغذ و قلم در اینجا با مخالفت و ممانعت او روشن شد چون خود او از جمله کسانی بود که در کودتای سقیفه شرکت داشت و از عناصر اصلی بود؛

اینک به چند نمونه از کلام اهل سنت در خصوص وصیتهای پیامبر درباره جانشینی اشاره می‌گردد:

۱. حدیث «الإنذار في يوم الدار»: ابن جریر طبری در تاریخ خود از ابن عباس می‌نویسد که علی ابن ابی طالب گفت: وقتی این



آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد که «وانذر عشيرتك الأقربين» [۱] پیامبر ﷺ مرا خواند و گفت: حدود چهل نفر از خویشاوندان مرا برای خوردن طعام دعوت کن، و من چنین کردم و حمزه و عباس و ابولهب و... را دعوت کردم. سپس پیامبر ﷺ در میان این جمع دستور الهی را که جبرئیل برآن حضرت آورده بود، اجرا نمود و به ایشان گفت: ای فرزندان عبدالملک، خداوند مرا فرموده، شمارا به سوی او دعوت کنم، و رسالت خویش را از خویشان خود آغاز نمایم، پس هر کس از شما بر این امر مرا یاری کند، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست هیچ کس از ایشان به پیامبر ﷺ پاسخی نداد و از ترس به او پشت کردند. در این حال من که جوان ترین آنها بودم گفتم: من ای نبی خدا تو را در انجام رسالت یاری می کنم، پس مرا گرفت و گفت: «ان هذا أخى و وصى وخليفتى فىكم، فاصمعوا له وأطعوه، قال على بن ابى طالب: فقام القوم يضحكون ويقولون لأبى طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع» [۲] یعنی این برادر و جانشین من است در میان شما پس سخنان او را بشنوید و او را اطاعت کنید، و گفت: علی این ابی طالب پس همه ایستادند و در حالیکه می خندیدند، به ابی طالب می گفتند: تو را امر کرد که سخنان پسرت را گوش کنی و اطاعت کنی».

هیثمی در مجمع الزوائد می آورد، عن عبد الله بن مسعود، قال: «استتبغني رسول الله ﷺ ليلة الجن فانطلقت معه حتى بلغنا أعلى مكة فخطأ لي خطأً (و ساق الحديث الي ان قال) قال: اي النبي ﷺ اني وعدت أن يومن بي الجن والإنس، فاما الأننس فقد آمنت بي، واما الجن فقد رأيت، قال: وما أظن أجيلا إلا قد اقترب، قلت: يا رسول الله الا تستخلف أبا بكر؟ فأعرض عني فرأيت أنه لم يوافقه، فقلت: يا رسول الله ألا تستخلف عمر؟ فأعرض عني

فرأيٰتْ أَنَّهُ لَمْ يَوَافِقْ، فَقَلَّتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَخْلِفْ عَلَيْاً؟ قَالَ: ذَاكَ وَالَّذِي لَا
الَّهُ أَلَا هُوَ إِنْ بَأْيَعْتُمُوهُ وَأَطْعَمُتُمُوهُ دُخُلَكُمُ الْجَنَّةَ اكْتَعِينَ. قَالَ رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ^[۳]
يعنى عبد الله بن مسعود مى گويد: پیامبر ﷺ مرا دعوت کرد
تا به دنبال او بروم... پس من به دنبال او روان شدم تا این که
به مرتفع ترین مكان رسیدم، پس برای من نوشته ای را مرقوم
فرمود. تا اینجا که مى گويد، پیامبر ﷺ فرمود: همانا به من
وعده داده شده که تمام جن و انس به من ايمان آوردن، پس
انسان ها به من ايمان آورند اما جن همانا ریاکارانه عمل کرد
و گمان مى کنم آشکارتر از این باشد مگر اين که وعده داده
شده نزديک است. گفتم: ای رسول خدا آيا جانشين خود را ابابکر
برمى گزينی؟ پس از من روی گرداند که فهميدم با اين امر
موافق نمى باشد. (و مرگ من فرا رسیده باشد) گفتم: ای رسول
خدا آيا جانشين خود را عمر انتخاب مى کنى؟ پس از من روی
گرداند که فهميدم با اين امر موافق نمى باشد. من گفتم: ای
رسول خدا آيا جانشين خود را على برمى گزينی؟ فرمود اوست و
قسم به آن کسى که جز او خدایي نيسit و اگر با او بیعت نمایid
و اطاعتsh کnid، همگی شما را به بهشت داخل مى کند.

۳. احمد بن حنبل در مسند خود از جابر بن سمرة به سند
خويش چنین نقل مى کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَزَالُ الدِّينُ
قَائِمًا حَتَّىٰ يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قَرِيبِهِ»^[۴] يعني پيوسته
دين پايدار است تا اينکه دوازده خليفه از قريش بيايند. که اين
روایت سندی محکم و قوی است بر حقانیت مذهب شیعه اثنی
عشری که اولین ایشان علی ابن ابی طالب و آخرین آنها مهدی
است. ولیل بر بطلان دیگر مذاهب، زیرا این روایت برآنچه که
أهل عامه به آن معتقد است در خلفای راشدين چهارگانه یا پنج
گانه به انضمام حسن بن علی علیه السلام، قابل انطباق نیست، چرا که
آنها تعدادشان کمتر است یا خلافت غیر از این ها از بنی امية



یا بنی العباس هم با این روایت سازگاری ندارد، چرا که آنها تعدادشان بیشتر است و همینطور مذاهب دیگر مثل اسماعیلیه، فطحیه و زیدیه.

هیثمی در مجمع الزوائد خود از سلمان روایت می‌کند که سلمان گفت: «یا رسول الله إن لکل نبی وصیا فمن وصیک؟ فسکت عنی فلما کان بعد رائی فقال: يَا سَلْمَانَ فَأَسْرَعَتْ إِلَيْهِ، وَقَلَّتْ لَبِيكَ، قَالَ: تَعْلَمُ مَنْ وَصَّى مُوسَى؟ قَلَّتْ: نَعَمْ، يَوْشعَ بْنُ نُونَ، قَالَ: لَمْ؟ قَلَّتْ: لَا هُوَ كَانَ أَعْلَمُهُمْ يَوْمَئِذٍ (قال) فَإِنْ وَصَّى وَمَوْضِعَ سَرِي وَخَيْرَ مَنْ أَتَرَكَ بَعْدِي وَبِنْجَزَ عَدْتِي وَيَقْضِي دِينِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ[۵] (قال) رواه الطبراني».

پیامبر ﷺ در جواب سلمان که پرسید: «همهٔ پیامبران وصی داشتند پس چه کسی وصی شما می‌باشد؟» پاسخ داد: آیا وصی موسی را می‌شناسی؟ گفتم: بله، یوشع بن نون است. پیامبر ﷺ فرمود: برای چه او وصی موسی بود؟ گفتم: برای اینکه او اعلم ایشان در این هنگام بود. پیامبر ﷺ فرمود: پس همانا من وصی و موضع اسرار من و بهترین کسی که بعد از من باقی می‌ماند و خواسته‌های مرا برآورده می‌کند و دین مرا بربپا می‌دارد، علی ابن ابی طالب است، هیثمی می‌گوید: این روایت را طبرانی هم نقل کرده است.

۴. حدیث منزلت: این روایت متواتراً نقل شده است که پیامبر ﷺ زمانی که به قصد غزوات مدینه و مرکز حکومتی مسلمین را ترک می‌فرمود، علی ؓ را به عنوان جانشین در مدینه قرار می‌دادند. در این خصوص صحیح بخاری در کتاب بدء الخلق در باب غزوهٔ تبوک به سند خود از مصعب بن سعد روایت می‌کند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ؓ خَرَجَ إِلَيْ تَبُوكَ وَاسْتَخَلَفَ عَلَيْهِ ؓ فَقَالَ: أَتَخْلُفُنِي فِي الصِّيَانَ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: لَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ



لامبی بعدی»[۶] ترجمه: همانا پیامبر ﷺ خارج شد از مدینه برای شرکت در غزوهٔ تبوک و علی ﷺ را به عنوان جانشین تعیین نمود، پس فرمود: آیا جانشین من در مدینه برای بچه‌ها و زنان می‌شود؟ آیا رضایت می‌دهی که تو برای من به منزلهٔ هارون برای موسیٰ ﷺ باشی که هنگام خروج موسی، برادرش هارون جانشین وی بود. با این تفاوت که بعد از موسیٰ پیامبران دیگر می‌امند ولی بعد از من پیامبری نخواهد آمد و تو وصی آخرین پیامبر هستی؟

۵. صحیح ترمذی هم این روایت را به دو طریق نقل می‌کند، یکی از طریق سعید بن المسیب عن سعد ابی وقاص و دیگری از جابر بن عبد الله که پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى الا لا نبی بعدی». [۷]

۶. حدیث ثقلین: این حدیث از قویترین ادله بر جانشینی علی ابن ابی طالب ﷺ است، و در تواتر آن بین علمای شیعه و علمای اهل سنت اجماع وجود دارد. صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابه در باب فضائل علی ابن ابی طالب ﷺ به سند خود از یزید بن حیان روایت می‌کند، که من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم پس حصین به او گفت: همانا ای زید تو پیامبر ﷺ را بسیار دیده ای و حدیثش را شنیده ای و در غزوات همراه او شرکت داشتی و پشت سر او نماز خواندی، برای ما بگو که از پیامبر ﷺ چه شنیدی؟ پس زید گفت: روزی که از مکه برمی‌گشتم در محلی به نام خم بین مکه و مدینه در حالی که خطبه می‌خواند و حمد و ثناء بر خداوند می‌نمود و موعظه می‌کرد، گفت: «لا ایها الناس، فانما انا بشر یوشک آن یاتی رسول ربی فاجیب

وانی تارک فیکم الثقلین، اولهمَا كَتَبَ اللَّهُ فِيهِ الْهَدِيَ وَالنُّورَ، فَخُذُوهَا بِكَتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوْهَا بِهِ، فَحَثَ عَلَيْهِ كَتَابَ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ؛ ثُمَّ قَالَ: وَاهْلِ بَيْتِي أَذْكُرُكُم



الله في اهل بيتي، اذكركم الله في اهل بيتي، اذكركم الله في اهل بيتي فقال
له حصين: ومن أهل بيته يازيد؟ ليس نساوه من اهل بيته؟ قال: نساوه من
أهل بيته ولكن اهل بيته منحرم الصدقة بعده، قال: ومن هم؟ قال: وهم آل
علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس، قال: كل هؤلاء حرم الصدقة؟ قال نعم.».

[۸] ترجمه: «ای مردم آگاه باشید، بدرستیکه من انسانی هستم که
گمان می رود که مرگم نزدیک باشد پس باید فرستاده پروردگار
را اجابت کرد و همانا من در میان شما دو شیء گرانبها باقی می
گذارم، اول از آن دو کتاب خداست که در آن هدایت و نور می باشد،
پس بگیرید کتاب خدا را و به آن تمسک جویید؛ زید می گوید:
پس پیامبر ﷺ برانگیخت (مردم را) به سوی کتاب خدا و آنها
را به سوی آن دعوت نمود؛ سپس فرمود: و دیگری اهل بیت من
است که تذکر می دهم و یادآوری می کنم خدا را به شما در
مورد اهل بیت خود، (این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود). پس
حسین از زید پرسید: اهل بیت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ آیا
زنان پیامبر هم از اهل بیت او محسوب می شوند؟ گفت: زنان او
از اهل بیت او محسوب می شوند، اما اهل بیت او کسانی هستند
که بعد از او صدقه بر آنان حرام می باشد. حصین پرسید: ایشان
چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنان آل علی ﷺ وآل عقيل وآل
جعفر وآل عباس می باشند. حصین پرسید: صدقه بر تمام اینان
حرام است؟ زید گفت: بله.».

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقة همین مضامین را از
پیامبر ﷺ می آورد که در مرضی که منجر به فوت آن حضرت
شده است، آنجا فرموده است. [۹]

در مورد سند این حدیث: باید گفت این حدیث را بزرگان صحابه
پیامبر ﷺ روایت کرده اند مثل: علی ﷺ، ابی ذر، جابر بن عبد
الله انصاری، و زید بن أرقم، وأبی سعید الخدّری و زید بن ثابت



وحذیفه بن اسید الغفاری؛ که مناوی در فیض القدیر [۱۰] و ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة، [۱۱] بیشتر از بیست طریق برای این روایت نقل کرده اند که این خود دلیلی است بر تواتر آن. اما در مورد دلالت این حدیث: با رعایت قرائن قطعیه و شواهد آشکار که دو متن روایت پیچیده شده است، می توان این روایت را در اعلیٰ مراتب قوت دانست؛ قرائی مثل: «انما انا بشر یوشک آن یاً تَيْ رَسُولُ رَبِّيْ فَاجِيبٌ» و «این تارک فیکم الثقلین او خلیفتین» [۱۲] او فانظروا کیف تخلفوئی فیهمـا [۱۳] او کیف تخلفوئی فیکم الثقلین» یا قول پیامبر ﷺ:

«ولا تقدموهما فتهلکوا ولا تعلموهما فهم اعلم منکم» [۱۴] دلالت بر این داردند که پیامبر ﷺ، کتاب و اهل بیت را جانشین خود قرار داده و امت را ترک کرده است، پس همانا افضل و اعلم از اهل بیت پیامبر ﷺ علی اللہ علی اللہ علی اللہ می باشد. ابن حجر هیثمی که کتابی در رد شیعه نوشته است به نام «الصواعق المحرقة علی البدع والزندقة - يعني بهم الشیعۃ -» در مورد این حدیث اینگونه می آورد که: «تبییه، سمی رسول اللہ ﷺ القرآن و عترتہ، ثقلین لان الثقل کل نفیس و خطیر مصون، وهذان كذلك اذ كل منها معدن للعلوم الدينية والاسرار والحكم العلياء والاحكام الشرعية ولذا حث رسول الله ﷺ علی الاقتداء والتمسك بهم والتعلم منهم وقال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت». [۱۵]

ترجمه: تبییه و آگاهی: رسول خدا ﷺ قرآن و عترت خود را ثقلین نامید: برای اینکه هر شی نفیس و گرانبهای بزرگ مصون و در امان است، و این دو (قرآن و عترت) هم این چنین هستند؛ برای اینکه هر کدام از آنها معدن علوم دین و اسرار و حکم‌های الهی و احکام شرعی هستند و به همین خاطر پیامبر ﷺ بر پیروی و تمسک و آموختن از آنها دستور فرمود و تحریک نمود؛ و فرمود: حمد مخصوص خدایی است که در ما حکمت اهل بیت را قرار



داد.

نهایت اینکه این ادله گوشه ای از دلایل خلافت و جانشینی
بلافصل امام علی علیه السلام می باشد و همه مورد تأیید علمای اهل
سنت است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ١- الغدیر، علامه امینی.
- ٢- فضائل الخمسه فی الصحاح السنه، السید مرتضی الحسینی
الفیروزآبادی.
- ٣- الوضی، مرحوم سید محمد حیدری.
- ٤- علی والوصیه، مرحوم نجم الدین عسکری.

پیوشت‌ها:

- [١]. شعراء / ٢١٤
- [٢]. تاریخ طبری، مطبعة الاستقامه بالقاهره، ١٣٥٧ق، ج ٢، ص ٦٢؛
متقی هندی، کنز العمال، مطبعة دائرة المعارف النظامیه، ١٣١٢ق،
حیدر آباد، دکن، ج ٦، ص ٣٩٢.
- [٣]. هیثمی، مجمع الزوائد، مکتبه قدسی، ١٣٥٢ق، ج ٨، ص ٣١٤.
- [٤]. مسنند احمد بن حنبل، مطبعة میمنیة مصر، سنه ١٣١٣ق،
ج ٥، ص ٨٦ و ٩٢؛ حافظ ابونعمیم، حلیه الاولیاء مطبعة سعادت
مصر، ١٣٥٠ق، ج ٤، ص ٣٣٣.
- [٥]. هیثمی، مجمع الزوائد، همان کتاب، ج ٩، ص ١١٣؛ ابن حجر
عسقلانی، تهذیب التهذیب، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیه
حیدر آباد دکن، ١٣٢٥ق، ج ٣، ص ١٠٦، متقی هندی، کنز العمال،
مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیه حیدر آباد دکن، ١٣١٢ق،
ج ٦، ص ١٥٤.
- [٦]. صحیح مسلم، مطبوعه بولاق، ١٢٩٠ق، کتاب فضائل الصحابة،
باب فضائل علی علیه السلام، مسنند ابی داود، مطبعة الكستلیه، ١٢٨٠ق،



بیان و غایب

۲۲۴

ج، ص ٢٩، أبونعيم، حلية الأولياء، همان كتاب، ج ٧، ص ١٩٥ و ١٩٦،
به دو طرق بسيار، مسند احمد حنبل، همان كتاب، ج ١، ص ١٨٢
خطيب بغدادي، تاريخ بغداد، مطبعة سعادت، ١٣٤٩ق، مصر، ج ١١،
ص ٤٣٢، نسائي، خصائص على ابن ابي طالب عليهما السلام، مطبعة التقدم
العلميه مصر، ص ١٦.

[٧]. صحيح ترمذى، مطبعة بولاق، ١٢٩٢ق، ج ٢، ص ١٣٠؛ مسند ابى
داود، همان، ج ١، ص ٢٩؛ مسند احمد حنبل، همان، ج ١، ص ١٧٩، و
ج ٣، ص ٣٣٨.

[٨]. مسند احمد حنبل، همان، ج ٤، ص ٣٦٦؛ سنن بيهقي، مطبعة
مجلس دائرة المعارف النظاميه حيدرآباد دكن، ١٣٢١ق، ج ٢، ص ١٤٨
وج ٧، ص ٣٠؛ و سنن الدارمى مطبعة الاعتدال، ١٣٤٩ق، دمشق،
ج ٢، ص ٤٣١؛ و متقي هندي، كنز العمال، همان، ج ١، ص ٤٥، وج ٧،
ص ١٠٢، والطحاوى، مشكل الاثار، مطبعة مجلس دائرة المعارف
النظاميه حيدرآباد دكن، ١٣٣٣ق، ج ٤، ص ٣٦٨.

[٩]. ابن حجر هيتمى الصواعق المحرقة، مطبعة ميمنىه مصر،
١٣١٢ق، ص ٧٥.

[١٠]. المناوي فيض القدير، مطبعة المصطفى مصر، ١٣٥٦ق، ج ٣،
ص ١٤.

[١١]. ابن حجر هيتمى، مطبعة ميمنىه مصر، ١٣١٢ق، ص ١٣٦.

[١٢]. مسند احمد بن حنبل، همان، ج ٥، ص ١٨١.

[١٣]. حاكم، مستدرک الصحيحين، مطبعة مجلس دائرة المعارف
النظاميه حيدرآباد دكن، ١٣٢٤ق، ج ٣، ص ١٠٩.

[١٤]. متقي هندي، كنز العمال، همان، ج ١، ص ٤٧.

[١٥]. هيتمى، الصواعق المحرقة، همان، ص ٩٠.



سؤال ۱۱. با توجه به روایت غدیر اینکه پیامبر مولا را طوری بالا آوردند که سفیدی زیر بغل ایشان پدیدار شد در حالی که تا آن روز کسی ندیده بود منظور چیست و پوشش پیامبر چگونه بود؟

جواب پیامبر اکرم ﷺ جامه های مختلف می پوشید، از جمله گاهی لباس و جامه ای بود مانند حolle احرام که عبارت از پارچه سفیدی بود، دارای بندی که از یقه بسته می شد و آستین نداشت، احتمال دارد لباس پیامبر اینگونه بوده باشد که هنگام بلند کردن دست زیر بغل دیده شود. چنان که در لباس و حolle احرام نیز چنین است.

احتمال دیگر این است که پیامبر ﷺ با لباس احرام بوده چون پس از حج بود، که برخی از لباس های احرام را عوض کرده و برخی دیگر که به جای پیراهن می پوشند عوض نکرده باشد، علاوه بر این لباس های زمان پیامبر که مردم و پیامبر اکرم می پوشیدند ساده بود، از جمله همین پیراهن های بدون آستین، و گاهی آستین گشاد که اگر دست بالا می رفت زیر بغل دیده می شد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- الغدیر، علامه امینی.
- ۲- چشممه سار غدیر، حمزه کریم خانی.
- ۳- غدیر در امواج، محمدباقر انصاری، انتشارات دلیل ما.





۱۲. اگر پیامبر اکرم ﷺ می دانستند که عمر،
ابویکر، عثمان علیهم السلام دستور پیامبر در غدیر خم و نصب
امیر المؤمنین به امامت و خلافت، این همه ظلم به اهل
بیت می کنند و دین اسلام را تحریف می کنند چرا
اقدامی بر علیه آنها نکرد و آنها را در زمان حبات خویش
از خود نراند؟



درباره علم غیب ائمه مرحوم علامه طباطبائی (ره) می فرماید: طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقليه بر می آید علم انبیاء و ائمه علیهم السلام بردو قسم است: قسم اول آن که در هر شرایطی به حقایق جهان هستی به اذن خداوندی واقف هستند، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند، یا آنها که بیرون از دایرة حس می باشند مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. قسم دوم: علم عادی است. پیامبر ﷺ به نص قرآن کریم، بشری است همانند سایر افراد و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می دهد مانند سایر افراد در مجرای اختیار و براساس علم عادی قرار دارد و آنچه را شایسته می بیند انجام می دهد.^[۱]

لازمه قسم اول (یعنی علم غیبی) این است که هیچ گونه تکلیفی بر متعلق این گونه علم (از آن جهت که حتمی الوقوع است) تعلق نمی گیرد و نیز هیچ قصد و طلبی از انسان با آن ارتباط پیدا نمی کند؛ زیرا تکلیف همواره از راه امکان به فعل تعلق می گیرد و لازمه امکان هم اختیاری بودن فعل و ترك است و متعلق علم پیامبر ﷺ از آن جهت که ضروری الوقوع است محال است مورد تکلیف قرار گیرد. پس «علم به قضای حتمی تأثیر در زندگی عملی انسان ندارد و تکلیف آور نیست» این شخص با وجود علم به خطرات و تهدیدها زندگی عادی خود را ادامه می دهد.



اما قسم دوم علم انبیاء و ائمه علیهم السلام تکلیف آور و وظیفه آور است که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم هم با همین علم مثل سایر انسانها به عمل به این علم مکلف بوده است یعنی مانند سایر افراد آنچه خیر و شر و نفع و ضرر در کارها وجود دارد تشخّص داده و اقدام شایسته را به اختیار خویش انجام می‌دهد.

پس با درک این واقعیت که علم عادی پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم تکلیف آور است و نه علم غیبی، می‌گوئیم که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم از طرف خداوند مکلف به عمل به علم ظاهری بود و باید طبق علم ظاهری حکم می‌کرد پس با این دید به بررسی ظاهری مسأله عمر و ابوبکر و عثمان در زمان پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌پردازیم.

طبق اسناد معتبر تاریخی عمر و ابوبکر از جمله مسلمانان صدر اسلام و جزء اولین کسانی بودند که به رسالت پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم ایمان آورده‌اند و از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم اطاعت کرده‌اند و در بعضی مواقع خدماتی هم نسبت به اسلام و مسلمین داشته‌اند و حداقل جز صحابه پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به حساب می‌آمدند و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم هم در این مورد هم مثل سایر موارد عمل به ظاهر می‌نمود و در آن زمان عمر و ابوبکر و عثمان دشمن پیامبر نشده بودند که هیچ بلکه به عنوان یک مسلمان در کنار پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم هم بودند حال مگر ممکن است پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم کسی را قبل از وقوع جرمش محکوم بنماید که قصاص قبل از جنایت شرعاً کاری حرام است. و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم خیلی از چیزها را می‌دانست ولی اغلب بروز نمی‌داد چون مأمور به این کار نبود. اگر پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم با عمر، ابوبکر و عثمان برخورد بدی می‌کرد و آنها را از خود می‌راند و یا حتی آنها را می‌کشت باید قاتلین امام حسین و علی علیهم السلام که برخی از آنها از صحابه بودند مانند عمر سعد در کودکی حکم اعدامش را صادر می‌کرد و تمام بنی امية را به قتل می‌رساند! در این صورت تاریخ چگونه قضاوت می‌کرد لذا می‌بینیم که هیچ امام و پیامبری چنین



عملی را انجام نداده است.

از نظر اجتماعی و سیاسی هم پیامبر ﷺ نمی توانست با افراد برخورد بکند چون با مطالعه موقعیت اسلام و مسلمانان در صدر اسلام به این نتیجه خواهیم رسید. زمانی که اسلام و مسلمین از هر طرف مورد هجوم دشمنان و کفار بوده و بودن افرادی همچون ابوبکر در صف مسلمین امتیازی مهم به شمار می رفت و جبهه کفار را متزلزل می کرد. حال پیامبر ﷺ باید و این مسلمانان را از خود براند و یا با آنها برخورد بکند این همان کاری خواهد بود که دشمنان اسلام می خواستند و بر علیه پیامبر شروع به تبلیغ می کردند که پیامبر مسلمانان و یاران خودش را از خود می راند و یا آنها را می کشد. و این کار باعث می شد عده کثیری از اطراف پیامبر پراکنده شده و موجب تضعیف اسلام و مسلمین می شد.

از نظر اخلاقی و شرعی نیز این کار امکان پذیر نبود چون اگر پیامبر ﷺ به عنوان اسوه اخلاق و رحمت للعالمین کسی را که ادعای مسلمانی دارد و نماز و روزه می گیرد از خود براند یا برخورد کند این کار با اخلاق پیامبری که مأمور به صبر و حسن اخلاق حتی در مقابل کفار و یهود و منافقین است منافات دارد.

در آخر هم به این نکته باید توجه داشت که اگرچه پیامبر ﷺ با این افراد برخورد جدی نداشت اما در موارد متعدد مشاهده می شود که پیامبر ﷺ بطور غیرمستقیم عدم صلاحیت اینها را در عمل نشان می دهد و در عوض جبهه علی ﷺ را به مناسبت های مختلف تقویت می کند و فضایل و قدرت علی ﷺ را به رخ آنان می کشد. نمونه بارز این برخورد هنگام نزول سوره برائت بود که پیامبر ﷺ ابلاغ این پیام بزرگ را به ابوبکر سپرد. سپس علی ﷺ را به دنبال وی فرستاد و گفت نامه را از او بگیر و به سوی مکه برو و پیامبر مرا برسان.

این واقعه را تمام علمای اهل سنت نقل کرده اند که به روشنی فضیلت و بزرگی علی^{علیہ السلام} را اثبات و عدم کفايت دیگران مانند ابوبکر را می‌رساند.

در جریان دیگر ابوبکر و عمر و ابوعبیده نزد پیامبر بودند که پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} به علی^{علیہ السلام} تکیه داده بود، که پیامبر با دست خود به شانه علی^{علیہ السلام} زد و فرمود: ای علی تو اولین کسی هستی که ایمان آوردي تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی.^[۲]

و پیامبر در روزهای آخر عمر شریف خود دستور داد که دوست مرا فراخوانید که عایشه و حفصه، ابوبکر و عمر را فراخواندند ولی پیامبر به آنها توجهی نکرد تا اینکه ام سلمه علی^{علیہ السلام} را فرا خواند و پیامبر با علی

-علی^{علیہ السلام} به صحبت نشست و آن دو (عمر و ابوبکر) از منزل خارج شدند. و پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} دستور دادند که کسی نماز را اقامه بکند وقتی دید ابوبکر آماده نماز شد پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} با وجود تب شدید او را کنار زد و خودش نشسته نماز را اقامه کرد.^[۳] و ده ها مورد و موضوع دیگر که پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} به طور غیرمستقیم اینها را از خود رانده و فضایل و برتری علی^{علیہ السلام} را به رخ آنها کشیده است.

برای آگاهی بیشتر در این مورد مطلعه کتاب سیاهترین هفته تاریخ، نوشته علی محدث توصیه می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. ر.ک: ربانی، علی، چهره درخشان حسین بن علی، انتشارات مکتب الحسین، ص ۱۳۴.

طباطبایی، محمد حسین، تفسیرالمیزان، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۹۴.



[۲] . متقی هندي، کنزالعمال، مکتبه التراث الاسلامي، بيروت،
حدیث ۲۹

[۳] . ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علی، مناقب بل اب
طالب عليهم السلام، مؤسسه انتشارات علامه قم، ج ۱، ص ۲۳۶





بخش چهارم:



امام علی (علیہ السلام) و غدیر



دریل ۱. با توجه به غدیر آیا عدم اهتمام آن حضرت پس از پیامبر ﷺ در پس گرفتن خلافت از غاصبان، غفلت ورزیدن در انجام واجبی که ترک آن روا نیست به حساب نمی آید؟ چرا ایشان عذر خود را آشکار نکرد؟

جواب رفتار سیاسی امام علیؑ در دوران سخت و طاقت فرسای حکومت ۲۵ ساله خلفاء(۱۱-۳۵ھـ) نشان از هوشیاری و تقوای الهی دارد. هر چند برخی از مخالفان اسلام از جمله ابوسفیان در صدد برآمدند تا از شرایط بوجود آمده بهره جسته و کینه خود را از اسلام و مسلمین باز ستانند، ولی امام دست رد بر سینه آنها زد.^[۱] امام به دلیل رعایت حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از تزلزل عقیدتی تازه مسلمانها، راه سکوت بلکه مدارای با خلفاء را در پیش گرفت، تا آنجا که گمان شد امامؑ از عمل آنها راضی است.^[۲] سکوت امام نه از سر ترس و عافیت طلبی بود که همه می دانستند انس وی به مرگ بیش از علاقه نوزاد به پستان مادر است.^[۳] بلکه از آن رو بود که قیام و شهادت در آن شرایط خاص، تنها به زیان اسلام بود. امام در دفاع از روش خردمندانه اش می گوید:

دیدم صبر بر آن بهتر از تفرقه میان مسلمین و ریختن خونشان است مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی که تکان داده می شود، کوچکترین سستی آن را تباہ می کند و کوچکترین فردی آن را وارونه می نماید.^[۴]

امام و اعتراض در برابر غصب خلافت

سیاست سکوت و مدارای امام، مانع از آن نبود که اعتراض خود را به صورتهای گوناگون نشان دهد برخی از شیوه های امام در این مبارزه عبارتند از:

الف: بیان دلایل برتری خویش؛ پس از آن که برخی با ابوبکر در



نمایندگی

امام علی و غدیر

سقیفه بنی ساعده بیعت نمودند، امام علیہ السلام به بیان حق مسلم خود درباره خلافت و نکوهش بیعت آنها پرداخت.^[۵] و فضایل خود را برای احقر بودن نسبت به خلافت برشمرد.^[۶] در نهنج البلاغه درباره اولویت امام برای خلافت به سه اصل استدلال شده است: اول وصیت و نص رسول خدا (در خطبه شماره ۲)، دوم شایستگی علی علیہ السلام و اینکه جامعه خلافت تنها زینبندۀ اندام اوست (در خطبه شماره ۳ معروف به شقشقیه) سوم روابط نزدیک نسبی و روحی آن حضرت با رسول خدا علیہ السلام (در خطبه ۱۹۵).^[۷]

ب: خودداری از بیعت داوطلبانه؛ امام پس از افساگری نسبت به عدم صلاحیت ابوبکر برای خلافت، از بیعت با وی امتناع نمود. و در پاسخ عمر که وی را تهدید به بیعت نمود، پاسخ داد: (از شتر خلافت) شیری را بدوش که برای تو نیز سهمی از آن است، امروز برای ابوبکر خلافتش را محکم کن تا فردا به تو بازگرداند.

[۸] بیشتر متفکران بر این باورند که بیعت اجباری امام با ابوبکر، پس از شهادت حضرت زهراء علیہ السلام بوده که تقریباً شش ماه از زمان خلافت وی گذشته بوده است.^[۹] امام در پاسخ نامه ای از معاویه، چگونگی بیعت تحمیلی خود را شرح می دهد: گفتی مرا چون شتری بینی، مهار کرده می رانند تا بیعت کنم، به خدا که خواستی نکوهش کنی، ستودی، و خواستی رسوا سازی ولی خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی گمان؟ یقینش استوار و از دو دلی به کنار!^[۱۰]

ج: انتقاد از عملکرد خلفا؛ انتقادهای امام از خلفا به دو صورت کلی و مشخص بوده است. انتقاد مشخص از ابوبکر، در دو جمله خلاصه شده یکی اینکه ابوبکر با وجود شایستگی امام، لباس خلافت را بر تن نموده است. و دیگر اینکه چرا در همان حال که خود را شایسته خلافت نمی دانسته، زمینه خلافت عمر را فراهم نموده است.^[۱۱] در جای دیگر از همین خطبه دو خصوصیت اخلاقی

عمر را مورد انتقاد قرار می دهد، یکی خشونت و سخت گیری عمر و دیگری اشتباه و پوزش طلبی وی.^[۱۲] درباره عثمان نیز مجموعاً شانزده بار از وی سخن به میان آمده که بیشتر آنها درباره حادثه قتل عثمان است.

د اتمام حجت با انصار و مهاجرین؛ امام جهت بازگرداندن خلافت به مسیر اصلی و احراق حق خود، با بهره گیری از شخصیت والای حضرت زهرا همرا وی شبانه به در خانه مهاجران و انصار رفته و پس از جلب نظرشان، از آنها می خواست تا سرهای خود را به نشانه بیعت و از جان گذشتگی تراشیده و سحرگاهان آمادگی خود را آشکار نمایند، اما جز چند نفر انگشت شمار، کسی به پیمان خود وفا نکرد.^[۱۳]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سیری در نهج البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری، بخش پنجم اهل بیت و خلافت، صدرا.
۲. تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۷۲-۸۶، دارالكتب الاسلامیه، ۱۳۹۴هـ

پیوشتها:

- [۱]. ر.ک: الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۹۰، مؤسسه آل البيت للطباعة والتأصیل، ۱۴۱۳هـ و نیز انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۱، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷هـ
- [۲]. تصنیف نهج البلاغه، لبیب بیضون، ج ۱، ص ۳۲۵، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، دوم، ۱۴۰۸.
- [۳]. نهج البلاغه، خطبه ۵.
- [۴]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت دوم، ۱۳۸۵هـ
- [۵]. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷، دارالمعرفة، بیروت، ۲۳۵

.۱۴۰۳

- [۶] . ابن قتییه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹، انتشارات شریف الرضی، قم، ۱۳۷۱ ش.
- [۷] . ر.ک: شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴۶، صدرا، تهران.
- [۸] . ابن قتییه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹.
- [۹] . همان، ص ۳۲-۳۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰ و ۱۴.
- [۱۰] . نهج البلاغه، نامه ۲۸.
- [۱۱] . همان، خطبه سوم معروف به شقشیه.
- [۱۲] . همان.
- [۱۳] . ر.ک: کتاب سلیم بن قیس هلالی، به تحقیق علماء الدين موسوی، مؤسسہ البعله، ۱۴۰۷ھ واقعه با اندکی تفاوت در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱؛ ابن قتییه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲، آورده است.



۲. در نهج البلاغه حضرت فرموده: «مرا رها کنید و کس دیگر غیر از من را بجویید!» این سخن مخالف ادعای شیعه که علی را در غدیر و مواضع دیگر منصوب پیامبر و خدا می‌دانند، است.

امامت و خلافت منصبی است که از سوی خدا و به وسیله پیامبر ﷺ تعیین می‌شود، ولی ظهور و بروز آن و تدبیر و تصرف در امور مسلمین و جامعه اسلامی، منوط به این است که در مردم آمادگی وجود داشته باشد و یار و یاورانی برای حمایت از آن به پا خیزند و این جز با بیعت و پذیرش مردم امکان پذیر نیست. به همین دلیل علی علیہ السلام در دوران خلفای سه گانه (یعنی حدود ۲۵ سال) خانه نشین بود و در امر خلافت دخالتی نمی‌کرد در عین اینکه مقام امامت او از سوی خدا بود و هیچ گونه کمبودی نداشت.^[۱]

اما علت این که چرا حضرت قبل از بیعت مردم فرمود: «دعونی و التمسوا غیری»^[۲] در همین خطبه امام بیان گردیده است.

توضیح این که: امام علیہ السلام به خوبی می‌داند که مردم مسلمان در زمان خلفاء مخصوصاً در زمان خلیفه سوم از اسلام راستین فاصله گرفته اند. به ویژه تقسیم پست‌ها و مناصب حکومت اسلامی به دلخواه، و تقسیم بیت المال به طور غیر عادلانه، و طبق امیال شخصی که در زمان عثمان به اوج خود رسید مردم را چنان عادت داده بود که اگر کسی بخواهد سنت پیامبر را دقیقاً اجرا کند با مخالفت‌های شدیدی رو برو خواهد شد. و حوادث بعد، اثبات کرد که این پیش بینی امام علیہ السلام کاملاً بجا بوده است. لذا به عنوان اعلام خطر به هنگامی که مردم می‌خواستند با او بیعت کنند می‌گوید: «مرا رها کنید» زیرا شما طاقت تحمل اجرای حق و عدالت را ندارید. بدانید اگر با من

بیعت کنید مجبور خواهید بود برای تصفیه جامعه اسلامی دوران سختی را تحمل کنید، و این درست به آن می ماند، که انسان نزد طبیب و جراح ماهری که در شهر نظیر ندارد می رود، او به بیمار می گوید: به طبیب دیگری مراجعه کن زیرا برنامه درمانی من سخت و سنگین است و تو یارای تحمل آن را نداری، مسلمان منظورش این نیست که شایستگی را از خود سلب کند و یا دیگری را سزاوارتر از خویش ببیند، بلکه منظورش این است که از آغاز کار طرف را برای برنامه سنگینی که در پیش است آماده کند.^[۳]

از اینجا معلوم می شود میان این گفته امام علیہ السلام و گفتاری که از ابوبکر به هنگام تصدی خلافت نقل شده: «اقیلونی اقیلونی فلست بخیر منکم و علی فیکم» مرا رها کنید من بهتر از شما نیستم در حالی که علی علیہ السلام در میان شما است، از جهات زیادی با هم تفاوت دارد که یکی از آنها این است که مردم در آن زمان آمادگی کافی برای پذیرش حق و عدالت داشتند زیرا تعیمات پیامبر در گوش آنها بود و هنوز فراموش نشده بود. تایید گفته بالا وضعی است که پس از بیعت امام علیہ السلام پیش آمد زیرا امام علیہ السلام در روز دوم خلافت خود بر منبر رقت و اعلام کرد راه و رسم من همان روش پیغمبر است. هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، و اگر سابقه و کوشش بیشتری در اسلام داشته باشد پاداش او در قیامت با خدا است. و اضافه کرد: فردا کسی نگوید، فرزند ابی طالب ما را از حقوق خود محروم کرد، زیرا همه بنده خدایند، و بیت المال مال خدا است و به طور مساوی بین همه تقسیم می شود، فردا همه حاضر شوند تا اموالی که موجود است بین آنها تقسیم گردد، عرب را بر عجم امتیازی نیست.

امام علیہ السلام فردای آن روز به «عبدالله ابن ابی رافع» کاتب خویش دستور داد از مهاجرین شروع کند، سپس به انصار و سایر مسلمانان



هر کدام سه دینار بدهد.^[۴]

از این تقسیم جز «طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، و سعید بن عاص و مروان بن حکم» کسی سر باز نزد، عبید الله جریان را به امام علیہ السلام گزارش داد.

هنگامی که مردم در مسجد بودند این گروه در گوشه‌ای از مسجد کنار یکدیگر نشستند و با یکدیگر آهسته صحبت می‌کردند، پس از آن «ولید بن عقبه» نزد امام علیہ السلام آمد و گفت تو در روز «بدر» بستگان نزدیک ما را کشتی اما امروز ما با تو بیعت می‌کنیم به شرط اینکه همان مقدار که زمان عثمان به ما پرداخت می‌شد بپردازی و کشندگان عثمان را به قتل برسانی و اگر از تو بیمناک شویم به شام و معاویه ملحق می‌شویم. امام علیہ السلام فرمود: اما مسأله «بدر» وظیفه الهی بوده و اما مسأله مال در اختیار من نیست که کم و زیاد کنم، آنچه خدا فرموده انجام می‌دهم و در مورد کشندگان عثمان اگر ملزم بودم آنها را بکشم همان وقت این کار را می‌کردم، و اگر شما از من بیم دارید به شما تأمین می‌دهم برای چه بیم داشته باشید؟... من روشی جز قرآن و سنت پیغمبر انتخاب نخواهم کرد؛ سپس... عمار یاسر را با عبدالرحمن به سوی طلحه و زبیر که در گوشه مسجد نشسته بودند فرستاد، آنها نزد امام علیہ السلام آمدند. فرمود: شما را بخدا سوگند می‌دهم آیا این طور نبود که من از بیعت کراحت داشتم و شما با رغبت بیعت نمودید؟ گفتند: چرا؛ فرمود: پس این چه وضعی است که از شما مشاهده می‌کنم؟ گفتند: بیعت کردیم که بدون مشورت ما کاری نکن و ما را بر دیگران برتری بخشی، اما اموال را به طور مساوی تقسیم کردی و بدون مشورت ما این عمل را انجام دادی. امام فرمود: استغفار کنید که من (چنین شرطی را از شما برخلاف رضای خدا پذیرفته باشم) هم اکنون بگوئید آیا حقی از شما گرفته ام یا به شما ستم کرده



ام؟ گفتند: معاذلله.^[۵] فرمود: آیا حکم و یا حقی مربوط به یکی از مسلمانان بوده که من جا هل به آن بوده ام و یا از گرفتن آن عاجز مانده ام؟ گفتند: نه؛ ... باز امام فرمود: اما در مورد مشورت با شما، من به حکومت رغبتی نداشتم، مرا به سوی آن دعوت نمودید و اصرار ورزیدید، ترسیدم اگر رد کنم اختلاف افتاد. و پس از قبول مسئولیت، در کتاب خدا و سنت پیامبر نظر افکندم، آنچه مرا راهنمایی کردند عمل نمودم و احتیاج به نظر و رأی شما ندیدم.^[۶]

بنابراین این کلام امام علی علیه السلام نه با خاطر این بود که سزاوار خلافت نیست و نه به خاطر این بود که کسی دیگر در امر خلافت سزاوارتر از آن حضرت است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- پیام امام، شرح فارسی بر نهج البلاغه، ج. ۱.
- ۲- شرح و ترجمه گویای نهج البلاغه، ج. ۱، آیت الله مکارم شیرازی.
- ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

پیوند ها:

- [۱]. پیام امام، ج. ۱، ص. ۳۴۲.
- [۲]. نهج البلاغه، خطبه ۳.
- [۳]. مکارم شیرازی، ترجمه و شرح گویای نهج البلاغه، ج. ۱، ص. ۴۰۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج. ۱، ص. ۱۶۹.
- [۴]. همان، ص. ۴۰۸.
- [۵]. ترجمه و شرح گویای نهج البلاغه، ص. ۴۱۱.
- [۶]. ترجمه و شرح گویای نهج البلاغه، ج. ۱، ص. ۴۱۱.

۳. اگر گفته می شود پیامبر اکرم ﷺ شخصی را در غدیر برای جانشینی خود انتخاب کرد، آیا گفته و عمل آن حضرت با اذن پروردگار بود؟

احادیثی که در راستای تعیین جانشین از پیامبر اکرم ﷺ صادر شده فراوان است که در کتاب های معتبر فرقین آمده اند به عنوان مثال حدیث ثقلین [۱]، حدیث منزلت [۲]، حدیث واقعه تاریخی غدیر، [۳] حدیث قلم و دوات [۴]، حدیث یوم انذار [۵] و... از جمله احادیثی هستند که بر جانشینی علی ﷺ و اهل بیت رسول خدا ﷺ دلالت دارند و نیز حدیث دوازده امیر یا دوازده خلیفه و حتی در برخی منابع اهل سنت گفته شده که اول آن ها علی و آخر آنها مهدی است. [۶] بر امامت دوازده امام بعد از رسول خدا دلالت دارند لذا نیازی به ذکر این احادیث دیده نمی شود و در زیر فقط به منابع آن اشاره می شود.

تردیدی وجود ندارد که این احادیث به اذن و دستور خدا بوده است زیرا سفارشات و دستورهای رسول خدا به خصوص در مسائل دین و اصول عقاید و شریعت و آنچه بستگی به سرنوشت امت اسلامی و بشر دارد، ممکن نیست بدون اذن و دستور خدا باشد زیرا در غیر این صورت رسالت و نبوت آن حضرت خدشه دار می گردد. شاید دو آیه سوم و چهارم سوره نجم که تاکید می کنند پیامبر از روی هوا و هوس حرف نمی زند و هر چه می گوید و حی است برای اثبات این نکته کافی باشد. با این حال به تکیه بر چند آیه دیگر نیز می توان نشان داد که پیامبر هر دستور دینی که بدهد از جمله در بحث امامت و جانشینی، از سوی خداست و ما مأمور به اطاعت از ایشان هستیم. و روی این جهت است که خداوند در قرآن کریم اطاعت مطلق رسول خدا را در کنار اطاعت خود بر مominین واجب قرار داده است، به دلیل این که او هیچ



نذر نام

امام علی و غدیر

چیزی را بدون اذن خداوند انجام نمی دهد و لذا می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوامر را» [۷]

و نیز می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدٌ العِقَابِ»؛ «آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است» [۸].

این دو آیه از طرف خداوند بر این مطلب دلالت دارند که رسول خدا در مسئله تعیین جانشین مأذون از طرف خداوند بوده است و در غیر این صورت ممکن نبوده که رسول خدا این همه اصرار بر مساله جانشینی داشته باشد. افزون بر این، مسئله امامت و جانشینی یکی از مسائل مهم و خطیر دین اسلام است که هدایت نه تنها امت اسلامی بلکه تمام بشر مرهون آن بوده و نه تنها خداوند به آن اذن داده بلکه عقل نیز آن را از وظایف رسول خدا می دارد. و اهمیت آن به قدری بزرگ بوده که خداوند خودش در قرآن به آن پرداخته است. خداوند در سوره مائدہ آیه

۶۷ می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ «ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا (به مردم) برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای، خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد و خداوند جمعیت کافران (لジョج) را هدایت نمی کند».

جلال الدین سیوطی از مفسران اهل سنت در ذیل این آیه از مجاهد نقل می کند که وقتی این آیه نازل شد پیامبر عرض



امام علی و عذر

۲۴۲

کرد: خدایا من تنها یم چگونه این کار را انجام دهم؟ به دنبال این سخن پیامبر این آیه نازل شد که «وَانِ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهِ»

و از ابوسعید خدری یکی از صحابه رسول خدا نقل می‌کند که این آیه بر رسول خدا در روز غدیر خم درباره امامت و جانشینی حضرت علی علیہ السلام نازل شد.

و از ابن مسعود صحابه دیگر رسول خدا نقل می‌کند که او گفته ما این آیه را در زمان حیات پیامبر قرائت می‌کردیم به این معنا که علی علیہ السلام مولای همه مومنین است.^[۹]

و باز خداوند خودش ولی و امام بعد از پیامبر را به گونه‌ای معرفی نموده که با در نظر گرفتن شأن نزول بر هیچ کسی جز علی علیہ السلام منطبق نمی‌گردد. خداوند می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالذِّينَ آمَنُوا إِذْنَنَّ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ «سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». ^[۱۰]

جلال الدین سیوطی می‌گوید به طور متفق علیه از ابن عباس نقل شده که هنگامی که علی در حال رکوع انگشت‌ترش را صدقه داد، پیامبر از سائل پرسید که این انگشت را چه کسی به تو داد؟ او در جواب اشاره به علی کرد و گفت آن رکوع کننده. در همین لحظه این آیه نازل شد.^[۱۱]

و نیز در همین تفسیر احادیث متعددی نقل شده که همگی می‌گویند این آیه درباره علی نازل شده است و علی کسی بوده که انگشت‌ترش را در حال رکوع به سائل داده است.^[۱۲]

امام فخر رازی یکی دیگر از مفسرین معروف اهل سنت نیز روایات متعددی را مبنی بر این نقل می‌کند که این آیه در حق علی نازل



شده و اوست که در حال رکوع انگشت‌رش را صدقه داده است.^[۱۳] طبری مفسر دیگر اهل سنت هر چند سعی نموده با ذکر برخی احادیث آیه شریفه را از دلالت بر ولایت و امامت علی علیهم السلام به سوی دیگر منصرف کند ولی باز هم نتوانسته از حقیقت چشم پوشی کند و لذا روایات متعددی را نقل نموده که به اتفاق می‌گویند این آیه در شأن علی علیهم السلام نازل شد و فقط او بوده است که در حال رکوع انگشت‌رش را صدقه داده است.^[۱۴] با توجه به آنچه که بیان گردید پیامبر خدا صلوات الله عليه و آله و سلم نه تنها در مسئله تعیین جانشین با اذان خداوند عمل می‌کرد بلکه مأمور بوده که این جانشینی را بر همه برساند و لذا در مجالس و مناسبت‌های متعددی به این امر مهم پرداخته و حتی در قرآن کریم نیز این مسئله مهم تلقی شده و آیاتی را به آن اختصاص داده است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- المراجعات، سید شرف الدین عاملی.
- ۲- گزیده جامع از الغدیر، تلخیص محمد حسین شفیعی شاهروodi.
- ۳- آن گا هدایت شدم، سید محمد تیجانی.
- ۴- وركب السفينه، مردان خلیفات.

پیوندی‌ها:

- [۱]. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳،
بیروت، دارالحياء التراث العربی.
- [۲]. همان، ج ۷، ص ۱۲۰، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- [۳]. همان، ج ۴، ص ۱۸۷۳، بیروت، دارالحياء التراث العربی؛ حاکم،
المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸.
- [۴]. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۱،
بیروت، دارصعّب، بی تا.



- [٥]. المستدرک على الصحيحین، ج ٣، ص ١٣٣.
- [٦]. قندوزی، سلیمان، ینابیع المودة، ج ٣، ص ٢٩١، دارالاسوة، اول، ١٤١٦ق.
- [٧]. نساء / ٥٩.
- [٨]. حشر / ٧.
- [٩]. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور، ج ٢، ص ٢٩٨.
- [١٠]. مائده / ٥٥.
- [١١]. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور، ج ٢، ص ٢٩٣، قم، کتابخانه نجفی، ١٤٠٤ق.
- [١٢]. همان، ص ٢٩٣ - ٢٩٤.
- [١٣]. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ١٢، ص ٣٨٣.
- بیروت، دارالحیاء التراث العربی، سوم، ١٤٢٠ق.
- [١٤]. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ٦، ص ١٨٦، بیروت، دارالمعرفه، اول، ١٤١٢ق.



سؤال ۴. آیا امیر المؤمنین خود درباره علل سکوت یست و پنج ساله‌شان بعد از واقعه غدیر چیزی فرموده‌اند؟ آیا در نهج البلاغه در اینباره مطلبی وجود دارد؟

زنگی ائمه طاهرین علیهم السلام و در رأس آن دوران حیات امیرالمؤمنین علیهم السلام آیینه تمام نمای طاعت و بندگی خدای متعال بوده و بر اساس صلاح و مصلحت جامعه اسلامی و بلکه جامعه بشری سپری گردیده است. در زندگی ائمه هیچ فرقی میان سکوت و قیام و مبارزه علنى وجود ندارد، زیرا همه افعال و اقوال آنها بر اساس وظیفه شرعی و الهی و صلاح جامعه اسلامی بوده است که خود آنها از همه مردم به آن آگاهتر بوده‌اند. بنابر این هرگاه وظیفه الهی و صلاح امت اسلامی اقتضاء می‌کرده قیام و مبارزه مسلحانه نموده و هرگاه وظیفه الهی‌شان و صلاح امت مقتضی سکوت و بردباری در برابر ستم بوده سکوت اختیار نموده‌اند. البته این سکوت هیچ‌گاه به منزله کوتاه آمدن و چشم پوشی کردن در قبال وظایف الهی و شرعی و بر خلاف مصلحت امور مسلمین نبوده است. بلکه در حقیقت نقش قیام و مبارزه علنى و مسلحانه را ایفا نموده است. یعنی در هر حال به حفظ دین و مصلحت امت اسلامی منجر شده است.

اینک برای تفصیل پاسخ به عبارات خود حضرت که در چندین خطبه و نامه در نهج البلاغه به آن اشاره شده است می‌پردازیم: امام علیهم السلام در خطبه سوم نهج البلاغه که معروف به خطبه شقشقیه است به ابن عباس چنین می‌فرماید: «آگاه باش، سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبدالعزیز بود، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و آله و سلم آن را تغییر داده، عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آن که می‌دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب آسیا هستم (چنان



امام علی و غدیر

۲۴۶

که دوران و گرددش آسیا قائم به آن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیایی ندارد، همچنین خلافت به دست غیر من زیان دارد، مانند سنگی است که در گوشه افتاده و در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمہ فیض من مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را به ناحق پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آن که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) صبر کنم که در آن پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج می‌کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلولیم را استخوان گرفته بود (بسیار انواعی شدم، زیرا در خلافت ابوبکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی‌دیدیم و چون تنها بودم و یاوری نداشتم نمی‌توانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم (منصب خلافت را غصب کردن و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد ﷺ باقی است، پس از وفات رسول مکرم ﷺ که خلافت را به ناحق غصب کردن و مردم را به ضلالت و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و این که مبادا انقلاب داخلی برپا شده و دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبایی دانستم) تا این که اولی (ابوبکر) راه خود را به انتها رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خودش در آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت... جای بسی حیرت و شگفت است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می‌نمود (می

گفت: اقیلونی فلستُ بخیر کم و علیّ فیکم؛ یعنی ای مردم بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل نمایید که من از شما بهتر نیستم و حال آن که علی علیہ السلام در میان شماست) ولی چند روز از عمرش مانده وصیت کرد خلافت را برای عمر، این دو نفر غارتگر خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت کردند - خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد در حالتی که عمر سخن تندا و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسایل دینی) بسیار و عذر خواهیش بی شمار بود... پس سوگند به خدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبایی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم، عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از مردن) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود، پس بار خدایا از تو یاری می طلبم برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابویکر مساوی دانسته، درباره من شک و تردید نمودند تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شورا) همدردیف شده‌ام و لکن در فراز و نشیب از آنها پیروی نمودم (برای مصلحت در همه جا با آنها موافقت کردم)...»^[۱]

تأمل و دقت در فرازهای این خطبه نشان می دهد که دو عامل اصلی باعث سکوت امام در دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفاء سه گانه بوده است:

الف) بی وفایی مردم و پشت کردن آنها به حقیقتی که رسول مکرم اسلام صلوات الله عليه و آله و سلم در زمان حیاتش و در مقاطع مختلف به آن توصیه فرموده بود، خصوصاً تفرقه و نفاق سران و بزرگان صحابه برای به دست آوردن منصبی که بعد از رحلت پیامبر اکرم‌آماده می دیدند و لذا در چنین شرایطی که تعداد حامیان امام از عدد انگشتان

دست تجاوز نمی کرد همان گونه که خود امام در صدر خطبه به آن اشاره فرمود (بدون دست) هرگونه قیام و مبارزه علني و مسلحانه غیر ممکن و در حکم انتحار محسوب می شد.

ب) پرهیز از اختلاف و دو دستگی بلکه چند دستگی در جامعه نوپای اسلامی که ثمره سالها مبارزه و جهاد و خون دل خوردن های پیامبر عظیم الشأن اسلام ﷺ و مسلمانان بود و لذا امیر المؤمنین علیهم السلام همان گونه که خودش در یکی از فرازهای این خطبه فرمود برای حفظ کیان اسلامی و وحدت جامعه مسلمان نه تنها از حق مسلم خود چشم پوشی نموده بلکه (در فراز و نشیب ها از آنها پیروی نمود) (و خار در چشم و استخوان در گلو) چنان که خودش فرمود، به سان سرباز گمنام در مقاطع مختلف با ارشاد و راهنمایی خلفاء خصوصاً در زمان عمر، کجری ها و اشتباهات آنان به آنها گوشزد می فرمود، چنانچه در منابع سنی و شیعه نقل شده که عمر مکرر می گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می گردید».

در خطبه صد و شصت و یک نهج البلاغه نیز امام علی علیه السلام به این دو عامل اشاره نموده و می فرماید: «پس بدان تسلط (سه خلیفه) بر ما به خلافت با این که ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم -) برتر و از جهت مرغوب و رسول خدا علیهم السلام استوارتیریم، برای آن است که خلافت مرغوب و برگزیده بود (هر کس طالب آن بود اگر چه لیاقت نداشت، پس) گروهی با آن بخل ورزیدند (و نگذاشتند سزاوار به آن مقام بر آن بشینند) و گروه دیگری (امام علی علیه السلام) بخشش نموده (برای حفظ اساس اسلام) از آن (و به ظاهر از برخی اصول دیگر) چشم پوشیدند (چون از یک طرف برای گرفتن حق یاوری نداشتند و از طرف دیگر همراهی نکردن با آنها به ضرر جامعه نوپای اسلامی بودند، چنان چه در خطبه^۳ به آن اشاره شد) و حکم (میان ما



و ایشان) خدا است.»[۲]

در خطبه صد و هفتاد و یک به عامل تنها یی و اتفاق قریش بر اینکه نگذارند خلافت به اهل آن برسد اشاره نموده و عرض می کند: «خدایا من بر قریش و کسانی که آنها را یاری می کنند از تو کمک می طلبم زیرا آنها خویشی مرا قطع کردند (نسبت مرا با رسول خدا ﷺ مراعات ننمودند) و بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند (مرا هم ردیف خود دانستند) و در امر خلافت که اختصاص به من داشت بر دشمنی با من اتفاق کردند.»[۳] آن چه در این سه خطبه به آن اشاره گردید تنها به عنوان نمونه و اینکه دارای تفصیل بیشتر بود می باشد و در نهج البلاغه در بیش از پانزده خطبه و نامه و حکمت امام علیه السلام به مساله خلافت و علل و عوامل سکوت خودش در برابر خلفاء ثلثه به تصریح و اشاره سخن گفته است و شما می توانید به خطبه های: ۳۳، ۳، ۳۷، ۳۶، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۸ و نامه های: ۳۶، ۶ و ۴۵ و حکمت های: ۱۸۱، ۲۱ و ۱۷۵ مراجعه نمایید.



۵. آیا حضرت علی علیہ السلام مشروعيت خویش را ناشی از

بیعت مردم می دانست یا احادیث پیامبر مانند غدیر؟

 مشروعيت معانی متعددی دارد. از جمله ۱- قانونی بودن ۲- دارای اقبال مردمی بودن ۳- شرعی و الهی بودن. این کلمه در فضای اسلامی به معنی اخیر می باشد، اما اینکه امام علی علیہ السلام در عبارت لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا يقاروا علی كظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقيت حلها علی غاربها([۱])

ترجمه: اگر حضور اجتماع کنندگان و حجت خدا با بودن یاورانی (در ارتباط با بیعت با من) نبود و اگر نبود که خداوند از علما تعهد گرفته که بر پرخوری ظالمین و گرسنگی مظلومین ساكت نباشند هر آینه افسار و ریسمان حکومت را بر گردان آن می انداختم (و حکومت را رها می کردم). در این عبارت قبول خلافت را منوط به بیعت می داند. این به لحاظ درخواست و اقبال مردم می باشد. در چنین شرائطی بر امام واجب است دعوت مردم را مبنی بر قبول خلافت بپذیرد اما اگر مردم با امامت ایشان مخالفت داشتند و زمینه های ولایت ایشان وجود نداشت، از این جهت وظیفه ایشان ساقط است و در مقابل مردم وظیفه و تکلیف خویش را بجا نیاورده و مرتکب حرام شده اند. بنابراین تحقق عملی خلافت امام علی علیہ السلام بستگی به تمایل مردم دارد اما این به آن معنی نیست که، مشروعيت ذاتی و دینی ایشان از ناحیه مردم باشد. زیرا مطابق آیات و روایت متعددی خداوند متعال امام علی علیہ السلام را به ولایت و خلافت مسلمین منصوب نموده از جمله آیات ولایت([۲]) ابلاغ([۳]) و آیه اطاعت([۴]) و احادیث و روایات متعددی از جمله روایات غدیر خم، ثقلین، انذار نواخا و... ([۵]) دلالت بر ولایت الهی ایشان دارد. مضافاً اینکه ایشان در نهج



البلاغه کلماتی دارند که خلافت را در دوران خلفاء سه گانه حق خویش دانسته و خلافت سایرین را غاصبانه دانسته اند. امام علی علیہ السلام در نهج البلاغه می فرمایند: فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی أری تراشی نهایاً [۱۶] ترجمه: (در این دوره خلفاء سه گانه) صبر کردم در حالی که از شدت اندوه و غم مانند کسی بودم که در چشم او از خشاسک و در گلوی او استخوانی آزار دهنده باشد. زیرا می دیدم که حق موروثی من به غارت رفته است. کلمه تراث دلالت بر آن دارد که امام علی علیہ السلام خلافت را حق خود و میراث خود می داند. میراثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطابق سنت الهی به او ارث رسیده است. در جائی دیگر امام علیہ السلام می فرمایند: فنظرت فإذا ليس لى معين إلا أهل بيتي، فظنت بهم عن الموت، فأفضيْتُ على القذى و شربتُ على الشجى و صبرت على اخذ الكظم و على أمر من طعم العلقم [۱۷] ترجمه: روبرو شدم آنگاه که یاوری نداشتیم جز خاندانم و بر جان آنان ترسیدم، از این رو چشم پوشی کردم و هرگونه ناگواری را تحمل نمودم، که از هر تخلی، تخل تر بود. در جائی دیگر امام علیہ السلام پس از بیعت مردم با ایشان می فرمایند:... و لهم خصائص حق الولاية وفيهم الوصية والوراثة، الان اذ رجع الحق الى اهله و نقل الى منتقله [۱۸]

ترجمه: حق ولايت خاص ایشان (آل محمد) است و سفارش و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن ایشان (اهل بیت) است اینکه حق به شایسته آن بازگشته و به جایگاه خود منزل کرده است. ابن ابی الحید می گوید لازمه این سخن آن است که قبل از زمامداری علیہ السلام حق و مقام خلافت جایگاه واقعی خویش را نداشت و در اختیار کسانی بود که اهليت آن را نداشته اند [۱۹] با توجه به این کلمات معلوم می شود که امام علی علیہ السلام ولايت و زمامداری خویش را یک حق شرعی و الهی می داند و از این جهت رأی و نظر مردم

هیچ اثری در آن ندارد. و در این مدت (دوره خلفاء) این حق الهی از او غصب شده بود.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۰.
- [۲]. مائده / ۵۵
- [۳]. مائده / ۶۷
- [۴]. نساء / ۵۹
- [۵]. کشف المراد في شرح تجربة الاعتقاد / علامه حلی / ص ۳۹۵
- [۶]. نهج البلاغه، خطبه ۳.
- [۷]. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.
- [۸]. نهج البلاغه، خطبه ۲.
- [۹]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹ - ۱۳۸.



سؤال ۶. اگر نظریه تعیین امامت به وسیله نص پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآلہ - اثبات شده و مشهور است پس چرا وقتی که مردم پس از قتل عثمان به در خانه علی ابن ایطالب برای بیعت با او رفتند ، بیعت مردم در امر امامت را در ابتدا نمی پذیرفت؟

پس از کشته شدن عثمان، مهاجر و انصار و کسانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، به عدالت علی^{علیہ السلام} روآوردند. نقل شده [۱] اصحاب پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} و تمام طبقات مردم به خانه علی^{علیہ السلام} هجوم آوردند و اطراف خانه او را احاطه کرده و می گفتند : یا بالحسن عثمان کشته شد و ما به پیشوا نیازمندیم و امروز هیچ فردی را شایسته تر از تو نمی دانیم، تو پیش قدم ترین مردم در اسلام و نزدیک ترین افراد به پیامبر خدا هستی، امیر مؤمنان در حالی که از مردم کناره گیری کرده بود در جواب آنان فرمود: (لا حاجه لی فی امرکم فمن اخترتم رضیت به) من نیازی به شما و حکومت شما ندارم هر که را اختیار کردید من به او رضایت می دهم [۲]. علی^{علیہ السلام} از پذیرفتن دعوت آنان امتناع فرمود و علت آن را بازگو کرد تا مردم افکار باطل را در خیال خود نپورانند و متوجه شوند که امام آینده پراضطراب را با چشم دوربین خود می بینند. فرمود: (دعونی والتمسوا غیری فانا مستقبلون امرا له وجوه و اللوان لا تقوم له القلوب و لا تثبتت عليه العقول ...) [۳] مردم مرارها کنید و شخص دیگری برای این کار جستجو کنید زیرا ما آینده پراضطراب در پیش داریم، دورانی که سراسر نفاق و دورویی است و اشتباه کاری ها و وساوس شیطان زیاد است به طوری که قلب ها استقامت خود را از دست می دهد و عقلها بر یک پایه استوار نخواهد ماند.

امام^{علیہ السلام} می داند که انحراف های زمان عثمان در اعماق فکر



مردم ریشه دوانده و عده‌یی به آن منوال خوگفته‌اند و سران جمعیت به خصوص فرمانداران عثمان و خاندان بنی امیه که بیت المال را غارت کرده‌اند برای رسیدن به هواهای نفسانی خود و حفظ منافع نا مشروع خویش به زودی در مقابل او قیام می‌کنند و عده‌ای با آنان هم‌دست می‌شوند و در راه حکومت‌ها و مشکلاتی ایجاد می‌کنند. مردمی که به روش عثمان عادت کرده‌اند توانایی تحمل عدل علی‌الله را ندارند، از این جهت می‌فرمود: (و ان الافق قد اغامت والمحجه قد تنکرت واعلموا اني ان اجتنكم ركبت بكم ما اعلم ولم اصح الي قول القائل و عتل العاتب و ان تركتموني فانا كاحكم و لعلي اسمعكم و اطوعكم لمن و ليتموه امركم وانا لكم وزيرا خير لكم مني اميرا)[۴].

(همان ابرهای تاریک آسمان را پوشانده و راه راست و روشن تغییر پیدا کرده؟ بدانید اگر من دعوت شما را به راهی که می‌دانم وا می‌دارم و به گفته این و آن ملامت ملامت کنندگان گوش نخواهیم داد. اگر مرا رها کنید من مانند یکی از شما خواهم بود بلکه شاید نسبت به زمام امر خود را به دست او بسپارید فرمانبردارترین و شناورترین شما باشم).

علی‌الله با این بیان وضع حکومت خود را برای آنان به طور فشرده و اختصار بیان فرمود و با امتناع نخستین خود روحیه مردم را برای پذیرش حکومت عدل کامل عیار آماده نمود و به مردم اعلام کرد در صورتی حکومت را قبول می‌کند که مفاسد زمان عثمان را ریشه‌کن نماید و کسی حق اعتراض و ملامت نداشته باشد. مردم از هر طرف برای بیعت به جانب او هجوم میدآوردنده به‌طوری که خود آن حضرت چگونگی روی آوردن آنان را چنین بیان می‌فرمود: (فما راعني كعرف الضيع انها لو كل جانب حقي

لقد وطي الحسنان و شق عطفا ي مجتمعين حولي كبيضة الغنم)[۵]).

ناگهان مردم مانند موهای زیادی که اطراف گردن حیوان را احاطه کرده است با فشردگی و ازدحام، مرا احاطه کرده‌اند، به طوری که حسن و حسینم در زیر گام‌های مردم واقع شدند و شانه‌هایم در اثر ازدحام مردم آسیب دید. مردم مانند گله‌ی گوسفند که بدون شبان قرار گرفته باشند روآورند.

ولی باز امام علیہ السلام از پذیرفتن حکومت بدون قید و شرط امتناع نمود و فرمود: تا صبح فردا به شما مهلت می‌دهم بروید فکر کنید اگر حاضرید در مقابل حکومت من تسليم باشید و اعمال خلفاء گذشته را به رخ من نکشید و از من تقلید و پیروی کنید و زبان اعتراض نداشته باشید، با این شرط در مسجد (مرکز عمومی مسلمانان) اجتماع کنید و گرنه هر که را می‌خواهید انتخاب کنید، فردا در مسجد اجتماع کردند امیر مومنان آمد و بالای منبر رفت و فرمود: «ایها الناس... قد افترقنا بالامس و کنت امرکم فابیتم الا ان اكون عليکم الا ان مفاتیح اموالکم معی، الا و انه ليس ان اخذ درهمما دونکم فان شتم قعدت عليکم و الا فلا اخذ علي احد...[۶]». ای گروه مردمان دیروز ما از یکدیگر جدا شدیم در حالی که من از حکومت بر شما کراحت داشتم ولی شما امتناع کردید و اسرار ورزیدید که به جز من کسی حکومت شما را به دست نگیرد، من در صورتی زمام امور را به عهده می‌گیرم که اختیار اموال شما به دست من باشد و من با این اختیار نمی‌خواهم به سود خود استفاده کنم. اگر می‌خواهید من بر شما حکومت کنم و گرنه هیچ مسؤولیتی از شما را بر عهده نمی‌گیرم.

هدف علی علیہ السلام از این شرط، این بود که هر مال که بی‌جا در زمان عثمان به خانه‌های مردم رفته برگردد و کسی حق اعتراض نداشته باشد. بنا به نقلی [۷] هنگامی که طلحه و زبیر



برای بیعت آمدند امیر مومنان فرمود: اگر دوست دارید با من بیعت کنید و گرنم من با شما بیعت کنم . ولی آنان گفتند: ما با شما بیعت می کنیم آنگاه با حضرت بیعت کردند، به هر حال طوری با آن حضرت بیعت شد که با هیچ یک از خلفاء این گونه بیعت عمومی و همگانی انجام نگرفته بود.

علی اللهم برای استحکام پایه های حکومت خود، مردم را کاملاً آزاد گذاشت و به آنان وقت فکر کردن داد و سپس در مرکز عمومی برای بیعت حاضر شد تا راه عذرها را به روی تمام مردم بینند. مردم نیز با آزادی کامل و سرور و شادمانی فوق العاده ای به حکومت او روی آوردند . به طوری که حتی یکی از دشمنان حضرت درباره بیعت علی اللهم می گوید: (مسلمانان آن طور که به خلافت علی اللهم رو آوردند درباره خلافت عثمان اطمینان خاطر نداشتند، حکومت علی با رضایت و سرور دلها و اطمینان قلبها و امیدواری مردم و آینده ای درخشنان مواجه گردید ولی مردم وقتی با عثمان بیعت می کردند با ترس و کدورت و اضطراب و تردید با اوی بیعت کردند و درباره وی هماهنگی نداشتند.^[۸]) در پایان ، علی اللهم از باب انجام وظیفه و ادای تکلیف خلافت را قبول کرد ، چنان که خودشان فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحججه بوجود الناصر...» و سیر حوادث نیز نشان داد که تحلیل اولیه حضرت درست بوده است.

پی نوشتها:

[۱] طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۶۸ چاپ اروپا.

[۲] ابن اثیر، الكامل ، ج ۳، ص ۱۹۹، چاپ بیروت.

[۳] عبده، محمد، شرح نهج البلاغه ، ج ۱، ص ۱۸۱ چاپ دمشق.

[۴] همان، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، چاپ دمشق.

- [٥] . نهج البلاغه ، ج ١ ، ص ٣٥ و ٣٦ .
- [٦] . تاريخ طبرى، ج ٦ ، ص ٣٠٦٧ .
- [٧] . تاریخ طبری، ج ٦، ص ٣٠٦٩ .
- [٨] . طه حسين ، الفتنه الكبرى، ج ٢ ، ص ١١٢ .



امام على وغدیر



۷. آیا گرفتن حق واجب نیست! پس چرا امیر المؤمنین علی‌الله‌ی حق خود را نگرفت؟

چهل گرفتن حق واجب است و به قول معروف حق گرفتنی است و علت سکوت و ترک قیام علی‌الله‌ی چیست در جاهای مختلف نهنج البلاغه فلسفه سکوت بیان شده. علی‌الله‌ی از طرح دعوی خود و مطالبه آن و از تظلم در هر فرصت مناسب خودداری نکرده علی‌از این سکوت به تلخی یاد می‌کند و آن را جانکاه و حرارت بار می‌خواند. در جائی می‌فرمایند: خار در چشم بود و چشمها را برهم نهادم، استخوان در گلویم گیر کرده بود و نوشیدم، گلویم فشرده می‌شد و تلختراز حنظل در کامم ریخته بود و صبر کردم سکوت علی‌سکوتی حساب شده و منطقی بود نه صرفاً ناشی از اضطراب و بیچارگی، یعنی او از میان دو کار بنایه مصلحت یکی را انتخاب کرد که شاق تر و فرساینده تر بود، برای او آسان بود که قیام کند و حداکثر آن بود که بواسطه نداشتن یار و یاور خودش و فرزندانش شهید شوند، شهادت آرزوی علی‌بود و اتفاقاً در همین شرایط است که جمله معروف راضمن دیگر سخنان خود به ابوسفیان فرمود: به خدا سوگند که پسر ابوطالب مرگ را بیش از طفل پستان مادر را دوست می‌دارد، علی‌با این بیان می‌فهماند که سکوت از ترس مرگ نیست بلکه به خاطر آن است که قیام و شهادت در این شرایط بر زیان اسلام است نه به نفع آن و در جای دیگر تصریح می‌کند که سکوت من حساب شده بود من از دو راه آن را که به مصلحت نزدیکتر بود انتخاب کردم: در اندیشه فرو رفتم که میان دو راه کدام را برگزینم؟ آیا با کوته دستی قیام کنم یا بر تاریکی کور صبر کنم، تاریکی که بزرگسال در آن فرتوت می‌شود و تازه سال پیر می‌گردد... دیدم صبر بر همین حالت طاقت فرسا عاقلانه تر



است صبر کردم در حالیکه خاری در چشمم و استخوانی در گلوبیم
بود([۱]), چرا سکوت کرد؟

چون مسلمین قوت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می دادند مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمه بودند، موفقیت های مجده عقول خود را در سالهای بعد نیز از برکت همین وحدت کلمه کسب کردند، علی القاعدة علی به خاطر همین مصلحت، سکوت و مدارا کرد. اما مگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دور نگری و اخلاص را تا آنجا رسانده باشد و تا آن حد بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام وفادار باشد که به خاطر اسلام راهی را انتخاب کند که پایانش محرومیت و خرد شدن خود اوست؟ و در جای دیگر می فرماید: من به خاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خود چشم پوشیدم([۲]). و در جای دیگر می فرمایند: به خدا سوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباہی دین نبود رفتار ما طور دیگر بود. در جای دیگر دارد: دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است، مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی که تکان داده می شود کوچکترین سستی آن را تباہ می کند و کوچکترین فردی آن را وارونه می نماید.

وقتی زهرای اطهر در راه احراق حق مورد اهانت و تعرض واقع می شود وارد خانه شده و با جمله هائی که کوه را از جا می کند شوهر غیور خود را مورد عتاب قرار می دهد و می گوید: پسر ابوطالب چرا به گوشه خانه خزیده ای؟ تو همانی که شجاعان از بیم تو خواب نداشتند اکنون در برابر مردمی ضعیف سستی نشان می دهد، ایکاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم، علی پس از سخنان زهرا با نرمی او را آرام می کند، که من فرقی نکرده ام، من همانم که بوده ام، مصلحت چیز دیگری است تا آنجا که زهرا قانع می شود و می فرماید([۳]): حسبی



الله و نعم الوکیل.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه این داستن معروف را نقل می کند: روزی فاطمه علی علیہ السلام را دعوت به قیام می کرد، در همین حال فریاد مؤذن بلند شد که اشهد ان محمداً رسول الله علی علیہ السلام به زهرای اطهر فرمود آیا دوست داری این فریاد خاموش شود؟ نه، فرمود سخن من جز این نیست([۴]).

علامه طباطبائی می فرمایند: علی علیہ السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک قیام خونین نزد، ولی جمعیت معارض از جهت عقیده تسلیم اکثربت نشدن و جانشینی پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و مرجعیت علمی را حق علی علیہ السلام می دانستند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می دیدند و به سوی او دعوت می کردند([۵]).

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- شیعه در اسلام، علامه طباطبائی.
- ۲- سیری در نهج البلاغه، استاد مطهری.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۷۶-۱۷۷.
- [۲]- همان، ص ۱۷۸-۱۷۹.
- [۳]- همان، ص ۱۸۰-۱۸۴.
- [۴]- همان، ص ۱۸۴.
- [۵]- طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۳۰.



صلی الله علیه و آله و سلم ۸ علی **علیه السلام** در نهج البلاغه ذیل نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد دلیل امامت و حاکمیت خود را بر جامعه اسلامی شورا و رای جمعی مسلمانان می‌داند^[۱] در حالی که اعتقاد شیعه بر آن است که جانشین پیامبر و امام مسلمانان باید از طرف خداوند منصوب باشد؟

جواب دو جواب می‌توان بدین سؤال داد:

پاسخ اول: با توجه به اینکه معاویه به ولایت و امامت آن حضرت و نصب الهی و ابلاغ رسول خدا **علیه السلام** اعتقادی نداشت و قصد سرکشی و طغیان از حکومت علی **علیه السلام** را داشت و خود را خلیفه و زمامدار مسلمین می‌دانست لذا علی **علیه السلام** در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد در صدد نفی ادعاهای او می‌باشد به گونه‌ای که تمام راههای عذر و بهانه تراشی و سرکشی را بر او بینند بدین سبب در برابر معاویه که خود را پایبند استدلال و برهان نمی‌داند و با عوام فریبی مردم طریق حکومت‌داری را می‌گذراند می‌باشد از باب جدال احسن وارد شده و او را مغلوب نمود بدین شکل که با همان معتقدات و مقبولاتی که مورد قبول اوست یا با توجه به عوامل و دلایل مختلف که توان انکار آن را ندارد بر علیه او استدلال نمود، علی **علیه السلام** نیز از همین طریق استفاده نموده‌اند زیرا امام در استدلال با معاویه با معیارهای مورد قبول او، او را محکوم می‌نماید بدین صورت که اگر بیعت را قبول داری مردم با من بیعت کردند و اگر شورا را قبول داری شورای مهاجرین و انصار مرا برگزیدند دیگر چه بهانه‌ای می‌توانی داشته باشی مؤید این مطلب این که علی **علیه السلام** در موارد زیادی از حق خویش سخن گفته که جز با مسأله مشخص شدن خلافت او به وسیله پیامبر اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** قابل توجیه نیست چنانچه آن حضرت می‌فرماید: «فَوَاللَّهِ مَا زَلْتَ مَدْفُوعًا عَنْ حَقٍّ يُسْتَأْثِرُ عَلَيْيِ مِنْ ذَلِكَ قِبْضَ اللَّهِ نَبِيِّهِ حَتَّى



امام علی و عذر

۲۶۲

یوم الناس هذا» «به خدا سوگند، از روزی که خداوند جان پیامبر را قبض کرد، من از حق خویش محروم گشتم تا به امروز که مشاهده می‌کنید» [۲]

پاسخ دوم: اگر علی الله در این نامه به واقع شدن اتفاق مهاجرین و انصار برخلافت و ولایت خود استدلال می‌کنند منافاتی با آنچه که امامیه بدان معتقد است ندارد بلکه با تأمل در حقیقت امر روشن می‌گردد که چه بسا مؤید این اعتقاد آنها می‌باشد توضیح مطلب آنکه، با توجه به اینکه معاویه در زمان خلافت علی الله بدین بهانه که خود را منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم برای استانداری شام می‌دانست خلفایی که مشروعیت خلافت آن خلفارا بدین دلیل می‌دانست که اجماع بر خلاف آنها واقع شده بود لذا

به واسطه این نصب حکومت او نیز مشروعیت دارد.

علاوه بر این او خون خواهی خلیفه سوم را نیز بهانه کرد و خود را اولی به خون خواهی و انتقام از قاتلین او می‌دانست به این دلیل که او منصوب خلیفه سوم بود چنانچه در نامه‌ای که خطاب به امیر مؤمنان علی الله نوشته تصریح می‌کند که: إفانتدي بن كان قبلنا من الأئمة والخلفاء الذين أقتيد بهم... قتل خليفتنا أمير المؤمنين عثمان بن عفان وقال الله «ومن قتل مظلوما فقد جعلناه عليه سلطانا» (اسری، آیه ۳۳) فحن أولی بعثمان و ذریته «این ما هستیم که تبعیت از خلفایی که شما (مردمی که حالا از علی حمایت می‌کنید) از آنها تبعیت می‌کردید... امیر المؤمنین عثمان کشته شد و خداوند می‌فرماید: آنکس که مظلوم کشته شد برای ولیش سلطه (حق قصاص) قراردادیم و ما اولی به این حق و ذریه او هستیم.» [۴]

روشن است او بدین واسطه می‌خواهد برای حکومت نامشروع خود کسب مشروعیت شرعی و مردمی نماید چنان که او در آن خطابه معروفش که در شام ایراد نمود تصریح می‌کند و می‌گوید:



نمایند

امام علی و غیر

أيها الناس قد علمتم أنني خليفة أمير المؤمنين عمر بن الخطاب و خليفة
أمير المؤمنين عثمان بن عفان عليكم وأني لم أقم رجلا منكم علي خزامة فقط
وأني ولی عثمان وقدقتل مظلوما و الله تعالى يقول: و من قتل...؛ ای مردم
شما می دانید که من جانشین أمیرالمؤمنین عمر و جانشین
أمیرالمؤمنین عثمان هستم و من تا به حال هیچ کدام شما را
به پستی و زشتی دعوت ننموده‌ام و می دانید که من ولی عثمان
هستم و او هم مظلوم کشته شده»[۵]

لذا حضرت على **اللَّهِ** خطاب بدو می نویسد: إنه بایعني القوم الذين
بایعوا أبا بکر و عمر و عثمان علي ما بایعوه‌م عليه فلم يکن للشاهد أن
يختار و اللگائب أن يرد وإنما الشوري للمهاجرين و الأنصار فإن اجتمعوا على
رجل و سمه إماما كان ذلك رضا «همان مردمی که با ابویکر و عمر
و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند پس نه آنها که
هنگام بیعت حاضر بودند و نه آنها که غایب بودند حق تمرد و
سرکشی ندارند سورای مسلمین متعلق مهاجرین و انصار است اگر
بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خوانند خشنودی
خداؤند نیز در همان است»[۶]

اجماعی که برای آن حضرت واقع شده بود به یقین به مراتب
بالاتر بهتر از اجماعی بود که برای خلفای سابق اتفاق افتاده بود
چنانچه على **اللَّهِ** در خطبة ٥٤ نهج البلاغه می فرماید:

فتذکروا علي تذاك الإبل الهيم يوم وردها وقد أرسلها راعيها و خلعت مثانيها
حتى ظنتن ائهم قاتلي «مردم همانند شتران تشننهاي که به آب
نzdیک شده‌اند و یا این که ساربان رهایشان کرده و عقال از
آنها گرفته بر من هجوم آورند به یکدیگر پهلو می زندند فشار
می آورند چنانکه گمان کردم که مرا خواهند کشت.»[۷]

و نیز در خطبه ٢٢٧ نهج البلاغه می فرماید: وَبَسْطُمْ يَدِي قَكْفُفْهَا



و مددُّتموها فَقَبْضُهَا ثُمَّ تَدَكَّتُمْ عَلَيْ تَدَكَّ الْبَلِ الْهَيْمِ عَلَيْ حِيَاضَهَا يَوْمَ
وردهَا حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَسَقَطَ الرَّدَاءُ وَوُطِئَ الْفُعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سَرُورِ
النَّاسِ بِيَعْتِيمٍ إِيَّاهُ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَحَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَمَّلَ نَحْوَهَا
الْعَلِيلُ...[۸] «دستم را به بیعت می گشودید و من می بستم شما
آنرا به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم همانند
شتان تشنهای که به آب نزدیک شده‌اند بر من هجوم آوردید
تا اینکه بند کشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان
پایمال شدند آنچنان در بیعت با من خشنود بودید که خردسالان
شادمان و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند...».

این در حالی است که به گواه مورخین شیعه و سنی این شکل
اجماع و بیعت برای هیچ کدام از خلفاً واقع نشد اتفاق و وفاق
برای خلیفه اول اجماع بین مهاجرین و انصار نبود چرا که مانند
سعد ابن عباده که رئیس قبیله خزرج و از بزرگان انصار بود
همچنین علی اللَّٰهُ و اهل بیت آن حضرت و بسیاری از صحابه یا
اینکه به طور کلی بیعت نکردند و یا اینکه با اکراه فراوان و با
تأخیری نسبتاً طولانی بیعت کردند.[۹]

و اما خلیفه دوم که اصلاً اجتماعی حاصل نشد بلکه توسط ابوبکر
عمر به خلافت منصب گردید و خلیفه سوم نیز توسط گروه اندکی
که عمر معین کرده بود آن هم نه با اجماع همه آنها بلکه با
رأی تنها سه نفر که این طور نبود که آنها از اکابر مهاجرین و
انصار باشند بلکه از جمله مهاجرین آن هم از مهاجرین درجه اول
انتخاب گردیدا[۱۰] لذا علی اللَّٰهُ نصوصی که از طرف پیامبر اکرم
بر خلافت بلافصل آن حضرت بود برای اعضا شورا قرائت
نمودند و آنها را برایشان یادآوری کردند[۱۱] بدین جهت بود که
علی اللَّٰهُ از شیوه انتخاب خلفای سابق انتقاد می کنند.
بر طبق کلام علی اللَّٰهُ امام و خلیفه مسلمین اگر با اجماع جمیع

مهاجرین انتخاب گردد این انتخاب، انتخابی مورد رضای خداوند می‌باشد، و معتقد امامیه غیر از این نیست، چرا که امامیه معتقد است که اگر چنین اجتماعی بین مسلمین حاصل گردد یقیناً بین مجمعین رأی امام منصوب از طرف خداوند نیز وجود دارد، و چنین اجتماعی حجت داشته و قابل قبول می‌باشد.

خلاصه مطلب اینکه این سخن علی الله روش استدلال و مناظره براساس باورهای دشمن است که به فریب خود را خلیفه مشروع مسلمین می‌دانستند نه اینکه قبول رأی شوری و اجتماعی آنچنانی که برای خلفای سابق افتاد باشد.

پیوشت‌ها:

- [۱]. ابن ابیالحدید معترزلی، شرح نهجالبلاغه، ۱۴ ص، ۳۵، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هجری قمری.
- [۲]. عبده، محمد، شرح نهجالبلاغه، خ۶؛ شرح نهجالبلاغه ابن ابیالحدید المعترزلی، ج ۹، ص ۲۴۸.
- [۳]. همان.
- [۴]. ابراهیم بن محمد الثقفی، الغارات، تحقیق محمد سید جلال الدین، ج ۱، ص ۲۰۲، شماره ثبت کتابخانه ملی ۷۱۷، مورخ ۱۳۵۵/۵/۵ چاپ بهمن.
- [۵]. ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، الیزورت، ج ۸، ص ۷۸؛ ابن ابیالحدید المعترزلی، شرح نهجالبلاغه، ج ۳، ص ۷۸.
- [۶]. ابن ابیالحدید معترزلی، شرح نهجالبلاغه، ج ۱۴، ص ۳۵، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- [۷]. همان، ج ۴، ص ۵۳۶.
- [۸]. همان، ج ۱۳، ص ۳.
- [۹]. ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، نشر امیر قم، چاپ اول، ج ۱،



- ص ۲ - ۲۶؛ يعقوبی، تاریخ یعقوبی. ج ۲، ص ۱۲۴، نشر فرهنگ اهل بیت - علیهم السلام - قم.
- [۱۰]. طیری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۴، نشر موسسه الاعلمی، بیروت.
- [۱۱]. مفید، الفصول المختاره، ج ۲، ص ۲۵۱، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- . [۱۲]. ابن ابی الحدید معتلی، شرح نهج البلاغه، ص ۱۸۴



سؤال ۹. آیا انتساب حضرت علی^{علیہ السلام} در روز غدیر خم به صورت کتبی و مستقیم از طرف خدا بوده است یا از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ و آیا حضرت علی^{علیہ السلام} خود را مصدق این حدیث می دانسته است؟

جواب اجمالی:

استدلال و احتجاج حضرت امیر^{علیہ السلام} در موقع مختلف همچون احتجاج با اصحاب شورای سقیفه، احتجاج با ابوکبر در مورد فدک و غصب خلافت، احتجاج در دوره عثمان، گواه بر قبول مصدقیت خویش برای حدیث غدیر است. بیش از صدها کتاب از اهل سنت و تسبیح نقل کرده اند که رسول خدا^{علیہ السلام} رسماً اعلام نمود که خداوند به من چنین دستور فرموده که علی را به جانشینی خود انتخاب کنم و این انتخاب به جهت قرابت و از طرف خودم نیست.

به نقل از تاریخ، ۹۰ هزار تا ۱۳۰ هزار نفری که در غدیر خم شرکت داشتند، حدیث غدیر را شنیدند و اقرار کردند که در مورد علی^{علیہ السلام} بود و در موقع مختلف دوست و دشمن به فضائل و سوابق درخشان آن حضرت اعتراف می کردند.

پاسخ تفصیلی:

پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در سال دهم هجرت برای انجام و تعلیم فریضه مراسم حج به مکه عزیمت کرد. انجام فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز^{علیہ السلام} مصادف شد و از این جهت آن را حجۃ الوداع نامیدند. چون پیامبر^{علیہ السلام} در راه مدینه به پهنه بی آبی به نام غدیر خم رسیدند که در سه میلی جُحفه قرار دارد. پیک وحی فرود آمد و به پیامبر اکرم^{علیہ السلام} فرمان توقف داد. ایشان نیز دستور دادند که همه از حرکت باز ایستند تا بازماندگان فرا رسند. کاروانیان از توقف ناگهانی در این منطقه



امام علی و غدیر

بی آب، آنهم در نیمروز گرم که حرارت آفتاب بسیار سوزنده و زمین تفتیده بود در شگفت ماندند. با خود گفتند: فرمان بزرگی از طرف خدا رسیده است. فرمان خداوند به رسول گرامی طی این آیه نازل شد: «يَا إِيَّاهَا الرَّسُولُ بَلْغْ مَا أَنْزَلَ لِيَكَ مِنْ رِبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ». [۱] «إِنَّمَا يَنْهَا أَنْجَهُ إِذَا بَرَّ تَوْنَازِلَ شَدَّهُ بِهِ خَلْقُ بَرْسَانَ كَمَا إِنْ كَفَرَ نَاسَانِي بِرِسْلِيْغَ رِسَالَتَ وَادَّهُ وَظِيفَهُ نَكَرَهَهُ إِذَا وَخَدَا تَوْرَا إِذَا شَرَّ وَآذَارَ مَرْدَمَانَ مَحْفُوظَ خَواهَدَ دَاشَتَ.

خداوند، با این آیه به پیامبر ﷺ مأموریت داد که علی ﷺ را به عنوان مولای مؤمنان و جانشین و خلیفه بعد از خود از طرف خدا، معرفی فرماید. پیامبر اسلام ﷺ نیز طی سخنانی، دست علی ﷺ را گرفت و بالا برد و همه، علی ﷺ را در کنار پیامبر خدا ﷺ دیدند و او را به خوبی شناختند و دریافتند که این اجتماع، مربوط به علی ﷺ است. پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنان کیست؟ همه پاسخ دادند؛ خداوند و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبر فرمود: خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آن‌ها از خودشان اولی و سزاوارترم. ای مردم هر کس که من مولا و رهبر او هستم. علی هم مولی و رهبر اوست. و این جمله آخر را ۳ مرتبه تکرار کرد.

بنا به نقل احمد بن حنبل در مسنند. پیامبر اکرم ﷺ این جمله را چهار مرتبه تکرار فرمود و بعد فرمود: خداوندا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. خدایا یاران علی را یاری کن و دشمنان علی را خوار و ذلیل گردان، پروردگارا علی را محور حق قرار بده، در این هنگام آیه شریفه ۳ سوره مائدہ نازل شد: «الْيَوْمَ يَئْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشُوهُمْ وَأَخْشُونَ الْيَوْمَ أَكْمَلَتْ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ



نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً «امروز کافران از اینکه به دین شما آسیبی بزنند و اختلافی رسانند طمع بریدند. پس شما از آنان بیمناک نگشته و از من بترسید. امروز دین شما را به حد اكمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم.» [۲]

مردم عموماً به علی علیه السلام به عنوان امارت بر مؤمنان تبریک گفتند. حتی پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم از ابویکر و عمر و گروهی از سران مسلمانان و مهاجران بیعت خصوصی گرفت. [۳]

آیا این انتصار از سوی رسول خدا هست یا نه؟

در سیره حلبیه آمده است: نعمان بن حرب فهری، نزد پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد ما را به توحید و نبوت خویش و به نماز و زکات و صوم و حج و... امر کردی، ما نیز پذیرفتیم و اینک پسر عمت را بر همه فضیلت دادی و او را ولی ما ساختی. آیا این برتری از طرف خداست یا از طرف خودت؟ پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم متغیر شد و قسم خورد و سه مرتبه فرمود: از طرف خداوند بود نه من، نعمان ناراحت شد و برای خویش از خداوند تقاضای عذاب کرد و عذابی نازل شد و او را نابود کرد. [۴]

مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج در نوزده صفحه احتجاج رسول خدا علیه السلام با مردم را در روز غدیر جهت ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام ذکر کرده است. [۵]

واما اینکه حضرت خود را مصدق حديث غدیر می دانسته؟!

حضرت در احتجاج با اصحاب شوری بعد از جریان سقیفه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در بین شما کسی غیر از من هست که رسول خدا علیه السلام در روز غدیر به امر خداوند متعال او را (به ولایت) منصوب فرموده باشد؟ و سپس رسول خدا علیه السلام در مورد او فرموده باشد من کنت مولا فعلى مولا، اللهم وال من والا و عاد من عاداه. همه گفتند: نه. [۶]



امام علی و غدیر

و همچنین حضرت علی^{علیہ السلام} باز در جریان احتجاج با ابوبکر فرمود: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که بگوئی آیا طبق حدیث رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در روز غدیر من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا تو؟ گفت: بلکه شما.^[۷]

مرحوم طبرسی از کتاب ینابیع الموده، قندوزی، نقل می‌کند که: ابوالمعالی جوینی ملقب به امام الحرمين استاد ابو حامد غزالی، که با حالت تعجب می‌گوید: کتابی را در حال صحافی در نجف دیدم که جلد بیست و هشتم بود و در آخر آن نوشته بود که جلد بیست و نهم نیز بدبند آن خواهد آمد، در این ۲۹ جلد فقط روایت غدیر به نقل های متعدد و از طرق مختلف جمع آوری شده بود.

در سیره حلبيه نقل شده که علی^{علیہ السلام} به همین حدیث احتجاج فرمود که: هر کس شنیده، بلند شود و شهادت دهد که پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} در روز غدیر این حقایق را گفته. به نقلی، ۱۷ و به نقلی ۳۰ نفر از اصحاب بلند شدند و گواهی دادند.^[۸]

احتجاج دیگری که حضرت علی^{علیہ السلام} پیرامون غدیر خم انجام دادند در ایام خلافت ظاهری عثمان بن عفان بود، سليم بن قيس هلالی می‌گوید: در ایام خلافت عثمان، علی^{علیہ السلام} را در مسجد مشاهده کردم، جماعتی نشسته بودند و بحث علمی مطرح بود و از عقّت، سخن به میان آمد. سپس صحبت قریش به میان آمد و فضل آن‌ها و سابقه قریش و هجرتش با رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} و آنچه آن حضرت در مورد قریش فرموده بود... بعد امیر المؤمنین علی^{علیہ السلام} در مورد انتصاب خویش به خلافت به امر الهی توسط پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که بگوئید آیا رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} مرا در غدیر خم برای خلافت نصب نفرمود، هنگامی که خطبه خواند و فرمود: ای مردم، خداوند متعال مرا به رسالتی مبعوث فرموده که سینه ام تنگ شده و گمان می‌کنم



که مردم مرا تکذیب کنند. پس خداوند مطلبی فرموده که یايد ابلاغ کنم یا اینکه مرا عذاب می کند. بعد فرمود: ای مردم آیا می دانید که خداوند متعال مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و من از خود مردم به... ایشان سزاوارترم، همه گفتند: آری یا رسول الله. سپس فرمود: یا علی بایست، پس من ایستادم. سپس فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاہ و عاد من عاداه. سلمان بلند شد و عرض کرد یا رسول الله ﷺ ولایت علی، چگونه ولایتی است، حضرت فرمود: ولایتی همانند ولایت من، پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: الیوم اکملت لكم دینکم. پس رسول خدا فرمود: الله اکبر بر اتمام نبوت من و اتمام دین خدا به ولایت علی ﷺ بعد از من سپس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله آیا این آیات اختصاص به علی ﷺ دارد. رسول خدا ﷺ فرمود: بله به علی و اوصیاء من تا روز قیامت اختصاص دارد. آن دو نفر گفتند: یا رسول الله آن اوصیاء را بیان فرما. حضرت فرمود: علی، برادرم و وزیرم وارث و وصی و جانشین من در امتم و ولی و سرپرست هر مؤمنی بعد از من می باشد. سپس فرزندش حسن سپس حسین، سپس ۹ نفر از فرزندان حسین، یکی بعد از دیگری. قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن هستند. هیچ کدام از دیگری جدا نمی شوند تا اینکه بر حوض بر من وارد شوند. همه حاضران گفتند: به خدا که ما شنیدیم و به آنچه تو گفتی شهادت می دهیم و آن روز نیز شاهد بودیم.^[۹]

احتجاج دیگر حضرت یوم الرُّحْبَه، در سال ۳۵ است که مرحوم علامه امینی مفصل ذکر فرموده.

نکته قابل ذکر اینکه گفته شده ۹۰ هزار نفر بعضی ۱۳۰ هزار نفر گفته اند که این ها از مدینه همراه پیامبر حرکت کرده بودند. پس مسلمانان صدر اسلام این فضائل را شنیده بودند ولی کینه

ها و حسادتها و جاه طلبی ها مانع از پذیرش حق شد. طبری کتابی به نام الولایة فی طریق حدیث الغدیر نوشته که این حدیث را متجاوز از هفتاد طریق از پیامبر نقل کرده است. مرحوم شرف الدین، تعداد زیادی از کتب اهل سنت را نام برده که حادثه غدیر را ذکر کرده اند. تعداد کسانی که مستقلًا پیرامون خصوصیات واقعه تاریخی غدیر کتاب نوشته اند. ۲۶ نفرند جامع ترین کتاب تاریخ پیرامون غدیر، الغدیر اثر مرحوم آیه الله علامه امینی (قدس الله نفسه الزکیہ) می باشد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- تاریخ سیاسی اسلام سیره رسول خداصلی الله علیه وآلہ، رسول جعفريان.
- ۲- ترجمه المراجعات، عبدالحسین شرف الدین موسوی.
- ۳- حق اليقین، علامه محمد باقر مجلسی.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] . مائده، ۶۷

[۲] . استاد جعفر سبحانی، فروغ ولایت، تاریخ تحلیلی زندگانی امیرالمؤمنین علیہ السلام (انتشارات صحیفه) ۱۴۰-۱۴۷.

[۳] . تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

[۴] . ماجرای عذاب و نزول آیه ۱ و ۲ سوره معراج (سئل سائل بعداز واقع) از علی بن برهان الدین حلبی شافعی در سیره حلبیه و همچنین در کتاب نور الایصارات آمده است. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۷۴.

[۵] . مرحوم طبرسی، الاحتجاج، ج ۱) چاپ دار النعمان، للطباعة و النشر نجف اشرف (ص ۶۶-۸۴.

[۶] . همان، ج ۱، ص ۱۹۶.

[۷] . همان، ص ۱۶۰.

- [٨] . حلبي، سيره حلبيه، ج ٣، ص ٢٧٤
- [٩] . الاميني النجفي، عبدالحسين احمد، الغدير، فی الكتاب السنہ
و الادب، دار الكتب الاسلامیه، تهران (ج ١، ص ١٦٥)



۱۰. چرا امام علی ع در مقابل خلفای قبل از خود

سکوت کرد آیا خود بر امامت خود واقف نبود؟

با نگاه به کلمات امیرالمؤمنین علی ع بعد از رحلت رسول الله ص تا هنگام خلافت ظاهری حضرت و بعد از آن می‌توان دریافت که حضرت اگرچه دست به شمشیر نبرده و اقدام عملی جهت احقيق حق الهی خود نکرد، اما هیچگاه آرام نگرفت و در موقع مقتضی اشاره به حق غصب شده خویش می‌فرمود: دلیل این مدعای احتجاج و گفتگو در امر فدک با ابوبکر است که حضرت به ۸ فضیلت خویش استدلال می‌کند و ابوبکر همه آنها را می‌پذیرد، ولی باز هم از اعطاء حق غصب شده حضرت امتناع می‌ورزد [۱]. هنگام خلافت ابوبکر ۴۲ مورد از فضائل بیشمار خویش را با ابوبکر مطرح می‌کند و با همه آنها بر اولویت خویش در امر خلافت استدلال می‌کند که خلیفه تک تک آنها را می‌پذیرد و بر فضیلت و ولایت حضرت، اعتراف می‌کند [۲] هنگام فوت عمر بن خطاب خلیفه دوم، حضرت امیر ع با اصحاب شوری در ۹۷ مورد با آنها احتجاج می‌کند و اصحاب شوری همه آنها را می‌پذیرند [۳]. در زمان عثمان با مهاجرین و انصار از حق به تاراج رفته خویش سخن می‌گوید و بیش از ۱۸ مورد از فضائل خود را ذکر می‌کند و بر اساس آنها احتجاج و استدلال می‌کند و همه حاضران تصدیق کرده و می‌پذیرند [۴] کتب تاریخ و سیره مملو از بیان و شرح و تفصیل علل و عوامل حوادث و وقایع دوران حیات پر بار امیر المؤمنین علی ع بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - تازمان شهادت مظلومانه آن امام همام می‌باشد و علماء بزرگوار ما و دیگر اندیشمندان منصف از مذاهب مختلفه در تحلیل عملکردهای امیر المؤمنین ع در دوران خلفاء ثلثه کتاب‌ها نوشته‌اند و ما

در این مقاله ، با بیان مقدمه ای کوتاه و فشرده به سراغ کتاب شریف نهج البلاغه می رویم و از منظر کتابی که اخ القرآن نامیده شده و از زبان کسی که خود بی تردید قرآن گویا است تحلیل وقایع آن روزگار پرآشوب را نگاه کرده و به نظاره می نشینیم: زندگی ائمه طاهرین علیهم السلام و در رأس آن دوران حیات امیرالمؤمنین علیهم السلام آینه تمام نمای طاعت و بندگی خدای متعال بوده و بر اساس صلاح و مصلحت جامعه اسلامی و بلکه جامعه بشری سپری گردیده است. ولذا زندگانی پربرکت آن بزرگواران در ابعاد مختلفه آن قیام به امر دین و صلاح جامعه انسانی محسوب می گردد و از نظر واقع هیچ فرقی میان سکوت آن بزرگواران و خصوصاً امیرالمؤمنین علیهم السلام و میان قیام و مبارزه علنی آنها وجود ندارد، زیرا همه افعال و اقوال آنها بر اساس وظیفه شرعی و الهی که خود آنها از همه مردم آگاه تر به آن بوده و بر اساس صلاح جامعه اسلامی بوده است و هرگاه وظیفه الهی شان و صلاح امت اسلامی اقتضاء می کرده قیام و مبارزه مسلحانه نموده و هرگاه وظیفه الهی شان و صلاح امت اسلامی مقتضی سکوت و بردباری در برابر ستم هایی که در حق آنها روا داشته شده است بوده سکوت اختیار نموده اند و این سکوت هیچ گاه به منزله کوتاه آمدن و چشم پوشی کردن در قبال وظایف الهی و شرعی و برخلاف مصلحت امور مسلمانان نبوده است. بلکه در حقیقت نقش قیام و مبارزه علنی و مسلحانه را ایفا نموده است و با سکوت (دست نبردن به شمشیر و قیام) شان همان کاری را کرده اند که گاهی به مقتضای زمان و مصلحت دین حرکت و قیام علنی که منجر به ریختن خون ها گردیده است نموده اند. ولذا پاسخ اجمالی سوال هم از نظر نهج البلاغه همین لحاظ وظیفه الهی و اقتضاء صلاح امور امت اسلامی خواهد بود.

اینک برای تفصیل پاسخ که در چندین خطبه و نامه در نهج



البلاغه به آن اشاره شده است می پردازیم:

امام علیہ السلام در خطبه سوم نهج البلاغه که معروف به خطبه شقشقیه است به ابن عباس چنین می فرماید: «آگاه باش، سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبدالعزی بود، حضرت پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم آن را تغییر داده، عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آن که می دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب آسیا هستم (چنان که دوران و گردش آسیا قائم به آن میخ آهند وسط است و بدون آن خاصیت آسیایی ندارد، همچنین خلافت به دست غیر من زیان دارد، مانند سنگی است که در گوشه افتاده و در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را به ناحق پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلوواز آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده حق خود را مطالبه نمایم) یا آن که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) صبر کنم که در آن پیران را فرسوده جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج می کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلولیم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابوبکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی دیدیم و چون تنها بودم و یاوری نداشتم نمی توانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته می دیدم (منصب خلافت را غصب کردن و فساد آن در روی زمین تاقیام قائم آل محمد علیہ السلام باقی است، پس از وفات رسول مکرم اسلام که خلافت را به ناحق غصب کردن و مردم را به ضلالت



و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و این که مبادا انقلاب داخلی برپا شده و دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبایی دانستم) تا این که اولی (ابوبکر) راه خود را به انتهارسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خودش در آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت... جای بسی حیرت و شگفت است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می نمود (می گفت: اقیلونی فلسفت بخیر کم و علیّ فیکم؛ یعنی ای مردم بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل نمایید که من از شما بهتر نیستم و حال آن که علی علیہ السلام در میان شماست) ولی چند روز از عمرش مانده وصیت کرد خلافت را برای عمر، این دو نفر غارتگر خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت کردند - خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد در حالتی که عمر سخن تندا و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسایل دینی) بسیار و عذر خواهیش بی شمار بود... پس سوگند به خدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبایی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم، عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از مردن) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود، پس بار خدایا از تو یاری می طلبم برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته، درباره من شک و تردید نمودند تا جایی که امروز با این اشخاص (بنج نفر اهل شورا) هم رددیف شده ام و لکن در فراز و نشیب از آنها پیروی نمودم (برای مصلحت در همه جا با آنها موافقت کردم)...»^[۵]

تأمل و دققت در فرازهای این خطبه نشان می دهد که دو عامل

اصلی باعث سکوت امام در دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفاء سه گانه بوده است:

الف) بی وفایی مردم و پشت کردن آنها به حقیقتی که رسول مکرم اسلام ﷺ در زمان حیاتش و در مقاطع مختلف به آن توصیه فرموده بود، خصوصاً تفرقه و نفاق سران و بزرگان صحابه برای به دست آوردن منصبی که بعد از رحلت پیامبر اکرم‌آماده می‌دیدند و لذا در چنین شرایطی که تعداد حامیان امام از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد همان گونه که خود امام در صدر خطبه به آن اشاره فرمود (بدون دست) هرگونه قیام و مبارزه علني و مسلحانه غیر ممکن و در حکم انتحار محسوب می‌شد.

ب) پرهیز از اختلاف و دو دستگی بلکه چند دستگی در جامعه نوپای اسلامی که ثمره سالها مبارزه و جهاد و خون دل خوردن های پیامبر عظیم الشأن اسلام ﷺ و مسلمانان بود و لذا امیر المؤمنین علیهم السلام گونه که خودش در یکی از فرازهای این خطبه فرمود برای حفظ کیان اسلامی و وحدت جامعه مسلمان نه تنها از حق مسلم خود چشم پوشی نموده بلکه (در فراز و نشیب ها از آنها پیروی نمود) (و خار در چشم و استخوان در گلو) چنان چه خودش فرمود، به سان سرباز گمنام در مقاطع مختلف با ارشاد و راهنمایی خلفاء خصوصاً در زمان عمر، کجری ها و اشتباهات آنان به آنها گوشزد می‌فرمود، چنانچه در منابع سنی و شیعه نقل شده که عمر مکرر می‌گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید».

در خطبه صد و شصت و یک نهج البلاغه نیز امام علیهم السلام به این دو عامل اشاره نموده و می‌فرماید: «پس بدان تسلط (سه خلیفه) بر ما به خلافت با این که ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم -) برتر و از جهت نزدیکی به رسول خدام ﷺ استوارتیریم، برای آن است که خلافت مرغوب و



برگزیده بود (هر کس طالب آن بود اگر چه لیاقت نداشت، پس) گروهی با آن بخل ورزیدند (و نگذاشتند سزاوار به آن مقام بر آن بنشیند) و گروه دیگری (امام اللهم) بخشش نموده (برای حفظ اساس اسلام) از آن (و به ظاهر از برخی اصول دیگر) چشم پوشیدند (چون از یک طرف برای گرفتن حق یاوری نداشتند و از طرف دیگر همراهی نکردن با آنها به ضرر جامعه نوبای اسلامی بودند، چنان چه در خطبه^۳ به آن اشاره شد) و حکم (میان ما و ایشان) خدا است.^[۶]

در خطبه صد و هفتاد و یک به عامل تنها یی و اتفاق قریش بر اینکه نگذارند خلافت به اهل آن بر سر اشاره نموده و عرض می کند: «خدایا من بر قریش و کسانی که آنها را بیاری می کنند از تو کمک می طلبم زیرا آنها خویشی مرا قطع کردند (نسبت مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراتعات ننمودند) و بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند (مرا هم ردیف خود دانستند) و در امر خلافت که اختصاص به من داشت بر دشمنی با من اتفاق کردند».^[۷] آن چه در این سه خطبه به آن اشاره گردید تنها به عنوان نمونه و اینکه دارای تفصیل بیشتر بود می باشد و در نهج البلاغه در بیش از پانزده خطبه و نامه و حکمت امام اللهم به مساله خلافت و علل و عوامل سکوت خودش در برابر خلفاء ثلثه به تصریح و اشاره سخن گفته است. خطبه های: ۳۷، ۳۳، ۶۶، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۱ و ۱۸۸، و نامه های: ۳۶، ۶ و ۴۵ و حکمت های: ۱۸۱، ۲۱ و ۱۷۵.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. طبرسی، ابن منصور احمد بن علی بن ابی طالب: الاحتجاج، جلد اول، طبع منشورات دار النعمان للطباعة و النشر، ص ۱۱۹.
- [۲]. همان، ص ۱۵۷.



- [۳] . همان، ص ۱۸۸.
- [۴] . همان، ص ۲۱۰.
- [۵] . فيض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه، خ ۳، ص ۴۶.
- [۶] . همان، خطبه ۱۶۱، ص ۵۱۸.
- [۷] . همان، خطبه ۱۷۱، ص ۵۵۵.



بخش پنجم:

غدیر در کلام اهل بیت علیهم السلام



۱. بعد از رحلت پیامبر ﷺ امام علی علیه السلام و پیروانش برای اثبات ولایتش چرا به افتخارات خود با پیامبر اشاره می کرد و هرگز از واقعه غدیر خم برای دفاع از خود استفاده نمی کرد؟

 این سوال را می توان در دو بخش سقیفه و بعد از آن پاسخ داد. درباره عدم احتجاج به غدیر در سقیفه به پاسخ مرحوم شرف الدین به شیخ سلیم بشری عالم اهل سنت اکتفاء می کنیم، این سؤال در نامه ۱۰۱ کتاب ارجمند المراجعات مطرح شده است؛ مرحوم شیخ سلیم بشری می نویسد: «چرا امام، در روز سقیفه، با ابوبکر و بیعت کنندگان با او، به نصوصی (احادیث صریحی) که درباره خلافت او بود، و شما شیعه همواره تکیه تان بر این نصوص است، استدلال نکرد؟ آیا شما شیعه، از خود علی، بهتر از این امور خبر دارید؟

مرحوم سید شرف الدین نیز در پاسخ فرمودند: «همه مردم می دانند که امام علی علیه السلام و دیگر دوستانش، از بنی هاشم و غیر بنی هاشم، در بیعت با ابوبکر حضور نداشتند و پا به سقیفه نگذاشتند. آنان از سقیفه و آنچه در سقیفه می گذشت دور بودند. آنان با همه وجودشان سرگرم مصیبت بزرگ مرگ پیامبر ﷺ بودند. و به وظیفه واجب و فوری کفن و دفن پیامبر ﷺ پرداخته بودند. و جز به این حادثه به چیزی نمی اندیشیدند. از طرف دیگر، تا آنان مشغول تجهیز بدن پیامبر و ادای مراسم نماز و دفن او بودند، اهل سقیفه کار خود را کردند و مسأله بیعت با ابوبکر را سر و صورت دادند و از باب احتیاط و دور اندیشی، در برابر هر نظر یا حرکت مخالف، که باعث در هم ریختن تشکیلات آنان می شد، به اتفاق ایستادگی می کردند. بنا بر این، علی کجا بود و سقیفه کجا؟ علی کجا بود و ابوبکر کجا؟ علی کجا بود و بیعت

کنندگان با ابو بکر کجا؟ تا بتواند برای آنان استدلال کند؟ از اینها گذشته، علی‌الله^{علیه السلام} در آن روز، برای استدلال و استشهاد، نتیجه‌های نمی‌دید جز بر پا شدن فتنه و آشوب و در آن شرایط که اسلام دورانِ نخستین خویش را می‌گذرانید و نهال دین تازه کاشته شده بود، ترجیح می‌داد که حق او ضایع شود اما شر و آشوبی بر پا نگردد. علی‌الله^{علیه السلام} به خوبی متوجه خطرهایی بود که دین اسلام و کلمه «لا اله الا الله» را تهدید می‌کرد. در واقع، علی بن ابیطالب در آن ایام به مصیبتی گرفتار شده بود که احمدی بدان گونه مصیبت گرفتار نشده است، زیرا بار دو امر بزرگ بر دوش علی سنگینی می‌کرد: یک خلافت اسلام، با آنهمه نص و وصیت و سفارشی که از پیامبر درباره آن رسیده بود، و اینهمه متوجه علی بود و در گوش او فریاد می‌کشید و با شکوه ای دلگذاز و جگر خراش او را به شور و حرکت فرا می‌خواند. دوم آشوبها و طغیانهایی که ممکن بود منتهی شود به از هم پاشیدن جزیره العرب و مرتد شدن اعراب نو مسلمان و ریشه کن شدن اسلام و میدان یافتن منافقان مدینه و دیگر اعراب منافق و دو رویی که به نص قرآن، اهل نفاق و دورویی بودند ... علاوه بر این، دو امپراطوری روم و ایران، در آن روزگار، در کمین اسلام بودند... آری در چنین شرایطی، علی‌الله^{علیه السلام} بر سر دو راهی بزرگ رسید و طبیعی بود که مانند علی ابن ابیطالبی، حق خلافت خویش را فدای اسلام و مسلمین کند و چنین هم کرد؛ نهایت برای اینکه نظریه خلافت حق اسلام را که خلافت شرعی او بود حفظ کند و در برابر کسانی که حق اسلامی خلافت را از او سلب کرده، موضع گیری لازم را کرده باشد ... برای این مقصود، در خانه نشست و بیعت نکرد، تا اینکه او را به زور - اما بی خونریزی - از خانه به مسجد آوردند. چرا؟ چون اگر علی‌الله^{علیه السلام} خود به پای خود برای بیعت رفته بود، حجتی برای خلافت او نمی‌ماند و

برای شیعه (و هر طالب حقی) برهان حق آشکار نمی‌گشت ... و با این همه که گفتیم، علی و اولاد علی و عالمان شیعه، از آن روز تا امروز، همواره با روشنی حکیمانه، احادیث وصایت را ذکر کرده اند و نصوص روشن نبوی را در این باره نشر داده اند ...» [۱].

کتاب قیم و ارجمند (الغدیر) مرحوم آیت الله علامه امینی (رحمه الله علیه) پر است از احتجاجهای علی اللیل، در مورد غدیر. در روز شورای خلافت - طبق نقل اهل سنت - و در روزگار خلیفه سوم و روزگاران دیگر بدان احتجاج کرد. علاوه بر (الغدیر)، مرحوم علامه امینی کتاب مستقلی در این موضوع دارند به نام (المناشده و الاحتجاج بحدیث الغدیر) که در حدود ۱۰۰ صفحه روایات اهل سنت را در این باب با سند ذکر می‌کند که به عنوان نمونه یک روایت نقل می‌شود بدون ذکر سند:

امام علی اللیل در روز شورا طی سخنانی پس از احتجاج به افتخارات بزرگ خود از قبیل سبقت در توحید، برادری جعفر طیار، داشتن عمومی چون شیر خدا و رسول و سید الشهداء حمزه، داشتن همسری چون فاطمه، سیده زنان اهل بهشت، داشتن دو سبط نبی چون حسن و حسین دو آقای بهشت، فرمودند: شما را به خدا قسم آیا کسی جز من در شما هست که پیامبر به او گفته باشد: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، خدایا هر که ولایتش پذیرفت او را تحت ولایت خود قرار ده یا دوست بدار دوستانش را و دشمن بدار دشمنانش را و یاری کن یا ورانش را، حاضران به غایبان نیز برسانند و همگی گفتدند نه به خدا قسم از این قبیل روایت فراوان داریم و حتی در روایتی که در الغدیر نیز آمده است امام علی اللیل مفصلتر، واقعه غدیر و سخنان پیامبر علی را نقل و بیان می‌فرمایند.

مرحوم سید شرف الدین (رحمه الله علیه) در المراجعات نامه صد و چهارم به بعد پاره ای از احتجاجات امام و یارانش را ذکر می

کند که ما نیز نمونه‌ای دیگر به نقل از ایشان ذکر می‌کنیم: «امام علیہ السلام، در انتشار نصوص، آرامش را سخت مراعات می‌کرد و احتیاطاً بر اینکه به اسلام ضربه ای نرسد آن را با تندي در برابر دشمنانش ارائه نمی‌نمود و به خاطر حفظ شوکت مسلمانان حاضر نبود سخت به مقابله برخیزد. گاهی از سکوت و عدم مطالبه حقش - در آن زمینه - بدینگونه اعتذار جسته که «انسان را بر تأخیر در گرفتن حقش عیب نمی‌کنند، عیب بر آن کس گرفته می‌شود که آنچه حقش نیست بگیرد». آن حضرت در مورد انتشار نصوصی که درباره‌ی رسیده روش خاصی داشت که حکمت از آن تجلی می‌کند. ملاحظه فرمایید که در روز «رجبه» در ایام خلافتش چگونه مردم را برای یاد آوری روز «غدیر» جمع فرمود، همه را گرد آورد و به آنها گفت: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، هر مسلمانی از پیامبر شنیده که در روز غدیر چه فرمود، پیا خیزد و آنچه را شنیده شهادت دهد و بجز کسی که در آن روز پیامبر را می‌دیده پیا نخیزد.»؛ سی نفر از صحابه که ۱۲ نفر آنها از اهل «بدر» بودند پیا خاستند و به آنچه در مورد نص غدیر شنیده و شاهد بودند شهادت دادند و این تلاشی بود که اوضاع دشوار آن روز در اثر قتل عثمان و فتنه بصره و شام به وی اجازه می‌داد، انجام دهد و به جان خودم سوگند به ندرت اتفاق می‌افتد که در چنان روزی احتجاج از روی حکمت صورت گیرد. و سلام بر او و بر آن مقام بلندش که نص غدیر را که داشت از اذهان محظوظ می‌گردید و به دست فراموشی سپرده می‌شد بار دیگر زنده ساخت و برای آن جمعیت عظیمی که در «رجبه» گرد آمده بودند، گذشته را روشی ساخت. [۲]

و اینچنین است بیان حقیقت، که در عین روشنگری حقایق تابناک ولایت و تشیع علوی آنچنان حکیمانه مطرح می‌شود که روزگار پر آشوب عصر خلفا را متلاطم و پر هرج و مرج نمی‌کند

و خط امامت راستین را روشن می کند و صفوف مسلمین را در
برابر دشمنان از هم ریخته نمی باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱] . المراجعات، ۱ - ۳ - ۳ ، نقل ترجمه یا خلاصه از استاد محمد رضا حکیمی (کتاب حماسه غدیر).
- [۲] . امامی، محمد جعفر، ترجمة المراجعات، ص ۴۳۳ تا ۴۴۴.



سؤال ۲. چرا حضرت علی علیه السلام به جریان غدیر در برابر مخالفان استناد نمی کرد؟

امام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر با شرایطی روبرو شد که به کلی کنار گذاشته شد. جمعی او را رها کردند و در سقیفه جمع شدند، این قضیه بقدرتی عجولانه بود که اساساً نه تنها می خواستند واقعه غدیر به فراموشی سپرده شود بلکه خود علی علیه السلام را نیز به فراموشی بسپارند تا هیچ نقشی در این ماجرا نداشته باشد لذا او را با پیکر پاک رسول خدا تنها گذاشتند که باید به احترام مقام رسالت و خدمات چندین ساله ابتدا بدن مطهر رسول خدا غسل داده شده و کفن و دفن می شد و به اولیاء مصیبت و یگانه دختر پیامبر تسلیت می گفتند و پس از آن نوبت به پرداختن به امور دیگر می شد.

توطئه گران برای اینکه منکر غدیر و جانشینی علی باشند بلافصله کودتاپی علیه علی علیه السلام انجام دادند. همین کودتاگران منکر غدیر بودند که وقتی پیامبر برای نوشتن، قلم خواست به آن حضرت جسارت کردند^[۱] بنابراین جهت گیری به گونه‌ای بوده است که غدیر بازگو نشود با این همه، نه تنها امیر مؤمنان بلکه برخی از مهاجرین و انصار با ابوبکر مخالفت نموده و به حقانیت خلافت علی پافشاری کردند و غدیر را یادآوری نمودند^[۲].

خود امیرمؤمنان نیز بارها به غدیر استناد کرده و حقانیت خویش را اظهار و حق خویش را مطالبه نموده است که به مواردی اشاره می شود:

۱. در جریان احتجاج به ابوبکر فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم که بگوئی آیا طبق حدیث غدیر رسول خدا علیه السلام در روز غدیر، من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا تو؟ ابوبکر گفت: بلکه تو.^[۳]

۲. روزی علی در جمع اصحاب رسول خدا فرمود هر کس در غدیر بود به حقانیت من شهادت دهد در این روز ۳۰ نفر بلند شدند و شهادت دادند.^[۴]

۳. در شورا نیز علی به این حدیث استناد نمود تا حق خویش را پس از سالها دریابد، آن حضرت به اهل شورا قسم داد آیا رسول خدا غیر از من کسی را در غدیر خم به ولایت برگزید؟ همه گفتند نه؟^[۵]

امیر مؤمنان به داستان غدیر استناد فراوان نمود که هیچکس آنرا انکار نمی‌کرد ولی به آن عمل ننمودند علاوه بر حضرت امیر، حضرت زهرا و برخی از یاران امیر مؤمنان نیز به غدیر استناد کردند.^[۶]

طبرسی نقل کرده است روزی امیر مؤمنان از اصحاب درباره غدیر شهادت خواست.

عده‌ای اقرار کردند و برخی از آنها که حاضر نبودند، انکار کردند از جمله زید بن ارقم بود، که امیر مؤمنان در حق او نفرین کرد و زید بن ارقم به مرض پیسی مبتلا شد و بینایی خود را از دست داد.^[۷]

این واقعه بلا فاصله پس از سقیفه بوده است که حضرت به غدیر استناد کرده است.

در کافی ج، ص ۲۷ نیز خطبه‌ای از حضرت نقل شده که جریان غدیر را متذکر شد.

ابوحامد محمد بن محمد غزالی از علمای بزرگ اهل سنت است، درباره واقعه غدیر می‌گوید: همه اجماع دارند و اتفاق بر متن حدیث دارند که در خطبه روز غدیر خم، پیامبر ﷺ فرمود: هر کس من مولا و آقای او هستم، بعد از من علی مولا و آقای اوست. عمر فوری مبادرت به تظاهر کرد و تبریکات لازمه را در ضمن بخ بخ لک یا علی^[۸] تقدیم کرد. سپس نفس اماره بر آنان



غلبه کرد و حب ریاست و جاه طلبی عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب کرد و در سقیفه به خلیفه تراشی پرداختند و جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقران برگشتند، قرآن را پشت سر انداختند و احکام و سنت پیامبر را ملعنه خود نمودند. بعد اشاره می کند به جریان مخالفت کردن عمر از آوردن قلم و کاغذ برای پیامبر اکرم ﷺ که این جریان می رساند که آنها یی بعد از پیامبر مخالفت فرمایش پیامبر کردند، کار تازه ای نکرده بودند. در زمان خود پیامبر هم مخالفت ها کردند، مثل مخالفت کردن از حضور و ماندن در لشکر اسامه و دیگر جریانات... سپس غزالی می گوید، دین را به دنیا فروختند و چه زشت معامله ای کردند و اگر چنین نبود چرا در مرض موت پیغمبر ﷺ وقتی آن حضرت کاغذ و دوات طلب کرد، برای نوشتن دستور جامع مخالفت کردند و در پاسخ گفتند: «إِن الرَّجُلُ لِيَهْجُرُ» نعوذ بالله گفت: پیامبر هذیان می گوید.

بعد امام غزالی می گوید: حکومت ابی بکر فاقد منطق و دلیل است و اگر اجماع را به این منظور به کار ببرید (که همه اجماع کردند بر ابوبکر) این هم نقض می شود، چون که عباس و پسران و علی - علیه السلام - وزن و فرزندانش هیچ کدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند، هم چنین بعضی حاضرین سقیفه نیز متمرد و مخالفت با آن اجماع نمودند. بیعت با خزرجری ننموده و از سقیفه خارج شدند، پس از آن انصار هم مخالفت کردند.[۹]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. علامه امینی الغدیر
۲. علامه شرف الدین المراجعت
۳. علامه میر حامد هندی، العقبات الانوار



پی‌نوشت‌ها:

- [۱] . درباره جریان قلم خود اهل سنت ماجرا را نوشت‌هند. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵ - ۷۶ (چاپ بیروت)؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.
- [۲] . ر.ک: برقی، محمدبن خالد، رجال برقی، تصحیح محدث ارمی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۲ تحت عنوان «اسماء من نخلف عن بیعه ابی بکر».
- [۳] . طبرسی، الاحتجاج، چاپ نجف، دارالنعمان، ج ۱، ص ۱۶۰.
- [۴] . حلبی، سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۷۴، چاپ بیروت.
- [۵] . همان، ج ۱، ص ۱۹۶.
- [۶] . سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، چاپ بیروت، انتشارات دارالفنون، ۱۴۰۰، ص ۸۶.
- [۷] . طبرسی، احتجاج، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۷۴ - ۷۵.
- [۸] . ترجمه، به به بر تو ای فرزند ابوطالب که از این پس در هر صبح و شام مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.
- [۹] . الغزالی، ابی حامد، سر العالمین و کشف ما فی الدارین، مکتبه الثقافه الدينيه فی النجف الاشرف، ج ۴، ص ۱۳۸۵ ق.



سال ۳. از میان ائمه کدام یک و در کجا به حدیث غدیر

استدلال کرده اند؟

پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه ۲۳ سال مأموریت خود را به نحو حسن انجام دادند بنا به دستور خداوند در آخرین حجی که به مکه مشرف شده بودند موقع بازگشت در محلی بنام غدیر خم بین مکه و مدینه در میان انبوه حاجیان جانشین خود را معین نمودند همه جمعیت حاضر با حضرت علی ؑ به عنوان خلیفه رسول خدا ؑ بیعت کردند و به آن حضرت شادباش گفتند. اما پس از رحلت رسول خدا ؑ عده ای از آنان که به علی ؑ در روز غدیر شاد باش گفتند، خلافت را غصب کرده و عهد شکنی نمودند، تلاش امیر مومنان نیز هیچ سودی نبخشید و این جریان به عنوان عقده در دل ماند اما ائمه هر یک در مناسبت ها به آن استناد می کردند.

۱. امام حسن مجتبی ؑ به این حدیث استدلال نمودند. حضرت بعد از صلح با معاویه در مسجد کوفه خطبه مفصلی بیان فرمودند و در ضمن آن بیان داشتند: جدم رسول خدا ؑ فرمود: هیچ قوم و امتی زمام امور خود را به دست کسی نداد در حالتی که دناتر از آن کس در میان آنها وجود داشته باشد مگر آنکه پیوسته امر آن امت به پستی می گراید تا به سوی آنچه آن را واگذاشته، بازگشت نمایند و از جدم شنیدم که به پدرم فرمود: ای علی تو نسبت به من به منزله هارون هستی از موسی، جز اینکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود، و نیز مردم شنیدند و دیدند که جدم هنگامی که در غدیر خم دست پدرم را گرفت و به آنان فرمود: هر کس که من مولا و سرپرست اویم پس علی سرپرست اوست خدایا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد.^[۱]



بنابراین امام حسن علیه السلام با اینکه با معاویه صلح کردند و حکومت را به ایشان واگذار نمودند ولی امامت امت و خلافت را حق خاندان خویش می داند.

۲. امام حسین علیه السلام نیز در سال ۵۸ یا ۵۹ هجری در سفر حج و در منی که در آن سال حدود هفتصد نفر از انصار و اصحاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و تابعین و از افراد باتقوی را در منی جمع کرده و خطبه ای خواندند، و از شرارت معاویه گفتند و درباره پدرش و مادرش و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مطالبی بیان فرمود که حاضران همگی سخنان آن حضرت را تصدیق نمودند. تا آنجا که فرمود: بخداسوگند می دهم شما را آیا آگاهی دارید که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در روز غدیر خم منصوب فرمود و ولایت او را اعلام نمود و فرمود باید حاضرین به غائبین ابلاغ کنند، حاضران همگی گفتند: بار خدای! آری به این جریان آگاهیم.^[۲] البته سایر ائمه علیهم السلام نیز در بیان اینکه در روز غدیر خم حضرت ختمی مرتبت علی علیه السلام را به جانشینی خود انتخاب نمودند مطالبی بیان داشته اند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند بهترین و بزرگترین اعیاد، عید غدیر است. روزی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان رهبر و راهنمای مردم منصوب شد.^[۳]

۳. امام حسن عسکری علیه السلام نیز در جواب نامه ای که اهل اهواز سئوالاتی از حضرت کردند به برخی اخبار و روایات اشاره فرمود که مقبوله هستند از جمله آنها حدیث غدیر است، آنجا که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس که من مولا و سرپرست او هستم علی مولا و سرپرست اوست». در ادامه می فرماید: که قرآن هم به درستی این گونه اخبار گواه می دهد و این اخبار موافق کتاب خداوند می باشند لذا وقتی که قرآن موافق خبری باشد و آن خبر هم موافق فرموده قرآن باشد، عمل به این روایات واجب می شود کسی از این گونه اخبار سرپیچی نمی کند مگر اینکه



اهل عناد و فساد باشد.^[۴] البته آنچه از اخبار و روایات وارد شده از ائمه معصومین آمده است و در آن اخبار اشاره ای به حدیث غدیر و اهمیت روز غدیر شده است به نوعی می توان گفت که آن بزرگواران به این حدیث استدلال نموده اند و آن را از جمله مناقب و فضائل حضرت علی علیہ السلام شمرده و غاصبین حق آن حضرت را دشمنان اهل بیت معرفی کرده اند.

در روایتی مفصل از امام حسین علیہ السلام وارد شده است که آن حضرت در زمان عمر بن خطاب در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که عمر رو به مردم کرده و گفت: ای مردم من از خود شما بر شما اولی و سزاوارتم (همان جمله ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه غدیر و در موارد متعدد دیگر، بیان داشتند). وقتی امام حسین علیہ السلام این سخن را از عمر شنید به وی اعتراض کرد. و عمر را دروغگو خطاب کرد و فرمود: این منبر که تو در آن صحبت می کنی منبر جدم رسول الله است و تو به غصب بر آن می نشینی ای عمر تو منکر حقی گردیدی که خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرمودند و همه مردم بدان واقف هستند لکن از روی جهل و عداوت منکر آن هستند اشاره امام حسین علیہ السلام به این جمله است مردم بعد از پایان خطبه غدیر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: آری، شنیدیم و طبق فرمان خدا و رسول با قلب و جان و زبان و دستان اطاعت می کنیم و ای بر کسانی که منکر حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند...^[۵] با اینکه در این کلام طولانی به خود حدیث غدیر به صراحت اشاره شده است، اما فحوای کلام چنین است که حضرت از اینکه حق پدرش را غصب کرده اند و امثال عمر بن خطاب خود را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقایسه می کنند، متعرض عمر شده و او را دروغگو و غاصب می خواند و نیز عمر را به توبه فرا می خواند.

بنابراین ائمه معصومین در مواجهه با غاصبان حق اهل بیت علیهم السلام



و نیز در موقع مختلف برای بیان حقانیت اهل بیت به حدیث
غدیر استدلال کرده اند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- اسرار آل محمد، سلیم بن قیس هلالی.
- ۲- غدیر در آیینه کتاب، محمد انصاری.
- ۳- آرمان غدیر از دیدگاه امیرالمؤمنین، سید محمد مجیدی.
- ۴- چهارده قرن با غدیر، محمد باقر انصاری.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت؛ دارالکتاب العربی، ۱۳۷۹ش،
ج ۱، ص ۹۸؛ قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، دارالاسوه،
۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۶۹.
- [۲]. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، تحقیق، محمد باقر، انصاری،
بی‌جا، بی‌تا، ص ۳۲۱؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت،
موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۱۸۳.
- [۳]. روحانی، محمد صادق، فقه الصادق، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ق،
ج ۸، ص ۳۲۸.
- [۴]. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، بیروت، دارالنعمان، بی‌
تا، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۵]. همان، ج ۳، ص ۳۹۳.



حال ۴. آیا حدیث غدیر در زندگی سایر ائمه مورد توجه بوده است؟ آیا ایشان نیز با تکیه بر غدیر ولایت را ثابت کرده‌اند؟

قضیه «غدیر خم» جزء احادیث متواتر است و هیچ شکی در آن وجود ندارد و سند معتبری است بر اثبات مدعای شیعه و امامت علی علیہ السلام این حدیث مورد استفاده علمای طراز اول شیعه برای اثبات ولایت امیر المؤمنین علی علیہ السلام قرار گرفته و کتاب های بسیاری در این زمینه تأثیف شده است. امیر المؤمنین علی علیہ السلام و سایر معصومین علیهم السلام در شرایط مناسب به آن استناد کرده‌اند.

اوّلین کسی که از معصومین علیهم السلام به این حدیث و حادثه مهم جهان اسلام برای اثبات ولایت خود استناد کرد، شخص امیر المؤمنین علی علیہ السلام بود که در موارد مختلف به این امر پرداختند حضرت امیر علیہ السلام در جمع مهاجرین و انصار بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر فرمودند: «والله که از کسی و نزاع با آن درباره خلافت نمی ترسم، البته گمان نمی کردم کسی از شما مردم با ما اهل بیت در امر ولایت منازعت و مخالفت نماید و خلافت را که حضرت واهب متعال برای ما حلال گردانید و حکایت روز غدیر خم را که از سید البشر، اکثر اربابان دین و ملت استماع نمودند را بدون دلیل و حجت، بلکه تنها از روی عناد و عصیت متروک گردانید». [۱] بعد از این سخنان امیر المؤمنین علی علیہ السلام ۱۲ نفر از آنان برخواستند و بر افضليت و حق حضرت نسبت به خلافت اعتراف کردند.

هم چنین از جمله معصومینی که به حدیث غدیر استناد کردند، فاطمه زهرا - سلام الله عليها - بود، روزی عمر و اطرافیانش برای بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام آمده بودند،

خطاب به آنان فرمودند: «گویا، آنچه رسول اکرم ﷺ در روز غدیر به شما به موجب حکم خدای تعالی تقریر کرده عهد گرفت، بلکه شرط نمود را نمی دانید و یا از خاطر خود آن عهد و پیمان را فراموش شده انگاشته اید، و شیوه تمرد و مخالفت را برگزیده اید. والله که حضرت نبی اکرم ﷺ در آن روز از شما و از اکثر امت عهد و پیمان نسبت به ولایت علی علیہ السلام گرفت». [۲]

هم چنین امام حسن مجتبی علیہ السلام در جریان جنگ با معاویه طی نامه ای خطاب به معاویه نوشتند: «ای معاویه تعجب می نمایی از آن که خالق البرایا هر یک از آن ائمه را که حضرت رسول اکرم علیہ السلام در روز غدیر خم معرفی کرد و در موارد متعددی فرمودند که آنان ۱۲ تن اند، که هر یک به نص ایزد اکبر معین و مقرر گردیده اند. سپس فرمود: اول آنها امیر المؤمنین علی علیہ السلام است». [۳]

و با استناد به قضیه غدیر خم، ولایت و خلافت را حق خود و پدر بزرگوارشان دانستند.

از دیگر معصومین علیہ السلام که به حدیث غدیر استناد کرده آقا امام رضا علیہ السلام بوده که در حضور جماعتی از علماء و که مأمون آنها را برای مناظره با حضرت دعوت کرده بودند و در بحث امامت، به حدیث غدیر احتجاج کردند. [۴]

هم چنین عبدالعزیز از یاران حضرت نقل می کند ما در روزگار حضرت رضا علیہ السلام در شهر مرو بودیم، نخستین روز ورودمان در مسجد جامع گرد آمدیم، حاضران در مسجد از مسئله امامت و کشrt اختلاف مردم در این باب سخن می گفتند: من بر آقای خود وارد شدم و ایشان را از گفته های مردم باخبر ساختم، آن حضرت تبسی کردند و فرمودند: ای عبدالعزیز این مردم فریب عقاید خود را خورده اند.... در آخرین سفر حج پیامبر اکرم علیہ السلام که این آیه نازل شد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم». [۵]



و مسأله امامت از تمامیت دین است. رسول خدا ﷺ از دنیا نرفت تا این که برای امتش دانستنی های دین را بیان فرمود و علی ﷺ را برای ایشان به عنوان نشانه و پرچم هدایت و امام تعیین فرمودند»[۶] که اشاره به همان جریان غدیر است.

هم چنین امام کاظم علیه السلام در مناظره با هارون الرشید فرمودند: «همان ما معتقدیم ولایت جمیع خلائق با ماست، به خاطر قول پیغمبر اکرم ﷺ در روز غدیر که فرمودند: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ».[۷]

لذا هر وقت امامان معصوم علیه السلام فرصت مناظره و بحث می یافتند و شرایط را مناسب و مساعد می دیدند، به حدیث غدیر تمسک می کردند، و با آن اثبات ولایت حضرت امیر و خود را می نمودند اما هم چنان که در تاریخ ثبت گردیده است، تمام امامان معصوم علیه السلام در تاریخ ثبت گردیده اند.

اما با این حال در مواردی به طور عمومی و نیز در مجالس خصوصی و به یاران خود به انتشار و بیان حدیث غدیر می پرداختند و یاران خود را از آن باخبر می ساختند: هم چنین امام صادق علیه السلام فرمود: «... سپس در حجۃ الوداع در روز غدیر علی ﷺ را به عنوان امام نصب کرد». [۸] هم چنین امام موسی بن جعفر در تفسیر آیه ۸ سوره بقره «یخادعون الله و الذين آمنوا...» می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند و حال آن که فریب ندهند مگر خود را و این از سفاهت و ندانی است» هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ علی ﷺ در روز غدیر نصب کردند به عنوان امام و رهبر مردم، و پیغمبر، عمر و تمام رؤسای مهاجرین و انصار را امر فرمودند تا با علی ﷺ بیعت کنند و آنان نیز این کار را کردند، خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود». [۹]

غدیر نه تنها مورد استناد معصومین علیهم السلام بوده بلکه بعضی از صحابه نیز بدان استناد و احتجاج کردند، به طور مثال امام



غدیر زهرا

کلام اهل بیت

صادق علیه السلام فرمودند: «سلمان فارسی سه روز پس از دفن پیامبر اکرم علیه السلام خطبه‌ای خواند و در آن مردم را در مورد این که چرا خلافت را از امیر المؤمنین علی علیه السلام گرفته و به دیگری سپردند، مورد نکوهش قرار دادند. در فرازهایی از این خطبه گفتند: «بر شما باد به فرمانبرداری امیر المؤمنین علی علیه السلام که به خدا سوگند در روز غدیر ما به دفعات در حضور پیامبر اکرم علیه السلام تحت عنوان وصیت و إمارت بر او (علی علیه السلام) سلام نمودیم و پیوسته رسول خدا علیه السلام با تأکید ما را بدان کار و امی داشت حال مردم را چه شده که با علم و فضائلش بر او حسد می‌برند؟...».[۱۰]

هم چنین امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «پس از خطبه ابوبکر، ابی بن کعب برخاست و این گونه سخنرانی کرد: «ای گروه مهاجر که خشنودی خدا را در نظر داشته و در قرآن مورد شای الهی قرار گرفتید و ای گروه انصار که در شهر ایمان سکنی گزیده اید، آیا فراموش کرده اید و یا خود را به فراموشی زده اید، آیا تبدیل عهد و پیمان کردید، و یا تغییر آیین داده اید، یا خذلان اختیار کرده اید، یا عاجز شده اید، مگر فراموش کرده اید که رسول خدا علیه السلام در روز غدیر در میان ما پی خواست و علی علیه السلام را در مقابل همه نگه داشت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» هر کس من مولای او هستم بعد از من علی مولای اوست و هر کس من نبی او هستم علی امیر اوست»[۱۱] ولی گوش شنوا نبود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- الغدیر، علامه امینی.

۲- المراجعت، علامه شرف الدین.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. طرسی، الاحتجاج، ترجمه غفاری مازندرانی، تهران، انتشارات



نگارخانه



مخدوم

کلام اهل بیت

- .٢٨٨، ج ١، ص ٢٨٨ .[١]. همان، ج ١، ص ٣٢١ .[٢]. همان، ج ٣، ص ٨٢ .[٣]
- [٤]. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بيروت، موسسه الوفاء، ١٤٠٤ق، ج ٤٩، ص ٢٠٠ .[٤]
- [٥]. مائدہ / ٣ .[٥]
- [٦]. طبرسی، الإحتجاج، ترجمه جعفری، بهزاد، تهران، دارالكتب الاسلامیه، چاپ اول، ١٣٨١ش، ج ٢، ص ٤٥٧ .[٦]
- [٧]. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ٤٨، ص ١٤٧ .[٧]
- [٨]. همان، ج ٣، ص ٣٩٩ .[٨]
- [٩]. همان، ج ٦، ص ٥١ .[٩]
- [١٠]. الاحتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، همان، ج ١، ص ٢٥٣ .[١٠]
- [١١]. همان، ج ١، ص ٢٥٥ .[١١]



۵. آیا حضرت امیرالمؤمنین علی‌الله‌ی به خلافت غاصب بودن خلفای قبلی را گوشزد نمود با خیر؟

 با نگاهی به کتابهای تاریخ و حدیث موارد بیشماری را می‌توان یافت که حضرت علی‌الله‌ی به غصب خلافت توسط خلفای قبل از خویش اشاره فرموده باشد که از باب مشت نمونه خروار، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- در جریان شورای شش نفری که توسط عمر تعیین شد برای انتخاب خلیفه بعد از خود، عمر هر یک از آنان را متهم به صفتی کرد، در این میان صفتی به امام نسبت داد که بی‌اندازه بی‌پایه و در عین حال خرد کننده بود. عمر مولا امیرالمؤمنین علی‌الله‌ی را متهم کرد که «فیه دعابة»^(۱) یعنی علی‌الله‌ی فرد شوخی است. بعدها معاویه و عمرو بن عاص بن اساس همین سخن عمر، درباره امام گفتند: «فیه تلعابه» همان معنای شوخ طبعی را که عمر به حضرت نسبت داده بود.^(۲) حضرت امیرالله‌ی اتهام عمرو بن عاص را به شدت رد کرد و این در اصل رد سخن عمر بود.^(۳)

۲- حضرت امیرالمؤمنین علی‌الله‌ی در کتاب شریف نهج البلاغه در ضمن خطبه ای^(۴) خلافت را از آن کسی می‌داند که تواناترین افراد بر اداره امور مملکت و داناترین آنها به دستورات الهی باشد. آنجا که می‌فرمایید: ای مردم شایسته ترین افراد برای حکومت، تواناترین آنها بر اداره امور و داناترین آنها به دستورات الهی است (که حضرت تنها خود را سزاوار اداره امور می‌دانست). و حتی

دشمنان نیز به این امر اذعان داشتند. چنانچه هنگامی که ابو عبیده جراح از امتناع علی‌الله‌ی از بیعت با ابوبکر آگاه شد رو به امام کرد و گفت:... تو نسبت به زمامداری از همه شایسته تر



هستی).

۳- امام علیه السلام در یکی از نامه های خود که به مردم مصر نوشته است به این نکته غصب خلافت اشاره می کند و می فرماید: چون او (رسول خدا علیه السلام) از جهان رخت بر بست، مسلمانان درباره امامت و خلافت بعد از او به منازعه برخاستند. به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطرمن خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر امر امامت و رهبری را از اهلیت او برگردانند (و در جای دیگر قرار دهنده و باور نمی کردم) آنها آن را از من دور سازند. تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت کنند. دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند. در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من بالاتر و بزرگتر از حکومت چند روزی است که به زودی مانند سراب یا ابر از میان می رود.^(۱۵)

۴- عبدالله بن جناده می گوید: من در نخستین روزهای زمامداری علی علیه السلام از مکه وارد مدینه شدم و دیدم همه مردم در مسجد دور هم گرد آمده اند و انتظار ورود امام را می کشند. پس از مدتی حضرت علی علیه السلام در حالی که شمشیر خود را حمایل کرده بود، از خانه بیرون آمد. همه دیده ها به سوی او دوخته شده بود تا اینکه در مسند خطابه قرار گرفت و سخنان خود را پس از حمد و ثنای خداوند چنین آغاز کرد:

هان ای مردم، آگاه باشید هنگامی که پیامبر گرامی از میان ما رخت بر بست، لازم بود کسی با ما درباره حکومتی که او پس ریزی کرد، نزاع نکند و به آن چشم طمع ندوزد. زیرا ما وارث



و ولی و عترت او بودیم. اما بر خلاف انتظار گروهی از قریش به حق ما دست دراز کرده خلافت را از ما سلب کردند و از آن خود قرار دادند. به خدا سوگند، اگر ترس از وقوع شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود و بیم آن نمی رفت که بار دیگر کفر و بت پرستی به ممالک اسلامی باز گردد و اسلام محظوظ نباشد، وضع ما غیر این بود که مشاهده می کنید.([۶])

۵- ابن ابی الحدید از قول کلبی نقل می کند که: هنگامی که علی^{علیہ السلام} برای سرکوبی پیمان شکنان مانند طلحه و زبیر عازم بصره شد، خطبه ای به این شرح ایراد فرمود: هنگامی که خداوند پیامبر خود را قبض روح کرد و قریش با خود کامگی خود را بر ما مقدم شمرد و ما را از حمقان باز داشت. ولی من دیدم که صبر و برداشتن خون آنان است. زیرا مردم به تازگی اسلام را پذیرفته بودند و دین مانند مشک سرشوار از شیر بود که کف کرده باشد و کمترین سستی آن را فاسد می کرد و کوچکترین فرد آن را واژگون می ساخت.([۷])

۶- در جنگ صفین مردی از قبیله بنی اسد از امام^{علیہ السلام} سؤال کرد که: چگونه قریش شما را از مقام خلافت که به آن سزاوارتر بودید کنار زندند؟ حضرت در جواب فرمود: بی موقع پرسش می کنی (زیرا گروهی از سربازان امام به خلفا اعتقاد داشتند و طرح این مسائل در آن هنگام موجب دو دستگی در میان صفوف آنان می شد) لذا امام^{علیہ السلام} پس از ابراز ناراحتی فرمود: به احترام پیوندی که با پیامبر داری و به سبب اینکه هر مسلمانی حق پرسش دارد، پاسخ تو را به اجمال می گوییم. رهبری امت از آن ما بود و پیوند ما با پیامبر از دیگران استوارتر بود. اما گروهی



بر آن بُخل ورزیدند (و با نداشتن شایستگی آن را تصاحب نمودند) و گروهی از آن چشم پوشیدند. داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست.([۸])

۷- حضرت در دوران حکومت خویش وقتی که طلحه و زبیر پرچم مخالفت با ایشان را برافراشته و بصره را پایگاه خود قرار داده بودند، اشاره به حق غصب شده خویش کرده می فرماید: (فو الله ما زل مدفععاً عن حق مُسْتَأْنِراً عَلَى مُنْذُقَ اللَّهُ نَبِيُّهُ حَتَّى يَوْم النَّاس هَذَا) ([۹]) «به خدا سوگند، از روزی که خداوند جان پیامبر را قبض کرد تا به امروز، من از حق خویش محروم بوده ام.»

۸- لحن امام علیه السلام در خطبه ها و نامه های خویش چنین است که حضرت خود را صاحب مسلم حق خلافت می داند و عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم بر خویش اعلام می نماید و قریش را متعدیان و متجاوزان به حقوق خود معرفی می کند. چنانکه می فرماید: **(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِينُكَ عَلَى قُرْبَشٍ)** بار الها، مرا در برای قریش و کسانی که ایشان را یاری و کمک کردند، یاری فرما. زیرا آنان قطع رحم من کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و در غصیب حق و خلافت و مبارزه با من که حق مسلم من است هماهنگ شدند...([۱۰])

۹- در جائی می فرماید: پیامبر خدا قبض روح شد در حالی که سر او بر سینه من بود. من او را غسل دادم در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند... پس چه کسی از من در حال حیات و مرگ پیامبر علیه السلام به جانشینی او شایسته تر است.([۱۱])

۱۰- در خطبه شقصیه که از خطبه های معروف امام علیه السلام است. حضرت لیاقت و شایستگی خویش را بر مردم بیان می فرماید: **(إِنَّ اللَّهَ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ ابْنِ فُحَافَة)** «... به خدا سوگند، فرزند ابی

قحافه (ابویکر) خلافت را به سان پیراهن بر تن خود پوشید، در حالی که خوب می دانست که آسیای خلافت بر محور وجود من می گردد (من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیا هستم که بدون آن آسیا نمی چرخد) (او می دانست) از کوهسار وجود من سیل علوم سرازیر می شود و اندیشه هیچ کس بر قله اندیشه من نمی رسد.) (۱۲۱)

۱۱- در برخی از موارد زیر به قربت و خویشاوندی تکیه کرده می فرماید: (و نحن الْأَعْلَوْنَ تَسْبِّاً وَ الْأَشَدُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى تَوْطِّا...) (۱۳۲) «نسب ما بالاتر است و با رسول خدا پیوند خود با پیامبر گرامی برای مقابله با بتنه تکیه حضرت بر پیوند خود با پیامبر گرامی برای مقابله با منطق اهل سقیفه است که علت برگزیدن خود را خویشاوندی با پیامبر اعلام کردند. از این جهت وقتی امام علی (علیهم السلام) از منطق آنان آگاه شد، در انتقاد از منطق آنان فرمود: (اَحْتَجُوا بِالشَّجَرَةِ فَرَأَضَاعُوا الشَّمْرَةَ) (۱۴۳) «به درخت استدلال کردند، اما میوه اش را ضایع ساختند و فراموش کردند.»

۱۲- حضرت در یک خطبه و سخنرانی که به خطبه الوسیله معروف است به این کینه دشمنان ولایت و غصب غاصبان خلافت اشاره فرموده، می فرماید: (... و لئن تقمها دونی الاشقیان و نازعانی فيما ليس لها بحق و رکبها ضلاله و اعتقادها جهاله...) در من منقبتهايي وجود دارد که اگر آنها را بر زبان آورم ارتفاع بنای آنها بزرگ و در نتیجه زمان گوش دادن بدانها نیز طولانی می گردد. و اگر در برابر آن دو بخت برگشته پیراهن خلافت را بر تن کردند و در آنچه حقی به آن نداشته با من ستیزه جستند و از روی گمراهی بر مسند آن سوار شدند و از روی نادانی آن را به خود بستند (از خود دانستند) پس به بد جایگاهی در آیند و چه بد

است آنچه را برای خود آماده و تهیه کردند در خانه گور (و عالم بزرخ و قیامت) به یکدیگر لعنت کنند و هر کدام آنها از دیگری بیزاری جوید.^[۱۵]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- استاد جعفر سبحانی، فروغ ولایت، تاریخ تحلیلی زندگانی امیرالمؤمنین علی^{علیہ السلام} (انتشارات صحیفه) ص ۱۷۹-۱۶۷.
- ۲- مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم(علیهم السلام) (مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق^{علیہ السلام} ، قم).
- ۳- علی اکبر حسینی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام (چاپ و نشر فرهنگ اسلامی).
- ۴- شیخ مفید، الارشاد، از مجموع مصنفات الشیخ المفید، مجلد ۱۱، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

پیونوشتها:

- [۱]- ابن العبری ، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۳؛ جعفریان، رسول تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا از رحلت پیامبر تا زوال امویان ج ۲، دفتر نشر الهادی) ص ۲۰۴
- [۲]- توحیدی، ابوحیان، الامتناع و المؤانسه، ج ۳، ص ۱۸۳.
- [۳]- نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۸۴؛ بلاذری، انساب الاشراف ج ۲، صفحات ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۱. نهج السعادة، ج ۲، ص ۸۸.
- [۴]- عبده، نهج البلاغه، خطبه، ۱۶۸.
- [۵]- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶۲.
- [۶]- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷ (مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان).
- [۷]- همان، ج ۸، ص ۳۰ (مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان).



- [۸]- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۶۲.
- [۹]- همان، خطبه ۶.
- [۱۰]- همان، خطبه ۱۷۲.
- [۱۱]- همان، خطبه ۱۹۷.
- [۱۲]- همان، خطبه ۳.
- [۱۳]- همان، خطبه ۱۶۲.
- [۱۴]- همان، خطبه ۶۷.
- [۱۵]- کلینی، الروضه من الكافی، ص ۳۸، با ترجمه و شرح آقای حاج سید هاشم رسولی محلاتی (انتشارات علمیه اسلامیه).



بخش ششم:

صحابه و غدیر



۱. با وجود ۲۳ سال تلاش برای معرفی حضرت علی علیه السلام توسط پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم خصوصاً حدیث متواتر غدیر چرا مسلمانان حضرت علی علیه السلام را کنار زندند؟

 نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلوات الله عليه و آله و سلم بارها علی علیه السلام را به عنوان جانشین برای مسلمانان معرفی کردند مهم ترین و آخرین آن ها در غدیر خم می باشد. اما عمدۀ مسلمانان به این سفارشات توجهی نکردند و عده ای در سقیفه بنی سعیده جمع شده ابوبکر را به عنوان جانشین آن حضرت برگزیدند. بدون شک عوامل متعددی سبب شد مسلمانان حاضر در سقیفه توجه چندانی به سفارشات پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم نداشته باشند. به نظر می رسد تعصبات قبیله ای و حسادت و کینه از علی علیه السلام از مهم ترین عواملی هستند که سبب کنار گذاشتن علی علیه السلام شدند. علاوه بر این به دو نکته نیز باید توجه داشت که اولاً انتخاب ابوبکر کاملاً شتاب زده و با سرعت انجام شد. ثانیاً این اولین بار نبود که مسلمانان از دستور پیامبر سرپیچی می کردند.

مسلمانان بارها با دستورات صریح پیامبر مخالفت کردند که ما تنها به ذکر چند نمونه به صورت گذرا بستنده می کنیم.

۱. در جنگ احد پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم ۵۰ رانفر مأمور کرد بالای تپه ای که پشت سر مسلمانان قرار داشت مستقر شوند تا دشمن

نتواند از پشت، به مسلمانان ضربه بزند حتی پیامبر به آن ها دستور داده بود اگر دشمن بر ما غلبه کرد به یاری ما نیایید.^[۱]

اما پس از شکست اولیه مشرکان، تیراندازان همگی گفتند: غنیمت، غنیمت، عبداللہ بن جبیر فرمانده آن ها گفت: مگر به یاد ندارید

۳۰۹

که پیامبر چه گفت؟ اما آن ها گوش ندادند و رفتند.^[۲]

۲. سرپیچی از دستورات پیامبر در صلح حدیبیه که بیشترین اعتراض توسط عمر صورت گرفت.^[۳]

۳. عدم توجه به سخن پیامبر در جنگ احزاب. ابن هشام می نویسد: «دشمن شبی در تپ و تاب ترک مدینه بود رسول خدا از اصحابش خواست تا یک نفر برخیزد و ببیند دشمن چه می کند. حذیفه می گوید: کسی برنخاست تا این که حضرت مرا به نام صدزاد». [۴]

۴. تخلص از سپاه اسامه، علیرغم دستورات موکد پیامبر اکرم [۵]

۵. مخالفت با پیامبر در تقسیم غنائم جنگ حنین. [۶] و موارد بسیار دیگری که به جهت اختصار به آن ها اشاره نمی شود. تعصبات قبیله ای: بدون شک جامعه عربستان جامعه ای قبیله ای بود. جامعه ای که افراد آن سخت پایبند مسائل قبیله ای بودند در این زمینه تعصب خاصی داشتند پیامبر اکرم [۷] در طول دوره ۲۳ ساله رسالت خویش با تعصبات بی جای قبیلگی مبارزه کرد اما به طور کامل نتوانست این تعصبات را از بین ببرد. بدون شک ارزش های قومی و قبیله ای در سقیفه بار دیگر زنده شد. سخنان حاضران در آن جلسه گویای همین مطلب است. ابوبکر وقتی به ایراد سخن پرداخت چنین گفت: «ما مهاجرین، اولین کسانی بودیم که اسلام را پذیرفتیم و دیگر مردم در این قضیه بعد از ما بودند. ما عشیره رسول خدا [۸] هستیم و با این وجود ما معتدل ترین اعراب از جهت نسب هستیم...» [۷] و عمر در جواب انصار گفت: عرب به شما اجازه نمی دهد شما بر گردن آن ها سوار شوید در حالی که پیامبر از شما نیست و حق از آن ماست. [۸] یکی از ارزش های قبیله ای که سبب انتخاب ابوبکر شد «ریش سفیدی» و کهولت سن وی بوده است. ریش سفیدی در کنار سایر عوامل در درجه ای از اعتبار قرار داشت که سبب شد سفارشات پیامبر نادیده گرفته شود.

عمر به ابن عباس گفت: «از ولایت علی روی گردان نشدند مگر آن که از کمی سن او ترسیدند» [۹]

و ابو عبیده جراح در پاسخ اعتراض علی اللّٰهُ گفت: «تو هنوز جوانی و مردم ریش سفید قوم را برگزیدند. البته اگر صبر کنی و عمری از تو سپری شود با توجه به فضائلی که داری و داماد پیامبر صلی اللہ علیہ وسّع نعمتہ هستی آن گاه تو را انتخاب خواهند کرد.» [۱۰]

بغض و کینه و حسادت نسبت به علی اللّٰهُ

بدون شک حسادت و کینه ای که نسبت به علی اللّٰهُ و بنی هاشم در دل قریش و بعضی قبایل دیگر بود، یکی از علل اصلی عدم توجه به سفارشات پیامبر صلی اللہ علیہ وسّع نعمتہ محسوب می شود: در گفتگویی که بین عمر و ابن عباس صورت گرفته می توان به خوبی این امر را مشاهده کرد. عمر از ابن عباس می پرسد: چرا علی اللّٰهُ به ما ملحق نشد و همکاری نکرد؟ چرا قریش از خاندان شما جانبداری نکرد در حالی که پدرت عم پیامبر و تو خود پسر عم او هستی؟ ابن عباس گفت: نمی دانم، عمر گفت: ولی من می دانم و از دلیل آن آگاهم زیرا قریش مایل نیستند که اجازه دهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود برای این که به این وسیله احساس غرور و شادمانی خواهید کرد. [۱۱]

در یک مورد عثمان را علی اللّٰهُ کینه های قریش را متذکر شد. و گفت: «گناه من چیست که قریش تو را به جهت این که ۷۰ نفر از آنان را کشتی دوست ندارد.» [۱۲]

حسکانی روایتی از علی اللّٰهُ نقل کرده که در این روایت حضرت به عمار می فرماید: «مصدق آیه (أَمْ يَغْسِدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) [۱۳] بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند، ما هستیم.» [۱۴]

عبدالفتاح عبدال cocciود نیز در این رابطه می نویسد: «قریش اگر امروز سروری را برای علی اللّٰهُ که برترین مردان خود بود نپذیرفت، دیروز هم برای برترین خلق برگزیده جهان نمی



پذیرفت، منشأ آن همان سینه های پر کینه است.^[۱۵] از دیگر عواملی که بغض و کینه نسبت به آن حضرت را تشدید می کرد شخصیت، ویژگی ها و سوابقی بود که افراد حاضر در سقیفه از علی علیہ السلام در ذهن داشتند. عدالتی که از علی علیہ السلام سراغ داشتند، برای بسیاری از افراد قابل تحمل نبود. به عنوان نمونه حضرت علی علیہ السلام در سال ۱۰ هجری از طرف پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم مأمور شد به یمن برود.... هنگامی که علی علیہ السلام از یمن به مکه باز می گشت تا با رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و مسلمانان در مراسم حج شرکت کند، آن حضرت از همراهیان خویش جدا شد و برای دیدار رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم جلوتر از آن ها به مکه آمد. مردی را به جای خود بر آن ها امیر ساخت. آن مرد نیز پس از رفتن علی علیہ السلام حلّه ها یی را که از نجران آورده بودند، میان همراهان خود تقسیم کرد. چون به نزدیکی مکه رسیدند علی علیہ السلام برای دیدار آن ها از مکه بیرون آمد. و مشاهده کرد که حلّه ها را پوشیده اند. به شدت ناراحت شد و به جانشین خویش اعتراض کرد و دستور داد حلّه ها را بیرون آورند و در بارها گذاشت.

این جریان سبب شد که لشکر علی علیہ السلام به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم شکایت کنند... رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم از علی شکایت نکنید او در راه خدا سخت تر از آن است که کسی بتواند از او شکایت کند.^[۱۶] حضرت زهرا رض فرمود: «علت این که علی علیہ السلام را از حقش محروم و خلافت را از وی دور ساختند ترس آنان از شدت و سختی اش در راه حق و قدرت شمشیر و بی پرواپی او در راه خدا بود.»^[۱۷]

یعیت عجولانه

به این نکته نیز باید توجه داشت که انتخاب ابوبکر در سقیفه با عجله و شتابزدگی خاصی انجام شد. عمر می گوید: «انتخاب ابوبکر امری عجولانه بود ولی خداوند شر آن را حفظ کرد.»^[۱۸]



سپس گفت: از این پس هر کس بدون مشورت مسلمین با کسی بیعت کند چنین بیعتی پذیرفته نیست و هر کسی این گونه رفتار کند باید کشته شود.^[۱۹] مورخان نوشه اند هنوز اهل بیت^{علیهم السلام} از غسل بدن پیامبر فارغ نشده بودند که علی و عباس سر و صدای مردمی را در مسجد شنیدند که در حال بیعت با ابوبکر بودند.^[۲۰]

نتیجه‌گیری

هر چند علی^{علیهم السلام} از طرف پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} بارها به عنوان جانشین خویش نام برده بود اما عواملی چون تعصبات قبیلگی، حسادت و بغض و کینه، شخصیت عدالت محور علی^{علیهم السلام} موجب شدند تا فرد دیگری توسط مسلمانان برگزیده شود. و این اولین بار نبود که مسلمانان دستورات پیامبر را نادیده می‌گرفتند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- تشیع در مسیر تاریخ، سید محمد تقی جعفری.
- ۲- نهج البلاغه.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲، ج. ۳، ص. ۱۰۲۰.

[۲]. همان.

[۳]. همان، ص. ۱۱۲۲.

[۴]. ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰، ج. ۲، ص. ۷۴۷.

[۵]. مقریزی، احمد بن علی، امتعال الاسماع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰، ج. ۱۴، ص. ۵۱۷.

[۶]. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۳، ج. ۲، ص. ۶۰۰.



نامه

صحابه و غیره

۳۱۳

- [٧]. جعفری، حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت‌الله‌ی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۲ش، ص ۶۲، نقل از انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.
- [٨]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، منشورات مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۵۰.
- [٩]. همان، ج ۶، ص ۱۱.
- [١٠]. همان.
- [١١]. طبری، محمد بن جریر، همان، ص ۲۷۶۹.
- [١٢]. اصفهانی، ابونعمیم، معرفه الصحابه، الریاض، دارالوطن للنشر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۰۱.
- [١٣]. نساء / ۵۴.
- [١٤]. عبیدالله بن احمد، شواهد التنزيل، تحقيق محمد باقر محمودی، بی جا، مجمع الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۵.
- [١٥]. عبدالفتاح، عبدالقصود، الامام علی بن ابی طالب، ترجمه محمود طالقانی، بی جا، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۶.
- [١٦]. ابن هشام، السیره النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۳۷۶.
- [١٧]. ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۷۸.
- [١٨]. بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ش، ج ۸، ص ۲۵۶.
- [١٩]. ابن ابی الحدید، همان، ج ۲۰، ص ۲۱.
- [٢٠]. احمد بن محمد بن عبد ربه، عقد الفرید، بیروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۵۸.



غیر نامه



صحابه و غیره

۲. اگر در غدیر خم هزاران نفر شاهد تعیین خلافت علی اللہ تعالیٰ بودند، چرا اصحاب به ابوبکر و عمر اعتراض نکردند؟

 این که چرا مسلمانان و صحابه رسول خدا هنگام تشکیل سقیفه و بعد از آن حق اهل بیت را نادیده گرفتند و با این حقیقت آشکار که در مرئی و منظر هزاران نفر از حجاج واقع شده بود و نیز در ادوار مختلفی از حیات پر بار رسول خدا ﷺ به انحصار گوناگون به آن اشاره و تصریح شده بود، مخالفت و یا سکوت کردند، به عوامل چندی وایسته است که به طور خلاصه می‌توان آن‌ها در نکات ذیل گزارش کرد:

۱. قبل از تشکیل دولت مدنیه به دست پیامبر اکرم ﷺ، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه‌ها تحت نظام قبیله‌ای به سر می‌بردند. در این نظام سر آمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردبازی و شرافت معیار گزینش رهبر به شمار می‌آمد و رهبر قبیله حق نداشت از میان فرزندان و خویشاں جانشین برگزیند.

۲. پیامبر اکرم ﷺ نخستین کسی بود که در این سرزمین نهادی به نام دولت پدید آورد و ارزش‌های فرا قبیله‌ای ارائه داد. آن بزرگ‌گوار توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه‌های منطقه را تحت یک نظام واحد متمرکز سازد. مردم که آن حضرت را پیامبر آسمانی می‌دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امر الهی به شمار آورده و در برابر آن مقاومتی قابل توجه نشان ندادند.

۳. پیش از فتح مکه اسلام به گونه روز افزون در میان شهرها و بادیه‌ها گسترش یافت تا جایی که سال بعد (سال نهم هجری) عام الوفود (سال هیئت‌ها) نام گرفت، یعنی سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت‌های مختلف نزد پیامبر اکرم ﷺ



می شتافتند و اسلام خویش را آشکار می کردند. ناگفته پیداست، انگیزه همه این هیئت ها معنوی نبود و همه تازه مسلمانان ایمان محکم قلبی نداشتند.

۴. یکی از آموزه های اسلامی که پذیرش آن برای مردم دشوار می نمود، مسأله تعیین جانشین بود زیرا:

الف) مردم فقط شخص پیامبر اکرم ﷺ را دارای بعد الهی می دانستند و حکومت فرا قبیله ای ایشان را می پذیرفتند. در نگاه آنان، جانشین پیامبر از چنین ویژگی برخوردار نبود.^[۱]

ب) هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت از دستورهای دنیوی آن حضرت مقید نمی دانستند چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه، (اعتراض عمر که گفت: چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام در چنین شکی فرو نرفته بودم.^[۲]) و تقسیم غنایم حنین.^[۳] واکنش اعتراض آمیز نشان دادند.

ج) بسیاری از مردم اطاعت از فرمان های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی رسول خدا را نمی پذیرفتند زیرا هنوز از آموزه های جاهلی که به رئیس قبیله اجازه تعیین جانشین نمی دهد، دل نبریده بودند و طبیعی بود که مسأله ریاست دولت را از ریاست یک قبیله مهم تر بدانند.

د) هنوز برخی از قریشیان تازه مسلمان چنان می پنداشتند که پیامبر اکرم ﷺ در راستای رقابت قبیله ای مسأله نبوت را مطرح کرده است. این گروه با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت جرأت مخالفت نداشتند ولی با تعیین جانشین به ویژه از تیره بنی هاشم، لب به اعتراض گشودند و با بهره گیری از پشتونه فرهنگ قبیله ای مردم اعتراض خویش را روشن تر بیان کردند.

ه) در زمان جاهلیت تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند.



[۴] بر این اساس، پذیرش جانشین رسول خدا، به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر ﷺ بود و کمتر از چهل سال [۵] داشت بسیار دشوارتر می شد. چنان که ابوکر مکرر به آن حضرت می گفت، تو جوانی و فرصت برای خلافت داری.

۵. دو نکته دیگر نیز پذیرش جانشینی امام علیؑ را دشوار می کرد:

الف) حضرت علیؑ - نزد قریشیان به سبب دلاوری هایش در جنگ هایی مانند بدر و احد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره منفی داشت؛ این پدیده سبب شد به تبلیغات گسترده روی آورند و فضای جامعه آن روز را بر علیه علیؑ مسموم نموده و از آن به نفع افکار و سیاست های پلید و شوم شان بهره گیری نمایند. عمر در این باره به علیؑ می گفت: قوم شما (قریش) به شما مانند نگاه گاو به کشندها ش می نگرند. [۶]

ب) مردم قبایل مختلف خصوصا سران توطنه گر قریش و مهاجر، این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت ها و استعداد های تیره بنی هاشم، اگر مسأله جانشینی در میان آنها ثبیت شود، هرگز از آن خاندان بیرون نخواهد آمد.

۶. نگاه پیامبر اکرم ﷺ به جانشینی حضرت علیؑ، الهی و از روابط قبیله و خویشاوندی بسیار فراتر است. زیرا به حفظ آئین وحی می اندیشید و طبیعی است که آشنا ترین فرد به کتاب و سنت و شجاع ترین و کوشاترین فرد در راه گسترش اسلام را برگزیند. البته پیامبر اکرم ﷺ با وضعیت جامعه آشنا بود.

از این رو از آغاز رسالت در موقعیت های گوناگون، با بیان های متفاوت ویژگی های حضرت علیؑ را یاد آور می شد و از جانشینی اش سخن به میان می آورد. [۷] آن بزرگوار سرانجام از سوی خداوند مأمور شد در بزرگ ترین اجتماع مسلمانان که برخی شمار آنها را بیش از یکصد هزار تن دانسته اند آشکارا این



مسئله را اعلام کرد.^[۸] و دغدغه مخالفت جامعه را ندیده بگیرد. فرازی از آیه ۶۷ سوره مائده که از این دغدغه پیامبر پرده بر می دارد و به وی اینمی می بخشد چنین است: «وَاللَّهِ يَعْصُمُ عَنِ النَّاسِ» خداوند تو را از (شر) مردم نگاه می دارد. در این عبارت دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشا است. خداوند پیامبر را از

چه چیز حفظ می کرد؟ و این «ناس» چه کسانی بودند؟ با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از شر زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام مسئله جانشینی امام علی صلی الله علیه و آله و سلم - به سامان نرسید، بعید به نظر نمی رسد که مراد از واژه «عصمک» نگهداری پیامبر از هجوم فیزیکی و یکباره مردم باشد. چنان که واژه ناس بر مردم عادی دلالت دارد و با توجه به اکثریت نو مسلمان آن زمان و کینه و توطئه عده ای از سران اصحاب نسبت به خلافت علی صلی الله علیه و آله و سلم، به حمل این لفظ بر خلاف ظاهر نیازمند نیستم.

۷. تاریخ درباره بسیاری از حوادث مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ساكت مانده است اما کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر ما را با شدت اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگزینش جانشین و گستره تلاش های مخالفان آن حضرت در عیان و نهان، آشنا می سازد. این پدیده ها عبارت است از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

۱. سپاه اسامه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در واپسین روزهای زندگی اش فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی به نام اسامه بن زید به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود.^[۹] کالبد شکافی دقیق این جریان نشان می دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در راستای ثبیت جانشینی حضرت علی صلی الله علیه و آله و سلم به چنین اقدامی دست یازید زیرا:

الف) در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالی کردن



مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط به صلاح جامعه نبود چون احتمال داشت پس از رحلت آن بزرگوار بسیاری از نو مسلمانان قبایل اطراف سر به شورش بردازند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آن چه این تصمیم گیری را در نظر پیامبر اکرم ﷺ منطقی جلوه می داد دور ساختن مخالفان جانشینی علی ﷺ از مدینه بود.

ب) انتصاب جوانی ۱۸ ساله^[۱۰] به مقام فرماندهی لشکر و عدم توجه به اعتراضات اصحاب جز از کار اندختن مهمترین^[۱۱] دستاویز مخالفان جانشینی علی ﷺ (یعنی جوانی حضرت) هیچ توجیهی نداشت زیرا اسامه بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کارایی سرآمد اصحاب به شمار بود، با توجه به آنکه در بسیاری از ویژگی‌ها با حضرت علی ﷺ قابل مقایسه نمی نمود، در مقام فرماندهی سپاه عظیم و متشکل از بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زییر، عبد الرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت.
ج) دقیت در ترکیب سپاه اسامه نشان می دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی علی ﷺ مخالفت ورزند، ملزم بودند در این سپاه شرکت جویند.^[۱۲] و کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم ﷺ از اردوگاه سپاه اسامه به مدینه باز می گشتند، با جمله تأکیدی: «لعن الله من تخالف عن جيش اسامه»^[۱۳] را برو شدند و ملزم شدند در مدینه به سر برند.^[۱۴]



۲. پیشگیری از نگارش وصیت: این حادثه در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم ﷺ تحقق یافت که احتمالاً با بالاگرفتن زمزمه‌های مخالفت با جانشینی حضرت علی ﷺ به شدت نگران اوضاع شده بود، دستور داد ابزار نوشتن آماده سازند تا سندي صريح و ماندگار بر جای گذارد و از گمراهی امت جلوگیری

کند. مخالفان که این دستور را با نقشه های چند ماه خویش ناسازگار می دیدند، به شدت نگران شدند و با هذیان گو خواندن کسی که جز وحی چیزی بر زبان نمی راند، از نگارش این سند جلوگیری کردند. تاریخ در اینجا تنها از یک تن نام می برد.
[۱۵] اما آشکار است که تنها یک نفر، بی آنکه جریانی نیرومند پشتیبانش باشد، نمی تواند با رسول خدا علیهم السلام مقابله و مخالفت کند. از این رو بعضی از نصوص گوینده این عبارت را جمع دانسته از کلمه «قالوا» استفاده کرده اند.
[۱۶]

۸. نخستین تشکیل دهنده‌گان جلسه‌ای که با هدف تعیین خلیفه‌ای جز حضرت علی علیهم السلام در سقیفه گرد آمدند انصار به شمار می آمدند، آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم علیهم السلام بانزد بودند و دوستی شان با خاندان آن حضرت به ویژه علی علیهم السلام بر همگان ثابت شده است. راستی چرا انصار؟ و چرا با این عجله؟ آنهم در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم علیهم السلام غسل داده نشده است؟ شواهد تاریخی نشان می دهد انصار هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی علیهم السلام هراسناک نبودند و او را ادامه دهنده راه پیامبر اکرم علیهم السلام می دانستند. اقدام عجولانه آن ها در درک این نکته حیاتی ریشه دارد. آنها با تیزبینی دریافته بودند که شانسی برای به قدرت رسیدن حضرت علی علیهم السلام وجود ندارد. مخالفت یاران بزرگ پیامبر اکرم علیهم السلام با راه افتادن سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم علیهم السلام و به احتمال فراوان، حوادث دیگری که تاریخ ما را از آن بی خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران اندیشه به دست گرفتن حکومت در سر می پرورانند و احتمال دارد قریشیانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار حامی رسول خدا به قتل رسیدند، با بهره‌گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران در پی انتقام برآیند.



بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق علی الله را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه های آتی، سهمی از قدرت به دست آورند.

پس اصحاب غدیر، مهاجران، انصار و مردم مدینه همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و از آن به خوبی با خبر بودند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می دانستند، اما مشاهده تلاش های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام بر می داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می کردند، آنها را از هر گونه تلاش در جهت احیای غدیر باز می داشت. بنابراین طبیعی است که در این زمان شاهد اعتراض مردم مومن و عده اندک یاران وفادار به عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و استدلال آنها به این حادثه مهم تاریخی نباشیم. آنها با توجه به زمینه های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتند می دیدند. چنان که، بر اساس نصوص تاریخی، حضرت علی الله نیز در آن زمان به این جریان مهم استدلال نکرد. به نظر می رسد در آن موقعیت استدلال گسترده مردم به واقعه غدیر پرسش برانگیز است نه عدم استدلال، زیرا چنین استدلالی نمایانگر - پذیرش یکباره جریان مخالف با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی مردم معتقد به غدیر است و با شواهد تاریخی سازگاری ندارد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- تاریخ یعقوبی. ج ۲.

۲- امام شناسی، علامه طهرانی. ج ۷.

۳- الغدیر، علامه امینی، ج ۱ - ۲.



نامه

صحابه و غدیر

پیوشت‌ها:

- [۱]. رک: جعفریان، رسول، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا بر افتادن سفیانیان، ص ۲۷ به بعد.
- [۲]. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶ - ۶۰۷.
- [۳]. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۳۱.
- [۴]. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۹۸.
- [۵]. علی اللیلی در آن هنگام طبق مشهور، ۳۳ سال داشت.
- [۶]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۹.
- [۷]. محمدی ری شهری، موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الكتاب والسنۃ و التاریخ، ج ۲.
- [۸]. امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴.
- [۹]. واقدی، محمد بن سعد کاتب، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴، ص ۵۴ - ۵۸.
- [۱۰]. همان.
- [۱۱]. همان.
- [۱۲]. مظفر، محمد رضا، السقیفه، ص ۸۱ - ۷۷.
- [۱۳]. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴.
- [۱۴]. السقیفه، ص ۸۱.
- [۱۵]. عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البکری، تعلیق سید مرتضی رضوی، من حیات الخليفة، ص ۱۰۱ - ۱۰۷.
- [۱۶]. همان.



۳. اولین اشخاصی که با حضرت علی علیہ السلام در واقعه

غدیر بیعت نمودند چه کسانی بودند؟

 بعد از پایان سخنرانی پیامبر اکرم‌اسلام علیہ السلام، آن حضرت دستور داد کنار منبر، زیر درختان، دو خیمه جداگانه در مقابل یکدیگر برپا شود.

برنامه چنین بود که پیامبر اکرم علیہ السلام در یک خیمه و امیرالمؤمنین علیہ السلام در خیمه دیگر جلوس فرمایند. آنگاه حاضرین، در صفت مرتب، گروه گروه وارد خیمه پیامبر اکرم علیہ السلام شده به عنوان قبول و اقرار به آنچه در خطابه غدیر، درباره ولایت و امامت بیان فرمود، با آن حضرت دست بیعت دهنده، سپس به خیمه امیرالمؤمنین بروند و به عنوان تسلیم و اطاعت در برابر مقام ولایت او سه کار انجام دهنده: یکی اینکه بیعت کنند و دیگر این که «السلام علیک يا امیر المؤمنین» بگویند و سوم این که به آن حضرت، این مقام با عظمت را تبریک بگویند.

اولین بیعت کنندگان غدیر:

از اولین افراد مؤمنین که برای بیعت حضور یافتند، مقداد، سلمان و ابوذر بودند. پس از آن که این ۳ نفر با پیامبر اکرم‌اسلام علیہ السلام بیعت کردند، به آنان فرمود: «بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید» و آنان این کار را انجام داده با آن حضرت نیز بیعت کردند. بعد از آنان به حذیفه و ابن مسعود و عمر و بریده اسلامی همین دستور را داد و آنان نیز بیعت کردند.

بعد از ایشان افراد دیگری که برای بیعت حضور یافتند، ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، مغیره و ابوموسی اشعری بودند که پیامبر اکرم‌اسلام علیہ السلام تأکید خاصی بر بیعت آنان داشت.

از بین آنان، پیامبر اکرم‌اسلام علیہ السلام خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: «ای پسر ابی قحافه و ای عمر! با علی بر صاحب اختیاری و

امیرالمؤمنین بودن، بعد از من بیعت کنید».

آنان سؤوال کردند: آیا این امر از طرف خدا و رسولش است یا از طرف رسولش؟!

حضرت فرمودند: «آیا چنین امری از طرف غیر خدا امکان دارد؟ آری، امری از طرف خدا و رسولش است که علی اللیل امیرالمؤمنین و امام المتقین است. در روز قیامت خدا او را برابر صراط می نشاند تا دوستاش را وارد بهشت و دشمناش را وارد جهنم نماید». آنگاه همه آنان با پیامبر اکرم مسلمان صلی اللہ علیہ و آله و سلم بیعت کردند. آن حضرت بار دیگر از آنان اقرار گرفت و آنان گفتند: شنیدیم و اطاعت خدا و رسول را پذیرفتیم. حضرت پرسید: خدا و رسولش بر شما شاهد باشند؟ همگی گفتند: آری شاهد باشند.^[۱]

بنابراین، در غدیر خم، مردمان حاضر در آن جا هم با علی اللیل بیعت می کردند و هم با پیامبر اکرم مسلمان صلی اللہ علیہ و آله و سلم و عمر و ابوبکر از اولین کسانی بودند که با امیرالمؤمنین علی اللیل بیعت کردند و به آن حضرت «هنیئا لک (و به قولی بخ بخ لک) یا بن ابی طالب، «اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنة» گفتند: یعنی گوارا باد تو را ای پسر ابوطالب. به به از این نعمت که مولای همه مردان و زنان با ایمان گشته.^[۲]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- دایرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۱۸۰ تا ۱۸۲.
- ۲- معارف و معاریف، تأليف حسینی دشتی، ج ۷.
- ۳- الغدیر، تأليف علامه امینی، ترجمه محمد تقی واحدی، ج ۱، ۲.

پیو نوشتها:

- [۱]. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه محمد تقی واحدی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲، ش ۲، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۱۳؛
حرانی، عبدالله، عوالم العلوم، قم، مدرسه الامام المهدی، چاپ



اول، ۱۴۰۷ق، ج ۱۵، ص ۱۹۹-۲۰۱؛ انصاری، محمد باقر، گزارش حجۃ
الوداع، قم، عطر عترت، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ص ۲۵۵-۲۵۶.
[۲]. دایرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۱۸۱؛ معارف و معاریف، ج ۷،
ص ۵۸۴.



سؤال ۴. آیا این مطلب درست است که همه مورخان

براین نظرند رسول خدا ﷺ برای خود در غدیر خم
خلیفه معین نکرده و ابوبکر را از لحاظ بزرگی سن به
مسجد فرستاده و بعد از رحلت رسول مهاجرین و انصار
به همین لحاظ او را به خلافت برگزیدند؟

جواب ۱- این نظر خلاف سیره رسول خدا ﷺ است چرا که
همه‌ی مورخان گزارش کرده اند رسول خدا ﷺ زمانی که برای
چند صباحی از مدینه خارج می‌شدند در حالی که زنده بود-
کسی را جانشین خود بر می‌گزینند تا امور مردم راسامانده‌ی
کنند. مانند:

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب [۱]، سعد بن عباده [۲]،
سعد بن معاذ [۳]، زید بن حارثه [۴]، ابوسعید بن عبدالاسد [۵]،
ابوذر غفاری [۶]، عبدالله بن رواحه [۷]، ابورهم کلثوم بن حصین
غفاری [۸]، ابن ام مکتوم [۹]، ابولبابه بن عبدالمندر [۱۰]، سبعان بن
عرفط [۱۱].

حال با چنین وضعی که رسول خدا ﷺ حاضر نبودند برای مدت
کوتاه مدینه بی سرپرست نماند چگونه برای همیشه امت را بدون
حاکم گذاشت؟ این خلاف سیره رسول خداست.

۲- همان طور که در منابع اهل سنت گزارش شده رسول خدا
ﷺ در روزهای آخر عمر فرمودند: «بگذارید برایتان نوشته‌ای
بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.» اما عمر مانع شد.

۳- پیامبران الهی ﷺ پس از خود جانشینی داشتند و به طور
قطع پیامبر اسلام ﷺ نیز از این خصوصیت مستثنی نیست.

آدم ﷺ یازده روز پیش از مرگ بیمار شد و به پسر خود شیث
وصیت کرد. [۱۲]

شیث نیز به فرزندش انشوش وصیت کرد. [۱۳] انشوش نیز به



فرزندهش قینان و او به فرزندش مهلاطیل و او به فرزندش یَرد و او به فرزندش ادريس و او نیز به فرزندش متولخ، و او به فرزندش لمک وصیت نمود. [۱۴]

این وصیت ها تنها به ارث و تقسیم مال یا مراعات اهل بیت محدود نبوده است، خصوصاً اینکه اهل سنت معتقدند که انبیا از خود مالی به ارث نمی گذاشته اند، بلکه سفارش درمورد هدایت و رهبری جامعه و حفظ شرع و شریعت نیز بوده است.

سلمان فارسی از رسول خدا ﷺ پرسید: ای رسول خدا! برای هر پیامبری وصیّی است، وصیّ شما کیست؟ پیامبر ص در پاسخ من، سکوت کرد. بعداً چون مرا دید، فرمود: «ای سلمان!». من با سرعت گفتم: بله، فرمود: «می دانی وصی موسی که بود؟» گفتم: آری، یوشع بن نون. فرمود: «چرا؟» گفتم: زیرا او داناترین ایشان بود فرمود: «وصی و رازدان من و بهترین کسی که پس از خود به یادگار می گذارم که به وعده من تحقق می بخشد و قرضم را می پردازد، علی بن ابی طالب است.» [۱۵]

سلمان گفت: به رسول خدا ﷺ گفتم: همانا خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نمی کند مگر این که جانشینش را به وی مشخص می کند، آیا خداوند برای شما هم مشخص کرده است؟ فرمودند: بله، علی بن ابی طالب ...

عن ابن بريده عن أبيه قال قال النبي (صلى الله عليه وسلم) لكل نبى وصى ووارث وإن عليا وصى ووارثى [۱۶]

رسول خدا ﷺ فرمودند: برای هر پیامبری وصی و وارث است، و همانا علیّ وصی و وارث من است.

۴- ملاک قرار دادن سن بازگشت به دوران جاهلیت اعراب است که ریاست قبیله براساس شیخوخیت و بزرگی سن است، در حالی که اسلام تقوی و پرهیز کاری را ملاک برتری می داند. ضمناً اگر ملاک بزرگی سن مطرح است ابو قحافه پدر ابو بکر که از او مسن



تر بودا!

۵- وقتی ابوبکر و عمر خودشان اعتراف کردند انتخاب روز سقیفه «فلته» ناگهانی و کودتا بوده است چگونه می‌توان گفت پیامبر به خاطر بزرگی سن اورا انتخاب کرد [۱۷]. علاوه براین درمیان صحابه از نظر سنی بزرگتر از ابی بکر زیاد بود؛ خطب عمر الناس یوما، فقال: إن بيعة أبي بكر كانت فلته... [۱۸]

«فلته» یعنی ناگهانی، کاری که از روی تدبیر نباشد، کار بی‌پایه و اساس.

۶- پدر ابی بکر به او نوشت که اگر ملاک انتخاب تو سن بود من که از تو بزرگ تر هستم.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این طور آورده است «ابوقحافه در فتح مکه اسلام آورده و چند ماه پس از مرگ پسر خویش ابوبکر در سال سیزدهم هجری به سن نود و سه سالگی از دنیا رفت در روزی که ابوبکر به خلافت نشست چون خبر به ابوقحافه رسید این آیه را تلاوت کرد «قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء» پس گفت وی را با کدام امتیاز بدین امر انتخاب کردند گفتند: بدین جهت که وی از دیگر افراد صحابه بزرگ‌سال‌تر است ابوقحافه گفت: اگر ملاک این امر باشد من از او بزرگ‌سال‌تر هستم. [۱۹]

مرحوم طبرسی در احتجاج در روایتی آورده است که بعد از این که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ از دنیا رفت و مردم ابوبکر را به خلافت برگزیدند ابوبکر نامه‌ای به پدرش بدین مضمون نوشت: تمامی قوم به خلافت من راضی شدند و مرا به امارت و خلافت برگزیدند تو نزد من بیا تابه تو نیکوئی بسیار کنم.» چون نامه ابوبکر به پدرش رسید ابوقحافه از روی خشم و ناراحتی به آورنده نامه ابوبکر گفت چرا علی ﷺ را از خلافت منع کردید در حالی که پیامبر ﷺ به امر خداوند حضرت علی - علیه السلام - را به



خلافت برگزیده بود چرا ابوبکر و انصار و مهاجرین خلاف حکم پیامبر ﷺ عمل کردند. آورنده نامه ابوبکر گفت: به خاطر این که سن علی - علیه السلام - کم بود و همچنین او عده‌ای از بزرگان قریش را به قتل رسانده بود و ابوبکر از علی بزرگتر بود لذا جمیع قوم او را به خلافت برگزیدند. ابوحافه گفت: اگر چنانچه بزرگی سن ملاک امر خلافت است پس من نسبت به ابوبکر بزرگ‌سال‌ترم. ابوحافه در ادامه گفت: خدای بزرگ شاهد است که این مردم بر علی وصی رسول خدا ظلم کردند در حالی که پیامبر به حکم خداوند برای ولایت علی از مردم بیعت گرفته بود. و تمامی ماهما را تأکید کرد که از علی - علیه السلام - اطاعت کنیم. آنگاه ابوحافه نامه‌ای بدین مضمون به پرسش ابوبکر نوشت: پسرم نامه‌ات بدستم رسید و چون آن را مطالعه کردم آن را مانند نامه احمدقان و نامه دیوانگان دیدم و سراسر نامه تو ضد و نقیض است زیرا در جایی گفته بودی که من خلیفه پیامبر هستم و در جایی گفته بودی که مردم مرا به خلافت برگزیدند. این را بدان که در کاری که برای تو ظاهر و آشکار است در آن داخل نشوکه راه خروجی برای تو نیست و در دنیا و آخرت دچار ندامت و ضررخواهی گشت و بترس از عواقب آن در قیامت و نفس خود را ملامت کن و از آن بازدار. از تو می‌خواهم که این کار را به صاحبش واگذار کن و خود را در روز قیامت شرمنده مکن که سیاهروئی تو در نزد خداوند بسیار است و ترک این امر در امروز راحت‌تر است از روز قیامت. [۲۰]

۷- طبق گزارش طبری قبل از ماجراهی سقیفه، ابوبکر خلیفه

شمرده شد:

انصار زیر سایبان بنی ساعدہ فراهم آمده اند که با یکی از خودشان بیعت کنند و می‌گویند: یک امیر از ما و یک امیر از قریش. گوید: ابو بکر و عمر سوی آنها رفتند و همیگر را می-

کشیدند تا آنجا رسیدند.

عمر خواست سخن آغاز کند، ابو بکر او را از سخن منع کرد و عمر گفت: در یک روز دو بار نافرمانی خلیفه پیغمبر خدا نمی کنم. [۲۱]

عجب! هنوز یک نفر با ابی بکر بیعت نکرده است، هنوز حاضرین در حال مشورت در مورد رهبری سعد بن عباده می باشند، تازه ابی بکر می خواهد انصار را قانع سازد، که عمر وی را خلیفه پیغمبر ﷺ می خواند.

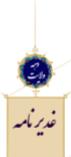
۸- در تاریخ هم علاوه براین که اکثر مورخین به حدیث غدیر پرداخته اند، گزارش هایی دیگر هم آورده اند، برای نمونه نامه معاویه به پسر ابی بکر چنین است :

«ما از همان روزگار که پدرت زنده بود، فضل و مقام پسر ابوطالب را می شناختیم و رعایت حق او را لازم می دانستیم، لیکن هنگامی که پیغمبر اکرم در گذشت، پدر تو و فاروقش، نخستین کسانی بودند که حق علی را گرفتند و در امر او مخالفت کردند و در این کار با هم اتفاق و اتحاد داشتند و اگر نبود آنچه پدرت پیش از این انجام داد، ما با علی بن ابی طالب مخالفت نمی کردیم و این امر را به او تسلیم می نمودیم، لیکن دیدیم پدرت این کار نسبت به او انجام داد ما هم به همان روش رفتیم» [۲۲]

نیز زمانی که رسول خدا ﷺ قبیله بنی عامر بن صعصعه را به اسلام دعوت کردند، یکی از آنان گفت:

«اگر ما پیرو تو شویم و خداوند تورا بر مخالفات چیره کند آیا این «امر» پس از تو از آن ما خواهد بود؟» رسول خدا ﷺ پاسخ دادند: «الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء» «این امر به دست خداست که آن را هر کجا که بخواهد قرار می دهد.» [۲۳]

بدین ترتیب باید گفت برخی قبایل مانند بنی عامر از همان دوران بعثت دراندیشه جانشینی رسول خدا ﷺ بوده اند. در این



صورت چگونه ممکن است در طول دوره ۵۰ ساله هجرت، هیچ کس در این باره سوالی نکرده و یا آن حضرت ﷺ چیزی نفرموده باشد؟ [۲۴] علاوه در اینجا نه تنها رسول خدا ﷺ مسئله جانشینی خود را نکردند بلکه آن را یک امر الهی نسبت دادند. همچنین زمانی که مردم جهت بیعت با ابی بکر گردآمده بودند، ابی سفیان خطاب به امام علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با توبیعت کنم. [۲۵]

هرچند امام علی علیه السلام را طرد کردند چرا که از این کار نیت نادرستی داشت. از این واقعه تاریخی معلوم می‌شود که در غدیر خم مسئله امامت و رهبری امیر مومنان علی علیه السلام مطرح بود که ابی سفیان در آن برده از زمان هم آن را مطرح کرد. مسعودی در کتابش چنین آورده: «هنگامی که در روز سقیفه با ابو بکر بیعت شد و روز سه شنبه نیز دوباره از توده مردم برای او بیعت گرفتند علی آمد و گفت: کار ما را تباہ کردن و با ما مشورت نکردن و حق ما را نگه نداشتی ابوبکر گفت: آری ولکن از روز فتنه ترسیدم!» [۲۶]

ناگفته روشن است که سخن ابوبکر بهانه ای بیش نیست، واقعیت آن است که اگر با مولی بیعت می‌شد فتنه زدایی صورت می‌گرفت. زیرا این علی بود که فتنه شناس بود، رد کردن فتنه ابوسفیان نمونه ای از فتنه شناسی علی علیه السلام است.

ابن قتيبة دینوری درباره خودداری علی علیه السلام از بیعت با ابوبکرمی نویسد:

ابو عبیده به علی گفت: پسر عموم، تو کم سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم تواند. تو تجربه آنان را نداری، به اندازه آنان نیز کارها را نمی‌شناسی. ابو بکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبیه در نظر می‌گیرد، بنا بر این خلافت را به او بسپار، زیرا تو اگر زنده بمانی و عمری یابی، برای کار خلافت



خلق شده ای، و سزاوار در دست گرفتن کار خلافت هستی. تو با ویژگی هایی همچون دانش و آگاهی و فهم و نیز سابقه در دین اسلام و دامادی پیامبر ﷺ بر همه آنان برتری.

علی گفت: ای گروه مهاجران، خدا را در نظر آورید، خلافت و زمامداری محمد ﷺ را از خانه او خارج نکنید، و در خانه های خود جای ندهید، اهل و خاندان او را از مقامشان باز ندارید. ای مهاجران، سوگند به خدا، ما سزاوارترین مردم نسبت به کار خلافتیم، ما اهل بیت هستیم، خواننده کتاب خدا که آن را از روی فهم و بینش می خواند از خاندان ماست. ما آگاه به سنت رسول خدا ﷺ، آشنا به کار مردم، باز دارنده مردم از بدی، قسمت کننده بیت المال به طور مساوی در میان مردم هستیم. پس پیروی هوای نفس نکنید تا گمراه نشوید که در این صورت از حق فاصله بیش تری می گیرید.

بشیر به سعد انصاری در پاسخ علی گفت: اگر این سخنان را که اکنون می شنویم قبل از تو شنیده بودیم، حتی دو نفر نیز با تو به مخالفت بر نمی خاستند. علی، شبانه فاطمه دختر پیامبر ﷺ را بر چهارپایی سوار می کرد و به مجالس انصار می رفت و از آنان کمک و یاری می خواست. انصار در پاسخ می گفتد: دختر پیامبر ﷺ بیعت ما با این مرد به پایان رسیده است، اگر همسر تو قبل از ابوبکر نزد ما می آمد، ما با ابوبکر بیعت نمی کردیم. علی در پاسخ آنان می گفت: آیا شما می خواستید من پیامبر ﷺ را که رحلت کرده بود رها می کردم و برای به دست آوردن خلافت به جنگ و ستیز می پرداختم. فاطمه به انصار گفت: ابوالحسن آنچه سزاوار بود انجام داد، و شما نیز کاری کردید که خداوند آن را حساب خواهد کرد. [۲۷]

از این که ابو عبیده می گوید «**فصل لأبی بکر هذا الأمر**» بنا بر این



خلافت را به او بسپار» معلوم می‌شود که جریان غدیر خم درباره جانشینی وربری حضرت علی^{علیہ السلام} بود و امامت وربری امت اسلام، حق امیر مومنان علی^{علیہ السلام} بود، که ابو عبیده از حضرت علی^{علیہ السلام} و اگذاری آن را به ابوبکر خواستار بود.(ضمن این که ابو عبیده باز از دیدگاه جاهلیت مساله کمی سن و سال رام طرح کردنه از دیدگاه اسلام که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} بیست و سه سال برای آن تلاش و کوشش بسیار کردند یعنی تقوی و پرهیز کاری؛ که خود ابو عبیده هم اعتراض دارد که در این مورد هم حضرت علی^{علیہ السلام} از همه برتر است.)

در این باره این عبد البرهم در «الاستیعاب» چنین گزارش نموده است: بعد از رحلت پیامبر گفتیم که اولیای پیامبر ما هستیم و در ولایت کسی با ما به منازعه نمی‌پردازد و لکن قوم ما ابا کردند و دیگران را برای خلافت معین کردند. [۲۸]

«هنگامی که عمر به امیر مؤمنان علی^{علیہ السلام} گفت دست از تو بر نمی‌دارم مگر این که با ابوبکر بیعت کنی.، حضرت فرمودند: «احلب یا عمر حلب^ا لک شطوه، اشد له الیوم أمره لید عليك غدأ» [۲۹]

ای عمر از پستان خلافت تا می‌توانی شیر بدنش که سهم تو محفوظ است، و کار حکومت ابوبکر را محکم ساز که روزی به تو باز خواهد گرداند».

با توجه به این روند انتخاب در سقیفه که بیشتر به یک کودتای نظامی شباهت دارد تا انتخاب از روی سن نمی‌توان گفت که پیامبر به خاطر سن ابی بکر اورا به مسجد فرستاد و مردم با تمکن به این توجه پیامبر به او تمایل پیدا کرده و اورا انتخاب نمودند؛ به علاوه پیامبر برخی از جوانان از جمله عتاب بن اسید [۳۰] و اسامه و پدرش زید را برای حکمرانی و استانداری و فرماندهی نظامی انتخاب کرد[۳۱] لذا به هیچ وجه نمی‌توان گفت داشتن



سن زیاد از نظر پیامبر معيار بوده است تا مردم نیز به آن تمسک جسته و در سقیفه او را انتخاب کنند؛ اتفاقاً پیامبر در باره جوانان توجه و به آنان توصیه کرده است؛ [۳۲]

پیوشت‌ها:

- [۱]- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۷.
- [۲]- ابن سعد، طبقات، ج ۲، ص ۵.
- [۳]- همان.
- [۴]- همان، ص ۶.
- [۵]- همان.
- [۶]- واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۹۸۹/۱۴۰۹، چاپ سوم، ج ۲، ص ۶۳۷.
- [۷]- همان، ج ۱، ص ۳۸۴.
- [۸]- ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۹۲.
- [۹]- واقدی، پیشین، ج، ص ۱۸۳، ۴۶۹، ۳۷۱؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۳، ۲۷، ۳۸.
- [۱۰]- واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۲؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۲.
- [۱۱]- واقدی، همان، ج ۲، ص ۶۳۶؛ ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۴۸.
- [۱۲]- طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۸.
- [۱۳]- همان، ج ۱، ۱۶۳.
- [۱۴]- همان، ج ۱، ۱۶۴.
- [۱۵]- الطبرانی، المعجم الكبير، تحقیق: حمدى عبد المجید السلفى، دار إحياء التراث العربى، ۱۹۸۵-۱۴۰۵، چاپ دوم، ج ۶، ص ۲۲۱؛ وبالذکرى تغيير در عبارت: أبى بكر أحمدر بن موسى ابن مردویه



الأصفهانى، مناقب على بن أبي طالب عليهما السلام وما نزل من القرآن
فى على عليهما السلام، جمعه ورتبه وقدم له : عبد الرزاق محمد حسين
حرز الدين، قم، دار الحديث، ١٤٢٤ - ١٣٨٢ ش، چاپ دوم، صص ١٠٤ -
١٠٣

[١٦]- ابن عساكر، پيشين، ج ٤٢ ، ص ٣٩٢ : القندوزى، پيشين، ج ١
ص ٢٣٥ ؛ ابن الجوزى، الم الموضوعات ، تحقيق : عبد الرحمن محمد
عثمان، المدينة المنورة، المكتبة السلفية، ١٣٨٦ - ١٩٦٦ ، چاپ اول،
ج ١ ، صص ٣٧٦ - ٣٧٧ ؛ عبد الله بن عدى ، الكامل ، تدقیق : یحیی
مختار غزاوى بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، محرم
١٤٠٩ - ١٩٨٨ م، چاپ سوم، ج ٤ ، ص ١٤

[١٧]- البلاذری، پيشين، ج ٢، صص ٢٧٣-٢٧٤؛ ابن ابی
الحیدد، پيشين، ج ٢، ص ٥٠. خطب أبو بکر حین بویع و استخلف،
فقال: ألا و إنى قد ولیتكم و لست بخیرکم. ألا و قد كانت بیعتی
فلتلة و ذلك أنى خشیت فتنۃ»

[١٨]- البلاذری، پيشين، ج ٢، ص: ٢٦٣؛

[١٩]- ابن ابی الحیدد، شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ٢٢٢.

[٢٠]- طبرسی، احتجاج، ترجمة نظام الدین احمد غفاری مازندرانی،
چاپخانه مهر استوار قم، ج ١، ص ٣٦٧-٣٦٦-٣٦٥.

[٢١]- هاتیک الانصار قد اجتمعت فى ظله بنی ساعده، یبایعون
رجالا منهم، یقولون: منا امير و من قریش امیر، قال: فانطلق
ابو بکر و عمر يتقدادان حتى أتیاهم، فاراد عمر ان یتكلم،
فنهیه ابو بکر، فقال: لا اعصی خلیفه النبی ص فی یوم مرتین.
الطیری، پيشين، ج ٣، ص ٢٠٣

[٢٢]- المسعودی (مسعودی)، أبو الحسن على بن الحسين بن
على، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق: اسعد داغر، قم، دار
الهجرة، ج دوم، ١٤٠٩، ج ٣، صص ١٣-١٢؛اما بلاذری پایان نامه را
چنین آورده:.. ولو لا ما سبقنا إليه أبوک و انه لم یره موضعا

- للأمر، ما خالفنا على بن أبي طالب و لسلمنا إليه، ولكن رأينا
أباك فعل أمراً اتبناه و اقتفونا أشره ... بلاذرى، پيشين، ج ٢، ص ٣٩٧.
- [٢٣]- طبرى، پيشين، ج ٢، ص ٣٥٠؛ عبد الملك بن هشام (ابن هشام)، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا و إبراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبى، بيروت، دار المعرفة، بى تا، ج ١، ص ٤٢٤-٤٢٥؛ ابن اثير، پيشين، ج ٢، ص ٩٣.
- [٢٤]- جعفريان، رسول، سيره رسول خدا، قم، دليل ما، ١٣٨٣، چاپ سوم، ص ٦٦٩.
- [٢٥]- طبرى، پيشين، ج ٣، ص ٢٠٩، ابن اثير، پيشين، الكامل، ج ٢، ص ٣٢٥-٣٢٦.
- [٢٦]- «لما بويع أبو بكر في يوم السقيفة و جددت البيعة له يوم الثلاثاء على العامة خرج على فقال: أفسدت علينا أمورنا، ولم تستشر، ولم ترئ لنا حقاً، فقال أبو بكر: بلى، ولكنني خشيت الفتنة» مسعودي، پيشين، ج ٢، ص ٣٠: ١.
- [٢٧]- ابن قتيبة دينوري، المغازى، ج ١، ص ٣٠-٢.
- [٢٨]- أبو عمر يوسف بن عبد الله (ابن عبد البر)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق: على محمد البحاوى، بيروت، دار الجيل، ١٩٩٢/١٤١٢، چاپ اول، ج ٢، ص ٤٩٧.
- [٢٩]- ابن قتيبة الدينوري، پيشين، ج ١، ص ٢٩؛ ابن ابى الحدید، پيشين، ج ٦، ص ١١؛ الجوهرى، لسقیفہ و فدک، بیروت، شرکة الكتبى للطباعة والنشر، ١٤١٣ - ١٩٩٣ م، چاپ دوم، ص ٦٢.
- [٣٠]- تاريخ ابن خلدون ج ٢،٤٦٦.
- [٣١]- الاستيعاب ج ١، ص ٧٥.
- [٣٢]- المنظوم ج ٧، ص ٢٦٤.



۵. چرا مردم صدر اسلام که در جمع آوری قرآن این قدر اهتمام داشتند حادثه‌ی غدیر را فراموش کردند و این اشتباه بزرگ را مرتکب شدند؟

 در پاسخ به این پرسش مهم به استحضار می‌رسانم؛ که حوادث و اشتباهات تاریخی همیشه ناشی از غفلت و فراموشی، نمی‌باشد. بلکه بسیاری از اشتباهات بزرگ و کوچک، از روی آگاهی و اغراض خاصی، صورت می‌گیرد که قضیه غدیر خم از این نوع می‌باشد.

توضیح مطلب، این است که حادثه غدیر خم^[۱] یک حادثه کوچک و ساده نبوده است تا قابل فراموش شدن باشد آن هم در مدت بسیار کوتاه تا زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - بلکه این حادثه در شرایطی به وقوع پیوست که در آن مقطع از تاریخ اسلام، از جهت حجم وسیع جمیعت حاضر در آن صحنه، بی‌نظیر بود و تاریخ اسلام تا آن روز مشابه آن را ندیده بود.

یکی از عوامل مهمی که باعث شد این حادثه تاریخی تبدیل به یک خاطره جاودانه و فراموش نشدنی گردد و برای همیشه در اذهان باقی بماند، هین حضور با شکوه صحابه در مراسم انتصاب امیر المؤمنین علی^{علیهم السلام} از سوی پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود بر اساس منابع روائی و تاریخی شیعه و سنی، پیامبر صلی الله علیه و آله - در بازگشت از سفر حججه‌الوداع در سال دهم هجری روز هجدہم ذی الحجه در حضور جمیعت انبوی از حجاج - که تعداد آنان ۱۲۰۰۰ نفر نقل شده است - بنا به دستور الهی موضوع جانشینی علی^{علیهم السلام} را در سخنرانی تاریخی غدیر خم مطرح نمود و علی^{علیهم السلام} را به عنوان رهبر مسلمانان بعد از خود معرفی فرمود و حاضرین را مکلف به ابلاغ پیام، به غائبین نمود که بعد از سخنرانی حضرت، جمیعت انبوی صحابه دسته دسته به امیر المؤمنین - علیه السلام - با ابراز

تبریک و تهنیت، اعلام بیعت نمودند و عده‌ای از بزرگان صحابه از جمله ابوبکر و عمر شخصاً با علی^{علیہ السلام} دست بیعت دادند.^[۲] که بیش از ۶۰ نفر از علماء اهل سنت، موضوع بیت ابوبکر و عثمان را در کتاب‌های خود ذکر نموده‌اند.^[۳]

این واقعه تاریخی در میان مسلمانان آن روز در همه شهر و محله‌ها انکاس وسیعی داشته و موج آن در همه مناطق مردم را نسبت به موضوع جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله - باخبر نموده است و با توجه به حضور همگانی و بیسابقه مسلمانان از راههای دور و نزدیک در مراسم حج آن سال، حداقل حدود یکصد و بیست هزار نفر، گزارش این واقعه مهم را پوشش خبری داده و حکایت آن را در مناطق مختلف با خود به ارمغان برده‌اند.

از این میان اسامی تعداد زیادی از صحابه که این قضیه از زبان آنان نقل شده است، در کتاب‌ها ثبت گردیده است که مرحوم علامه امینی(ره) فقط از کتاب‌های دانشمندان اهل سنت تعداد یک صد و ده نفر از صحابه اهل بیت که هر کدام جداگانه به عنوان شاهدان قضیه آن را نقل نموده‌اند، شناسائی و تکتک آنان را معرفی نموده است.^[۴]

این در حالی است که تاریخ، موفق به ثبت و درج نقل بسیاری دیگر از شرکت‌کنندگان در غدیر خم، نشده است و یا اگر هم درج کرده است، دسته‌های سیاست در کار بوده‌اند که این گونه آثار را محو نماید. مخصوصاً با توجه به اینکه از عصر خلفاً بنا به دلائل سیاسی، تلاش وسیعی برای محو این گونه آثار شروع و تا مدت‌ها (سال ۹۹ هجری زمان عمر بن عبدالعزیز) ادامه داشت.^[۵]

وجود این تعداد از روایات اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله - در لابلای کتب اهل سنت، حاکی از پخش وسیع این داستان در میان مردم آن روز است که علیرغم خواست مخالفان غدیر،



حدائق یکصد و ده مورد از نقل‌های صحابه از زیر تیغ سانسور آنان گذشته و در صفحات تاریخ درز نموده و به ماهارسیده است. در قرن دوم که عصر تابعان است ۸۴ تن و در قرن‌های بعدی بیش از ۳۶۰ تن از راویان حدیث غدیر که همگی از علمای بنام اهل سنت می‌باشند آن را نقل نموده‌اند.^[۶] و تعداد ۲۶ نفر از دانشمندان مهم اهل سنت چون طبری، ابوسعید سجستانی، ابن عقده و... هر کدام کتاب‌های مستقلی در این مورد نوشته‌اند.^[۷] دومین عاملی که موجب جاودانگی و آفتانی شدن حادثه غدیر خم شده است، نزول آیات ۳ و ۶۷ سوره مبارکه مائده در این خصوص است که بیش از ۴۶ نفر از مفسرین و علمای برجسته اهل سنت اعتراف دارند بر اینکه این آیات در مورد قضیه انتساب علی^{علیہ السلام} توسط پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} در جریان غدیر نازل شده است.^[۸] در این واقعه تاریخی در قرآن کریم به عنوان سند دائمی مسلمانان، موجب شده است که مسلمانان همواره خاطره غدیر در اذهان آنان تداعی شود و زنده نگه داشته شود و هرگز فراموش نگردد. به همین جهت روز ۱۸ ذی‌الحجّه الحرام که روز نزول این آیات نیز می‌باشد به عنوان روز عید مسلمانان مطرح می‌شود.^[۹] گرچه شیعیان به طور خاص آن روز را به عنوان بزرگ‌ترین عید اسلامی می‌شمارند و تعلق خاصی به آن دارند ولی اختصاص به شیعه ندارد.

جمع‌بندی: از آنچه اشاره گردید، روشن شد که جریان غدیر خم چیزی نبوده است که مسلمانان صدر اسلام آن را به کلی فراموش نموده باشند و در اثر بی‌خبری و جهل از موضوع، دچار اشتباه و انحراف شده باشند بلکه این مسئله با توجه به سفارشات مکرر پیامبر صلی الله علیه و آله - در این خصوص به ویژه در مراسم و همایش بزرگ غدیر خم و نیز نزول آیات قرآنی در این مورد به عنوان یک موضوع حساس بیشترین انعکاس را در



میان مسلمانان، مخصوصاً ساکنان مدینه داشته است. واقعیت انکارناپذیر - که هیچ فرد منصفی نمی‌تواند آن را نفی کند - این است که قضیه غدیر به طور خاص و موضوع جانشینی علی‌الله‌آل‌بیت از سوی کسانی که با خلافت وی به مخالفت برخواستند، مورد انکار قرار گرفته و دیگران را نیز وادار به انکار و حداقل سکوت در این مورد نموده‌اند که شواهد تاریخی و تحلیل صحیح این مسأله گویای این واقعیت است.

بنابراین مشکل اصلی قضیه غدیر خم، جهل و یا فراموشی مردم نبوده‌است؛ و حداقل این سخن در مورد بیش از ۱۲۰ هزار نفری که شاهد و ناظر قضیه بوده‌اند قابل قبول نمی‌باشد - بلکه مشکلی اصلی به تعبیر قرآن «جَحْدٌ» و انکار مسئله بوده است که عده خاصی از باب «وَ جَحَدُوا إِلَيْهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا» [۱۰] با انگیزه خودخواهی و قدرت‌طلبی از روی یقین و آگاهی، آن را انکار نمودند و حرکت امت اسلام را از مسیر واقعی آن خارج نمودند که تبعات و آثار منفی جبران‌ناپذیر آن تا امروز کمر مسلمانان را خم نموده است.

معرفی منبع جهت مطالعه بیشتر:

کتاب «پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی - علی‌الله‌آل‌بیت -» نوشته استاد جعفر سبحانی چاپ سوم (۱۳۶۶) ناشر انتشارات جهان‌آرا.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] . الغدیر، ج ۱، ص ۹، چاپ دوم، ۱۳۶۶، دارالکتب الاسلامیه، تهران، «تعداد شرکت‌کنندگان از ۷۰ هزار تا ۱۲۰ هزار نفر نقل شده است.»

[۲] . و ممن هناء فی مقدم الصحابه الشیخان ابوبکر و عمر و کل یقوم: بِخِ بِخِ لَكِ یا بن ابیطالب اصحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه» (الغدیر، ج ۱، ص ۱۱، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ناشر

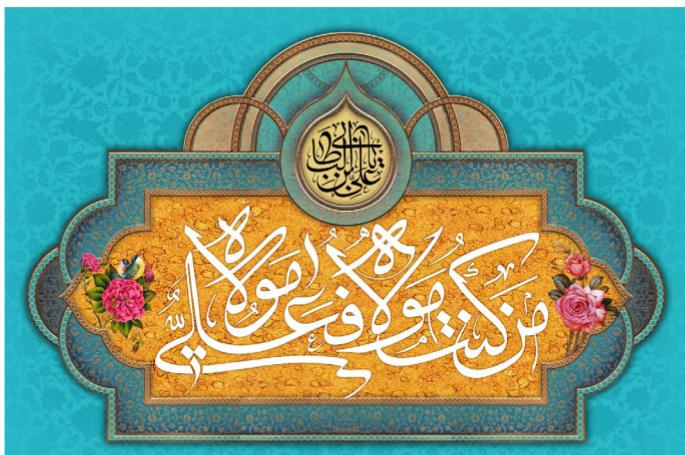


- دارالکتب الاسلامیه، تهران).
- [۳] . همان، ص ۲۷۲ الی ۲۸۲.
- [۴] . همان، ص ۱۱۴ الی ص ۶۱.
- [۵] . سیره پیشوایان، مهدی پیشوای، چاپ دوم، ۱۳۷۴، مؤسسه تحقیقاتی تعلیماتی امام صادق - علیه السلام -، قم.
- [۶] . الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۲ الی ۱۵۱.
- [۷] . همان، ص ۱۱۵۲ الی ۱۵۸ «طبری متوفای ۳۱۰ در کتاب بنام «الولایة فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را بیش از هفتاد تن نقل نموده است و ابن عقده متوفای ۳۳ در رساله «الولایه» خود آن را از ۱۰۵ نفر نقل کرده است.»
- [۸] . ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۱۱۴ الی ۲۳۸.
- [۹] . همان، ص ۲۶۷.
- [۱۰] . نمل، ۱۴.



بخش هفتم:

اہل سنت و غدیر



حوال ۱. آیا مورخان و محدثان اهل سنت نیز تفسیر شیعه

از آیه اکمال دین (آیه سوم سوره مائدہ) را قبول دارند؟

حوال جلال الدین سیوطی در تفسیر خود چنین نقل می کند: «در ذیل تفسیر آیه سوم مائدہ، ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابی هریره نقل کرده اند: روز عید غدیر خم و آن ۱۸ ذی الحجه زمانی بود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ، فائزل الایه الیوم اکملت لكم دینکم».

حضرت رسول ﷺ فرمود: هر کس من مولای اویم علی ﷺ مولای اوست پس آیه (فوق) نازل شد.^[۱]

عبدالله بن احمد حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل در ذیل آیه فوق چنین نقل می کند: به نقل از ابی سعید الخدری: «أن رسول الله لما نزلت (عليه) هذه الآية قال: الله أكتر على اكمال الدين و اتمام النعمه و رضا رب بر سالتني و ولائي علي بن ابی طالب من بعدي ثم قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والا و عاد من عاده و النصر من نصر و اخذل من خذله»

ترجمه: همانا رسول خدا ﷺ زمانی این آیه بر ایشان نازل شد فرمود: الله أكتر بر اکمال و اتمام دین و نعمتش و همانا خداوند بر رسالت من و ولایت علی ﷺ بعد از من راضی گشت و بعد از آن چنین فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی ﷺ مولای اوست خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمناش را دشمن شمار و یارانش را یاری و مخالفانش را ذلیل و خارگردان.^[۲]

أخبارنا الحاکم الوالد عن ابی حفص بن شاهین عن ابی هریره: هر کس روز عید غدیر خم روزه بگیرد مثل ۶۰ ماه است به خاطر آن که حضرت رسول دست حضرت علی ﷺ را گرفته و فرمود من کنت مولاہ فعلی مولاہ فقال له عمر بن خطاب بخ بخ لک یا ابن

ابی طالب». [۳]

ابن عساکر در تاریخ دمشق چنین آورده است: به نقل از ابو سعید خدری: چون پیامبر ﷺ علی ﷺ در غدیر خم نصب کرد و به ولایت او ندا داد جبرئیل ﷺ با این ایه بر او فرود آمد: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم». [۴]

کتاب تاریخ بغداد: به نقل از ابو هریره: «هر کس روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد روزه ۶۰ ماه برایش نوشته می شود و آن همان روز غدیر خم است هنگامی که پیامبر ﷺ دست علی ﷺ را گرفت و گفت آیا من ولی مومنان نیستم؟ گفتند چرا و ادامه خطبه غدیر و... که در آخر فرمود من کت مولا و لی آخر و خداوند این آیه را بر پیامبر ﷺ نازل کرد: امروز دینستان را برایتان کامل کردم و ادمه آن (آیه سوم سوره مائدہ)». [۵]

احمد بن حنبل: به نقل از علی بن حکیم اوی: «ما شهادت می دهیم که از رسول خدا ﷺ شنیدیم که برای علی رضی الله عنہ در روز غدیر خم چنین فرمود: آیا خداوند اولی بر مومنین نیست؟ همگی گفتند بلی سپس پیامبر ﷺ فرمود: من کت مولا فعلی مولا و ال من واله و عاد من عادا». [۶]

همین مطلب را شیخ محمد عبده در تفسیر المنار خود جلد ۶ صفحه ۴۶۴ و ۴۶۵ به همین صورت آورده است.

محمد بن شافعی در کتاب مطالب السئول در صفحه ۱۶ خود از ترمذی از کتاب صحیح ترمذی که او با اسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده است و در آن اشاره به غدیر خم و انتساب حضرت علی ﷺ به عنوان ولایت بعد از رسول معرفی کرده است.

«شمس الدین ذهبی شافعی دانشمند و مورخ معروف اهل ست



نیز از کثرت استناد و روایت وارد در مورد ولایت حضرت علی علیہ السلام و آیه سوم مائده و غدیر خم اظهار تعجب و شگفتی می کند.^[۷] چنان چه ملاحظه می شود این منابع و سخنان فقط قسمت ناچیز و خیلی اندک که از منابع و سخنان اهل سنت در مورد آیه فوق الذکر می باشد که می توان صورت تفصیلی آنها را در کتاب های زیر مشاهده کرد:

۱. کتاب ولایت، نوشته دانشمند معروف سنتی ابن جریر طبری.
۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴.
- ۳.مناقب خوارزمی، طبع نجف، ص ۱۳۰ قسمت روایات عاممه و خاصه در حدیث غدیر.
۴. کتاب اثبات الهاده، ج ۳، ص ۵۴۳.
۵. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۰.
۶. دهها کتاب دیگر از اهل سنت که به برخی از نویسندهای آنها در زیر اشاره می کنیم:
 - الف) کتب تاریخی: ابن قتیبه، ابن زولاق، شهرستانی، ابن اثیر، ابن ابی الحدید، وغیره.
 - ب) محدثین اهل سنت مورخین اهل سنت: احمد بن حنبل، حاکم نیشابوری، ترمذی، محمد بن ادریس وغیره.
 - ج) علماء کلامی اهل سنت: سید شریف جرجانی، تفتازانی، قوشجی، قاضی عبدالرحمن ایجی وغیره.
 - د) علماء لغوی اهل سنت: حمودی، ابن درید وغیره.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. سیوطی، جلال الدین، الدر المنشور فی تفسیر المأثور، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۲]. حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۰۱.



- [٣]. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، همان، ج ١، ص ٢٠٠.
- [٤]. ابن عساكر، تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٢٣٧.
- [٥]. خطيب بغدادي، كتاب تاريخ بغداد، انتشارات الموقع الوراق، ج ٨، ص ٢٩٠ و ٤٩٢.
- [٦]. احمد بن حنبل، مسنن احمد، انتشارات موقع الاسلام، ج ١، ص ١١٨.
- [٧]. ذهبي شافعى، شمس الدين، طبقات الشافعية، ج ٢، ص ٢٥٤.



جزء ۲. آیا تمام فرقه های اهل تسنن به حدیث غدیر و به ویژه کلام گهر بار رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم «من کنت مولا، فهذا علی مولا» اعتقاد دارند (و فقط با استدلال های بیانی و عقلی سعی در رد حدیث غدیر دارند و یا اینکه به اصل سندی این حدیث، اشکالی وارد می کنند).

بیش از سیصد نفر از بزرگان علمای اهل سنت به طرق مختلف حدیث غدیر و نزول آیات تبلیغ و اکمال دین را مستند از زیاده از صد نفر از صحابه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که سلطان الاعظین، ۶۰ نفر از مشهورترین و مورد اعتماد ترین علمای آنان را با کتاب هایشان که حدیث را نقل کرده اند نام می برد که از جمله آنها افراد ذیل است:

- ۱- محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود ج ۱.
- ۲- مسلم بن حجاج نیشابوری در ج ۲، صحیح مسلم.
- ۳- ابی داود سجستانی در سنن خود.
- ۴- محمد بن عیسی ترمذی در سنن خود.
- ۵- امام احمد حنبل در ج ۴، مسند خود.
- ۶- ابن تیمیه احمد بن عبد الحلیم در منہاج السنّة.
- ۷- ابوالقاسم بن عساکر در تاریخ دمشق.
- ۸- ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد.
- ۹- محمد بن یزید ابن ماجه قزوینی در سنن خود.
- ۱۰- سیوطی در تاریخ الخلفاء.

عده ای از علمای اهل سنت مانند محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم کتاب مستقلی به نام (کتاب الولایه) در مورد حدیث غدیر نوشته و حدیث را از هفتاد و پنج طریق روایت نموده. احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن کوفی معروف به ابن عقدہ در کتاب الولایه، حدیث غدیر را به یکصد و بیست و پنج

طريق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است.

ابوالقاسم حسکانی در کتاب الولایه، واقعه غدیر را مشروحا با نزول آیات نقل نموده است.

ابو جعفر طحاوی در کتاب مشکل الآثار صفحه ۳۰۸ می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است و احدی را نسبت به راویان آن طعنی نیست.^[۱]

احمد بن محمد عاصمی در دین الفتی می‌گوید: این حدیثی است که امت اسلامی آن را با پذیرش دریافت نموده و با اصول موافق است.^[۲]

ابو الفرج، ابن جوزی حنبلی در المناقب می‌گوید: علمای تاریخ اتفاق دارند بر این که داستان غدیر بعد از بازگشت پیغمبر از حجۃ الوداع در هجدهم ذی حجه بوده... و یکصد و بیست هزار تن این حدیث را از پیغمبر شنیده است.^[۳]

بنابراین سند این روایت از دیدگاه اهل سنت هیچ اشکال و خدشه ای ندارد، بلکه عمدۀ سخن اهل سنت در مورد دلالت حدیث غدیر است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- ترجمه الغدیر، ج ۲، ترجمه جمعی از مترجمان.
- ۲- عبقات الانوار، علامه میر حامد حسین.
- ۳- شباهی پیشاور، سید محمد سلطان الوعظین. عظیمی ۱۵۸۰

پیوشت‌ها:

[۱]. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه جمعی از مترجمان، بنیاد

بعثت، تهران، ج ۲، ص ۲۱۶.

[۲]. همان، ص ۲۱۷.

[۳]. همان، ص ۲۱۷.



۳. برخی اهل تسنن در توجیه واقعه غدیر، می‌گویند، حضرت علی^{علیہ السلام}، قبل از حججه الوداع به یمن فرستاده شده بود، و با مردم آن جا خوب برخورد نکرده بود و رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌خواستند رابطه مردم را با ایشان درست کنند، ماجرا یعنی چیست؟

از جمله حوادث سال دهم، اعزام مبلغ به شهرها و مناطق مختلف توسط پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌باشد؛ اقبال و توجه مردم «حجاز» به اسلام و اطمینانی که آن حضرت از ناحیه قبایل عرب پیدا کرد، به او فرصت داد که شعاع قدرت اسلام را به داخل کشورهای همسایه «حجاز» گسترش دهد. پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} برای نخستین بار یکی از یاران داشتمند خود به نام «معاذ بن جبل» را رهسپار یمن ساخت، تا ندای «توحید» و اصول آیین اسلام را، برای مردم یمن تشریح کند.

پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} در ضمن سفارش‌های خود به معاذ چنین توصیه فرمود: «از سخت گیری بپرهیز و مردم را به نویدهای الهی که از آن افراد با ایمان است، بشارت ده. در یمن با گروه اهل کتاب رو به رو می‌شوی و آنان از تو می‌پرسند: کلید بهشت چیست؟ در پاسخ آنان بگو: اعتراف به یگانگی و بی‌همتایی خداوند.»

گویا «معاذ» علیرغم احاطه‌ای که به کتاب و سنت داشت؛ با این حال به سوالی که از او درباره حقوق شوهر بر همسر، پرسیده بودند، نتوانست جواب کافی بدهد.[۱]

از این جهت پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} تصمیم گرفت وصی و جانشین خود، امیر مومنان^{علیہ السلام} را روانه یمن سازد تا در پرتو تبلیغات پیگیر و بیانات مستدل و نیروی بازو و شجاعت و شهامت بی نظیرش، اسلام را در آن منطقه و سرزمین گسترش دهد، گذشته از این «خالد بن ولید» چندی پیش از علی^{علیہ السلام} از طرف پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} به یمن اعزام

شده بود، [۲] ولی وی نتوانسته بود کاری انجام دهد. به همین خاطر پیامبر اکرم ﷺ امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید و فرمود: یا علی! ترا به سوی یمن اعزام می‌دارم تا آنان را به اسلام دعوت کنی و احکام خدا و حلال و حرام او را بیان نمائی... امیر المؤمنین علیه السلام در مدت اقامت خود در یمن، قضاوت‌های حیرت انگیزی نمود که بسیاری از آن‌ها در کتب تاریخ و حدیث ضبط شده است. [۳]

پیامبر اکرم ﷺ مکتوبی نیز به اهل یمن توسط علی علیه السلام ارسال کرده بود.

«براء بن عازب» از کسانی بود که در یمن ملازم امیر المؤمنین علیه السلام بود وی نقل می‌کند: وقتی علی علیه السلام به نخستین نقطه مرزی یمن رسید، صفوف سربازان اسلام را که در آن جا قبله به فرماندهی خالد بن ولید استقرار داشتند، منظم نمود و نماز صبح را با جماعت خواند. سپس تمام افراد قبیله «حمدان» را که از بزرگترین قبایل بودند، برای شنیدن نامه پیامبر ﷺ دعوت نمود. وی پیش از خواندن پیام رسول خدا علیه السلام خدا را حمد و ثنا گفت. سپس پیام پیامبر ﷺ را برای آنان خواند شکوه مجلس، شیرینی بیان، عظمت گفتار پیامبر اکرم ﷺ آن چنان قبیله «حمدان» را تحت تأثیر قرار داد که همگی در ظرف یک روز، اسلام آورند. امیر المؤمنان علیه السلام جریان را به وسیله نامه ای به اطلاع پیامبر اکرم ﷺ رسانید. پیامبر ﷺ پس از اطلاع، آن چنان خوشحال گشت که با سرور و شادی تمام، سر به سجده نهاد و شکر خدا را به جای آورد و سپس سر بلند کرد و فرمود: درود بر ملت «حمدان». اسلام این گروه، سبب شد که ملت یمن تدریجاً به اسلام بگرond. [۴]

بنابراین، مأموریت امام علی علیه السلام در یمن در هر دوبار که به دستور پیامبر بیه یمن رفت موفقیت آمیز بود. [۵]



از اینروی جریان غدیر به امر پروردگار برای تعیین نهایی و ابلاغ نهایی جانشینی علی^{علیہ السلام} بود و ربطی به جریان یمن نداشت.
شب پره گر قدر آفتاب نداند - ذرَّه‌ای از قدر آفتاب نکاهد.

پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} چندین بار در طول رسالت خود جانشین خود را به مردم معرفی کرد مرحله نهایی که در اجتماع هزاران نفر از حاجیان که از مناطق مختلف بودند به معرفی امیر مومنان اقدام فرمودند، واقعه غدیر خم بود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تاریخ پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} دکتر محمد ابراهیم آیتی.
۲. فروع ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی.
۳. فروع ولایت، آیت الله جعفر سبحانی.
۴. الصحيح من سیره النبي الأعظم^{صلی الله علیه و آله و سلم} سید جعفر مرتضی عاملی.

پیوشت‌ها:

- [۱]. ابن هشام، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۸ - ۵۶۹.
- [۲]. بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۶۳.
- [۳]. مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۱۹۴؛ تاریخ کامل، ج ۲، ص ۳۰۵.
- [۴]. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۶۲ - ۶۰.
- [۵]. مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۶۲، طبقات کبری، ج ۲، ص ۳۳۷، مسند احمد حنبل، ج ۱۳۶۱؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ص ۷۷۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۴۳ این منابع که نویسنده آنان اهل سنت هستند موققیت امیر مومنان را در این جریان نوشته‌اند.





۴. اهل تسنن و برخی از روشنفکران ادعا می کنند که اگر مسأله غدیر به امامت و ولایت ارتباط داشت، پس چرا ائمه شیعه هیچگاه برای اثبات امامت خود و ابطال رفتار خلفا به آن استدلال نکرده‌اند؟!



برخلاف آن چه اهل تسنن و برخی از شبه روشنفکران مطرح می کنند، امامان شیعه در موقع متعدد و گوناگونی، در اثبات حقانیت موضع اهلیت در مسأله خلافت و ولایت، در کنار استناد به احادیث نبوی و آیات فراوان، به حادثه غیر قابل انکار غدیر استشهاد کرده و آن را سندی غیر قابل تردید، در نصب امام امیر المؤمنین علیهم السلام از سوی خداوند و به واسطه پیامبر ﷺ معرفی کرده‌اند. در این نوشتار و به طور اجمالی به پاره‌ای از گزارش‌های مستند و قابل اعتماد اشاره می کنیم.

یکم: از میان امامان اهلیت علیهم السلام، امام علی علیهم السلام در چند موقف، برای اثبات حقانیت خود و رد استدلال مخالفان، به این واقعه و احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون آن مطرح شده استدلال کرده‌اند:

- در احتجاج امام علیهم السلام بر پنج تن از اهل شوری، برای اثبات اولویت خود به خلافت؛ بعد از استدلال به موارد فراوان دیگر فرمود: «فانشدکم بالله: هل فيكم احد [غيري] { قال له رسول الله - علیهم السلام - من كنت مولاهم فعلى مولاهم، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره لبیل الشاهد الغائب، غيري؟ قالوا: اللهم لا و...». [۱۱] آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که درباره من گفته: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. خدایا دوست بدار دوستش را و دشمن بدار دشمنش را. شاهدان به غایبان برسانند... درباره او چنین سخنی گفته باشد؟



غدیر نام
اهلیت

اهلیت
و غدیر

همه گفتند: به خدا سوگند نه!

۲. احتجاج امام علیہ السلام با گروه زیادی از مهاجر و انصار.[۲]

۳. احتجاج امام علیہ السلام در جمع زیادی از مردم کوفه.[۳]

۴. احتجاج امام علیہ السلام در جنگ جمل.[۴]

۵. استدلال امام علیہ السلام به این حدیث در جنگ صفين.[۵]

دوم: استدلال حضرت زهرا - سلام الله علیها - در خطبه معروف خود در مسجد مدینه، آنجا که فرمود: «انسیم قول رسول الله ﷺ وسلام یومن غدیر خم: من کنت مولا فعلی مولا، و قوله ﷺ وسلام: انت منی بمنزله هارون من موسی علیہ السلام». [۶] آیا بیان رسول خدا علیہ السلام را در روز غدیر فراموش کرده اید: که فرمودند هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست و فرمودند: یا علی تو نسبت به من، به منزله هارون هستی نسبت به موسی علیہ السلام.

سوم: امام حسن علیہ السلام در احتجاجی که در سال ۴۱ هجری در جریان صلح، با معاویه داشتند، در اینکه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی شایسته مقام امامت بود، به این حدیث استدلال نمودند.

حضرت در ضمن یک سخنرانی، بعد از حمد و ثنای الهی و ذکر پیامبر و فضائل اهل بیت - علیهم السلام - به اینجا رسیدند که «سمعوه يقول لابی: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدي.

و قد رأوه و سمعوه حين أخذ بيده بعدي خم و قال لهم: من كنت مولا فعلى مولا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، ثم امرهم أن يبلغ الشاهد الغائب». [۷] و... «و همه شنیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پدرم فرمود:

تو برای من به منزله هارون هستی نسبت به موسی الا آینکه بعد از من پیامبری نیست: و همه دیدند و شنیدند هنگامی که پیامبر دست پدرم را در غدیر خم گرفت و به مردم گفت: هر کس



من مولای اویم، علی مولای اوست.
خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار
کسی که او را دشمن می‌دارد و سپس فرمود: که حاضران به
غایبین برسانند و...».

چهارم: استدلال امام حسین علیه السلام به حدیث غدیر در سال (۵۸)،
(۵۹) هجری: امام حسین علیه السلام یک یا دو سال قبل از مرگ معاویه
به همراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عده‌ای از بنی
هاشم برای انجام حج، به مکه عزیمت نمودند. امام در آن سال
بنی هاشم و شیعیان را در منی به دور خود جمع کرد و بعد
از سخنرانی آتشین و شدیدی بر علیه معاویه که ولایت‌عهدی
یزید را مطرح کرده بود، و ذکر بیاناتی در مورد غصب خلافت و
فضیلت و برتری خود و اهل بیت - علیهم السلام - داشتند، به
حدیث غدیر اشاره کردند: «اَنْشَدَكُمُ اللَّهُ اَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَصَبَهُمْ يَوْمَ غَدِيرِ
خَمٍّ، فَنَادَى لِهِ الْوَلَايَةَ، وَقَالَ: وَلِيَلِيْغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ؟» قالوا: اللهم نعم... الحديث؛
شما را به خداوند سوگند می‌دهم آیا می‌دانید همانا رسول خدا
علیه السلام، پدرم علی را در روز غدیر خم به عنوان ولی نصب کرد و
گفت: حاضرین به غایبین برسانند؟ همه جمع گفتند: آری ما
گواهی می‌دهیم». [۸]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۷ الی ۴۲۲.
۲. احتجاج، ج ۱، ص ۲۹۶ الی ۳۰۶ و ج ۲، ص ۵۹، احمد بن علی بن
ابی طالب طبرسی، مترجم، بهزاد جعفری، دارالکتب الاسلامی.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱] . امینی، عبدالحسین احمد، الغدیر، مرکز الغدیر للدراسات
الاسلامیه، ۱۴۱۶ق، ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۳۲۷.
- [۲] . همان، ج ۱، ص ۳۳۴.



- [۳] . همان، ج ۱، ص ۳۳۹.
- [۴] . همان، ج ۱، ص ۳۷۸.
- [۵] . همان، ج ۱، ص ۳۹۴.
- [۶] . همان، ج ۱، ص ۳۹۶.
- [۷] . همان، ج ۱، ص ۳۹۷.
- [۸] . همان، ج ۱، ص ۳۹۸.



حل ۵. چرا در احادیث و روایات امامان بعد از علی^{علیه السلام} از سند بلا منازعه و محکم غدیر خم برای اثبات حق خلافت پدرشان و خودشان صحبتی نکرده و آنگونه که مظلومیت امام حسین^{علیه السلام} را در مجالس و منابر و سخنرانی هایشان می گفتند از غدیر هیچ نگفته‌اند؟ مخصوصاً با توجه به این نکته که خلافت حضرت علی^{علیه السلام} یک تکلیف و فرمانی از جانب خداوند متعال بود که در غدیر خم نازل شد؛ او اهمیت آن به حدی است که ما آن به عنوان «امامت» یکی از اصول دین می‌دانیم.

جزء قضیه «غدیر خم» جزء احادیث متواتر است و هیچ شکی در آن وجود ندارد و سند معتبری است بر اثبات مدعای شیعه و امامت علی^{علیه السلام} این حدیث مورد استفاده علمای طراز اول شیعه برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} قرار گرفته و کتاب‌های بسیاری در این زمینه تألیف شده است. امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} و سایر معصومان - علیهم السلام - در شرایط مناسب به آن استناد کرده‌اند.

اوّلین شخص از معصومان^{علیهم السلام} که به این حدیث و به این حادثه مهم جهان اسلام برای اثبات ولایت خود استناد کرد، خود امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} بود که در موقعیت‌های مختلف به این امر پرداختند؛ حضرت امیر^{علیه السلام} در جمع مهاجرین و انصار بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر فرمودند: «وَاللَّهِ كَمَا كَرِدْتُ كَسِيْ وَ نِزَاعٍ بَا آن درباره خلافت نمی‌ترسم، البتّه گمان نمی‌کردم کسی از شما مردم با ما اهلیت در امر ولایت منازعت و مخالفت نماید و خلافت را که حضرت واهب متعال برای ما حلال گردانید و حکایت روز غدیر خم را که از سید البشر، اکثر اربابان دین و ملت



استماع نمودند را بدون دلیل و حجت، بلکه تنها از روی عناد و عصبیت متروک گردانید». [۱] بعد از این سخنان امیرالمؤمنین علی الله ۱۲ نفر از آنان برخاستند و بر افضلیت و حق حضرت نسبت به خلافت اعتراف کردند.

هم چنین از جمله معصومانی که به حدیث غدیر استناد کردند، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بود، روزی عمر و اطرافیانش برای بیعت گرفتن از حضرت امیرالمؤمنین علی الله آمده بودند، خطاب به آنان فرمودند: «گویا، آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آمين در روز غدیر به شما به موجب حکم خدای تعالی تقریر کرده عهد گرفت، بلکه شرط نمود را نمی‌دانید و یا از خاطر خود آن عهد و پیمان را فراموش شده انگاشته‌اید، و شیوه تمرد و مخالفت را برگزیده‌اید. والله که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آمين در آن روز از شما و از اکثر امت عهد و پیمان نسبت به ولایت علی الله گرفت». [۲]

هم چنین امام حسن مجتبی الله در جریان جنگ با معاویه طی نامه‌ای خطاب به معاویه نوشتند: «ای معاویه تعجب می‌نمایی از آن که خالق البرایا هر یک از آن ائمه را فرد به فرد معین کرده است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آمين در روز غدیر خم و نیز در موارد متعدد به مردم معرفی فرمودند و ابلاغ کردند که آنان ۱۲ تن اند، که هر یک به نص ایزد اکبر معین و مقرر گردیده‌اند. سپس فرمود: اول آن‌ها امیرالمؤمنین علی الله است. [۳]

و با استناد به قضیه غدیر خم، ولایت و خلافت را حق خود و پدر بزرگوارشان دانستند.

از دیگر معصومان الله که به حدیث غدیر استناد کرده‌اند آقا امام رضا الله هستند که در حضور جماعتی از علماء که مأمورون آن‌ها را برای مناظره با حضرت دعوت کرده بود و در بحث امامت، به حدیث غدیر احتجاج کردند. [۴]

هم چنین عبدالعزیز از یاران حضرت نقل می‌کند ما در روزگار



حضرت رضالله^{علیه السلام} در شهر مرو بودیم، نخستین روز ورودمان در مسجد جامع گرد آمدیم، حاضران در مسجد از مسئله امامت و کثرت اختلاف مردم در این باب سخن می گفتند؛ من بر آقای خود وارد شدم و ایشان را از گفته های مردم باخبر ساختم، آن حضرت تبسی کردند و فرمودند: ای عبدالعزیز این مردم فریب عقاید خود را خورده اند.... در آخرین سفر حج پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} این آیه نازل شد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم». [۵] و مسأله امامت از تمامیت دین است. رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} از دنیا نرفت تا این که برای امتش دانستنی های دین را بیان فرمود و علی^{صلی الله علیه و آله و سلم} را برای ایشان به عنوان نشانه و پرچم هدایت و امام تعیین فرمودند«[۶] که اشاره به همان جریان غدیر است.

هم چنین امام کاظم^{علیه السلام} در مناظره با هارون الرشید فرمودند: «همانا ما معتقدیم ولایت جمیع خلائق با ماست، به خاطر قول پیغمبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} در روز غدیر که فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه».[۷]

لذا هر وقت امامان معصوم^{علیهم السلام} فرصت مناظره و بحث می یافتنند و شرایط را مناسب و مساعد می دیدند، به حدیث غدیر تمسک می کردند، و با آن اثبات ولایت حضرت امیر و خود را می نمودند اما همچنان که در تاریخ ثبت گردیده است، تمام امامان معصوم^{علیهم السلام} شرایط صحبت و مناظره و اظهار عقیده را نداشته اند.

اما با این حال در مواردی به طور عمومی و نیز در مجالس خصوصی و برای یاران خود حدیث غدیر را بیان و تبیین می فرمودند؛ و یاران خود را از آن با خبر می ساختند؛ هم چنین امام صادق^{علیه السلام} فرمود: «... سپس در حجۃ الوداع در روز غدیر، علی^{علیهم السلام} را به عنوان امام نصب کرد». [۸] هم چنین امام موسی بن



جعفر (علیهم السلام) در تفسیر آیه ۸ سوره بقره «یخداعون الله و الذین آمنوا...» «می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند و حال آن که فریب ندهند مگر خود را و این از سفاهت و نادانی است»^{۹۰} می فرمایند: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ علیه السلام را در روز غدیر به عنوان امام و رهبر مردم نصب کردند، و پیغمبر ﷺ عمر و تمام رؤسای مهاجران و انصار را امر فرمودند تا با عالیه السلام بیعت کنند و آنان نیز این کار را کردند، خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود.^{۹۱}

غدیر نه تنها مورد استناد معمومان ﷺ بوده بلکه بعضی از صحابه نیز بدان استناد و احتجاج کردند، به طور مثال امام صادق علیه السلام فرمودند: «سلمان فارسی سه روز پس از دفن پیامبر اکرم ﷺ خطبه ای خواند و در آن مردم را در مورد این که چرا خلافت را از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته و به دیگری سپردند، مورد نکوهش قرار دادند. در فرازهایی از این خطبه گفتند: «بر شما باد به فرمان برداری امیرالمؤمنین علیه السلام که به خدا سوگند در روز غدیر ما به دفعات در حضور پیامبر اکرم ﷺ تحت عنوان وصیت و امارت بر او (علیه السلام) - سلام نمودیم و پیوسته رسول خدام ﷺ با تأکید ما را بدان کار و امیداشت حال مردم را چه شده که با علم به فضائلش بر او حسد می بردند؟...».^{۹۲}

هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «پس از خطبه ابوبکر، ابی بن کعب برخاست و این گونه سخنرانی کرد: «ای گروه مهاجر که خشنودی خدا را در نظر داشته و در قرآن مورد ثنای الهی قرار گرفتید و ای گروه انصار که در شهر ایمان سکنی گزیدهاید، آیا فراموش کردهاید و یا خود را به فراموشی زدهاید، آیا تبدیل عهد و پیمان کردید، و یا تغییر آیین دادهاید، یا خذلان اختیار کردهاید، یا عاجز شدهاید، مگر فراموش کردهاید که رسول



خدادلیل در روز غدیر در میان ما بپاکست و علی‌الله را در مقابل همه نگه داشت و فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» هر کس من مولای او هستم بعد از من علی مولای اوست و هر کس من نبی او هستم علی امیر اوست» [۱۱] ولی گوش شنوا نبود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- الغدیر، علامه امینی.

۲- المراجعات، علامه شرف الدین.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. طبرسی، الاحتجاج، ترجمه غفاری مازندرانی، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۸۸.
- [۲]. همان، ج ۱، ص ۳۲۱.
- [۳]. همان، ج ۳، ص ۸۲.
- [۴]. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق، ج ۴۹، ص ۲۰.
- [۵]. مائدہ / ۳.
- [۶]. طبرسی، الاحتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، تهران، دارالكتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۴۵۷.
- [۷]. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۱۴۷.
- [۸]. همان، ج ۳، ص ۳۹۹.
- [۹]. همان، ج ۶، ص ۵۱.
- [۱۰]. الاحتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، همان، ج ۱، ص ۲۵۳.
- [۱۱]. همان، ج ۱، ص ۲۵۵.



چهل و ششمین می خواستم بدائیم که آیا از منابع اهل سنت
ستندی درباره مخالفت اصحاب بزرگی همچون سلمان
فارسی، عمار یاسر و مقداد با غصب خلافت امیر المؤمنین و
مخالفت با خلفای وقت یافت می شود. چراکه خود آنان
به این استناد می کنند که عمار در رکاب عمر شمشیر زده
است و همینطور می گویند سلمان فارسی یکی از حاکمان
خلیفه دوم بوده است؟

چهل و هفتمین مهم ترین دلیل اهل سنت بر مشروعیت و حقانیت نهاد
خلافت، مساله اجماع مسلمانان یا اجماع اهل حل و عقد «بزرگان
و نخبگان جامعه اسلامی» بر پذیرش و قبول آن، پس از پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم است. متکلمان و مورخان اهل سنت در آثار کلامی و تاریخی
شان، برای صحت و اعتبار دستگاه خلافت مکرر به این دلیل
یعنی اجماع و اتفاق سران صحابه و یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم استناد
کرده اند. ابن تیمیه بیعت با ابوبکر را اجماعی دانسته و چنین
می گوید: «مهاجرین و انصاری که یاور پیامبر صلی الله علیه و آله
بودند و اسلام به وسیله آنها قوت و عزت گرفت و به وسیله آنها
بشرکان مغلوب شده و جزیره العرب فتح شد، با ابوبکر بیعت
کردند و تمام کسانی که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده بودند با
ابوبکر نیز بیعت کردند». [۱]

چهل و هشتمین علاوه بر مباحث و نکات علمی که در باره اصل حجیت و اعتبار
اجماع (به خصوص هنگامی که در برابر نص قرار بگیرد) وجود
دارد. واقعیات تاریخی نشان می دهد که اصولاً شکل گیری
دستگاه خلافت مورد اتفاق و اجماع مسلمانان صدر اول نبوده و
هرگز امضا و تأیید همه مسلمانان یا همه سران صحابه و یاران
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به همراه نداشته اند. براساس منابع تاریخی خود
أهل سنت، عده ای از یاران بزرگ پیامبر و شخصیت های برجسته

تاریخ اسلام با تأسیس و استمرار دستگاه خلافت، به مخالفت برخاسته و از بیعت با خلیفه اول در ابتدای کار سر باز زده است. ما در ذیل تنها به بخشی از گفته های مورخان و صاحب نظران اهل سنت درباره مخالفت جمع بزرگی از یاران پیامبر، با دستگاه خلافت اشاره می کنیم.

از منابع تاریخی اهل سنت چنین بر می آید که مخالفت با جریان سقیفه منحصر به افرادی که اسم شان در برخی از کتب تاریخ ذکر شده نیست، بلکه تعدادی زیادی از مسلمانان صدر اول از جمله انصار مدینه در ابتدای کار خلافت، روی خوشی به آن نشان نداده است. اما از میان آنها تنها کسانی نام شان به عنوان مخالف، در تاریخ ذکر شده که از نظر شأن و منزلت، جایگاه ویژه نزد پیامبر و میان مسلمانان داشته است. اشخاصی چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، مقداد (کسانی که در متن سوال فوق، نام برده شده) جزء همین افراد هستند. و ما نیز در پاسخ به این سؤال، تنها به مخالفت همین شخصیت ها که در منابع اهل سنت بازتاب یافته اند اشاره می کنیم.

۱- محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری که نزد اهل سنت پس از قرآن متقن ترین کتاب محسوب می گردد به نقل از خلیفه دوم آورده است که: «عمر گفت: بعد از وفات پیامبر ﷺ، انصار با ما در امر خلافت ابوبکر مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه جمع شدند و علی ﷺ و زبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالفت کردند»^[۲] بخاری ادامه سخن را نیاورده و از ذکر نام همراهان علی ﷺ و زبیر خودداری کرده است. اما مورخان اهل سنت نام و مشخصات یکایک آنان را ذکر کرده اند که در ادامه این نوشتار می آید.

۲- ابو الفدا عمادالدین اسماعیل بن علی در کتاب المختصر فی تاریخ البشر نقل می کند: «عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم

به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. جز گروهی از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص و مقداد بن عمرو و سلمان فارسی و ابوذر و عمار و براء بن عازب و ابی بن کعب که بیعت نکردند و گرایش به علی^{علیہ السلام} داشتند.^[۳] اینها در واقع نام کسانی اند که با دستگاه سقیفه مخالفت کردند و محمد بن اسماعیل بخاری به خاطر ملاحظاتی که داشته از ذکر نام آنها خودداری کرده است.

۳- زین الدین عمر بن مظفر مشهور به ابن وردی در تاریخ خود چنین می‌گوید: «و به تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده مباردت کردند، سپس عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند... جز گروهی از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص و مقداد بن عمرو و سلمان و ابوذر و عمار و براء بن عازب و ابی بن کعب، و ابوسفیان (که اینها بیعت نکردند) و در خانه‌ی علی^{علیہ السلام} - به عنوان تحصن و اعتراض جمع شدند» و سپس عتبه اشعاری سرود بدین مضمون که: نمی‌دانم چرا امر خلافت و جانشینی از بنی هاشم برگشت و بعد از آن از ابی الحسن علی^{علیہ السلام}. مگر نه اینکه او اولین ایمان آورنده‌ی به اسلام از بین مردم و سابقین ایشان بود؟ و مگر نه اینکه او داناترین مردم به قرآن خدا و سنت پیامبر می‌باشد؟ مگر نه اینکه او نزدیک ترین شخص به پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود؟ او کسی بود که جبریل در غسل و کفن پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} کمک کننده‌ی او بود، مگر جز علی^{علیہ السلام} مجمع اوصاف و کمالات کیست؟ آنچه اوصاف و کمال که در او جمع شده است در باقی مردم وجود ندارد.^[۴]

۴- عبدالمالک شافعی کسانی را که با ابوبکر بیعت نکردند اینگونه نام می‌برند: «در آن روز سعد بن عباده، گروهی از خزر جیان، علی^{علیہ السلام} و پسرانش، زبیر، عباس عمومی پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم}، بنی هاشم، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد و غیر آنها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف

کردند سپس همه آنها بیعت کردند و عده‌ای از آنها با عجله و عده‌ای با تأخیر با ابوبکر بیعت کردند مگر سعد بن عباده که تا هنگام مرگش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد.»^[۵] چنانکه پیداست ایشان بعد از ذکر نامبرگان می‌گوید غیر از اینها کسانی دیگر نیز بودند که با ابوبکر بیعت نکردند «وغيرهم» از این تعییر علوم می‌شود که تعدادی افرادی که در ابتدا با ابوبکر بیعت نکردند بسیار بیشتر از آنها بوده اند که در تاریخ نام شان ذکر شده است. اما مورخان تنها نام کسانی را ذکر کرده اند که شخصیت و موضع گیری آنها در جریان سقیفه از حیث اجتماعی دارای اهمیت بوده اند.

۵- ابن ابی الحدید معتلزی روایتی مفصلی از براء بن عازب نقل می‌کند که در بخشی از آن آمده است: «چون شب شد مقداد و ابوذر و سلمان و عمار بن یاسر و عباده بن صامت و حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام ، هیثم بن تیهان را دیدم که می خواهند امر خلافت به عنوان شورا، بین مهاجرین بر گردد. براء می گوید: این خبر به ابو بکر و عمر رسید. سراغ ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را در باره علی بن ابی طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبدالمطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن

ابی طالب به تنهاشی بر شما آسان می شود.»^[۶] از این روایت چنین بر می آید که مخالفت عده‌ی از شخصیتها مانند: مقداد، ابوذر، سلمان، عمار یاسر تا بدانجا پیش رفته است که جهت برگرداندن خلافت بر سر جای خویش، نزدیک به تصمیم گیریهای سیاسی و اقدامات عملی آنان بوده است

که البته در اثر کمی تعداد آنها و توطئه های جبهه مقابل و نیز توصیه های امام علی علیه السلام به یاران خود، اینگونه حرکتها نافرجام می‌ماند.

از مجموع آنچه گفته شد بدین نتیجه می‌رسیم که تکوین نهاد خلافت به دست کسانی چون ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح هرگز با اجماع و اتفاق نظر همه مسلمانان و یاران پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بلکه جمعی زیادی از سران صحابه و یاران با وفات پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم که در صدق ایمان و تعهدی آنان نسبت به اهداف و آرمانهای والا رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم جای هیچ تردیدی نیست، با تشکیل دستگاه خلافت و جریان سقیفه بنی ساعدۀ مخالفت کردند که سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عمار یاسر طبق اخبار متواتر تاریخی جزء آنان بوده‌اند.

اما ادعای اهل سنت در مورد اینکه برخی از این اشخاص تحت فرماندهی خلفا در جنگها شرکت داشته‌اند یا از سوی آنان به امر حکومت پرداخته‌اند. در پاسخ باید گفت: این گونه عملکردها هرگز به معنای تأیید و موافقت آنان با اصل خلافت نبوده است. بلکه آنان، یعنی کسانی که با تشکیل خلافت مخالفت کردند، بعدها در عین اینکه از نظر اعتقادی و نظری دستگاه خلافت را نامشروع و غاصبانه می‌دانستند اما در عمل به خاطر عواملی چون ادای تکلیف و عمل به وظایف دینی و اجتماعی خویش در قبال حفظ مصالح کلی جامعه اسلامی و پیشبرد اهداف کلان مکتب اسلام، تحت راهنماییها و ارشادهای امام علی علیه السلام به قدر ضرورت با خلفا تعامل و همکاری می‌کردند. مانند خود امام علی علیه السلام که در عین مخالفت با جریان خلافت اما در موقع ضروری و به مقدار مصلحت با خلفا همکاری و تعامل داشتند و در بعد مختلف سیاسی، نظامی، قضائی به راهنمایی و ارشاد دستگاه خلافت می‌پرداختند.

گستره تعامل یاران امام با دستگاه خلافت، با الگو پذیری از رهبر شان یعنی امام علی^{علیہ السلام}، از دو جهتِ حد اکثر و حد اقل، محدود می‌شد. از جهت حداکثر همکاری و تعامل آنان با دستگاه خلافت تا بدانجا پیش می‌رفت که اعانت به دستگاه ستم و استبداد محسوب نگردد، و عمل آنان به تأیید و تقویت جریان انحرافی سقیفه منجر نشود. اما از جهت حداقل، شأن و جایگاه دینی آنان به عنوان یاران و اصحاب شاخص پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله و سلم} و افراد آشنا به مسائل دین، به عنوان عاملی مسؤولیت زا و تکلیف آفرین، در تحدید گستره تعامل آنان با جریان خلافت، تعیین کننده بود. آنان براساس این جایگاه و به عنوان خبرگان جامعه اسلامی نمی‌توانستند در قبال شرایط اجتماعی و سیاسی پدید آمده بی تفاوت بمانند بلکه به مقتضای مسؤولیت و تکلیف دینی و اجتماعی شان و متناسب با شرایط موجود زمان و ضرورتهای جامعه اسلامی، در کارها و امور اجتماعی حضور داشته و شرکت می‌جستند تا به تکلیف دینی و اجتماعی خود عمل کرده باشند. بنابراین با توجه به رعایت این دو اصل (عدم تقویت ظلم و عمل به تکلیف) آنان عمل و رفتار خود را در قبال رژیم خلافت و زمامداران آن، تنظیم کرده و به همکاری و تعامل با آنان اقدام می‌کردند.

البته تمام این تعاملها و همکاری‌ها با اجازه امام علی^{علیہ السلام} و صلاح دید ایشان انجام می‌شد. چنانکه وقتی سلمان فارسی خواست از سوی عمر به حکومت مدائن گماشته شود، وی پذیرش چنین مسؤولیتی را منوط به اجازه آن حضرت نمود.[۷]

پیونوشت‌ها:

- [۱]- «أبو بكر بايعر المهاجرين والأنصار الذين هم بطانة رسول الله صلى الله عليه وسلم والذين بهم صار للإسلام قوة وعزّة وبهم



قهـر المـشـركـون وـبـهـم فـتـحـت جـزـيرـة الـعـرب فـجـمـهـور الـذـين بـاـيـعوا رـسـول اللـه صـلـى اللـه عـلـيـه وـسـلـم هـم الـذـين بـاـيـعوا أـبـا بـكـرـ». ابن تـيمـيـه الـحرـانـي الـحـنـبـلـي، اـبـو الـعـبـاس أـحـمـد عـبـد الـحـلـيـم، مـنهـاج السـنـة النـبـوـيـة، مؤـسـسـة قـرـطـبـة، الطـبـعـة: الـأـولـى، ١٤٠٦ هـ جـ ١، صـ ٥٣١.

[٢] - عمر: «... حـين تـوفـى اللـه نـبـيـه صـلـى اللـه عـلـيـه وـسـلـم أـنـ الـأـنـصار خـالـفـونـا وـاجـتـمـعـوا بـأـسـرـهـم فـى سـقـيـفـةـ بـنـى سـاعـدـةـ وـخـالـفـونـا عـلـى وـالـزـبـيرـ وـمـنـ مـعـهـمـاـ» محمدـ بنـ إـسـمـاعـيلـ بـخـارـيـ، صـحـيـحـ الـبـخـارـيـ، دـارـ اـبـنـ كـثـيرـ، الـيـمـامـةـ - بـيـرـوـتـ، الطـبـعـة: الـثـالـثـةـ، ١٤٠٧ هـ جـ ٦، صـ ٩٥٥.

[٣] - «فـبـاـيـعـ عـمـرـ أـبـا بـكـرـ رـضـيـ اللـه عـنـهـمـاـ وـأـنـشـالـ النـاسـ عـلـيـهـ بـيـاـيـعـونـهـ ... خـلا جـمـاعـةـ مـنـ بـنـى هـاشـمـ وـالـزـبـيرـ وـعـتـبـةـ بـنـ أـبـي لـهـبـ وـخـالـدـ بـنـ سـعـيدـ بـنـ العـاصـ وـالـمـقـدـادـ بـنـ عـمـرـوـ وـسـلـمـانـ الـفـارـسـيـ وـأـبـي ذـرـ وـعـمـارـ بـنـ يـاسـرـ وـالـبـرـ بـنـ عـازـبـ وـأـبـي بـنـ كـعـبـ وـمـالـوـاـ مـعـ عـلـيـ بـنـ أـبـي طـالـبـ» أبوـ الفـداءـ عـمـادـ الدـينـ إـسـمـاعـيلـ بـنـ عـلـيـ، الـمـخـتـصـرـ فـيـ أـخـبـارـ الـبـشـرـ، دـارـ الـمـعـرـفـةـ، بـيـرـوـتـ، اـولـ بـنـ تـاـ، جـ ١، صـ ١٥٦ـ.

[٤] - «وـبـادـرـوا سـقـيـفـةـ بـنـى سـاعـدـةـ فـبـاـيـعـ عـمـرـ أـبـا بـكـرـ وـأـنـشـالـ النـاسـ بـيـاـيـعـونـهـ فـي العـشـرـ الـأـوـسـطـ مـنـ رـبـيعـ الـأـوـلـ سـنـةـ إـحـدـي عـشـرـةـ خـلاـ جـمـاعـةـ مـنـ بـنـى هـاشـمـ وـالـزـبـيرـ، وـعـتـبـةـ بـنـ أـبـي لـهـبـ، وـخـالـدـ بـنـ سـعـيدـ بـنـ العـاصـ، وـالـمـقـدـادـ بـنـ عـمـرـوـ، وـسـلـمـانـ الـفـارـسـيـ، وـأـبـو ذـرـ، وـعـمـارـ بـنـ يـاسـرـ، وـالـبـرـاءـ بـنـ عـازـبـ، وـأـبـي بـنـ كـعـبـ، وـأـبـو سـفـيـانـ مـنـ بـنـى أـمـيـةـ؛ وـمـالـوـاـ مـعـ عـلـيـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـمـ وـقـالـ فـيـ ذـلـكـ عـتـبـةـ بـنـ أـبـي لـهـبـ: ماـ كـنـتـ أـحـسـبـ أـنـ الـأـمـرـ مـنـصـرـ * عـنـ هـاشـمـ ثـمـ مـنـهـمـ عـنـ أـبـي حـسـنـ. عـنـ أـوـلـ النـاسـ إـيمـانـاـ وـسـابـقـةـ * وـاعـلـمـ النـاسـ بـالـقـرـآنـ وـالـسـنـنـ. وـآخـرـ

الـنـاسـ عـهـداـ بـالـنـبـيـ وـمـنـ * جـبـرـيلـ عـونـ لـهـ فـيـ الغـسلـ وـالـكـفـنـ. مـنـ فـيـهـ مـاـ فـيهـ لـاـ يـمـتـرـونـ بـهـ * وـلـيـسـ فـيـ الـقـوـمـ مـالـلـهـ فـيـهـ مـنـ الـحـسـنـ» زـيـنـ الـدـينـ عـمـرـ بـنـ مـظـفـرـ اـبـنـ الـوـرـدـيـ، تـارـيـخـ اـبـنـ الـوـرـدـيـ، دـارـ الـكـتـبـ الـعـلـمـيـ، بـيـرـوـتـ، ١٤١٧ هـ جـ ١، صـ ١٣٤ـ.



[٥] - «تختلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلى ابن أبي طالب وابناء والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه منبني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فممنهم من أسرع بيته ومنهم من تأخر حيناً إلماً روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أبو بكر ولا عمر إلى أن مات» عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي العصامي المكي، سبط النجوم العوالى في أبناء الأولاد والتوالى، دار الكتب العلمية، بيروت، أول: ٥١٤١٩، ج ٢، ص ٣٣٢.

[٦] - «رأيت في الليل المقداد وسلمان وأبا ذر وعبادة بن الصامت وأبا الهيثم بن التيهان وخذيفة وعماراً وهم يريدون أن يعيدوا الأمر شورى بين المهاجرين. وبلغ ذلك أبو بكر وعمر فأرسلوا إلى أبي عبيدة وإلى المغيرة بن شعبة فسألهم عن الرأي فقال المغيرة الرأي أن تلقوا العباس فتجعلوا له ولولده في هذه الإمارة نصياً ليقطعوا بذلك ناحية علي بن أبي طالب» عبد الحميد بن هبة الله ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، مكتبة آية الله المرعشى النجفي، قم، چاپ: أول، ١٤٠٤ق، ج ١، ص ٢٢٠.

[٧] - «قال ابن شهراشوب في المناقب كان عمر وجه سلمان أميراً إلى المدائن وأنما أراد له الخلعة فلم يفعل إلا بعد أن استأذن أمير المؤمنين عليه السلام » سيد على خان مدنی شیرازی، الدرجات الرفيعة في طبقات الشیعه، مکتبه بصیرتی، قم، ١٣٩٧، ص ٢١٥.





۷. چگونه می توانیم از قرآن و منابع برادران اهل

سنّت ولايت و امامت حضرت علی علیهم السلام را اثبات کنيم؟



دلایل متعددی بر امامت و ولايت امام علی علیهم السلام اقامه شده است. در قرآن کريم آيه ولايت و آيه تبليغ روشن ترين دليل بر امامت امام علی علیهم السلام است. همچنین آيه اطاعت نيز برای اين امر قابل استدلال است. ما در اينجا به صورت مختصر به دو آيه اول می پردازيم:

۱. آيه ولايت عبارت است از: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ أَمْنَوْا

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكُوْنَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^[۱]؛ سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ايمان آورده اند همان ها که نماز را بربا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.» آين آيه شريفة با شأن نزول آن دليل بر امامت و ولايت علی علیهم السلام است. هرچند در صحاح سنه اهل سنت به شأن نزول آن اشاره اى نشده است، اما در برخى كتابهای ديگر اهل سنت حدیثى از رسول گرامى اسلام در شأن نزول اين آيه شريفة که امامت و ولايت امام علی علیهم السلام را به اثبات مى رساند نقل شده است که

به برخى از آنها اشاره مى کنيم:

در مجمع الزوائد از عمار ياسر نقل شده است که سائلی کنار علی بن ابي طالب (رض) که در حال رکوع بود ایستاد او انگشتتش را از انگشت در آورد به او عطا کرد. در اين هنگام رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم آمد و سائل او را از اين کار آگاه نمود پس بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم آيه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ أَمْنَوْا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكُوْنَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» نازل گردید و رسول خدا آن را قرائت کرد سپس فرمود: من كنت مولا

فعلي مولاه اللهم وال من والا و عاد من عاداه: هر که من مولاى اويم پس على مولاى اوست خدياها دوست بدار هر که او را دوست دارد

و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد.^[۲]

در تفسیر الدر المنشور به سندهای متعدد شأن نزول این آیه شریفه اشاره شده است. مثلاً می‌گوید که از ابن عباس نقل شده که علی انگشتترش را در حال رکوع صدقه داد سپس پیامبر ﷺ از سائل پرسید که چه کسی این انگشت را به تو عطا کرد؟ سائل گفت آن راکع . پس خداوند آیه «إنما ولیکم الله ورسوله...» نازل کرد. از طریق عبدالرزاق ... و ابن مردویه از ابن عباس نقل شده که آیه «إنما ولیکم الله ورسوله...» در باره علی بن ابی طالب نازل شده است. طبرانی نیز در معجم اوسط خود با اسناد به عمار یاسر نقل کرده که علی در حالی که در رکوع نماز بود سائلی کنار او ایستاد علی انگشتترش را در آورد و به او داد سپس پیش پیامبررفت و آن حضرت را از این کار علی آگاه نمود در این هنگام آیه «إنما ولیکم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة و هم راكعون» نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر اصحاب قرائت نمود و سپس فرمود: من كنت مولاهم فعلی مولاهم اللهم وال من والاهم و عاد من عاداه. و از ابن مردویه و او از علی بن ابی طالب نقل نموده که این آیه شریفه در خانه رسول خدا ﷺ بر آن حضرت نازل گردید و سپس رسول خدا ﷺ از منزل خارج شد و داخل مسجد گردید و مردم در حال نماز خواندن بودند که بعضی در حال قیام و برخی در حال سجده و رکوع بودند و سائلی را دید و از او پرسید کسی به تو چیزی داد؟ سائل گفت نه خیر مگر آن رکوع کننده علی بن ابی طالب - که انگشتترش را به من عطا کرد. و از طریق ابن عساکر نقل شده که سلمه بن کهیل گفت علی در حال رکوع انگشتترش را صدقه داد سپس این آیه نازل گردید. ابن جریر از مجاهد نقل کرده که آیه «إنما ولیکم الله ورسوله...» در حق علی بن ابی طالب نازل شده زیرا او

انگشتترش را در حال رکوع صدقه داده است.^[۳]

طبعی نیز در تفسیر خود با سندهای مختلف احادیثی را در باره شأن نزول این آیه نقل نموده که همه آنها می‌گویند که این آیه در باره علی بن ابی طالب^{علیه السلام} نازل شده است.^[۴]

۲. آیه تبلیغ عبارت است از: **يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلْغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**^[۵] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد و خداوند، جمعیت کافران (لジョج) را هدایت نمی‌کند.»

در این آیه شریفه خداوند به رسول خدا دستور اکید فرموده که پیغام تازه‌ای به بشر ابلاغ کند و نیز به حضرت و عده داده که او را از خطراتی که ممکن است در این ابلاغ متوجه او شود نگهداری می‌کند. این پیغام تازه از لحن خطاب خداوند معلوم می‌شود، خطروناک‌ترین موضوعی است که رسول الله به تازگی مأمور تبلیغ آن شده است. پس آیه شریفه از یک امر مهمی سخن می‌گوید. و آن امر هر چه هست امری است که رسول الله از تبلیغ آن می‌ترسد، و در دل بنا دارد آن را تا یک روز مناسبی تأخیر بیندازد، چه اگر ترس آن جناب و تأخیرش در بین نبود حاجتی به این تهدید

که بفرماید: **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ نَبُود.**^[۶]

پس معنای آیه شریفه این است که این حکمی که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده تبلیغ کن، که اگر این یکی را تبلیغ نکنی مثل این است که از تبلیغ مجموع دین کوتاهی کرده باشی، و لازمه این معنا اینست که مقصود از ما **أُنْزِلَ** آن حکم تازه و مقصود از «رسالت» مجموع دین باشد. پس مراد این است که این حکم را تبلیغ کن و گرنم اصل دین و یا مجموع آن را



تبليغ نكرده ای، و اين يك معنای صحيح و معقولی است.^[۷] اما رسول الله از اظهار آن انديشناک بوده است. از همین جهت بوده که خداوند امر اكيد فرمود که بدون هیچ ترسی آن را تبليغ کند، و او را وعده داد که اگر مخالفان در صدد مخالفت برآيند آنها را هدایت نکند، و اين مطلب را روایاتی که هم از طرق عامه و هم از طرق امامیه وارد شده است تأیید می کند، چون مضمون آن روایات اينست که آيه شریفه درباره ولايت علی نازل شده، و خداوند رسول الله را مأمور به تبليغ آن نموده، و آن جناب از اين عمل بيمناک بوده که مبادا مردم خيال کنند وی از پيش خود پسر عم خود را جانشين خود قرار داده است، و به همین ملاحظه انجام آن امر را به انتظار موقع مناسب تأخير انداخت تا اينکه اين آيه نازل شد، ناچار در غدير خم آن را عملی کرد و در آنجا فرمود: «من كنت مولاه فهذا على مولاه» يعني هر که من مولای اویم،

این- علی بن ابی طالب- نیز مولای اوست.^[۸]

در الدرالمنشور در ذيل اين آيه شریفه از مجاهد نقل کرده هنگامي که آيه **بَلَّغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** نازل گردید رسول خدا عرض کرد خديا من تنها هستم چگونه می توانم مردم را بر آن جمع کنم؟ سپس نازل شد که **وَإِنْ لَمْ تَقْعُلْ فَمَا بَلَّغَ رِسَالَةً** در ادامه از ابو سعيد خدری نقل کرده که اين آيه شریفه بر رسول خدا در روز غدير خم درباره علی بن ابی طالب نازل گردید. و از ابن مسعود روایت شده که ما در زمان رسول خدا آيء شریفه را اين گونه

قرائت می کردیم: **يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** «ان عليا مولی

المُؤْمِنِينَ» وَ إِنْ لَمْ تَقْعُلْ فَمَا بَلَّغَ رِسَالَةً وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.^[۹]

در منابع اهل سنت نیز روایات متعددی نقل شده است که ولايت و امامت امام علی **علیه السلام** را به اثبات می رساند. که صورت مختصر به آنها اشاره می شود:



۱. واقعه غدیر که در باره ولایت امام علی علیہ السلام در تاریخ اسلام از مهم ترین مسائلی است که در متون شیعه و سنی به طور گسترده منعکس گردیده است. احادیثی که از طریق اهل سنت درباره جریان غدیر وارد شده است، بر دو گونه می باشد: نخست احادیثی که نزول آیه تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل اليك ...) را در غدیر خم و جریان اعلام ولایت علی بن ابی طالب علیہ السلام را بیان می کند. دوم احادیثی که مشتمل بر اصل داستان است و در آنها ذکری از آیه به میان نیامده است، تعداد این احادیث نسبت به اول بسیار است. و از جمله کتاب هایی که محدثان و علمای اهل سنت نوشته اند و به تفصیل نزول آیه تبلیغ در روز غدیر خم را با اسناد مختلف نقل کرده اند، عبارت اند از: ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۲، فخر رازی، مفاتیح الغیب (التفسیر الكبير) ج ۱۲ - ثعلبی، الكشف و البیان، (نسخه خطی)، حموینی، فراید السمطین، ج ۱. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة. الوسی، روح المعانی، ج ۶ و نیز از جمله کتاب هایی که علماء و محدثان اهل سنت در آنها اشاره به آیه تبلیغ و نزول آن نکرده ولی اصل داستان و حدیث غدیر را ذکر کرده اند از: احمد بن حنبل، المسند، ج ۴. حاکم، المستدرک، ج ۳. الرياض النظر، ج ۳. طبری شافعی. سیوطی. الحاوی للفتاوی، ج ۱. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲. المناقب، خوارزمی. کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳. الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی. وفاء الوفاء باخبر دار المصطفی، ج ۲. علاوه بر این کتاب ها مرحوم علامه امینی نام دهها کتاب را می برد که حدیث غدیر در آن ها آمده است. [۱۰]

ضمناً در بعضی کتب اهل سنت این جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من كنت مولاً فعلى مولاً» بدون اشاره به جریان غدیر خم آمده است که از جمله آنهاست: الصحيح، ترمذی، ج ۵، ص



۲۹۷. السنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵. التاریخ الكبير، بخاری، ج ۱، ص ۳۷۵، تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۱۹۶. و دهها کتاب دیگر. نسائی از علمای اهل سنت و صاحب سنن نسایی که یکی از متون حدیثی اهل سنت می باشد در کتاب السنن الكبير آورده است: پیامبر اکرم ﷺ از آخرین حج (حجۃ الوداع) بر می گشت و به غدیر خم رسید، دستور داد همه بایستند، سپس فرمود: به زودی دعوت خدا را اجابت خواهم کرد، همانا من دو چیز گرانبها نزد شما می گذارم، یکی بزرگتر از دیگری است یکی کتاب خدا و دیگری عترتم اهل بیتم. آنگاه فرمود: سپس نگاه کنید که چگونه با این دو رفتار می نمایید. به درستی که این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند. سپس فرمود: خداوند مولای من است و من مولای همه مؤمنانم، بعد دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست. بار پروردگارا کسی که او را دوست می دارد، دوستش بدار و کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش دار.^[۱۱] در صحبت حدیث غدیر تردیدی وجود ندارد؛ زیرا علمای اهل سنت آن را صحیح و متواتر دانسته اند:

۱. احمد مغربی از علمای اهل سنت می نویسد: حدیث غدیر صحیح است، ثابت شده است، متواتر است و بیش از صد طریق نقل شده است و خیلی از افراد این حدیث را به طور جداگانه نوشته اند.^[۱۲]

۲. ابن عاصم دیگر عالم سنت نیز می نویسد: حدیث «من کنت مولا فعلی مولا» در نهایت صحبت است که جماعتی از صحابه با طرق مختلف آن را نقل کرده اند و همه اینها با سلسه سندهای صحیح است.^[۱۳]

۳. اسکافی عالم دیگر اهل سنت ادعای متواتر بودن حدیث غدیر در میان همه مسلمانان را کرده است.^[۱۴]

در کتب اهل سنت و به خصوص صحاح سنته به جملاتی از خطبه غدیر که رسول خدا ﷺ ایجاد کرده اند، اشاره دارند و این جملات در ذیل فضائل امیر مؤمنان علیهم السلام آورده اند که به چند نمونه اشاره می شود:

۱. یکی از جملاتی که در غدیر خم از رسول خدا ﷺ نقل شده «من کنت مولاھ فعلی مولاھ» می باشد و در سنن ابن ماجه که یکی از صحاح سنته است آمده: سعد بن وقاص از بی احترامی معاویه بر امیر مؤمنان علیهم السلام غضبناک شد و در پاسخ معاویه گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست.[۱۵]

در سنن ترمذی دیگر کتاب از صحاح سنته نیز از زید بن ارقم نقل شده رسول خدا ﷺ فرمود: هر که من مولای اویم پس از من علی مولای اوست.[۱۶]

براء بن عازب می گوید: در حجۃ الوداع در یکی از راه ها، رسول خدا ﷺ پیاده شد و مردم را برای نماز جمع کرد و سپس دست علیهم السلام را گرفت و فرمود: آیا من از مؤمنان نسبت به جانشان اولی نیستم؟ همه گفتند: بلی. فرمود: آیا من بر همه مؤمنان ولایت ندارم؟ همه گفتند: بلی. فرمود: پس این (علی)، ولی هر کسی است که من ولی اویم. خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار.[۱۷]

خطیب بغدادی که از اهل سنت است در ذیل این حدیث که شخص عمر با جمله (بیخ بیخ یابن ابی طالب... مبارک باد تو را که مولای من و مولای مرد و زن مؤمن گردیدی). [۱۸] به علیهم السلام ولایت و امامتش را به او تبریک گفت.

۲. در مسنند احمد و کتابهای دیگر اهل سنت در واقعه جنگ یمن هنگامی که خالد بن ولید بر سر یک کنیز با امام علی منازعه می کند، وقتی پیامبر اسلام ﷺ از این جریان مطلع می شود،

غضب بر چهره او ظاهر گردیده خطاب به بريده فرمود: «لا تقع فى على فانه منى وانا منه و هو وليكم بعدي». [١٩] يعني با على نزاع نكيد که همانا او از من است و من از او هستم و او ولی شما بعد از من است. در کتزالعمال نقل شده که پیامبر اسلام ﷺ فرموده: «دعوا عليا دعوا عليا، ان عليا منى وانا منه و هو ولی کل مؤمن بعدي»؛ [٢٠] يعني على رارها کنيد همانا على از من است و من از على هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.

در کتابهای اهل سنت روایات و احادیث زیادی نقل شده که بر ولایت و امامت امام علی علیهم السلام دلالت دارند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ١- الغدیر، علامه عبدالحسین امینی.
- ٢- المراجعات، سید شرف الدین عاملی.
- ٣- آنگه هدایت شدم، سید محمد تیجانی.
- ٤- امامت و رهبری، مرتضی مطهری
- ٥- مناقب آل ابی طالب - علیهم السلام ، ابن شهر آشوب
- ٦- الزام الناصب، مفلح راشد.

پیوشت‌ها:

- [١]. مائده، ٥٥.
- [٢]. الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١٦، ١٧، ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، دار الكتب العلمية - بیروت لبنان، طبع بیاذن خاص من ورثة حسام الدين القدسی مؤسس مکتبة القدسی بالقاهرة.
- [٣]. رک: سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ٣، ص ١٠ و ١٠٥ قم، ١٤٠٤ ق، کتابخانه آیت الله نجفی.
- [٤]. رک: الشعلبی النیسابوری، أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم، کشف والبيان (تفسیر الشعلبی)، تحقيق: الإمام أبی محمد



بن عاشور ، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي ، ج ٤، ص ٨٠
- ٨١، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان - ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م،
الأولى.
[٥]. المائدة، ٦٧.

[٦]. رك: طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ٦، ص ٤٢-٤٣، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ٥، ١٤١٧ ق.

[٧]. رک: همان، ص ٤٦.

[٨]. رک: همان، ج ٦، ص ٤٦-٤٨.

[٩]. سیوطی، جلال الدین، الدر المنشور، ج ٣، ص ١١٧؛ شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، ج ٢، ص ٦٠.

[١٠]. امینی، ابراهیم، الغدیر، ج ١-٢، ص ١٤ تا ١٠٨.

[١١]. نسائی، احمد، السنن الکبری، بيروت، دار الكتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١١ق، ج ٥، ص ٤٥.

[١٢]. مغربی، احمد، فتح الملک العله بصحه حدیث باب مدینه العلم علی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین علیہ السلام ، ص ١٢.

[١٣]. ضحاک، ابن ابی عاصم، کتاب السننه، بيروت، المکتبه الاسلامی، چاپ سوم، ١٤١٣ق، ص ٥٢٢.

[١٤]. اسکافی، محمد، المعيار و الموازنہ، بی جا، بی نا، بی تا، ص ٧١ و ٢١٠.

[١٥]. قزوینی، احمد، سنن ابن ماجه، بيروت، دار الفکر، بی تا، ج ١، ص ٤٥.

[١٦]. ترمذی، محمد، سنن الترمذی، بيروت، دارالفکر، ١٤٠٣ق، ج ٥، ص ٢٩٧.

[١٧]. سنن ابن ماجه، همان، ج ١، ص ٤٣.

[١٨]. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بيروت، دار الكتب العلمیه،



چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۸۴.

[۱۹]. احمدبن حنبل، مسنند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶، مصر، مؤسسه قرطبة، بی تا؛ نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، قاهره، دارالریان للتراث؛ و بیروت، دارالمکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق؛ نسائی، احمد بن شعیب، سنن النسائی الکبری، تحقیق: دعبد الغفار سلیمان البندری، سید کسری حسن، ج ۵، ص ۱۳۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م؛ طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهیم الحسینی، ج ۶، ص ۱۶۳، قاهره، دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.

[۲۰]. متقی هندي، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ج ۱۱، ص ۲۷۹، حدیث: ۳۲۹۴۰ و ۳۲۸۴۱، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م.



۸ نام عید غدیر خم در ملکوت چیست؟

 روز غدیر خم هدیه آسمانی خداوند بر امت اسلامی است و برآنان است که با دل و جان از آن نگهداری و محافظت کنند زیرا نگریستن به واقعه غدیر به چشم یک واقعه تاریخی که قرونی بر آن گذشته است خلاف فهم دین و فهم این واقعه است چون این واقعه هر چند یک واقعه تاریخی است اما محتوای آن همانند دعوت به یکتاپرستی، عدالت... حقایق ابدی است نه حقایق زمانی و لذا اموری از قبیل واقعه غدیر را نباید با واحد زمان سنجید.

از این رو جامعه اسلامی با زنده کردن خاطرات این روز و تفہیم محتوای آن به فرزندان سرزمین های اسلامی باید کفاره گناه خود را راجع به پوشیده ماندن «غدیر» بپردازند زیرا پوشاندن یا پوشیده ماندن آن در حقیقت بی توجهی به یکی از روشن ترین روزهای انسان و یکی از اساسی ترین اصل اسلام یعنی توحید، نبوت، امامت و معاد به شمار می رود.

و به بیان دیگر بی توجهی به «غدیر» نسیان یکی از سنت های پیامبر اکرم ﷺ و رد کردن عظیم ترین فریاد وحی الهی است که از حلقوم محمد ﷺ قرن قبل در آن صحرای سوزان بدر آمد. شرح آنچه در این روز اتفاق افتاده است از حد این مقال بیرون و فقط اکتفاء می شود به بیان مولای متقیان علی عليه السلام که این روز، روز اظهار ولایت او توسط پیامبر اکرم ﷺ می باشد:

امام علی عليه السلام در دوران خلافت خود در یک روزی که دو عید جمعه و عید غدیر مقارن و همزمان شده بود خطبه ایراد کرده است و در آن می فرماید:

«... خدا در رساندن احکام خوبیش، محمد ﷺ را به جای خود قرار داد زیرا خداوند خود به چشمنها دیده نشود و به خاطر در

نگند و در لایه های پیچیده گمانهای انسان جای نگیرد، خداوند اعتراف به نبوت محمد ﷺ را با اعتراف به الهیت خود مقرن ساخت.... آنگاه پس از محمد ﷺ خدا از میان خلق تنی چند را ویژه خویش ساخت (منظور ائمه هدی هستند) تا داعیانی باشند راستین که خلق را به سوی خدا دعوت کنند، از این دسته در هر قرنی و زمانی، کسی هست خدا اینان را در ازل بیافرید، و اینان به صورت انواری، زبان به ستایش خدا گشوده و خدا اینان را حجت های خویش کرد، خدا آنها را به هنگام آفرینش دیگران حاضر داشت و تا آنجا که خود خواست کار را به ایشان بسپرد (یعنی ولایت و امامت و هدایت خلق را به ایشان واگذار کرد). اما با این همه آنان بندگان خدایند که بدون دستور او لب به سخن نگشایند.

ای جماعت مؤمنان خداوند در این روز برای شما دو عید فراهم کرد جمعه را روز اجتماع قرار داد و همه را به شرکت کردن در آن فراخواند تا آنچه در روزهای هفته کرده اید تطهیر پذیرد و اصلاح شود... اکنون بدانید که اعتقاد به توحید پذیرفته نیست مگر با اعتراف به نبوت محمد ﷺ و هیچ اعتقاد و عملی قبول نیست مگر با قبول ولایت آن کس که خدا او را اولی قرار داده است و در روز غدیر درباره ولایت آن آیت فرستاد و به پیامبرش دستور داد که آن را ابلاغ کند و او را از گزند و بدی گمراهان و منافقان در آمان داشت.

بدین سان خدا دین خودش را کامل کرد و این همان واقعه غدیر بود که وعده خداوند در حق صبر کنندگان به وقوع پیوست و پرداخته های فرعون و هامان و قارون و سپاه آنان را تباہ و ویران کرد. همانا امروز روز بزرگی است که برهان خدا در آن روشن شد... امروز روز عهد و پیمان، روز گواهی گواهان و امروز روز نص

بر شخص است.[۱]



أهل سنت

وغيري

در این خطبه علاوه بر مطالبی که بیان شد حضرت امیر المؤمنین علی اللہ علیہ السلام از واقعه غدیر به عنوان دو نعمت یاد می کند و می فرماید خدای را برآن شکر گزارید و این یادآوری را تکرار می کند و معلوم است که این همه یادآوری بخاطر محتوا و پیام عید غدیر است نه صرف یک حادثه تاریخی و نه صرف اینکه روز ۱۸ ذی الحجه بعد از این واقعه به عنوان یکی از اعیاد اسلامی به شمار آمده است زیرا روز غدیر پیش از این هم شناخته شده بود. آری به فرموده امام صادق علیہ السلام در جواب این سؤال که: یابن رسول الله فدایت شوم آیا برای مسلمانان به جز دو عید (فطر و عید قربان) عید دیگری هست؟ فرمود: «عید غدیر و روز نصب

علی علیہ السلام به ولایت، برتر آن دو عید است.» [۲]

و باز هم امام صادق علیہ السلام می فرماید: «روز غیدر بزرگترین عید خداست و هیچ پیامبری را خدا مبعوث نکرده مگر آنکه حرمت این روز را نگهداشته و آن را عید گرفته است روزی که در آسمان به «عهد معهود» و پیمان شناخته شده و در زمین به میثاق مأخوذ شناخته می شود و خدا آن را این گونه نام نهاده است.

و نیز امام علیہ السلام فرموده است روزه روز غدیر معادل روزه تمام عمر دنیاست که اگر کسی به اندازه عمر دنیا عمر کند و تمام آن را روزه بگیرد به اندازه روزه روز غدیر شواب دارد نه بیشتر و نیز روزه این روز برابر است با صد عمره و حج مقبول. [۳] بنابراین در ملکوت آسمان ها روز غدیر به «عهد معهود» مشهور است.

در اعمال این روز در کتب ادعیه و زیارات مطالب سودمند و حیرت انگیز به چشم می خورد این چند برا بری اعمال نیست مگر بخاطر اینکه عید غدیر پیام آسمانی و انسانی دارد که اگر کسی موفق به درک عمق این پیام شد و عقدالقلب و باور قلبی نه لسانی برایش حاصل شد و آنگاه آنچه را لازمه این روز مبارک



است انجام داد، ان شاءالله از جمله متمسکین به ولایت علی علیہ السلام
به شمار خواهد آمد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۲.
- ۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۳، باب ۷، ص ۱۴۳.

پیوشت‌ها:

- [۱]. کاشف الغطاء، هادی، مستدرک نهج البلاغه، بیروت، مکتبة الاندلس، بی تا، ص ۸۱.
- [۲]. حکیمی، محمد رضا، حمامه غدیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا، ص ۴۴؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۰۳.
- [۳]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، دوم، ۳ ۱۴۰ ق، ج ۹۵، ص ۲۰۳ و ۳۲۱؛ مفید، محمد، مقننه، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۰۳؛ وسائل، ج ۸، ص ۸۹.



۹. اهمیت عید غدیر از دیدگاه اهل سنت را توضیح دهید؟

فضل محترم آقای شیخ فارس تبریزیان حسون با جمع آوری مطالبی از کتاب الغدیر علامه امینی کتابی مستقل در این زمینه تحت عنوان «عید الغدیر فی الاسلام» تألیف نموده و اثبات می کند که این عید اختصاص به شیعیان ندارد؛ هم چنین آقای محمد رضا جباران کتابی در زمینه غدیر تحت عنوان «غدیر از دیدگاه اهل سنت» تألیف کرده که در یکی از بخش های این کتاب می خوانیم.

سابقه عید غدیر در میان مسلمانان

الغدیر از شرف المصطفی تألیف ابو سعید خرگوشی نیشابوری از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که فرمود: به من تهنیت گویید، به من تهنیت گویید خدای تعالی مرا به نبوت، و خاندانم را به امامت ویژگی داد.

و همان حضرت مطابق نقل الغدیر از اهل سنت فرمود: روز غدیر، برترین اعیاد امت من است آن، روزی است که خدای تعالی مرا مأمور کرد، برادرم علی بن ابی طالب را چون نشانه ای برای امتم نصب کنم، تا پس از من بدو راه یابند، و آن، روزی است که خداوند دین من را کامل و نعمتش را بر امت من تمام نمود و راضی شد که اسلام دین آن ها باشد.

بنابراین، توجه به روز غدیر به عنوان یک عید اسلامی، ریشه در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ دارد، و پیامبر اکرم ﷺ که این روز را عید اعلام کرده و در حقیقت مؤسس این عید است.

پس از پیامبر اکرم ﷺ، ائمه اطهار ﷺ نیز به این روز به عنوان عید توجه ویژه داشتند همچنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمعه ای که با عید غدیر مصادف شده بود، خطبه ای ایراد کرده،

ضمن آن فرمودند: «خدایتان رحمت کند! امروز در معاش خانواده هایتان توسعه دهید، و به برادرانتان نیکی کنید، و به خاطر این نعمت پیوسته که خدایتان عطا کرده شکر او را به جای آرید با هم باشید تا خدا پراکندگی هایتان را جمع کند به هم نیکی کنید تا خدا به این الفت و اجتماعات رحمت آورد و چنانکه خدا بر شما منت نهاده، ثواب این عید را چندین برابر اعیاد دیگر قرار داده از نعمت های او به هم هدیه کنید نیکی در این روز مال را افزایش می دهد و عمر را طولانی می کند مهربانی در این روز رحمت و عطوفت خدا را جلب می کند».

همان طور که می دانیم در زمان خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیاری از اصحاب پیامبر اکرم صلوات الله علیه و سلام حضور داشتند، و این کلام را می شنیدند، اگر این عید نزد ایشان مسلم نبود، به حتم زبان به اعتراض می گشودند.

و از تاریخ استفاده می شود که مسلمانان در طول دوران های مختلف به این روز توجه داشته و آن راعید می گرفته اند. به عنوان نمونه:

ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه نوشته است: روز هیجدهم، عید غدیر خم می شود و آن نام منزلی است که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و سلام پس از حجۃ الوداع در آن جا فرود آمد و جهاز شتران را جمع کرد و بازوی علی بن ابی طالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود: هر کس را که من مولا باشم، علی مولا اوست. و ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب المسؤول می نویسد: و این روز، روز غدیر خم نامیده شد و روز عید شد چون وقتی است که رسول خدا صلوات الله علیه و سلام او را به منزلت بلندی منصوب فرمود و از میان تمام مردم فقط او را به این شرافت نایل کرد.

ثعالبی نیز در ثمار القلوب، شب غدیر را در زمره مناسبت های خاص ذکر کرده می نویسد: شب غدیر همان شبی است، که

رسول خدا ﷺ در فردای آن در غدیر خم بر پالان شتران خطبه ای خواند و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاہ اللہم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله» شیعیان این شب را گرامی داشته آن را به عبادت زنده می دارند.

هم چنین ابن خلکان در شرح حال المستعلی فاطمی پسر المستنصر می نویسد: در روز عید غدیر یعنی هیجدهم ماه ذی الحجه سال چهارصد و هشتاد و هفت، مردم با او بیعت کردند. و در شرح حال المستنصر فاطمی می نویسد: او در شب پنج شنبه دوازده شب از ذی الحجه باقی مانده از سال چهار صد و هشتاد و هفت وفات کرد و این شب همان شب عید غدیر یعنی هیجدهم ذی الحجه یعنی عید غدیر خم است.

از نظر تاریخی، این روز در زمان ثعالبی نیشابوری، متوفای سال ۴۲۹، ابوريحان بیرونی متوفای سال ۴۳۰، ابن طلحه شافعی متوفای ۶۵۴، و ابن خلکان متوفای ۶۸۱ هجری قمری به عنوان عید شناخته شده بود.

از نظر گستره جغرافیایی در مناطق شرقی جهان اسلام، یعنی معاوراء النهر محلی که ابوريحان می زیسته، و نیشابور که محل تولد ثعالبی است، تاری که زادگاه و اقامتگاه کلینی است، و تا بغداد که محل تولد و رشد مسعودی است، تا حلب که محل زندگی و وفات ابن طلحه شافعی و مصر که محل زندگی و وفات ابن خلکان است، مردم به این عید توجه داشته و آن را جشن می گرفته اند این در صورتی است که فرض کنیم هر یک از این بزرگان از محیط زندگی خود خبر داده اند، در حالی که می دانیم اولاً: بعضی از آن ها چون مسعودی و بیرونی اکثر کشورهای اسلامی را گشته اند، ثانیاً: در نوشته های ایشان از این روز به عنوان عید مسلمین یاد شده است.^[۱]



پاورقی :

[۱]. جباران، محمدرضا، غدیر از دیدگاه اهل سنت، قم، انتشارات انصاریان، چاپ دوم، ۱۳۸۴ش به نقل از کتابخانه سایت تبیان.





۱۰. چرا عید غدیر خم را عید سیدها می‌نامند، در صورت امکان سند و متن روایت را ارسال نمایید؟

 درباره پرسش مورد نظر شما باید گفت:

اولاً: در منابع مربوط جستجو شد، از پیامبر اکرم و یا ائمه علیهم السلام و علمای دین چیزی یافت نگردید که گفته باشد عید غدیر خم، عید سادات است.

اما در همه آن منابع نظیر اقبال الاعمال، ابن طاووس، البلدارمین، کفعمی، مصباح کفعمی، زادالمعاد علامه مجلسی و مانند آن این تعبیرات درباره روز غدیر خم، آمده: (عیدا هل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) (عیدالله الاکبر)، (عیدالاکبر)، (عید ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم) اما تعبیر عید السادات در جایی دیده نشده.

ثانیاً: از مرحوم صدقوق نقل شده که: امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود: غدیر خم بهترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند مرا مأمور ساخت تا برادرم علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کنم.^[۱] از این گونه روایات که در منابع یاد شده نیز آمده به آسانی معلوم می‌شود که عید غدیر برای همه امت پیامبر بخصوص شیعیان اهل بیت علیهم السلام است و مخصوص سادات بزرگوار نیست. و قاعده‌تاً نیز چنین باید باشد چون روز عید غدیر روز ولایت است و روز ولایت برای همه شیعیان عید است و همه باید در آن روز جشن و عید داشته باشند. و آن روز را به همدیگر تبریک بگویند لذا در روایات آمده

که مؤمنین روز عید غدیر باید به همدیگر بگویند «الحمد لله الذي جعلنا من المتمسکين بولایت علي ابن ابی طالب و اولاده المعصومین»^[۲] پس این روز عید همه امت اسلامی و همه شیعیان است و مخصوص عده خاص نخواهد بود.

ثالثاً: شاید به همین دلیل که در روایات درباره این که عید



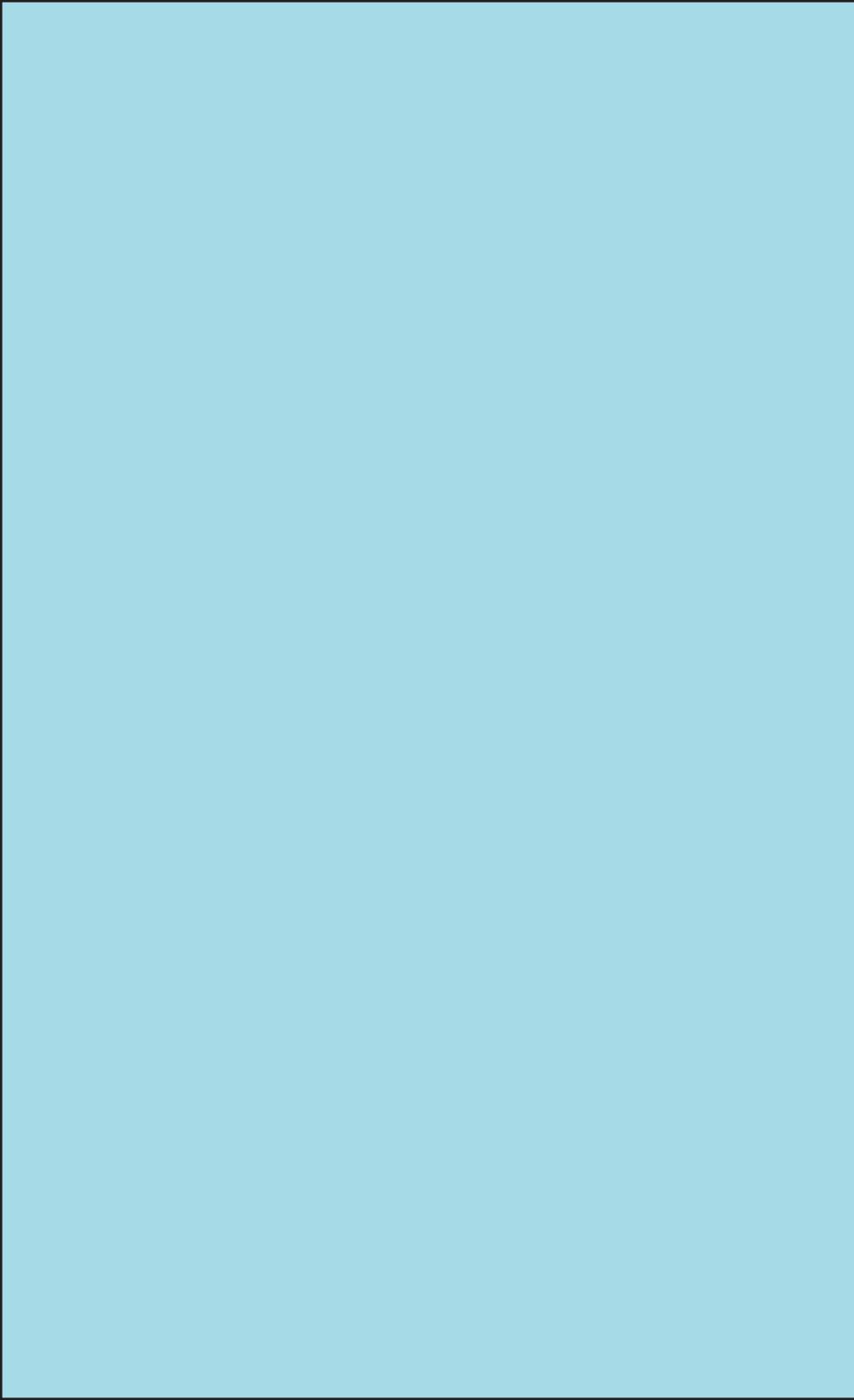
غدیر مخصوص عید سادات است چیزی نیامده، در میان شیعیان سایر کشورها غیر از کشور ولایت(ایران شیعی) نیز چنین چیزی در میان شیعیان و سادات وجود ندارد.

رابعا: گرچه این روز بزرگ اختصاص به سادات ندارد. اما به نظر می‌رسد اینکه شیعیان ایرانی در عید غدیر از سادات محترم تجلیل می‌کند و به منازل آنان سر می‌زنند و از آنها عیدی می‌گیرند و احیاناً به فقرای سادات تحت عنوان عیدی کمک‌هایی می‌کنند، سنت حسن و به طور یقین مثبت است و نکته‌ای منفی هرگز در آن وجود ندارد. چون در برخی روایات احترام و دل جویی و کمک و صله دادن به سادات بخصوص سادات فقیر و نیازمند سفارش شده است.

پی‌نوشت‌ها:

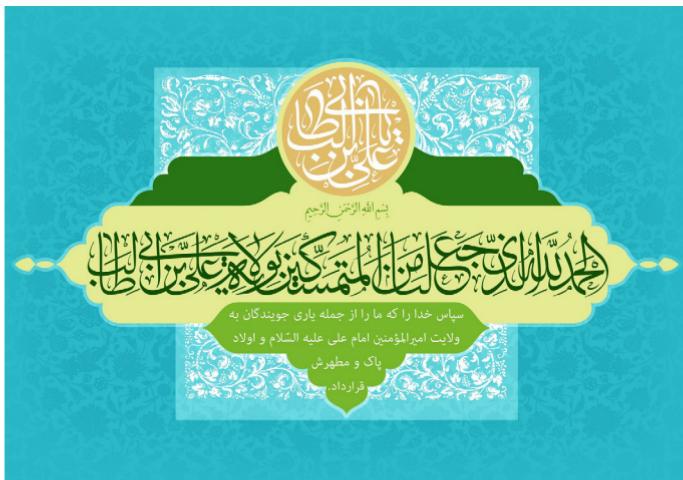
- [۱]. بهبهانی، سید علی، فروغ هدایت، ص ۳۷۷، با ترجمه دوانی، علی، نشر قدر
- [۲]. قمی، عباس، مفاتیح الجنان اعمال روز عید غدیر





بخش هشتم:

عید غدیر





۱. اعمال شب و روز عید غدیر چست؟



شب هیجدهم ذیحجه، شب عید غدیر و شب با شرافتی است سید در اقبال دوازده رکعت نماز به یک سلام به کیفیتی مخصوص برای این شب با دعائی نقل کرده است. علاقمندان می‌توانند به کتاب اقبال رجوع کنند.

روز هیجدهم روز عید غدیر و عید الله الْاَكْبَرْ و عید آل محمد ﷺ است و عظیم‌ترین اعیاد است و خداوند مبعوث نفرموده پیغمبری را مکر آن که این روز را عید گرفته است و حرمت آن را دانسته است. روز عید غدیر نامش در آسمان روز عهد معهود است و نامش در زمین روز میثاق مَاخوذ و جَمْعَ مَسْهُود است.

در روایتی آمده که از امام صادق علیه السلام پرسیدند که آیا مسلمانان غیر از جمعه، عید قربان و عید فطر، عید دیگری دارند. امام فرمود بله عیدی هست که از همه اینها احترامش بیشتر است. آن روزی است که رسول خدا علیه السلام امیرالمؤمنین علیه السلام را به جانشینی خود معرفی کرد و فرمود که هر کس من مولا و آقای اویم پس علی مولا و آقا و پیشوای اوست و آن روز هیجدهم ذی الحجه است.

راوی از امام پرسید: در آن روز چه اعمالی باید انجام داد؟

امام فرمود: که باید روزه بدارید و عبادت کنید و محمد و آل محمد علیهم السلام را یاد کنید و بر ایشان صَلَوات بفرستید.

امام رضا علیه السلام به پسر ابی نصر فرمود: هر کجا که باشی سعی کن که روز غدیر نزد قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شوی چرا که خدا در این روز گناه شصت ساله مومنین را می‌آمرزد. و در این روز دو برابر آنچه که در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از جهنم آزاد کرده، آزاد می‌کند. و بخشش یک درهم به مؤمن محتاج بدھی برابر است با هزار درهم که در



اوقات دیگر احسان شود.

اعمال این روز چند چیز است:

۱- روزه که کفاره شصت سال گناه است و در روایتی دیگر آمده که برابر است با روزه تمام عمر و معادل است با صد حج و صد عمر .

۲- انجام غسل .

۳- زیارت حضرت علی علیہ السلام و سزاوار است که انسان هر کجا باشد سعی کند خود را به قبر مطهر آن حضرت برساند. برای امام در این روز، سه زیارت مخصوصه نقل شده که یکی از آنها زیارت معروفه به «آمین اللہ» است که از نزدیک و دور خوانده می‌شود و آن از زیارات جامعه مطلقه است.

۴- اقامه دو رکعت نماز به مانند نماز صبح و پس از نماز به سجده رود و صد مرتبه شکر خدا کند سپس سر از سجده بردارد و دعای زیر خوانده شود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِنَّ لَكَ الْحَمْدَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ إِنَّكَ
خدایا از تو درخواست کنم بدانکه از برای تو است ستایش یگانه‌ای
که شریک نداری و تویی

وَاحِدٌ أَخْدُ صَمَدٌ لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُواً أَخْدُ وَ إِنَّ

یگانه‌ای بی نیاز که فرزندی نداری و فرزند کسی نیستی
و نیست برایت همتای هیچ کس

مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ إِلَهٖ يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي

و براستی محمد بنده و رسول تو است درودهای تو بر او و آلس
باد ای که هر روز در

شَانٍ كَمَا كَانَ مِنْ شَانِكَ أَنْ تَفَضَّلَ عَلَى بِإِنَّ جَعَلْتَنِي مِنْ أَهْلِ
کاری هستی چنانچه از شان تو بود که بر من تفضل فرمودی به
این که مرا از اهل



إِجَابَتِكَ وَ أَهْلِ دِينِكَ وَ أَهْلِ دَعْوَتِكَ وَ وَفَقْتَنِي لِذِلِّكَ فِي مُبْدَأِ
اجابت و اهل دينت و اهل دعوت قرار دادی و موقتم داشتی
بدان در آغاز

خَلْقِي تَفَضْلًا مِنْكَ وَ كَرْمًا وَ جُودًا مُّمَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلًا وَالْجُودَ
آفرینشم از روی تفضل و کرم و بخشش سپس دنبال آورده این
فضل را به فضلی دگر و این بخشش را
جُودًا وَالْكَرْمَ كَرْمًا رَأْفَةً مِنْكَ وَ رَحْمَةً إِلَى آنْ جَدَّدْتَ ذَلِكَ الْعَهْدَ
به بخششی دگر و این کرم را به کرمی دگر که آن هم از روی
مهر و رحمت بود تا بدانجا که تازه کردی این عهد را

لِ تَجَدِّيدًا بَعْدَ تَجَدِّيدِكَ خَلْقِي وَ كُنْتُ نَسِيَّاً مَنْسِيَّاً نَاسِيًّاً سَاهِيًّاً
برايم از نو پس از تجدید آفرینشم در صورتی که من در فراموشی
بودم و فراموشکاری و بی خبری

غَافِلًا فَأَتَمْمَتْ نِعْمَتَكَ بِأَنْ ذَكَرْتَنِي ذَلِكَ وَ مَنْتَ بِهِ عَلَى وَ هَدَيْتَنِي
و غفلت پس تو نعمت را برم تمام کردی به این که آن را به
یادم انداختی و بدان بر من منت نهادی و بر آن راهنماییم کردی
لَهُ فَلَيْكُنْ مِنْ شَائِنَكَ يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايِ آنْ تُثِمَ لِي ذَلِكَ وَلَا
پس همچنان باید از شان تو باشد ای معبد و آقا و مولای من
که تمام کنی برايم آن نعمت را و از

تَسْبِيْهِ حَتَّى تَكَوَّفَى عَلَى ذَلِكَ وَ آتَتْ عَنِ رَاضٍ فَإِنَّكَ أَحَقُّ
من سلب نفرمایی آن را تا هنگامی که بمیرانیم بر آن در حالی که
تواز من خشنود باشی که براستی تو سزاوارترین
الْمُنْعِمِينَ آنْ تُثِمَ نِعْمَتَكَ عَلَى اللَّهِمَ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَجْبَنَا دَاعِيَكَ
نعمت بخشنایی که نعمت را بر من به پایان رسانی خدایا شنیدیم
و پیروی کردیم و خواندهات را اجبات کردیم
بِمَنْكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عُفْرَايَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ امْتَا بِاللهِ وَحْدَهُ لَا

به لطف تو پس از آن تو است حمد و آمرزشت را خواهانیم
پروردگارا و به سوی تو است بازگشت ایمان داریم به خدای
یگانه‌ای

شَرِيكَ اللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ صَدَّقْنَا وَ آجَبْنَا
که شریک ندارد و به رسولش محمد صلی الله علیه و آله و تصدیق
کردیم و اجابت کردیم

دَاعِيَ اللَّهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فِي مُوَالَةِ مَوْلِينَا وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
داعی خدا را و پیروی کردیم از رسول (او) در مورد دوستی و اطاعت
مولایمان و مولای مؤمنان

عَلَيْ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ وَأَخِي رَسُولِهِ وَالصَّدِيقِ الْأَكْبَرِ
امیرمؤمنان علی بن ابی طالب بنده خدا و برادر رسول او و صدیق
ا کبر

وَالْحَجَّةِ عَلَى بَرِّيَتِهِ الْمُؤَيَّدِ يَهُ نَيْبَهُ وَ دِينَهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ عَلَمًا لِدِينِ
و حجت او بر آفریدگانش آنکه خداوند پیامبرش و دین حق
آشکارش را بوسیله او تایید کرد نشانه و پرچم دین

اللَّهِ وَ خَازِنَ الْعِلْمِ وَ عَيْنَهُ عَيْنِ اللَّهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّ اللَّهِ وَ آمِينَ اللَّهِ عَلَى
خدا و خزینه‌دار دانش او و گنجینه غیب خدا و جایگاه راز خدا و
امین خدا بر

خَلْقِهِ وَ شَاهِدَهُ فِي بَرِّيَتِهِ الْلَّهُمَّ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًّا يَنادِي
خلق او و گواه او در آفریدگانش خدایا ای پروردگار ما. ما شنیدیم
منادی را که ندا می کرد

لِإِيمَانِ أَنْ أَمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبُّنَا فَأَعْفَرْنَا دُنُوبَنَا وَ كَفَرْنَا
برای ایمان (و می گفت) ایمان آورید به پروردگارتان پروردگارا ما
هم ایمان آوردیم پس بیامرز گناهانما را

سَيِّئَاتَنَا وَ تَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبُّنَا وَ اتَّنَا مَا وَعَدْنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا



و بدی هامان را پوشیده دار و ما را با نیکان بمیران پروردگارا عطا
کن به ما چیزی را که بوسیله فرستادگان است به ما وعده دادی

تُخْرِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَإِنَّا يَا رَبَّنَا بِمِنْكَ وَلُطْفِكَ

و در روز رستاخیز رسوایمان مکن که براستی تو خلف و عده
نمی کنی، پس ما ای پروردگار به احسان و لطف تو

أَجَبْنَا دَاعِيَكَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَصَدَقْنَاهُ وَصَدَقْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ

اجابت کردیم داعی تو را و پیروی کردیم از رسول تو و تصدیقش
کردیم و نیز تصدیق کردیم مولای مؤمنان را

و كَفَرْنَا بِالْجِبْرِ وَالظَّاغُوتِ فَوَلَّنَا مَا تَوَلَّنَا وَاحْسَرْنَا مَعَ أَئِمَّتِنَا فَإِنَّا

و کافر شدیم به جبیت و طاغوت (غاصبان حقوق آن حضرت) پس
والی ما گردان آن را که ما به ولایت برگزیدیم و با امامانمان

بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِّنُونَ وَلَهُمْ مُسْلِمُونَ أَمَّنَا بِسْرِحَمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ

محشورمان کن که براستی ما بدیشان ایمان و اعتقاد داریم و
تسليیم آنانیم ایمان داریم بر نهانشان و آشکارشان

و شاهِدِهِمْ وَغَائِبِهِمْ وَحَيَّهِمْ وَمَيَتِهِمْ وَرَضِيَنَا بِهِمْ أَئِمَّةً وَقَادِهِ

و حاضرشان و غائبشان و زندهشان و مردهشان و خشنودیم به
امامتشان و آقائیشان و همانها ما را

و سَادَةً وَحَسِبْنَا بِهِمْ بَيْتَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ دُونَ خَلْقِهِ لَا نَبْغِي بِهِمْ بَدَلًا وَلَا

در مابین خود و خدا از سایر خلق کافی هستند نجوئیم بجای
ایشان بدلی و

تَتَخَذُدُ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيَجَهُ وَبِرُثُنَا إِلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرَبًا

نگیریم جز ایشان همدمی (یا معتمدی) و بیزاری جوئیم به درگاه
خدا از هر که برپا کند در برابرشان جنگی

مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ وَكَفَرْنَا بِالْجِبْرِ وَالظَّاغُوتِ

از جن و انس از اولین و آخرین و کافر شدیم به جبیت و طاغوت

وَالْأَوْثَانِ الْأَبْعَةِ وَ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ كُلُّ مَنْ
و بتهای چهارگانه و دنبال روندگان و پیروانشان و
وَاللَّهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَوْلِ الدَّهْرِ إِلَى أَخِرِهِ اللَّهُمَّ إِنَا
هر که دوستشان دارد از حن و انس از آغاز روزگار تا پایان آن.
خداها تو را

تُشَهِّدُكَ أَنَا نَدِينٌ بِمَا دَانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
گواه می‌گیریم که ما متدين هستیم بدانچه متدين شد بدان
محمد و آل محمد درود خدا بر او
وَعَلَيْهِمْ وَقَوْلُنَا مَا قَالُوا وَ دِيَنُنَا مَا دَانُوا بِهِ مَا قَالُوا بِهِ فُلْنَا وَ مَا دَانُوا
و برایشان باد و گفتار ما همان است که آنها گفتند و دین ما
همان است که آنها متدين بدان بودند هر چه را آنان گفتند ما
هم گفتیم و هر چه را آنان متدين
بِهِ دِنَا وَ مَا انْكَرُوا أَنْكَرْنَا وَ مَنْ وَالْأُولُوا وَالْآئِنَا وَ مَنْ عَادَوْا عَادَنَا وَ مَنْ
بدان شدند ما هم شدیم و هر چه را آنان انکار کردند ما هم
انکار کردیم و هر که را دوست داشتند دوست داریم و هر که را
دشمن دارند دشمن داریم

لَعْنُوا لَعْنَا وَ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْهُ تَبَرَّأَنَا [مِنْهُ] وَ مَنْ تَرَحَّمُوا عَلَيْهِ تَرَحَّمُنا
و هر که را لعن کردند لعن کنیم و از هر که بیزاری جستند
بیزاری جوئیم و بر هر که ترحم کردند ترحم کنیم
عَلَيْهِ آمَنَا وَ سَلَمْنَا وَ رَضِيَنا وَاتَّبَعْنَا مَوَالِيَنَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
ایمان آوردیم و تسليم و خشنود گشتیم و پیروی کردیم از
سرورانمان درودهای خدا بر ایشان باد
اللَّهُمَّ فَقَمْمْ لَنَا ذَلِكَ وَلَا تَسْلُبْنَاهُ وَاجْعَلْهُ مُسْتَقْرًّا ثَابِنًا عِنْدَنَا وَلَا
خدایا پس تو آن را برای ما تکمیل کن و از ما سلب مفرما و آن
را پایگاهی ثابت در پیش ما قرار ده و



تَجْعَلُهُ مُسْتَعِراً وَ أَخِينَا مَا أَحْيَيْنَا عَلَيْهِ وَ أَمْتَنَا إِذَا أَمْتَنَا عَلَيْهِ

پایگاه عاریت و موقتش قرار مده و زندهمان دار بر همان تا هرگاه
که زندهمان داری و بمیرانمان بر آن هرگاه می راندیمان،

مُحَمَّدٌ أَتَّمَنَا فِيهِمْ نَائِمٌ وَ إِنَّهُمْ نُوَالٍ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ تُعَذِّيْهُ الْ

محمد پیشوایان مایند به آنها اقتدا کنیم و آنان را دوست داریم و
دشمنشان را که دشمن خدا است دشمن داریم آل

فَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَإِنَّ اِنْذِلَكَ رَاضُونَ

پس ما را در دنیا و آخرت با ایشان قرار ده و از مقربان درگاهت
گردان که براستی ما به همان خشنودیم

یا أَرَحَمَ الرَّاحِمِينَ .

ای مهربانترین مهربانان .

پس از این دعا باز به سجده رود و صد مرتبه ذکر «الحمد لله»
و صد مرتبه ذکر «شکر الله» بگوید و روایت شده که هر کس این
عمل را بجا آورد ثواب کسی داشته باشد که در روز عید غدیر
نzed حضرت رسول خدا ﷺ حاضر شده باشد و با آن حضرت بر
ولایت بیعت کرده باشد. بهتر است این نماز نزدیک ظهر اقامه
شود که پیامبر اکرم در آن ساعت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را در
غدیر خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود و در رکعت
اول سوره قدر و در رکعت دوم سوره توحید خوانده شود .

۵- پس از غسل، نیم ساعت به ظهر مانده دو رکعت اقامه شود.
در هر رکعت حمد یک مرتبه و سوره توحید ده مرتبه و آیه
الکرسی ده مرتبه و سوره قدر ده مرتبه خوانده شود که ارزش این
نماز برابر است با صد هزار حج و صد هزار عمره است و باعث
برآوردن شدن حوائج دنیا و آخرت می شود. بهتر است که بعد از
این نماز این دعا را خوانده شود: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًّا... الدُّعَاء بِطْوَلِه.



نذر نام



عبد غدیر

۶- خواندن دعای ندبه .

۷- خواندن دعایی که سید بن طاووس از شیخ مفید نقل کرده است :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ

خدایا از تو درخواست کنم به حق

مُحَمَّدٌ بَنِيَّكَ وَ عَلِيًّا وَ لَيْكَ وَالشَّانِ وَالْقَدْرِ الَّذِي حَصَصْتُهُمَا يَهُ دُونَ

محمد پیامبرت و به حق علی ولی تو و بدان منزلت و مرتبه‌ای که بدان وسیله آن دو را از سایر مخلوق خود اختصاص دادی که

خَلِقَكَ أَنْ تُصْلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيًّا وَ أَنْ تَبَدَّلْ بِهِمَا فِي كُلِّ خَيْرٍ

درود فرستی بر محمد و علی و از آنان شروع کنی در دادن هر خیری

عاجِلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ إِلَيْهِ الْمُحَمَّدَةُ الْأَنِيَّةُ الْقَادَةُ وَالْأُدْعَاةُ

که فوری است خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد پیشوایان رهبر و خوانندگان بزرگ و

السَّادَةُ وَالنُّجُومُ الْرَّاهِرَةُ وَالْأَغْلَامُ الْبَاهِرَةُ وَسَاسَةُ الْعِبَادِ وَأَرْكَانُ

سرور و ستارگان درخشان و نشانه‌های فروزان و تدبیرکنندگان کار بنندگان و پایه‌های

الْبِلَادِ وَالثَّاقَةِ الْمُرْسَلَةِ وَالسَّفَيْنَةِ النَّاجِيَةِ الْجَارِيَةِ فِي الْتُّلْجِيجِ

جهای آباد و ناقه فرستاده شده و کشتی نجات که روان است در دریاهای ژرف

الْغَامِرَةُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ إِلَيْهِ الْمُحَمَّدَةُ خُرَانٌ عِلْمٌكَ وَ أَرْكَانٌ

پر آب خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد گنجینه‌های دانشت و پایه‌های محکم

تَوْحِيدَكَ وَ دَعَائِمِ دِينِكَ وَ مَعَادِنِ گَرَامِيَّكَ وَ صِفَوَيَّكَ مِنْ بَرِيَّكَ

توحید تو و ستون‌های دین تو و معدن‌های کرامت و برگزیدگان



از خلقت

وَخِيرَتْكَ مِنْ خُلُقَ الْأَنْقِيَاءِ الْأَنْقِيَاءُ الْجَبَاءُ الْأَبْرَارُ وَالْأَبْاَبِ

و بهترین آفریدگانست آن پرهیزکاران پاکیزه و برگزیدگان نیکوکار و
درگاهی که مورد

الْمُبْتَلِي إِلَيْهِ النَّاسُ مَنْ آتَاهُ نَجْيٍ وَ مَنْ آبَاهُ هَوَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

ابتلای مردم است هر کس بدان درگاه آمد نجات یافت و هر
کس سر باز زد سقوط کرد خدایا درود فرست بر

مُحَمَّدٌ وَ إِلٰي مُحَمَّدٍ أَهْلِ الدُّكْرِ الَّذِينَ أَمْرَتَ بِمَسْتَأْتِهِمْ وَ دَعَوْيِ

محمد و آل محمد اهل ذکری که دستور فرمودی بپرسش مسائل
از آنها

الْفَرِبِيَ الَّذِينَ أَمْرَتَ بِمَوَدَّتِهِمْ وَ قَرْضَتَ حَقَّهُمْ وَ جَعَلْتَ الْجَنَّةَ مَعَادَ

و خوشاوندانی که دستور فرمودی به دوست داشتنشان و حقشان
را واجب کرده و بهشت را بازگشتگاه (و سرمنزل)

مَنِ افْتَصَثَ اثَارَهُمْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ إِلٰي مُحَمَّدٍ كَمَا أَمْرَوْا

کسی قرار دادی که آثارشان را پیروی کند خدایا درود فرست بر
محمد و آل محمد چنانچه دستور

بِطَاعَتِكَ وَ نَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ دَلَوْا عِبَادَكَ عَلَى وَحْدَانِيَّتِكَ اللَّهُمَّ

پیروی تو را دادند و از نافرمانیت نهی کردند و بندگانست را بیگانگیت
راهنمایی کردند خدایا

إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَّبِيَّكَ وَ تَجْبِيَّكَ وَ صَفْوَيَّكَ وَ أَمِينَكَ

من از تو می خواهم به حق محمد پیامبرت و گرامی و برگزیده
و امین تو

وَرَسُولَكَ إِلَى خَلْقِكَ وَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيَّ وَ يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ قَائِدِ

و فرستادهات بسوی خلق و به حق امیرمؤمنان و پیشوای دین و
رهبر

الْغَرِّ الْمُحَجَّلِينَ الْوَصِيُّ الْوَفِيُّ وَالصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ بَيْنَ
سفیدرویان آن وصی باوفا و صدیق اکبر و جداتنده بین
الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالشَّاهِدِ لَكَ وَالدَّالُ عَلَيْكَ وَالصَّادِعِ بِأَمْرِكِ
حق و باطل و گواه تو و راهنمایی کننده بر تو و آشکار کننده
دستورت

وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِكَ لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةً لَائِمٌ أَنْ تُصْلَى عَلَى
و جهادکننده در راهت آن که نگیردش (و ناراحتش نکند) درباره تو
لامامت ملامت کنندهای که درود فرسنی بر
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآنْ تَجْعَلَنِي فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي عَقَدْتَ فِيهِ
محمد و آل محمد و مرا قرار دهی در این روزی که بستی برای
ولی خود پیمان
لِوَلَيْكَ الْعَهْدُ فِي أَعْنَاقِ خَلْقِكَ وَأَكْمَلْتَ لَهُمُ الْدِينَ مِنَ الْعَارِفِينَ
(امامت) را در گردن خلق خود و کامل گرداندی برای آنها دین
را از عارفان

بِحُرْمَتِهِ وَالْمُقْرِبَينَ يَقْضِلُهِ مِنْ عُنْقَائِكَ وَ طَلْقَائِكَ مِنَ التَّارِ وَلَا
به حرمتش و اقرارکنندهاگان به فضل او از آزادشدگان و رها شدگان
از آتش و

تُشْمِثُ بِي حَاسِدِي النَّعْمَ اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَهُ عِيدَكَ الْأَكْبَرَ وَ سَمَيْتَهُ
شاد مکن نسبت به من حسودانم را در نعمت‌های خدایا چنانچه
آن را عید بزرگ خود قرار دادهای و نامیدی آن را
فِي السَّمَاءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ وَ فِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيَانِيِّ الْمَأْخُوذِ
در آسمان روز عهد معهود و در زمین روز پیمان گرفتن و انجمن
باخواست

وَالْجَمْعُ الْمَسْؤُلِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْرَرْ يَهِ عُيُونَنَا
شده درود فرسنی بر محمد و آل محمد و روشن کن بوسیله‌اش



دیدگان ما را

وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنَا وَلَا تُضْلِلَنَا بَعْدَ اذْ هَدَيْتَنَا وَاجْعَلْنَا لِأَنْعُمَكَ مِنَ
و گرداور بدستش پراکندگی ما را و گمراهمان مکن پس از آن که
هداiteman کردی و قارمان ده از سپاسگزاران نعمت‌هایت ای
الشَّاكِرِينَ يَا أَرْحَامَ الرَّاحِمِينَ الْخَمْدُلِلِهِ الَّذِي عَرَفَنَا فَصُلِّ هَذَا الْيَوْمُ
مهربانترین مهربانان ستایش خاص خدایی است که شناساند به
ما فضیلت این روز را

وَبَصَرْنَا حُرْمَتَهُ وَ كَرَمَنَا بِهِ وَ شَرَقَنَا بِمَعْرِفَتِهِ وَ هَدَانَا بِنُورِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ
و بینامان کرد به حرمت این روز و گرامیمان داشت بدان و
شرافتمن داد به معرفتش و هداiteman کرد به نورش ای رسول
خدا

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَائِنُكُمَا وَ عَلَى عِثْرَتِكُمَا وَ عَلَى مُحِيطِكُمَا مِنْ
ای امیرمؤمنان بر شما و بر عترت شما و بر دوستان شما
أَفْضُلُ السَّلَامِ مَا يَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَ بِكُمَا أَتَوْجَهُ إِلَيْهِ اللَّهُ رَبِّي
بهترین سلام و درود من باد تا برپاست شب و روز و بوسیله او رو
کنم به سوی خدا پروردگار من
وَرَبِّنِّيْمَا فِي نَجَاحٍ طَلَبَتِي وَ قَضَاءِ حَوَائِجِي وَ تَيسِيرِ أُمُورِي أَللَّهُمَّ

و پروردگارتان در موفق شدن به مقصودم و برآورده شدن حاجاتم
و آسان شدن کارهایم خدایا
إِنِّي أَسْتَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ إِلِّي مُحَمَّدٌ أَنْ تُضْلِلَنَا عَلَى مُحَمَّدٍ وَ إِلِّي
از تو خواهم به حق محمد و آل محمد که درود فرسنی بر محمد
و آل



سبیلک لاطفاء نورک فابی الله إلا أن یتم نوره اللهم فرج عن اهل
از راه تو برای خاموش کردن نورت ولی خدا هم نمی خواهد جز
آن که نورش را آشکار کند خدایا گشايش ده به کار خاندان

بیتِ محمد نبیک و اکیف عنہم و بہم عن المؤمنین الکربلا
محمد پیامبرت و بطرف کن از ایشان و بوسیله ایشان از اهل
ایمان گرفتاریها و محنتها را

اللهم املأ الأرض بيهم عدلاً كما ملأث ظلماً و حوراً و أنجز لهم
خدایا پر کن زمین را بوسیله ایشان از عدل و داد چنانچه پر شده
از ستم و بیداد و وفا کن برای آنها

ما وعدهم إناك لا تخلف الميعاد
آنچه را وعده دادی به آنها که براستی تو خلف وعده نمی کنی
۸- در هنگام ملاقات مومنین به عنوان تهنیت جمله ذیل را
بگوییم.

الحمد لله الذي جعلنا من المؤمنين بولاية أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام
ستایش خاص خدایی است که قرار داد ما را از تمسک جویان به
ولایت امیر مؤمنان و سایر امامان علیهم السلام
و نیز بخواند: الحمد لله الذي أكرمنا بهذالليوم وجعلنا من المؤمنين بعهده وإننا
وميشا به الذي ولقنا به من ولاية ولاة أمراء والقوارب يقتطعون و لم يجعلنا من الجاحدين
والمسكينين يوم الدين.

ستایش خاص خدایی است که گرامی داشت ما را به این روز و
قرارمان داد از وفاکنندگان به عهده که با ما کرده بود و پیمانی
که با ما بسته بود از ولایت سرپرستان امر دین او و برپادارندگان
عدلش و قرارمان نداد از منکران و تکذیب کنندگان روز جزا
۹- صد بار این ذکر گفته شود: الحمد لله الذي جعل كمال دينه و تمام
نعمته بولاية أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام.



ستایش خاص خدایی است که قرار داد کمال دین و تمام شدن نعمتی را به ولایت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیہ السلام.

در این روز شریف پوشیدن لباس نیکو و زینت کردن و استفاده کردن از عطر و شادی کردن شیعیان امیر المؤمنین علیہ السلام و عفو و بخشش از تقصیرات ایشان و برآوردن حاجات ایشان و صله ارحام و توسعه بر عیال و اطعام مؤمنان و افطار دادن روزه داران و مصافحه با مؤمنین و رفتن به زیارت ایشان و تبسم کردن بر رویشان و هدیه فرستادن برایشان و شکر الهی به جا آوردن به جهت نعمت بزرگ ولایت و بسیار فرستادن صلوٰات و عبادات کردن فضیلت بسیار دارد.

روز عید غدیر روز برطرف شدن غم‌های مومنین است. این روز، روزی است که حضرت موسی علیہ السلام بر ساحران غلبه کرد و خداوند آتش را بر ابراهیم خلیل علیہ السلام سرد و گلستان کرد. و حضرت موسی علیہ السلام یوشع بن نون را وصی خود گردانید و حضرت عیسی علیہ السلام شمعون الصفا را وصی خود قرار داده و حضرت سلیمان علیہ السلام رعیت خود را بر استخلاف اصفی بن بزرخیا الشهاد کرد.
۱۰- در این روز خواندن عقد اخوت با برادران مؤمن سفارش شده و کیفیت آن به نحوی که شیخ در مستدرک و سایل از کتاب زاد الفردوس نقل فرموده چنین است که دست راست خود را بر دست راست برادر مؤمن خود گذاشته و بگوید:

وَ اَخِيْكَ فِي اللّٰهِ وَ صَافِيْكَ فِي اللّٰهِ وَ صَافِحُكَ فِي اللّٰهِ وَ عَاهَدْتُ اللّٰهَ

برادر شدم با تو در راه خدا و دوست با صفاتی شدم در راه خدا و مصافحه کردم با تو در راه خدا و عهد کردم با خدا

وَ مَلَائِكَةً وَ كُبَّةً وَ رُسُلَّهُ وَ آتِيَ آتِهُ وَ الْأَئِمَّةَ الْمُعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و فرشتگانش و کتاب‌هایش و رسولانش و پیغمبرانش و امامان معصومین علیهم السلام

على آنَى إِنْ كُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالشَّفَاعَةِ وَأُذِنَ لِي بِإِنْ
 بر این که اگر من از اهل بهشت و اهل شفاعت بودم و اجازه‌ام
 دادند که **أَدْخُلَ الْجَنَّةَ لَا أَدْخُلُهُمُ الْأَوَّلَتَمَعِي**
 داخل بهشت گردم داخل نشوم جز با تو .
 آنگاه برادر مؤمن بگوید: **قِيلَتْ**؛ قبول کردم
 پس بگوید: **أَسْقَطْتُ عَنِّكَ جَمِيعَ حُقُوقِ الْأُنُوَّةِ مَا خَلَّ الشَّفَاعَةَ وَالدُّعَاءُ وَالزِّيَارَةُ**
 و ساقط کردم از تو تمامی حقوق برادری را جز شفاعت و دعا و
 زیارت .

* به نقل از مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی





۲. با توجه به اهمیت عید غدیر خم چرا در نهج

البلاغه نامی از این عید برده نشده است؟



همان طور که سید رضی جمع‌آوری کننده نهج‌البلاغه در مقدمه کتاب تصريح می‌کند وی در پاسخ به درخواست برخی از دوستانش مبنی بر این که کتابی تألیف نماید که سخنان برگزیده امیر مؤمنان علیه السلام را در جمیع فنون و بخش‌های مختلف، از خطبه‌ها، نامه‌ها، موانع و آداب و... در برداشته باشد؟ این کتاب را تألیف نموده است.

مرحوم سید رضی می‌گوید من این خواسته را اجابت کردم و کار را شروع نمودم... و منظورم این بود که علاوه بر فضایل بی شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام از نظر شکفتی‌های بлагت و نمونه‌های ارزنده فصاحت را روشن سازم لذا تصمیم گرفتم از میان خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان حکمت آمیز در ابتداء خطبه‌های «زیبا» و سپس نامه‌های «جالب» و بعد از آن کلمات حکمت آمیز حضرت را برگزینم.

تا آنجای که می‌گوید هرگز ادعا نمی‌کنم که من به همه جوانب سخنان حضرت علیه السلام احاطه پیدا کرده‌ام به طوری که هیچ کدام از سخنان او از دستم نرفته باشد بلکه بعید نمی‌دانم که آن چه نیافته‌ام بیش از آن باشد که یافته‌ام و آن چه در اختیارم قرار گرفته کمتر است از آن چه به دستم نیامده است.^[۱] روشن شد که سید رضی (ره) در صدد گزینش خطبه‌ها و نامه و موانع حضرت علیه السلام بوده و هر یک را که از نظر فصاحت و بlagت پر جاذبه دیده جمع‌آوری کرده و به همین دلیل اسم این مجموعه گرانبهای «نهج البلاغه» گذاشته و در اختیار دیگران قرار داده است.

روی این جهت یک احتمال این است که خطبه حضرت



امیرمؤمنان در رابطه با عید غدیر و استناد حضرت به خطبه غدیر از نظر فصاحت و بлагت برای مرحوم سید رضی در حدی نبوده که در نهج البلاغه ذکر شود.

احتمال دیگر نیز این است که ایشان به خطبه حضرت امیر مؤمنان علی علیہ السلام دست نیافته است و در دسترس ایشان نبوده نه این که خطبه مولای منقیان و یا سایر استنادهای حضرت علی علیہ السلام به خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر، از نظر سید رضی معیار فصاحت و بлагت را نداشته است.

البته روشن است همه سخنان و خطبه های امام علی علیہ السلام از حیث فصاحت و بлагت در یک سطح نیستند.

همان طور که اشاره شد حضرت علی علیہ السلام برای اثبات حقانیت و خلافت بلافصل خویش به طور مکرر به حدیث متواتر غدیر استناد کرده است و جریان غدیر را مطرح نموده است چه آن روزی که آن حضرت از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست و فرمود: هر کس در غدیر بوده در مورد جریان غدیر شهادت دهد.^[۲] و چه آن روزی که از اعضای شورا سوال کرد و فرمود: فهل فیکم احد یقول له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من كنت مولاهم فهذا على مولاهم... غیری؟^[۳] و همه گفتند نه، و چه آن روزی که با ابوپکر احتجاج کرد و فرمود: «تو را به خداوند سوگند می دهم که بگوئی آیا مطابق حدیث و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا تو؟» ابوپکر گفت بلکه تو.^[۴] و چه آن روزی که در ایام خلافتش عید غدیر و جمعه در یک روز افتاده بود و حضرت در آن روز خطبه ای خواند و در بخشی از آن فرمود: «ای جماعت مؤمنان! خدای عزوجل در این روز برای شما دو عید فراهم کرد... بدانید که اعتقاد به توحید پذیرفته نیست، مگر با اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ اعتقادی و عملی قبول نیست مگر با قبول ولایت آن کسی که خداوند او را سرپرست قرار داده است و



آیین طاعت خدا در مورد کسی به نتیجه نخواهد رسید مگر این که چنگ زنید به حبل الله و آنانی که اهل بیت خدایند یعنی کسانی که در روز دوح (غدیر) درباره آنان خدا آیه فرستاد و اراده خویش را در حق بندگان خاص خود اظهار داشت و به پیامبر اکرم ﷺ فرمود تا ابلاغ کند و گمراهن و منافقان را به حساب نیاورد و خود ضمانت کرد که او را از (شر) ایشان نگاه دارد.».

تا آنجایی که می فرماید: این گونه خدا دین خویش را کامل کرد و چشم پیامبر و مؤمنان و تابعان او را روشن ساخت و این همان (واقعه غدیر) بود که برخی از شما خود شاهد آن بودید و به برخی دیگر از شما خبر آن رسید... .

امروز روز عهد و پیمان، روز کامل شدن دین، روز نص (تصریح) بر شخص است یعنی آنان که ویژه رهبری هستند.^[۵]

نتیجه این که مطرح نمودن جریان غدیر به طور مکرر در کلمات معصومین و از جمله امیر مؤمنان علیهم السلام آمده است و نیامدن آن در نهج البلاغه که سید رضی(ره) آن را جمع آوری کرده است، به آن جهت است که نهج البلاغه مشتمل بر بخش خاصی از سخنان امام علی علیهم السلام می باشد نه همه آن.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱- علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۱، ص ۱۸۱ تا ۲۱۱

۲- انصاری، عذر، پیام غدیر، (غدیر در روایات).

پیوشت‌ها:

[۱]. مقدمه نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشرقین، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۷.

[۲]. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، بی تا، مرتضی، ج ۱، ص ۷۴.

[۳]. نقدي، شیخ جعفر، الانوار العلویة و الاسرار المرتضویه، نجف،



نمایندگی
عبدالغدیر

- حیدریہ، طبع دوم، ۱۳۸۱ش، ص ۳۲۶.
- [۴]. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۱۷؛ مرتضی، بی تا؛ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۵۰.
- [۵]. خراسانی، علم الهدی، نهج الخطابه، کتابخانه، صدر، بی تا، ج ۲، ص ۲۶۲؛ مسند الامام الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۳.



بخش نهم:

سایر مباحث غدیر



حوالی داشتند؟

۱. حضرت علی علیه السلام در روز غدیر خم چند سال

امیر المؤمنین علیه السلام در تاریخ ۱۳ ربیع ۲۳ سال قبل از هجرت متولد گردید و در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری به شهادت رسید و واقعه غدیر در ۱۸ ذی الحجه سال ۱۰ هجری بوده است. بنابراین سن مبارک آن حضرت در غدیر ۳۳ سال بوده است. والسلام علیه یوم ولد و یوم استشهاد و یوم یبعث حیاً.



۲. مطالبی خاص و اشعاری پیرامون عید سعید غدیر

خم بنویسید؟

غدیر نامی است آشنا اما غریب، همانگونه که علی نامی است آشنا و بی نهایت غریب، غدیر وادی ای است که انسان ها در آن صراط مستقیم را یافتند اما آن را رها کردند و در کوچه و پس کوچه های عداوت و جهالت و نفاق و تعصب و تنگ نظری در ظلمت کده سقیفه گم گشتند و غدیر اقیانوس کبیری است که غواصان گوهر شناس نه تنها از آن لولوه و مرجان بلکه جان می یابند. و اینک شعری که خواسته اید: از حمید سبزواری:

هله مجرم مفروزید، بهار آمده است
لاله با مجرمه ای غالیه بار آمده است
سنبل آراسته گیسو به کنار آمده است
باغ را آب روان آینه دار آمده است
سرخ گل زیبا، چون روی نگار آمده است
وقت آن شد که دیگر رخت به صحراء فکنیم
زآتشین باده شرر در دل مینا فکنیم
دسته در حلقه آن زلف سخن سافکنیم
پای در دایره والی والد فکنیم
آنکه اندر کف او جنت و نار آمده است
ساقی از خم ولایت می توحیدم بخش
موحجب عزت و سرمایه تأییدم بخش
نالمیدم مکن از سایقه امیدم بخش
عید سعید غدیر است بدین عیدم بخش
که به قانون خدا کارگزار آمده است
در غدیر خم امروز به فرمان الله
مصطفی آن که اسرار ازل بود آگاه



در بر نخبه اصحاب و بزرگان سپاه
گفت من کنت مولاه علی مولا
این سخن زآن دو لب غالیه بار آمده است
از ملک مژده (اکملت لكم) دین آمد
وز فلک هلهله شادی و تحسین آمد
دوست را سر خط آزادی و تأمین آمد
تیر حرمان به دل دشمن دیرین آمد
که ولای شه اسلام شعار آمده است



۲. با توجه به احادیث متعدد از پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره مخالفان علی اللہ، حکم آنان و حکم اقتداء در نماز به عame چیست؟

 توضیح اینکه در کتاب کوثر و غدیر آمده است که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرموده اند: حضرت علی اللہ علیہ و آله و سلم بعد از من بهترین مردم است و هر کس او را نپذیرد کافر است، آیا این شامل کلیه فرق اسلام می شود؟ و نیز گفته اند هر کس اصحاب مرا به علی اللہ علیہ و آله و سلم برتری دهد به تحقیق کافر است و نیز فرموده اند کسی که بعد از من با علی اللہ علیہ و آله و سلم در خلافت ستیز کند کافر است. اگر چنین است چطور امام خمینی به حاجاج دستور فرمودند که به آنها در نماز اقتدا کنید؟

متن روایاتی که در سؤال به آن اشاره شده است از این قرار می باشد و تماماً از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم روایت شده است.

۱. علی امام البرة و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخدول من خذله؛ علی پیشوای نیکان و قاتل بدکاران است کامیاب است کسی که او را یاری کند و خوار و شکست خورده است کسی که او را واگذارد.

این روایت در برخی منابع روائی اهل سنت بدون ذکر سلسله سند آمده است و کسی که حدیث را در کتاب خود آورده یا مثلاً ابن حجر هیتمی اصلاً اشاره به صحت و سقم حدیث نکرده^[۱] و یا آن را به مجھول و یا مجعل بودن وصف کرده مثلاً صاحب کنز العمال حدیث را نقل کرده ولی از قول ذهبی نقل می کند که او گفته است: سوگند به خدا که این روایت جعلی است.^[۲]

اما در عین حال در برخی از کتاب های ایشان با سلسله سند از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم روایت شده و گفته شده این روایت بر اساس شرط مسلم صحیح می باشد ولی مسلم آن را در «صحیح مسلم»



خود نیاورده است.^[۳]

اما در منابع شیعی به طور مکرر و با ذکر سلسله سند آمده است.^[۴]

۲. علی بعدی خیر البشر من أبی فقد کفر؛ علی بعد از من بهترین مردم و هر کس نپذیرد قطعاً کافر است.

حدیث فوق در منابع اهل سنت آمده است لکن آن را به مرفوعه بودن، مجعلوں و مجھول بودن خود حدیث و بعض راوی آن، توصیف کرده و فاقد اعتبار دانسته اند.^[۵]

اما علماء شیعه در مورد این روایت می‌گویند راوی این حدیث شریف جابر است و با سلسله سند متصل و معروف نزد اهل فن، روایت شده است.^[۶] هر چند کسی تواتر آن را ادعا نکرده است.

۳. من فضل احذا من اصحابی علی علیٰ فقد کفر؛ هر کس یکی از اصحاب مرا بر علیٰ بتری دهد قطعاً کافر شده است.^[۷] این حدیث در منابع اهل سنت پیدا نشد ولی با توجه به حدیث یک و دو، مطلب روشن است که اشاره شد و اهل سنت چنین مطلبی را توجیه خواهد کرد.

۴. این کلام نیز از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که حضرت فرموده است «من نازع علیا فی الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافر؛ هر کس در مورد خلافت بعد از من با علی نزاع و ستیز کند او کافر است و به جنگ خدا و رسول خدا ﷺ برخواسته و کسی که در «امامت علیٰ شک کند او کافر است.^[۸]

این حدیث در منابع شیعه موجود است و از نظر اعتقاد شیعه نسبت به محتوای آن هیچ مشکلی ندارد ولی در منابع اهل سنت یافت نشد و البته در منابع آن ها این روایت که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: من آذی علیا فقد آذانی؛ هر کس علی بن ابی طالب را بیازارد مرا آزرده و احادیث شبیه به همین مضمون

آمده و به حاکم نیشابوری نسبت صحت آن را داده اند و ذهبی و هیثمی دو نفر دیگر از علماء آنها سلسله سند روایت را معتبر دانسته‌اند.^[۹]

روشن شد که روایات مورد سؤال و آنچه را به همین مضامین باشد اهل سنت یا در منابع روائی و تاریخی شان نیاورده اند و بر فرض آوردن این گونه روایات را حجت و معتبر از نظر سند ندانسته و در صورت اعتراف به سند آن در دلالت و مفاد آن تشکیک نموده اند و دست به توجیه زده‌اند و این مطلب از کسانی که امامت علی (علیهم السلام) را با وجود روایات متواتری که در این زمینه وجود دارد نظیر حدیث ثقلین، منزلت، غدیر و... و دلالت و شأن نزول آیات مربوط به امامت بر خلافت بلافصل علی (علیهم السلام) بعید نیست.

بر این اساس اهل سنت و در رأس آنان خلفاء آنها راجع به مدارک موضوع امامت، این موضع را دارند که به حسب ظاهر می‌گویند این روایات مجعلو بوده اند و از اعتبار ساقط است و اخبار و روایاتی نظیر حدیث غدیر و... که شیعه مدعی توافق آن است متواتر و یقین آور نمی‌باشد و یا مفاد آن غیر آن چیزی است که شیعه‌ها می‌گویند و در نتیجه روایات و آیات مربوط به امامت را قاصر می‌دانند و می‌گویند نمی‌تواند امامت علی (علیهم السلام) را ثابت کند.

حال این موضع و انکار امامت علی (علیهم السلام) و نادیده گرفتن آیات و روایات مربوطه و حجاب قرار دادن تئوری شورا بر روی آن از دو حال خارج نیست که نتیجه هر یکی از دو صورت متفاوت است.

الف: نادیده گرفتن آیات و روایات امامت و انکار خلافت و امامت امیر مؤمنان علی (علیهم السلام) در صورتی که از روی جحود و تقصیر و همراه با یقین به آن نباشد بلکه صرف عدم اعتراف و عدم اذعان به حقیقت و از روی قصور و جهل و نرسیدن به حقیقت باشد، یعنی چون فکر و اندیشه او قاصر از رسیدن به حقیقت بوده



منکر امامت امام علی علیہ السلام شده است؛ چنین انکاری از نظر مبانی اعتقادی شیعه محذوری نداشته و مورد عفو می باشد.

و می توان گفت اکثریت اهل سنت را همین عده تشکیل می دهد و اینان در واقع قربانی نیرنگ عده ای خاص شده و می شوند، قربانی اهداف همان هایی که از تحقیق و مطالعه تاریخ گذشته مسلمانان منع می کنند تا مبادا به سلف صالح شان گمان بد برده شود و قامت کج آنان نمایان گردد.

ب: اما اگر انکار مسأله امامت از روی جحود و همراه با یقین به آن باشد و کسی این موضوع را از موضوعات قرآنی و ما جاء به الرسول بداند به گونه ای که حقیقت مطلب از روی دلایل عقلی و نقلی کتاب و سنت برای او مکشوف شده باشد، چنین کسی از نظر قرآن که می فرمایند: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنُتُهَا أَنفُسُهُمْ...» [۱۰]. آیات خدا را در حالی که یقین به آن داشتند انکار کردند) کافر است. زیرا فرض این است که حجت بر او تمام شده و هیچ مانعی از عذاب شدنش نیست فرد یا افرادی از اهل سنت اگر به همین کیفیتی که بیان گردید. منکر امامت بشوند به اعتقاد شیعه دچار کفر باطنی هستند یعنی از آن جهت که فکر و اندیشه آنان تسلیم حق می باشد ولی از نظر روح تسلیم حقیقت نمی باشند، باطننا کافراند و از آن جهت که در ظاهر اسلام را پذیرفته و به احکام اسلام عمل می کنند مسلمان هستند چون اسلامی که معیار خروج از کفر و ورود در سلک مسلمانان می باشد همان اظهار التزام به اصول توحید، رسالت، معاد و نیز قرآن و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده است می باشد و در این التزام اداء شهادتین به منزله شناسنامه و تعهد تابعیت به شمار می رود و عمل به فروع دین وظیفه مسلمانی و نشانه وفاداری به آن تابعیت است و بر پایه آن تعهد و این اعمال، نظام جامعه اسلامی پدیدار می



گردد و هر کسی هر چند فقط به حسب ظاهر ملتزم به این امور باشد از مزایای ظاهری اسلام می‌تواند استفاده کند و احکام ظاهری اسلام بر او جاری می‌شود یعنی جان، مال، عرض او محترم است و دیگر مسلمانان باید با او معامله مسلمانی را بکنند هر چند به حسب واقع همین انسان ممکن است به هیچ یک از تعليمات اسلام حتی وحدانیت خدا اعتقادی نداشته باشد. نظیر منافقین که پیامبر اکرم ﷺ آنان را جزء جامعه اسلامی به شمار می‌آورد چون مقررات ظاهری اسلام را رعایت می‌نمودند.

بر همین اساس فقهاء و علماء شیعه نظیر شیخ انصاری (ره) و دیگران برطهارت اهل سنت به جز ناصبی‌ها استدلال می‌کنند و می‌گویند اهل سنت پاک است به دلیل اصل طهارت، نصوص و اجماع علاوه بر این که آنان مسلمان و ملتزم به نماز، زکات، حج و... هستند و نیز سیره قطعیه از معصومین و اصحاب شان و جمیع مؤمنین بر این بوده است که با آنان مباشرت و معاشرت داشته و از غذا و ذبیحه آنان می‌خورده‌اند و این امر متقاضی عدم امکان اجتناب از آنان نیز بوده و هست.^[۱۱] و نیز علماء مذهب، شرکت در نماز جمعه و جماعت اهل سنت را صحیح می‌دانند و این آراء و انتظار علماء شیعه نظیر امام خمینی(ره) و غیره ریشه در سیره معصومین و روایات ما دارد.

امام علی علیه السلام که خلفاء غاصب از او درخواست کمک می‌نمودند، نه تنها از حل مشکلات قضائی، علمی، تفسیری، سیاسی و... اباء نمی‌ورزید بلکه استقبال هم می‌کرد و آنها نیز در بسیاری از مشورت‌ها نظر حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام را بر می‌گزیدند که نمونه آن عمل به نظر آن حضرت است در مورد فتح ایران، جنگ با رومیان، تعیین مبدأ تاریخ و... امام علی علیه السلام در نماز جمعه و جماعت آنان شرکت می‌نمود و در حل مشکلات جامعه اسلامی که غاصبان خلافت زمامدار امور مسلمین بودند آنان را



کمک می‌کرد ولی در مواردی که بُوی اطاعت از شخص خلیفه استشمام می‌شد همراهی نمی‌کرد و صریحاً می‌فرمود: «فقط در اموری که اطاعت خدا در آن باشد دخالت می‌کنم و همراه هستم». [۱۲]

همان طوری که اشاره شد فتوای امام خمینی(ره) به حضور در نماز جماعت اهل سنت و مسایلی از همین قبيل مستند روایی دارد مرحوم کلینی(ره) در اصول کافی روایاتی را که دلالت می‌کند با اداء شهادتین و عمل به فروع دین، خون، اعراض و اموال حرمت پیدا می‌کند، تحت همین عنوان آورده است. [۱۳]

نتیجه این که اهل سنت از نظر فقه و کلام شیعه مرتبه پائین اسلام را که اسلام ظاهری باشد دارا هستند هر چند مرتبه اعلای اسلام را که همان تسلیم عقل و اندیشه به علاوه تسلیم روح و قلب است فاقدند ولی به مقتضای همان اسلام ظاهری از احکام ظاهری اسلام بهره مند می‌شوند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- ۱- لیاف، علی، مظلومی گمشده در سقیفه، انتشارات منیر، ۱۳۸۳،
دانش نامه روابط سیاسی حضرت علی علیہ السلام با خلفا.
- ۲- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۴۱۷، قم، موسسه در راه حق، اول، ۱۳۶۶.
- ۳- متقی هندی، کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲، همان.

پیوشتها:

- [۱]. هیثمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، بی نا، بی تا، ج ۲،
فصل دوم، ص ۳۶۵، ح ۳۳.
- [۲]. متقی هندی، کنزالعمال، بیروت، موسسه الرساله، ۱۹۴۹،
ص ۶۰۲، جزء ۱۱.
- [۳]. حاکم النیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، بیروت،



- دار المعرفة، ١٤٠٦ق، ج ٣، ص ١٢٩.
- [٤]. ر.ك: شرف الدين، سيد عبدالحسين، المراجعات، جمعية الاسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٢ق، ص ٢٤٠.
- [٥]. خطيب بغدادي، تاريخ بغداد، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٧ق، ج ٧، ص ٤٢١؛ ذهبي، ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٧١؛ ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ٨، ص ٢٠٥؛ و ابن حجر عسقلاني، لسان الميزان، ج ٢، ص ٢٨٥.
- [٦]. مفيد، الارشاد، دارالمفيد، بيى تا، ج ١، ص ٣٩؛ تسترى، نور الله، الصوارم المهرقه، ص ٣٣٧.
- [٧]. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، موسسه الوفاء، چاپ دوم، ١٤١٣ق، ج ٣٨، ص ١٤٥.
- [٨]. بحار الانوار، همان، ج ٨، ص ١٣٥؛ قاضى شوشتري، نور الله، احقاق الحق، ج ٧، ص ٣٣١.
- [٩]. المناوي، محمد عبدالرؤوف، فيض القدير، بيروت، دار الكتب العلميه، اول، ١٤١٥ق، ج ٤، ص ٣٩٣، ج ٦، ص ٢٤ و ٤٢.
- [١٠]. نحل / ١٤.
- [١١]. انصاري، كتاب الطهارة، طبع قديم، موسسه آل البيت، بي تا، جزء ٢، ص ٣٥١؛ خوئي، كتاب الطهارة، ج ٢، ص ٨٣.
- [١٢]. سبحانى، جعفر، پژوهشى عميق پيرامون زندگى على (عليه السلام)، قم، انتشارات جهان آراء، بي تا، ص ٣٨٧.
- [١٣]. الثقفى الكوفي، ابراهيم بن محمد، الغارات، انتشارات بهمن، بي تا، ج ١، ص ٣٠٧.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۴۲۰



۴. کسانی که روز غدیر خم شاهد تعیین و معرفی امام از سوی پیامبر اسلام بودند، و بعداً در برابر امام اقدام به توطئه کردند چه حکمی دارند، آیا مرتد هستند یا نام دیگری دارند؟!



پاسخ سؤال فوق متوقف بر بررسی نکات زیر می‌باشد:

۱. واژه‌شناسی مرتد: «رَدَ الرَّاءُ وَ الدَّالُ»، اصل واحد مطرد منقاس و هو رجع الشيء... و يسمى المرتد لانه رد نفسه ألي كفره...»:[۱] ماده رد، يك معنای اصلی دارد که شایع و قیاسی است و آن برگشتن چیز است. مرتد از آن جهت نامیده شده است که وی خویش را به کفر برگشت داده است. پس در لغت مرتد، برگشتن به کفر است.

۲. تعریف مرتد

اما در اصطلاح فقهاء مرتد عبارت است از «کسی که منکر خدا و یا پیامبر و یا ضروریات دین باشد»[۲] بعد از آن که وحدانیت خداوند، رسالت حضرت محمد ﷺ و حقانیت دین اسلام را تصدیق کرده باشد.

با این تعریف می‌توان درباره کسانی که با امامت علی - عليه السلام - مخالفت کردند به قضاؤت نشست. روایات زیادی در منابع شیعه نقل شده است که منکر امامت را کافر خوانده‌اند.[۳] اما نظر مشهور در میان عالمان شیعی این است که واژه کفر، در آن روایات به کفر باطنی حمل می‌شود.[۴] کفر باطنی عبارت است از عقیده و آراء فاسدی که مانع از پذیرش حق به تمام معنا می‌شود. صاحب جواهر درباره کسانی که عقیده فاسد دارند چنین گفته است: نعم هو بالمعنى المذبور أثبت منه بغیره بل أشد عقاباً كما يشير اليه قول الصادق علیه السلام شر من اهل الروم و اهل المدينة شر من اهل المکه...؛
بلی منکران امامت به معنی که ذکر شده از نظر باطن پلیدتر از



کفر کافران است. چنان که «سخن امام صادق در این باره اشاره شده است که «اهل شام بدتر از اهل روماند و اهل مدینه بدتر از اهل مکه‌اند».^[۵]

و مخالفین شیعه، غیر از نواصب و خوارج، مسلمان هستند و تمام احکام اسلام درباره آنها جاری است. بنابراین کسانی که شاهد معرفی امام علی به عنوان امام و رهبر مسلمین در روز غدیر خم بودند، در صورتی که با امام - علیه السلام - دشمنی و مخالفت نکردند و نیز با امام همکاری هم نکرده‌اند، مرتد نمی‌باشند. زیرا این دسته منکر امامت علی - علیه السلام - به حساب نمی‌آیند، بلکه به علت ترس از حکومت وقت و یا عدم اهتمام بر امر امامت علی - علیه السلام - سکوت کرده‌اند. اما دسته‌ای که نه تنها با علی - علیه السلام - همکاری نکردن، بلکه بر ضد او اقدام کرده‌اند، چه حکمی دارند؟ آیا مرتدند یا اینکه مسلمان می‌باشند؟ علماء و فقهاء شیعه نظر واحدی در این زمینه ندارند، اما نظر مشهور و مدققین از علماء مانند صاحب جواهر صاحب ریاض و صاحب عروءه، بر این است که تمام فرق مسلمین جز نواصب و خوارج، مسلمان بوده و احکام اسلام بر آنها جاری می‌شود.^[۶]

۳. کفر ناصبی:

اگر منظور از ناصبی کسی باشد که دشمنی با امام علی را جزء اعتقادات دینی خود می‌داند، طبعاً دامنه ناصبی محدود می‌شود و تنها شامل خوارج می‌گردد. و اگر مراد از ناصبی کسی باشد که با علی و اهل بیت پیامبر ﷺ، دشمنی می‌ورزد، طبعاً افراد و مصادیق زیادی پیدا می‌کند. حتی کسانی که به دلیل مسائل شخصی و اغراض پست و فرمایه دنیایی، با امام عناد و عداوت داشتند و افرادی که بعد از رحلت پیامبر حق امامت را غصب کردند را نیز شامل می‌شود؛ زیرا اینان برای اینکه قدرت سیاسی و مدیریتی مسلمین را تصاحب کنند، بر علی - علیه السلام - و



اهل بیت پیامبر ﷺ ستم‌ها کردند. در این صورت اینها مرتد و نجس می‌باشند.

محققین و مدققین علماء به استناد برخی از نصوص، و سیره قطعی ائمه اطهار، و نیز عمومات «سوق المسلمين» بر این نظراند که ناصبی بر کسانی اطلاق می‌شود که دین‌شان را بر دشمنی با امام علی علیهم السلام قرار داده‌اند. پس خصومت‌های دیگر که با این اعتقاد نمی‌باشد، موجب ارتداد نخواهد شد.

الف. حدیث: سمعاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به امام عرض کردم مرا از معنای اسلام و ایمان باخبر کن. آیا ایمان و اسلام از نظر معنا متفاوت‌اند؟ امام فرمود: ایمان با اسلام شریک است، ولی اسلام با ایمان شریک نیست. پس به او عرض کردم که برای من توصیف فرمای! امام علیه السلام فرمود: اسلام عبارت از گواهی به یکتائی و بی‌همتائی خداوند، و درست شمردن پیامبری حضرت محمد علیه السلام است، و با همین اعتقاد، خون‌ها محترم می‌شود. و ازدواج و ارث به جریان می‌افتد. و بر ظاهر اسلام توده مردم قرار دارند. اما ایمان هدایت است، و نفوذ قول به اسلام در قلب‌ها و جانها است. و آنچه که از عمل از انسان سرمی‌زند...».[۷]

با توجه به این که سلسله روایان همگی موثق می‌باشند و دلالت روایت بسیار روشن و خالی از ابهام است، پس می‌توان نتیجه گرفت که صرف دشمنی و مخالفت با امام علی موجب ارتداد و کفر نخواهد بود.

بنابراین اگر از روی اعتقاد دینی کسی با اهل بیت خصومت نداشته باشد، ناصبی نیست ولو اینکه با اهل بیت دشمنی داشته باشد.

ب. سیره و رفتار ائمه

بسیاری از اصحاب در زمان پیامبر و بعد از آن و نیز شرکت کنندگان در جنگ جمل و صفين بلکه همه اهل شام و بسیاری



از اهل مدینه و مکه، در برابر امام علی - علیه السلام - و فرزندان پاک ایشان، در نهایت خصوصت و دشمنی به سر می‌بردند. با این همه ائمه - علیهم السلام - با آنان معاشرت داشتند و با آنان هم خوراک می‌شدند. و در میان شیعه کسی منکر این واقعیت نمی‌باشد. و به یقین در تمام این معاشرات و مخالطات تقیه مطرح نبوده است. پس همه این رفتارها نشانه آن است که اینها از نواصب نمی‌باشند، زیرا مخالفت و دشمنی با اهل بیت را جزء دین نمی‌دانند».^[۸]

ج. نصوص حلیت سوق مسلم:

در زمانی، این روایات از ائمه هدی نقل شده است که طائفه امامیه، تعداد اندک و غیرقابل توجه بوده‌اند. اگر حلیت متاع سوق مسلم را قبول کنیم غالب بلکه اکثرب قریب به اتفاق مسلمین معاصر ائمه، تحت القائلات مسموم بنی امیه و بنی عباس بوده‌اند. و آنان در عداوت و خصوصت به اهل بیت مضایقه ندادند. روشن است که در چنین وضعی حکم به حلیت سوق مسلم از سوی ائمه، حکم دادن به مسلمانی مخالفین اهل بیت است.^[۹] و روی این معنا، تمام نصوصی که منکران امامت اهل بیت را، کافر نامیده‌اند، قابل حمل بر کفر به معنای انکار و کفر باطنی است. مانند اینکه می‌گوئیم تارک الصلاة کافر است. بر این اساس دشمنی با امام علی - علیه السلام - موجب گمراهی، فسوق و عذاب سخت اخروی است. اما دشمنانی که علی - علیه السلام - را از روی عقیده دینی مورد خصوصت قرار نداده‌اند، بلکه به علل دیگر با آن حضرت و فرزندان پاکش دشمنی کرده‌اند، در ظاهر مسلمان‌اند. و تمام احکام مربوط به اسلام بر آنها جاری است.^[۱۰] اگر چه آنان هرگز اهل نجات نمی‌باشند، بلکه از گمراهان‌اند. یکی از شواهدی که برای صحت نظریه فوق می‌توان ذکر کرد روایات متعددی است که در آنها ارتداد جمیع مردم بعد از رحلت



غیرنه



مجلس شیخ

۴۲۴

حضرت رسول اکرم ﷺ مطرح شده است و تنهای سه نفر، سلمان، مقداد و ابوذر استثنای شده است.^[۱۱] روشی است که ارتقای در این احادیث به معنای مصطلح فقهی خود نمی‌باشد. و الا اکثر مردم بر همان وضعیت زمان ابوبکر و عمر باقی بودند و امام علی علیهم السلام با آنان معاشرت داشتند. به خصوص که انسانهای پاک و مخلص و مؤمنی مانند عماریاسر و اویس قرنی و مالک اشتر نخعی و صدها نفر امثال ایشان در میان مسلمین حضور داشتند، پس ارتقای در این روایات، به معنای رایج و اصطلاحی آن نیست.

مطابق حدیث در ابتدا چهل نفر به محضر امام رسیدند و گفتند: جز تو کسی را برای حکومت و ولایت قبول نداریم. امام فرمودند: بروید فردا با کیفیتی خاص که حضرت بیان کردند به فلان جا بیایید و فردا جز سه نفر (مقداد، سلمان و ابوذر) با همان کیفیت خدمت امام نرسیدند و بعد از چند ساعت تاخیر عمار نیز به حضور امام آمد که امام او را رد کرد.^[۱۲] بنابراین ایمان خالص و صدرصد به حق، همان ثبات قدم در اعتقاد و عمل به ولایت علی و ائمه معمومین علیهم السلام می‌باشد. اما اگر کسی از چنین عقیده‌های ولو عملاً سستی از خود بروز دهد، نوعی از ارتقای را به همراه دارد. در حدیثی دیگر از مقداد به عنوان کسی که هرگز بر عقیده حقه او، به اندازه یک ذره شبه وارد نشده نام برده شده است.^[۱۳]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- الف. حکیم سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، ج اول، ص ۳۹۷
- ۳۹۸ -، چ چهارم، نشر دار احیاء التراث، سال ۱۳۹۱ ق.
- ب. نجفی، شیخ محمدحسن، جواهر الكلام، ج ۱۴، کتاب الحدود و التعزیرات، نشر دار المورخ العربی، ج اول، سال ۱۴۱۲ ق، قطع بزرگ، ص ۵۵۲



ج. الکرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، ج ۱۲، کتاب النکاح،
ص ۱۳۵ به بعد.

د. شریعت‌مدار، محمد حسین، ارشاد المسلمين، نشر باختران،
بی‌تا، ص ۷۷.

ه. خلاصه تاریخ اسلام از پیدایش عرب، نشر دفترنیر فرهنگ
اسلامی، سال ۱۳۷۳، تأثیف سید هاشم رسولی محلاتی، از ص
۲۳۹ تا ۲۴۳.

و. نشریه حوزه، ش ۱۳۶۹، سال ۴۱، از ص ۷۲ الی ۹۰، و شماره
۴۲، از ص ۴۹ الی ۶۲.

ی. عسکری، مرتضی، عبدالله بن سباء و افسانه‌ها، ج ۱، از ص ۱۸۵
تا ۲۴۱، نشر مجتمع علمی اسلامی، بی‌تا، طبع تهران.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. الرازی، احمد بن فارس، معجم مقانیس اللغه، ج ۱، ص ۴۶۰،
ماده رد، نشردار الكتب العلمیه بیروت، طبع اول، ۱۴۲۰ ق.

[۲]. طباطبایی، سید محمدعلی، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۷۹، نشر
موسسه آل البيت، طبع اول، ۱۴۱۰.

[۳]. العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه کتاب الحدود و
التعزیرات ابواب حد مرتد، باب دهم.

[۴]. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام، ج ۶، ص ۶۰.

[۵]. جواهر الكلام، ج ۶، ص ۶۰.

[۶]. رک به: نجفی، الف: شیخ محمد حسن، جواهر الكلام، ج ۶،
ص ۶۶، نشر دار الكتب الاسلامیه، ج ششم، سال ۱۳۷۹، نجف؛ ب:

طباطبایی، سید محمدعلی، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۸۱.

[۷]. الكلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، کتاب کفر و
ایمان، ص ۲۹، نشر دار الاصوات، ط اول، سال ۱۴۱۳.

[۸]. جواهر الكلام، ج ۶، ص ۶۶.



- [٩]. جواهر الكلام، ج ٦، ص ٦٤؛ رياض المسائل، ج ٢، ص ٨١
- [١٠]. همان.
- [١١]. المفيد، محمد بن نعمان، (٤١٣)، الاختصاص، نشر جامعه مدرسين طبع قم؛ تا، ص ٦، روایت برید بن معاویه و عمر بن ثابت.
- [١٢]. همان، روایت عمرو بن ثابت.
- [١٣]. همان، ص ١٠ - ١١، روایت ابی بکر حضرمی از امام باقر و روایت هشام بن سالم و مفضل بن عمرو و نصر بن سوید.



۵. فاروق اعظم و صدیق اکبر لقب کیست؟

جاواہر ما طبق منابع خود اهل سنت ثابت می کنیم که این
القب خاص امیر مومنان علی است.
با این حال اهل سنت اصرار دارند این القاب را به شیخین
(ابو بکر و عمر) بدھند!

حتی یک حدیث صحیحی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم،
ابو بکر را صدیق خوانده، و یا عمر، را فاروق خوانده باشد نداریم، و
آنچه آمده راجع به حضرت علی علیہ السلام است.
صدیق اکبر لقب کیست؟

حتی یک حدیث صحیحی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را صدیق خوانده،
و یا عمر را فاروق خوانده باشد نداریم، و آنچه آمده راجع به
حضرت علی علیہ السلام است.

چنانچه طبری می گوید قال علی بن ابی طالب: أنا عبد الله
و أخو رسوله و أنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدى الا كاذب مفتر,
صليت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل الناس بسبع سنين»
«من بنده خدا و برادر رسول اویم ، و من صدیق اکبر هستم ،
این اذعا را بعد من به جز دروغگو و افترا زننده نمی کند ، همانا
من هفت سال قبل از مردم نماز به جای آوردم ».«

منابع دیگر:

حاکم نیشابوری : المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۲۱ ، ح ۴۵۸۴

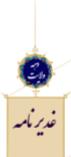
نسائی : السنن الکبری ، ج ۵ ، ص ۱۰۷ ، ح ۸۳۹۵

خاصیص امیر المؤمنین علیہ السلام ص ۲۵ ، ح ۷

ابن ماجه : سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۴۴ ، ح ۱۲۰

ابن ابی شیبہ : المصنف ، ج ۱۲ ، ص ۶۵ ، ح ۱۲۱۳۳

ابن ابی عاصم : السنّة ، ص ۵۸۴ ، ح ۱۳۲۴



سازمان
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۴۲۸

ابوسعیم : معرفة الصحابة ، ج ١ ، ص ٣٠١
 طبری : تاریخ الامم و الملوك ، ج ٢ ، ص ٣١٠
 ابن اثیر : الكامل فی التاریخ ، ج ١ ، ص ٤٨٤
 محب الدین طبری : الریاض النضرة ، ج ٣ ، ص ٩٦ ، و ١٠٠ و ١١١
 حمّوی : فرائد السمحطین ، ج ١ ، ص ٢٤٨ ، ح ١٩٢
 ابن سعد : الطبقات الکبری ، ج ٢ ، ص ٦٠ ، رقم ٣١٥
 شعرانی : طبقات الشعراںی ، ج ٢ ، ص ٥٥
 متّقی هندی : کنز العمال ، ج ١٣ ، ص ١٢٢ ، ح ٣٦٣٨٩
 ابن ابی الحدید : شرح نهج البلاگه ، ج ١٣ ، ص ٢٠٠ ، خطبه ٢٣٨
 ابن مردویه اصفهانی در مناقبیش ؛ فخر رازی ، آلوسی ، أبو حیان
 و جلال الدین سیوطی در تفسیر شان و نیز متّقی هندی در کنز
 العمال ، مناوی در فیض القدیر و... نقل کرده‌اند که پیامبر اسلام
 ﷺ فرمود: «الصَّدِيقُونَ ثُلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَارِ مُؤْمِنٌ أَلَّا يَاسِينَ، وَحَزِيلٌ مُؤْمِنٌ أَلَّا فَرَعَوْنَ، وَعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْثَالِثُ، وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ.»
 تا اینجا فهمیدیم که صدیق اکبر از القاب کیست.

فاروق اعظم لقب کیست؟

حال بینیم فاروق اعظم لقب کیست و چه کسی آن را به عمر
 داده است؟ و آیا این لقب بزرگ (شکافنده حق و باطل) واقعاً برای
 عمر است یا برای کس دیگریست و او هم مانند ابوبکر از یک
 نفر دیگر وام گرفته!!؟؟؟

برخی از علمای اهل سنت نظیر محمد بن سعد در الطبقات
 الکبری ، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق ، ابن اثیر در اسد

الغائب و محمد بن جریر طبری در تاریخش می‌نویسند :

قال ابن شهاب بلغنا أن أهل الكتاب كانوا أول من قال لعمر
 الفاروق وكان المسلمين يأثرون ذلك من قولهم ولم يبلغنا أن

رسول الله ﷺ ذكر من ذلك شيئاً!!!.



یعنی ابن شهاب می‌گوید: اینگونه به ما رسیده است که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر لقب فاروق دادند و مسلمانان از سخن آن‌ها متأثر شدند و این لقب را در باره عمر استعمال کردند و از پیامبر اسلام هیچ مطلبی در این باره به ما رسیده است!!!

عمر بسیار گُند ذهن و دیرفهُم بود، و تنها سوره بقره را طی دوازده سال تلاش فرا گرفت و به شکرانه این پیروزی، یک شتر قربانی کرد که در این مورد امام ذهبي می‌گوید: قال ابن عمر: تعلّم عمر البقرة في اثنى عشرة سنة، فلما تعلّمها نحر جزوراً و همچنین درباره آیه کلالة، آنرا درک نمی‌کرد و طبق نقل جصاص و سیوطی: كان عمر لم يفهم.....

امام نسائی چنین روایت می‌کند: «كما عند عمر فأتاه رجل، فقال: يا أمير رُبِّما نمُكثُ الشَّهْرُ والشَّهْرِينَ ولا نجد الماء؟ فقال عمر: أَمَا أنا فإذا لم أجد الماء لم أكن لأشْلُى حتى أجَدَ الماء...» عمر حتی در دوران خلافتش حکم تیمم را نمی‌دانست و اگر کسی از او می‌پرسید در صورت جنابت و نبودن آب تکلیف چیست؟ در جواب می‌گفت: نماز را ترک کن تا آب پیدا شود! و اگر تا دو ماه هم آب نمی‌یافت نماز نمی‌خواند.

و در همه مشکلات، این ابوالحسن علی^{علیہ السلام} باب علم نبی بود که به فریادش میرسید و مشکلش را حل می‌کرد چنانکه خود او بیش از هفتاد بار اعتراف کرد: اگر علی^{علیہ السلام} نبود من هلاک می‌شدم!

حال خوانندگان عزیز با در نظر گرفتن احادیث ذیل خود قضاؤت کنند که لقب فاروق اعظم برای کیست؟

احادیث رسول الله در مورد فاروق اعظم و صدیق اکبر بودن امام علی^{علیہ السلام}

به سند از بزرگان اهل سنت: محمد بن طلحه شافعی در مطالب



السؤال، طبرى در کبیر، بیهقی در سنن و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس، سلمان، ابیذر و حذیفه نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ با دست، اشاره به علی بن ابی طالب نمود و فرمود: «ان هذا اول من آمن بى و اول من يصافحني يوم القيمة و هذا الصديق الاكبر و هذا فاروق هذه الامة يفرق بين الحق و الباطل»

همانا علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اول کسی بود که در روز قیامت با من مصافحه می کند. علی، صدیق اکبر و فاروق این امت و جداکننده حق از باطل است. تا اینجا طبق کتب خود اهل سنت ثابت کردیم که صدیق اکبر و فاروق اعظم از القاب امیرالمؤمنین علی علی است و این ادعایا به غیر از او جز دروغگو و افترا زننده نمی کند.

حال دو حدیث هم از کتب شیعیان در این مورد می آوریم:

المراجعات می نویسد پیامبر ﷺ با دست مبارک خود به حضرت علی علی اشاره نمودند، و فرمودند: «ان هذا اول من آمن بى و اول من يصافحني يوم القيمة الصديق الاكبر و هذا فاروق هذه الامة، يفرح بين الحق من الباطل و هذا يعسوب المؤمنین.....»

همانا علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اول کسی بود که در روز قیامت با من مصافحه می کند علی، صدیق اکبر و فاروق این امت است جداکننده حق از باطل و پیشوای اهل ایمان است...

مرحوم صدوq رضوان الله عليه در کتاب عيون اخبار الرضا از رسول خدا علی نقل می کند که خطاب به امام علی علی فرمودند: ای علی، تو حجت خدایی، تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تویی نبأ عظیم (آن خبر بزرگ)، تویی صراط مستقیم (راه راست)، تویی مَثَل اعلی (نمونه برتر)، ای علی، تو امام مسلمانان



و امیرمؤمنان و بهترین اوصیا و سرور صدیقانی.
ای علی، تویی فاروق اعظم (که میان حق و باطل به خوبی فرق
مینهی) تویی صدیق اکبر. ای علی، تو جانشین من بر امتم و
پرداخت کننده دینم، و انجام دهنده وعده های من هستی. ای
علی، تو پس از من مظلوم واقع خواهی شد. ای علی، تو پس
از من تنها میمانی و همه از تو جدا می شوند. ای علی، تو پس
از من محجور (و محروم از حق خود) می مانی؛ خدای متعال و
حاضران از امتم را گواه می گیرم که هواداران تو هواداران منند،
هواداران من هواداران خدایند و هواداران دشمنانت هواداران
شیطانند.

لقب «صدیق» مخصوص امیر المؤمنین است و هر آنچه اهل
سنّت از زبان پیامبر اسلام در باره ابوبکر نقل کرده‌اند، ساخته و
پرداخته دیگران است؛ همان طور که لقب «فاروق» نیز از آن
امیر المؤمنین بوده و اهل کتاب آن را به خلیفه دوم چسبانده اند



۶. چرا لقب امیرالمؤمنین را فقط می توان به امام علی^{علیه السلام} نسبت داد؟ چه کسی این لقب را به آن حضرت داده است؟

 امیرالمؤمنین وصفی است که در آن معانی و مضامین بلندی نهفته است و کسی که ردای امیرالمؤمنین بودن را بر تن می کند و در این منصب می نشیند، امیر و حاکم مسلمانان می شود و پیروی و اطاعت از او بر آنان واجب می شود. علامه مجلسی در این باره می فرماید: (بر خلق اطاعت از کل اوامر و نواہی امیرالمؤمنین واجب است، چون الف و لام (ال) در المؤمنین دلالت بر عموم دارد) (۱) پس با اندکی تدبیر در می یابیم که نمی توان این لقب را به هر کسی نسبت داد و اگر جاهلان و ناآگاهان، این لفظ را در وصف افراد نالایق به کار می بردند به یقین نامی بی مسمی و بی محتوا خواهد بود. پس به غیر از معصوم که هیچ خطأ و اشتباهی در او راه ندارد، کسی را یارای رسیدن به چنین مقام و منزلتی نیست چرا که خداوند مردم را به پیروی مطلق از شخصی که دچار اشتباه می شود، امر نمی کند. (۲)

در مورد اختصاص لقب امیرالمؤمنین به حضرت علی^{علیه السلام} باید دانست که در کتب روایی (۳) از جمله کتاب اليقین (۴) که کتابی مستقل در زمینه مورد بحث است، روایاتی نقل شده که بر اختصاص این لقب به امام علی^{علیه السلام} دلالت دارند و این که این لقب از طرف خداوند برای آن حضرت - علی^{علیه السلام} - انتخاب شد. از جمله از پیامبر گرامی اسلام^{صلوات الله عليه و آله و سلم} نقل شده که در معراج بعد از این که خداوند حضرت علی^{علیه السلام} را جانشین و خلیفه بعد از من معرفی کرد فرمود: (و هو امیرالمؤمنین حَّقّاً لِمْ يَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ لَاحِدٌ بَعْدَهُ) یعنی امیرالمؤمنین حقیقی اوست و قبل و بعد از او کسی به این نام، نامیده نشده و نخواهد شد. (۵)

همچنین در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شده که آیا در زمان امامت حضرت مهدی - عجل الله تعالى فرجه - می توان او را امیرالمؤمنین خطاب کرد؟ ایشان فرمودند: این نامی است که خداوند حضرت علی علیه السلام را به آن نامیده است.^(۱۶) البته در مقابل این روایات، اندک روایاتی است که در آنها این لقب به ائمه دیگر هم نسبت داده شده از جمله در روایتی آمده که: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و حضرت علی جواب سلامش را دادند، ابی الصباح که در آن جا حضور داشت گفت: من ندیده ام که کسی به این لقب سلام داده شود مگر حضرت علی علیه السلام ، امام علی فرمودند: کسی حقیقت ایمان را نیافته مگر اینکه بداند آن چه برای اولین از ائمه ثابت است برای آخرین هم ثابت است.^(۱۷)

همچنین در بعضی از متون تاریخی آمده که امام حسن عسکری لقب امیرالمؤمنین را برای خود به کار برده اند و در طی نامه ای که برای معاویه - لعنة الله عليه - فرستاده اند چنین نوشته اند: من عبد الله الحسن امیرالمؤمنین الى معاویه^(۱۸)

«يعني نامه ای از طرف بنده خدا حسن امیرالمؤمنین به معاویه».

اما روایات متعارض به دلیل کم بودن^(۱۹) و ضعف سند قابل معارضه با روایات بیان شده در اختصاص این لقب به حضرت علی علیه السلام نیستند و در مورد امام حسن علیه السلام احتمال دارد که در اصل این امیرالمؤمنین بوده و لفظ ابن افتاده باشد چنان که ابن ابی الحدید عبارت را این گونه ضبط کرده است.^(۲۰)

مرحوم علامه مجلسی به نحو مطلوبی بین دو دسته روایات جمع نموده و فرموده:^(۲۱)

اولاً: اگر چه به کار بردن اسم امیرالمؤمنین برای ائمه دیگر(عليهم السلام) به خاطر مصالحی ممنوع است ولی معنای آن در آنان وجود دارد.



ثانیاً: حتی می توان گفت که این لقب در مورد آنان هم صادق و جائز است ولی برای جلوگیری از سوء استفاده دشمنان از به کار بردن این نام برای خود جلوگیری نموده اند.([۱۱])

خلاصه این که لقب امیرالمؤمنین لایق و زیبنده هر کسی نیست و کسی می تواند امیرالمؤمنین باشد که از هر خطاب و اشتباھی مصون و معصوم باشد و از بین معصومین (عليهم السلام) روایات زیادی داریم که آن را به حضرت علی (علیہ السلام) اختصاص داده اند اگر چه عده کمی از روایات و بعضی از عبارات تاریخی این لقب را به بعضی از ائمه دیگر هم نسبت داده اند، ولی قابل توجیه است.

پیوشت‌ها:

- [۱]- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار (بیروت، دارالحیاء التراث العربي) ج ۳۷، ص ۳۳۹
- [۲]- حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد، قم، مکتبة المصطفوی، ص ۲۸۷
- [۳]- ر.ک: بحارالانوار، همان، ج ۳۷، باب ۵۴، باب السليم على على (علیہ السلام) بامرأة المؤمنين.
- [۴]- کتابی است از ابن طاووس، در مورد لقب امیرالمؤمنین که اکثر روایات از طریق اهل تسنن نقل شده.
- [۵]- علی بن طاووس، اليقین (قم، دارالکتب جزایری، ربیع الثانی ۱۴۱۲، باب ۲۲) ص ۱۲۹
- ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسي، أمالی (دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، مجلس ۱۲) ص ۳۵۴
- بحارالانوار، همان، ج ۴۰، باب ۹۱، ص ۱۳
- خوارزمی، حافظ ابوالمیبد أخطب الخوارزم، مناقب خوارزمی (مکتبة نینوا الحدیثة) ص ۲۱۵
- [۶]- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۳۵)



- چاپ ۵، ش) ۱۳۶۳ ج ۱، ص ۴۱۱.
- [۷]- بخار الانوار، همان، ج ۳۷، ص ۳۳۷.
- [۸]- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین (ایران، شریف رضی، چاپ اول) ص ۶۴.
- البلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تعلیقہ محمد باقر محمودی (قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۱ ق، ترجمہ امام حسن) ص ۳۳.
- احمد بن اعثم، الفتوح (بیروت، دارالندوۃ الجدیدة، چاپ اول) ج ۴، ص ۱۵۱.
- [۹]- بخار الانوار، همان، ج ۳۷، ص ۳۳۷.
- [۱۰]- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق) ج ۱۶، ص ۳۳.
- [۱۱]- بخار الانوار، همان، ج ۳۷، ص ۳۳۷.



 ۷. تفاوت امامت و ولایت اهل بیت چیست؟ آیا می‌توان گفت امامت به معنای زعامت سیاسی است اما شرط آن ولایت است که مربوط به هدایت تکوینی و باطنی می‌شود؟

 برای روشن شدن رابطه امامت و ولایت ابتدا لازم است مفهوم این دو واژه توضیح داده شود.

«امامت»

امامت در مكتب تشیع به معنای ریاست عامه در امور دنیا و آخرت تعریف شده است. به عنوان نمونه شیخ مفید (م۴۱۳ق) می‌فرمایند: «امام انسانی است که برای او ریاست و پیشوایی عام در تمام امور دینی و دنیوی به عنوان جانشینی از پیامبر ﷺ است». [۱]

شیخ طوسی (م۴۶۰ق) نیز می‌فرمایند: «امام کسی است عهده دار ریاست عامه در دین و دنیا با هم است». [۲]

علامه حلی (م۷۲۶ق) چنین می‌فرمایند: «امام انسانی است که برای او ریاست و پیشوایی عام در تمام امور دینی و دنیوی است». [۳]

فضل مقداد (م۸۲۶ق) در تعریف امامت چنین می‌فرمایند: «امامت ریاست و پیشوایی عام در امور دین و آخرت برای انسانی به عنوان جانشین پیامبر ﷺ است». [۴]

امامت به عنوان جایگاه رهبری و هدایت دنیوی و اخروی جامعه، ایجاب می‌کند که امام از شئون مختلفی برخوردار باشد که عبارتند از:

۱. مرجعیت علمی و دینی؛ لازمه هدایت دنیوی و اخروی جامعه، علم و آگاهی امام به عوامل و زمینه‌های هدایت و برخورداری از عصمت است تا در سایه آن، احتمال هر گونه خطأ و اشتباهی از



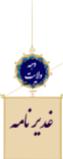
سوی ایشان منفی باشد و گفتار و رفتار امام حجت بر همگان باشد و خللی در هدایت انسانها به وجود نیاید.

۲. زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی؛ اجرای احکام اسلام و هدایت دنیوی و اخروی نیازمند حکومت و حاکم اسلامی است و به منظور تحقق و اجرای کامل قانون و حفظ جامعه انسانی از هر گونه خطأ و انحراف باید حاکم اسلامی دو ویژگی برجسته علم و عصمت را دارا باشد تا هم در وضع قوانین و هم در اجرای آن هیچ گونه احتمال خطأ و اشتباہی وجود نداشته باشد و زمینه هدایت و سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها به طور کامل فراهم گردد.

۳. ولایت تکوینی؛ هدایت دنیوی و اخروی، مستلزم ولایت و سرپرستی موجودات جهان و عالم در خارج و تصرف عینی داشتن در آنهاست.^[۵] از آنجا که امام انسان کامل و خلیفه الله و مظهر اسمای الهی است دارای ولایت تکوینیه و تصرف در کائنات است. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه، علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعنده. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (علیهم السلام) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل.^[۶]

«ولایت»

ولایت از ماده «ولی» گرفته شده است. معنای لغوی آن، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است بدون آنکه فاصله‌ای در میان آن دو باشد و این معنی یعنی دوستی برای نزدیکی مکانی، نسبی، دینی، بخشش و یاری کردن و اعتقاد و ایمان به کار می‌رود. ولایت (به کسر واو) به معنای یاری کردن است و اما ولایت (به فتح واو) به معنای تصدی و سرپرستی است و گفته شده است که معنای هر دو یکی است و حقیقت آن همان سرپرستی



است که کاری را به عهده بگیرند.^[۷]
ولایت به معنای سرپرستی به ولایت تکوینی و ولایت تشریعی
 تقسیم می‌شود.

ولایت تکوینی به معنای تصرف در نظام خلقت و قانون مندی های مربوط به طبیعت است که اساساً مربوط به خدای متعال است که خالق هستی در نظام خلقت و قوانین حاکم بر آن است و خداوند این ولایت را به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام عطا نموده است.^[۸]

مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل گردد و اثر وصول به مقام قرب «البته در مراحل عالی آن» این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت قافله سالار معنویات مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود. زمین هیچگاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد و به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست.^[۹] «ولایت تشریعی» ولایتی است در محدوده تشریع و تابع قانون الهی است. این ولایت از امور اعتباری است.^[۱۰] خداوند متعال که مالک همه هستی است، حق حاکمیت و رهبری جامعه و اجرای قوانین الهی را به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام جعل فرموده است. از این رو معصومین علیهم السلام بر اساس حق الهی دارای ولایت و حق حاکمیت هستند.

همانگونه که اشاره شد ولایت معصومین علیهم السلام ناظر به مقام خلیفه الهی و انسان کامل است که مظهر صفات و اسمای الهی است که این مقام و جایگاه ایجاب می‌کند که امام دارای ولایت تکوینی و تشریعی باشد.



«رباطه امامت و ولایت»

با توضیحی که در مورد مفهوم امامت و ولایت داده شد ، روشن می شود که ولایت و امامت تفاوت حقیقی ندارند. امام دارای شأن ولایت و حامل آن است و ولایت کلیه الهی ایجاب می کند ولی ، امامت داشته باشد .

«تفاوت ولایت و امامت، مفهومی و اعتباری است به این معنا که یک مقام است؛ به اعتباری «امامت» و به اعتبار دیگری «ولایت» نامیده می شود. کلمه «امامت» در بسیاری از تعبیرات اسلامی در مورد همین ولایت معنوی به کار رفته است. مفهوم امامت مفهوم وسیعی است. از نظر شیعه که مسأله ولایت مطرح است از سه جنبه مطرح است و در هر سه جنبه کلمه امامت به کار رفته است:

اول از جنبه سیاسی، که احق و الیق برای جانشینی پیغمبر برای زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی مسلمانان چه کسی بوده است و چه کسی می بایست بعد از پیغمبر زعیم مسلمانان باشد

دوم آنکه در بیان احکام دین بعد از پیغمبر به چه کسانی باید رجوع کرد.

سوم از جنبه معنوی و باطنی. از نظر شیعه در هر زمان یک «انسان کامل» که نفوذ غیبی دارد بر جهان و انسان، و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب است و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است، همواره وجود دارد و به این اعتبار نام او «حجت» است.» [۱۱]

به تعبیر دیگر «نبوت» و «امامت» دو چهره بیرونی اند که «ولایت» درون آن هاست. اگر نفس انسان کامل گردید، انسان «ولی الله» می شود و به اذن خدا می تواند در نظام هستی، تأثیر تکوینی داشته باشد. [۱۲]

بنابر این ، با توجه به مفهوم امامت و شئون سه گانه امام ، نمی توان امامت را در زعامت و رهبری سیاسی خلاصه نمود ،



زعامت و حاکمیت سیاسی تنها یکی از شئون امامت است و امام در کنار آن از ولایت عامه و مرجعیت علمی و دینی نیز برخوردار است.

«ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسأله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسأله حکومت... این، اشتباه بسیار بزرگی است که تامی گویند امامت، متوجه مسأله حکومت می شوند در حالی که مسأله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مسأله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد.» [۱۳]

همچنین هر چند شرط امامت ، برخورداری از ولایت است اما ولایت نیز محدود به هدایت تکوینی و باطنی نبوده و عرصه زعمات و حاکمیت سیاسی و تشریعی را نیز در بر می گیرد .

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

مطهری ، مرتضی ، ولاعهای ولایتها ، مجموعه آثار ، تهران : صدرا ۳ ، ۱۳۷۷ ، ج

مطهری ، مرتضی ، امامت و رهبری ، مجموعه آثار ، تهران : صدرا ۴ ، ۱۳۷۷ ، ج

قدردان قراملکی ، امامت ، پاسخ به شباهات کلامی ، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ، ۱۳۸۸ .

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. «الامام هو الإنسان الذي له رئاسة عامة في أمور الدين و الدنيا نيابة عن النبي»، مفید، محمد بن نعمان، سلسلة مؤلفات الشيخ المفید، النکت الاعتقادیة، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۳۹

- [۲]. «الامام هو الذي يتولى الرياسة العامة في الدين والدنيا جميعاً»، طوسی، نصیر الدین، شرح العبارات المصطلحة بين



- المتكلمين ، به نقل از امامت پژوهی ، ص ۴۲ .
- [۳]. «الامام هو الانسان الذى لـه الـريـاسـة العـامـة فـى اـمور الـديـن و الدـنـيـا» حلـى، عـلامـه، الـلـفـين فـى اـمـامـة مـولـانـا اـمـيرـ المؤـمنـين، قـم: دـارـ الـهـجرـه، ۱۴۰۹ق، ص ۱۲، بـابـ حـادـى عـشـرـ ، بـحـثـ اـمـامـتـ .
- [۴]. «فـهـى رـئـاسـة عـامـة فـى الـدـيـن و الدـنـيـا لـشـخـص اـنـسـانـى خـلـافـة عـنـ النـبـى»، فـاضـلـ مـقـدـادـ، الـلـوـامـع الـاـهـيـهـ، قـم: مـكـتبـ الـاعـلامـ الـاسـلامـىـ، ۱۴۲۲ق، ص ۳۱۹ .
- [۵]. جـوـادـى آـمـلـىـ، عـبـدـ اللـهـ، ولـاـیـتـ فـقـيـهـ، ولـاـیـتـ فـقاـهـتـ وـ عـدـالـتـ ، قـمـ، مـرـكـزـ نـشـرـ اـسـرـاـ، ۱۳۸۵ـ، ص ۱۲۳ .
- [۶]. خـمـيـنىـ، روـحـ اللـهـ، ولـاـیـتـ فـقـيـهـ، تـهـرـانـ: مـؤـسـسـهـ تـنـظـيمـ وـ نـشـرـ آـشـارـ اـمـامـ خـمـيـنىـ، ۱۳۷۷ـ، ص ۵۳ .
- [۷]. رـاغـبـ اـصـفـهـانـىـ، حـسـيـنـ بـنـ مـحـمـدـ، تـرـجـمـهـ وـ تـحـقـيقـ مـفـرـدـاتـ الـفـاظـ قـرـآنـ، تـرـجـمـهـ غـلـامـرـضاـ خـسـرـوـىـ، تـهـرـانـ: مـرـتضـوـىـ، ۱۳۷۴ـ، جـ ۴ـ، ص ۴۸۹ .
- [۸]. مـصـبـاحـ يـزـدـىـ، مـحـمـدـ تـقـىـ، نـگـاهـىـ گـذـراـ بـهـ نـظـرـيـهـ وـ لـاـیـتـ فـقـيـهـ، قـمـ، مـؤـسـسـهـ تـنـظـيمـ وـ نـشـرـ آـشـارـ اـمـامـ خـمـيـنىـ رـهـ، ۱۳۷۸ـ، ص ۷۹ .
- [۹]. مـطـهـرـىـ، مـرـتضـىـ، مـجـمـوعـهـ آـشـارـ ، تـهـرـانـ: اـنـتـشـارـاتـ صـدـرـاـ، ۱۳۷۷ـ، جـ ۳ـ، ص ۲۸۵ .
- [۱۰]. جـوـادـى آـمـلـىـ، عـبـدـ اللـهـ، ولـاـیـتـ فـقـيـهـ، ولـاـیـتـ فـقاـهـتـ وـ عـدـالـتـ، پـیـشـینـ، ص ۱۲۴ .
- [۱۱]. مـطـهـرـىـ، مـرـتضـىـ، مـجـمـوعـهـ آـشـارـ ، پـیـشـینـ، جـ ۳ـ، ص ۲۸۵ .
- [۱۲]. جـوـادـى آـمـلـىـ، عـبـدـ اللـهـ، هـمـتـایـ قـرـآنـ وـ اـهـلـ بـیـتـ عـلـیـہـمـ السـلامـ، قـمـ: مـرـكـزـ نـشـرـ اـسـرـاـ، ۱۳۸۶ـ، ص ۹۱ .
- [۱۳]. مـطـهـرـىـ، مـرـتضـىـ، مـجـمـوعـهـ آـشـارـ، پـیـشـینـ، جـ ۴ـ، ص ۷۲۷ .



 ۸ بر اساس کدام آیه و تصریح، می‌توان شهادت داد که حضرت علی^{علیہ السلام}، ولی می‌باشد. علت شهادت به ولایت ایشان، بر مبنای چه آیاتی است؟

 شهادتین (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) دو رکن اصلی اسلام است یعنی هر کسی به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر خاتم شهادت بدهد او اسلام را پذیرفته و تمام احکام اسلام در موضوعات طهارت، احترام داشتن خون و مال و ناموس، اirth، حلیت ذبیحه، ازدواج... شامل او می‌شود. اما آنچه که در آن میان مسلمانان اختلاف شده است مسئله امامت و ولایت امام علی^{علیہ السلام} و سایر امامان شیعه است.

اینکه مسلمانان به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام^{علیہ السلام} ایمان آورده در حقیقت به دستورات و دعوت رسول خدا^{علیہ السلام} لبیک گفته‌اند. به عبارت دیگر مسلمانان خود که با خداوند متعال رابطه نداشته و سخنان خدا را که امروز در قالب قرآن مجید در دست آنان قرار دارد، از خود خدا نشنیده اند بلکه از زبان رسول خدا^{علیہ السلام} به گوش مردم رسیده است. پس در حقیقت پذیرش نبوت رسول خدا^{علیہ السلام} قبل از پذیرش خدا و وحدانیت او قرار دارد؛ یعنی تا انسان نبوت پیامبر اسلام^{علیہ السلام} را نپذیرد، نمی‌تواند قرآن و سخنان و اوامر آن حضرت را در باره خداوند و صفات و افعال او و نیز در باره قیامت، بهشت و جهنم و عبادات، بپذیرد. پس کسی که مسلمان می‌شود اول به نبوت پیامبر اسلام^{علیہ السلام} ایمان می‌آورد و سپس مطابق دستور و بیان پیامبر خدا^{علیہ السلام} هم قرآن را پذیرفته و هم سایر عقاید و عباداتی را که در اسلام مطرح است پذیرفته و به آنها ایمان می‌آورد. پس یک مسلمان باید گوش به فرمان رسول خدا باشد؛ زیرا تنها او از طرف خداوند برای مردم واسطه و حجت قرار داده شده است تا دین و تمام لوازم آن را به



مردم برساند. به همین دلیل خداوند در قرآن می‌فرماید: «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است». [۱]

بعد از بیان این مقدمه توجه به این مطلب لازم است که یک مسلمان افزون بر اینکه باید تسلیم قرآن باشد باید در کنار قرآن تسلیم سنت صحیح رسول خدا^{علیه السلام} باشد؛ زیرا بر طبق آیه قرآن، گفته رسول خدا گفته خدا است آنجا که می‌فرماید: «وسوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند، که هرگز دوست شما [محمد «ص»] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، و هرگز از روی هوا نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!». [۲] و از طرف دیگر طبق آیه‌ای که قبلاً ذکر شد ما موظفیم که هر چه پیامبر اسلام^{علیه السلام} بفرماید از آن پیروی کنیم و آن را به عنوان دستور خداوند بپذیریم؛ زیرا پیامبر^{علیه السلام} چیزی از خود نمی‌گوید و چیزی را در دین اضافه نمی‌کند و هر چه می‌گوید دستور خدا است.

بنابراین در قرآن کریم بسیاری از مسائل دین اسلام چه در حوزه اعتقادات و چه در حوزه فقه و احکام نام نبرده و بیان نشده است ولی در عین حال از دیدگاه شیعه و سنی از ضروریات دین به شمار می‌آیند. مثلاً اعتقاد به صد و بیست و چهار هزار پیامبر، و رکعت نمازهای پنجمگانه و سوره حمد خواندن در نماز و کیفیت سجده و رکوع و بعضی از اعمال حج مثل هفت مرتبه طوف، رمی جمرات و اکثر محرمات در حال احرام و ... از ضروریات دین به شمار می‌آیند که در قرآن کریم هیچ اشاره ای به این امور نشده است. پس بنا نبوده است که هر چیزی که از معتقدات و مسائل دین اسلام به شمار می‌آید در قرآن کریم از آن نام برده شود بلکه خیلی از امور و مسائل اعتقادی، فقهی و اخلاقی توسط



سازمان
اسناد و کتابخانه ملی

FFF

شخص پیامبر ﷺ بیان گردیده است. بنابراین مجرد عدم وجود چیزی در قرآن مجید دلیل بر این نیست که آن چیز از دین و عقاید اسلام به شمار نمی‌آید؛ چون ممکن است بیان یا وضع آن چیز از طرف خداوند به شخص پیامبر ﷺ واگذار شده باشد. بعد از بیان این مطالب، در باره ولایت و وصایت حضرت علیؑ و سایر امامان معصوم، احادیث فراوانی از رسول خدا در متون شیعه و سنی نقل شده است. وقتی که از ناحیه رسول خدا ﷺ ولایت و وصایت امام علیؑ ثابت گردد دیگر شک و تردید در اینکه این امر خدایی هست یا خیر، جا ندارد؛ بلکه باید به خدایی بودن آن یقین داشته و به آن ایمان آورده و همانگونه که به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام شهادت می‌دهیم و به تمام اعتقادیات مسلم اسلام نیز شهادت می‌دهیم و آن‌ها را قبول داریم، به ولایت و امامت آن حضرت هم باید شهادت بدهیم. ما فقط به یک آیه قرآنی که ولایت امام علیؑ را به اثبات می‌رساند اشاره می‌کنیم.

آیه ولایت عبارت است از: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاضُوْنَ**: «ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند» [۳].

برای اینکه معنای آیه شریفه واضح گردد لازم است که به معانی برخی کلمات در این آیه پرداخته شود:

معنای کلمه «آنما»: کلمه «آنما» برای حصر است و به همین دلیل مفسران اهل سنت لفظ «آنما» را در تمام آیات قرآن کریم که این لفظ در آنها وجود دارد، دلیل بر حصر گرفته اند. مثلاً فخر رازی در آیه **إِنَّمَا يَحْشِي اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعُلَمَاءِ** بعد از اینکه دلایل متعددی را بر این مطلب اقامه می‌کند که تنها علماء



از خداوند می ترسند، و بعد از بیان اینکه چرا علماء از خداوند می ترسند، در نهایت می گوید به دلیل اینکه کلمه «آنما» برای حصر است سپس می گوید ظاهر آیه دلالت می کند بر اینکه اهل بهشت منحصر در علماء است؛ زیرا به دلالت این آیه برای غیر علماء خشیت الهی حاصل نمی گردد.^[۴] صاحب تفسیر اضواء البيان می گوید: این مطلب در نزد جمهور علماء ثابت است که لفظ «آنما» برای حصر است و این نظر، نظر حق است.^[۵] حتی ابن تیمیه می گوید که کلمه «آنما» در نزد جمهور علماء برای حصر است و این معنا به صورت اضطرار مانند معنای حروف نفی، استفهام، شرط و امثال اینها از لغت عرب دانسته می شود و حصر آن هم به طریق منطق است نه به طریق مفهوم. او برای تأیید این مطلب استدلال طائفه ای از اصولیین را با این بیان نقل می کند که حرف «آن» برای اثبات است و حرف «ما» برای نفی است هرگاه هر دو جمع شوند نفی و اثبات با هم از آن به دست می آید.^[۶] بنابراین کلمه «آنما» حکم را در موضوع معینی ثابت کرده و با ملازمه بیین آن را از غیر آن موضوع نفی می کند.^[۷] از آنچه بیان شد، نتیجه این می شود که کلمه «آنما» در آیه ولایت معنای حصر را افاده می کند؛ بنابراین «ولایت یا ولی بودن» منحصر می شود در موضوعاتی که در آیه شریفه ذکر شده اند و آنها عبارت اند از خداوند، رسول خدا^{علیه السلام} و کسانی که ایمان آورده و در نماز در حال رکوع، زکات می دهند. طبق فرموده علامه طباطبائی ولایت بالاصاله از برای خداست و از برای غیر خدا بالطبع است که آن هم با این آیه شریفه در رسول و کسی که ایمان آورده و در حال رکوع، زکات می پردازد، منحصر شده و از آنان به دیگران نباید تجاوز کند.^[۸]

معنای کلمه «ولی» در آیه ولایت: در این آیه معنای «ولی» از سه حالت خارج نیست که عبارت اند از: ناصر، دوست و سرپرست.

اگر ولی در این آیه به معنای دوست یا ناصر باشد، با توجه به معنای «آنما» معنای آیه چنین می‌شود که تنها، خدا و رسولش و آنهاست که در حال رکوع، زکات می‌دهند، دوست یا ناصر مسلمانان (مخاطبین آیه) هستند و با توجه به معنای «آنما» نباید دوستی و نصرت از آنان به دیگران تجاوز کند. یعنی تنها آنان دوست یا ناصر مسلمانان هستند و کسی دیگری غیر از آنان این حق را ندارد که دوست یا ناصر مؤمنان باشد؛ این دو معنا برای ولی در این آیه شریفه درست نیست؛ زیرا در عالم واقع می‌بینیم که این معنای به دیگران هم تجاوز می‌کند و غیر از آنان کسانی دیگری نیز می‌توانند دوست و ناصر مؤمنان باشند و در نتیجه این مطلب با معنای آیه در تناقض قرار می‌گیرد و چونکه در کلام خدا تناقض راه ندارد، پس ولی در این آیه نمی‌تواند به معنای ناصر یا دوست باشد.

افزون بر این تناقض، آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد که دوستی و یاوری دیگران را برای مؤمنان و مسلمانان ثابت می‌کند که در این صورت اگر معنای ولی دوست یا ناصر باشد این آیات متناقض با آیه ولایت می‌گردد. مثلاً خداوند می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورند و هجرت نمودند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنها یاران یکدیگرند و آنها که ایمان آورند و مهاجرت نکردند، هیچ گونه ولایت [دوستی و تعهدی] در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند و (نهایاً) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آنها را یاری کنید، جز بر ضدّ گروهی که میان شما و آنها، پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آنچه عمل می‌کنید، بیناست!»^{۱۹} در این آیه شریفه هم یاری و نصرت دیگران مورد تأکید قرار گرفته و هم بر دوستی مؤمنان در خودشان توصیه شده است و این دو امر در هیچ کسی انحصر ندارد؛ بلکه از



اموری است که خداوند از مؤمنان خواسته که همیگر را دوست داشته و یاری کنند.

حال که از این دو معنای ولی، تناقض مضاعف در رابطه با آیه ولایت پدید می‌آید، به ناچار باید ولی را به معنای ولایت امری و سرپرستی بگیریم که ملازم با تصرف در امور دیگران و از شئون خداوند است؛ زیرا به جز خدا هیچ کسی حق تصرف در امور دیگران را ندارد؛ بلکه این خداست که آن را به هر که بخواهد اعطای کند. و آیه می‌گوید که امر ولایت به معنای سرپرستی بعد از خدا و رسولش به عهده فرد یا افرادی است که در حال رکوع زکات می‌دهند. اما این فرد یا افرادی که در طول خدا و رسول خدا علیه السلام دارای ولایت انحصاری است، در آیه کریمه مشخص نیست و فقط نشانه‌هایی در آیه برای او ذکر شده که تشخیص و تعیین آن با این نشانه‌ها ممکن نیست. بنابراین برای شناختن آن به شأن نزول آیه نیازمندیم که در متون معتبر شیعه و سنی نقل شده است.

شأن نزول آیه ولایت: در بسیاری از کتابهای اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شأن علی علیه السلام نازل شده، نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مسئله بخشیدن انگشتتر در حال رکوع شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه در باره علی علیه السلام قناعت گردیده است. این روایت را «بن عباس»، «عمار یاسر»، «عبد الله بن سلام»، «سلمة بن کهیل»، «انس بن مالک»، «عتبة بن حکیم»، «عبد الله ابی»، «عبد الله بن غالب»، «جابر بن عبد الله انصاری» و «ابوذر غفاری» نقل کرده اند و افزون بر آنان از خود علی علیه السلام نیز در کتابهای اهل سنت نقل شده است.^[۱۰]

سیوطی در تفسیر «الدر المنشور» شأن نزول آیه ولایت را با سندهای متعددی نقل کرده است. او می‌گوید از ابن عباس نقل



شده که علی انگشتترش را در حال رکوع صدقه داد سپس پیامبر ﷺ از سائل پرسید که چه کسی این انگشت را به توعطا کرد؟ سائل گفت آن راکع [اشاره به علی عليه السلام]؛ پس خداوند آیه «إنما ولیکم الله ورسوله...» را نازل کرد. او از طریق عبدالرزاق ... و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است. او می‌گوید طبرانی نیز در معجم اوسط خود با اسناد به عمار یاسر نقل کرده که علی در حالی که در رکوع نماز بود، سائلی کنار او ایستاد علی انگشتترش را در آورد و به او داد سپس پیش پیامبرفت و آن حضرت را از این کار علی آگاه نمود در این هنگام این آیه نازل شد و رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام آن را بر اصحاب قرائت نمود و سپس فرمود : من کنت مولا فعلی مولا اللهم وال من والا وعاد من عاده. او با سند دیگری از ابن مردویه و او از علی بن ابی طالب نقل نموده که این آیه شریفه در خانه رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام بر آن حضرت نازل گردید و سپس رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام از منزل خارج شد و داخل مسجد گردید و مردم در حال نماز خواندن بودند که بعضی در حال قیام و برخی در حال سجده و رکوع بودند و سائلی را دید و او پرسید کسی به تو چیزی داد؟ سائل گفت نه؛ مگر آن رکوع کننده [علی بن ابی طالب] که انگشتترش را به من عطا کرد. سند دیگری را که به آن اشاره می‌کند از طریق ابن عساکر است که سلمه بن کهیل گفت علی در حال رکوع انگشتترش را صدقه داد سپس این آیه نازل گردید. جریر از مجاهد نقل کرده که آیه «إنما ولیکم الله ورسوله...» در حق علی بن ابی طالب نازل شده زیرا او انگشتترش را در حال رکوع صدقه داده است.[۱۱]

این حدیث که در شأن نزول آیه ولایت بیان و در کتابهای حدیثی و تفسیری نقل شده است، مصدق «الذین آمنوا...» را از کلیت خارج نموده و آن را مشخص می‌گرداند و تمام نشانه‌هایی را



که در آیه شریفه ذکر گردیده بر امام علی^{علیہ السلام} منطبق می‌کند و در نتیجه ولایت به معنای سرپرستی را بعد از رسول خدا^{علیہ السلام} در آیه ولایت را برای امام علی^{علیہ السلام} به اثبات می‌رساند.

پیوشت‌ها:

- [۱]. ما آتاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ انْقُضُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، حشر، ۷.
- [۲] . وَ النَّحْمُ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى * وَ مَا يَنْطَقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْدُ يُوحَى، نجم، آیات: ۴-۱.
- [۳] . مائدہ ۵۵.
- [۴]. فخررازی، محمد بن عمر تمیمی، مفاتیح الغیب(التفسیر الكبير)، ج ۲، ص ۱۷۲، دار الكتب العلمیة ، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱ھ - ۲۰۰۰م.
- [۵]. شنقیطي، محمد الأمین بن محمد بن المختار الجکنی، أضواء البيان فی إیضاح القرآن بالقرآن، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، ج ۱ ص ۵۱۷، دار الفكر للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۱۵ھ - ۱۹۹۵م.
- [۶]. ابن تیمیه، أحمد عبد الحليم بن تیمیه الحرانی أبو العباس، علوم الحديث (كتب ووسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه)، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدى، ج ۱۸، ص ۲۶۴، مکتبة ابن تیمیه، دوم، بی‌تا.
- [۷]. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۱۸، نشريانش، ۱۴۰۵ق.
- [۸]. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۴ قم، دفتر نشر اسلامی، بی‌تا.
- [۹]. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ



الَّذِينَ آتُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءِ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ
 مِنْ وَلَا يَتَّهِمُونَ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا
 عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْتَكُمْ وَبَيْتَهُمْ مِيثاقٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ^{بصیر} اتفاق، ٧٢.
 [١٠]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ٤، ص ٤٢٥، دارالکتب
 الاسلامیه، تهران، ١٣٧٤ ش.
 [١١]. سیوطی، جلال الدین، الدر المنشور، ج ٣، ص ١٠٥ و ١٠٥.



سؤال ۹. با توجه به سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود: «به من خبر رسیده که گویا عده‌ای مرا از ابوبکر و عمر برتر می‌دانند! اگر کسی چنین ادعایی کرده باشد افترا کننده (دروغگو) است که حد افتراء باید بر او جاری شود» و در جای دیگری می‌فرماید: «مبدأدا با کسی روبرو شوم که مرا از ابوبکر و عمر برتر می‌داند و گرنه او را مانند کسی که دروغ و افتراء می‌بنند شلاق می‌زنم». (جزوه وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر تألیف شیخ صالح درویش ص ۷)، پس چرا شیعیان علی علیه السلام را بر خلفای دیگر برتر می‌دانند.

جواب شیخ صالح بن عبدالله درویش، قاضی دادگاه عمومی شهر قطیف، در عربستان سعودی، دارای آثاری است از جمله: ۱. حول الصحابة والصحابه؛ ۲. تأملات فی نهج البلاغه. در اثر اول که تحت عنوان مصاحب و همراهی صحابه و اهل بیت علیهم السلام است، در ضمن مسائل صحابه و اهل بیت، نقدهایی بر نظر و دیدگاه شیعه مطرح کرده است. در اثر دوم نقدي بر اسناد و خطبهای نهج البلاغه نوشته و آن را مردود دانسته است. اثر اول شیخ صالح درویش از طرف آیت الله استاد جعفر سبحانی و مؤسسه فلسفه و کلام رد شده و از طریق انتشارات مشعر در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است.

نویسنده در بخشی از کتاب «وحدة و شفقة صحابه با اهل بیت علیهم السلام» با عنوان «سخنان طلایی»، دو مطلب را از حضرت علیه السلام از کتاب «المحلی ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۶۸» نقل می‌کند:

۱. به من خبر رسیده است که گروهی مرا برتر از ابوبکر و عمر می‌دانند. اگر کسی چنین ادعایی کند، دروغگو است و باید حد افترا بر او جاری گردد!



۲. کسی را نبینم که مرا بر ابوبکر و عمر برتری می‌بخشد، مگر
این که بر او حد افترا جاری می‌کنم!
در پاسخ این دو روایت به مطالبی اشاره می‌شود:

الف) از یک فردی و هابی که اندیشه آن نسبت به اهل بیت^{علیهم السلام} معلوم است، غیر از این چیزی دیگری انتظار نمی‌رود که فقط یک دروغ و یا تهمتی پیدا کرده و به آن شاخ و برگ داده تا به آن، مقام والای اهل بیت^{علیهم السلام} را پایین بیاورد.

ب) صاحب همین کتاب خودش می‌گوید و اصرار می‌ورزد که نباید به نقل ناقلان، بدون بررسی سند، اعتماد جست. سؤال این است، آیا شما که این کتاب را با اسنادی نوشته اید، سند این دو گفتاری را که در این کتاب آورده اید، بررسی کرده اید؟ و می‌دانید که برخی از روایات آن مجھول و ناشناخته هستند و برخی دیگری که شناخته شده اند، غیر قابل اعتمادند؟ مانند: حجاج بن دینار که برخی او را توثیق کرده اند؛ لکن ابو حاتم رجالی معروف می‌نویسد: «لَا يُحتجَّ بِهِ»؛ سخنان وی قابل اعتماد نبوده به او احتجاج و استدلال نمی‌شود؛ دیگری، شهاب بن حرash است که ابن حبان در مورد او می‌گوید: اشتباها زیادی که دارد به او نمی‌شود اعتماد کرد. ابو مشعر، نسایی، دارقطنی و ابن مدینی او را ضعیف دانسته اند. بخاری می‌گوید: او مُنْكَرٌالحدیث است.[۱] ابن حجر می‌گوید او به بی دینی متهم است.[۲]

ج) نویسنده کتاب «وحدت و شفقت...» این گفتارش را به کتاب «المحلّی» ابن حزم (۴۵۶-۳۴۸) مستند کرده است. «المحلّی» کتابی است که در باره او آلوسی مفسر معروف اهل سنت گفته است: «الضال المضلّ»، «گمراه و گمراه کننده است»[۳] و هم چنین ابن حجر در باره او می‌نویسد: «فِمَا لَفَقَهَاءُ عَصْرٍ وَأَجْمَعَ عَوَاعِلٍ تَضْلِيلٍ...»؛ «دانشمندان معاصر وی، بر ضد او قیام و بر گمراهی او اتفاق



کرده‌اند...»^[۴] آیا بر نقل چنین فردی می‌توان استناد کرد؟
د) ابن حزم کسی است که در باطن با امام علی^{علیہ السلام} دشمن بوده و شهادت آن حضرت را به دست ابن ملجم ملعون صحیح و کار درست می‌داند می‌گوید: «أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنَ بْنَ مُلْجَمَ لَمْ يَقْتُلْ عَلَيًّا إِلَّا مَتَوَلِّاً مُجْتَهِداً مُقدَّراً أَنَّهُ عَلَى صَوابٍ وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ عِمَرَانُ بْنُ حَطَّانٍ شَاعِرُ الْصَّفْرِيَّةِ: يَا ضَرِبةَ مَنْ تَقَىٰ مَا أَرَادَ بَهَا إِلَّا يَلْبَغُ عَنِ ذِي الْعَرْشِ رَضْوَانًا»^[۵]؛
عبدالرحمن بن ملجم علی را نکشت، مگر این که در این مورد اجتهاد کرد و کشتن او را کار درست بر شمرد؛ چنان که عمر بن حطان، شاعر گروه صفریه از خوارج، در مدرج ابن ملجم این گونه سرود: به یاد ضربت آن فرد پرهیز کاری که غرضی جز اخذ پاداش از صاحب عرش در آن نبود.

بنابراین، ابن حزم خودش که در حقیقت یک انسان ناصبی است و از یک آدم ناصبی دیگری همانند ابن ملجم، از قاتل یگانه انسانی که تمام دانشمندان فریقین از او به خوبی و کمال یاد کرده‌اند، تعریف و تمجید کرده و بزرگ ترین جنایت را اجتهاد می‌نامد؛ آیا شایسته است کسی که ادعای محبت و دوستی با اهل بیت را دارد، بر کتاب چنین فردی که در باطن ناصبی است، اعتماد کند؟! آیا شایسته است گفتار بی اساس و بی اعتبار عده‌ای را «سخنان طلایی» بنامیم؟!، همان گونه که نویسنده کتاب، آن گفتار بی اساس را، سخنان طلایی نامیده است.

در نتیجه: این دو گفتاری که به امام علی^{علیہ السلام} نسبت داده است، نسبت دورگ و بی اساس است. امام علی^{علیہ السلام} هیج گاه چنین سخنی نگفته است. بنا بر آنچه اشاره شد، منبع این گفتار کتاب «المحلی» ابن حزم است و ابن حزم و کتاب او آن گونه که بیان شد از این جهت اعتباری ندارد.



پیوشتها:

- [١]. ذهبي، شمس الدين، ميزان الاعتدال، تحقيق، على محمد البحاوي، الطبعه الاولى، بيـنـا، بيـرـوـتـ، ١٣٨٢ـقـ، جـ١ـ، صـ٤٦ـ؛ جـ٢ـ، صـ٢٤٦ـ.
- [٢]. ابن حجر، تهذيب التهذيب، جـ٤ـ، صـ٢٩٧ـ، چـاـپـ هـنـدـ. المجموعـاتـ، جـ١ـ، صـ٣٤٥ـ.
- [٣]. الـلوـسىـ، سـيـدـ مـحـمـودـ، رـوـحـ الـمعـانـىـ فـىـ تـفـسـيرـ قـرـآنـ الـعـظـيمـ، دـارـ الـكـتـبـ الـعـلـمـيـهـ، بـيـرـوـتـ، ١٤١٥ـجـ، ٢١ـصـ، ٧٦ـ.
- [٤]. ابن حجر عسقلاني شافعى، احمد بن على، لسان الميزان، تحقيق على محمد البحاوي، دارالجبل، بيـرـوـتـ، الطبعه الاولى، ١٤١٢ـقـ، جـ٤ـ، صـ٢٠٠ـ وـهـمـوـ، الـاصـابـهـ فـىـ تـمـيـزـ الصـاحـابـهـ، جـ٤ـ، صـ٤٦٩ـ. بـيـرـوـتـ.
- [٥]. ابن حزم، على بن احمد، المحتلى، دارالتعارف، بيـرـوـتـ، جـ١٠ـ، صـ٤٨٢ـ.



۱۰. در کتاب های شیعه روایتی از رسول خدا نقل

شده: «یا علی انت منی بمنزله السمع و البصر» و فرمود: «ان ابا بکر منی بمنزله السمع و ان عمر منی بمنزله البصر» چرا شیعه حدیث اول را فضیلت علی و حدیث دوم را نقص ابوبکر و عمر می داند؟

پاسخ اجمالی:

عبارتی که در آن، جناب ابوبکر به منزله گوش پیامبر و جناب عمر به منزله چشم ایشان معرفی شده اند بخشی از یک روایت چندسطری است که با مراجعه به متن کامل آن در می یابیم که حضرت رسول اکرم مصلی الله علیه و آله با این عبارات، در مقام مدح آنان نبوده بلکه در صدد بیان مسئولیت آنها در قبال امر ولایت امیرالمؤمنین علی‌الله‌بْن‌الْأَبْرَارِ بوده اند و اساساً با عباراتی که در مقام مدح امیرالمؤمنین ع است، قابل مقایسه نمی باشد.

پاسخ تفصیلی:

روایات معصومان علیهم السلام به مناسبت های گوناگون و در شکل ها و اندازه های مختلف صادر شده است. گاهی ممکن است که یک پژوهشگر در مقام تحقیق ناگزیر از تقطیع یک روایت بلند باشد؛ چرا که حجم زیاد حدیث موجب طولانی شدن می گردد و ممکن است به اصل مقصود پژوهشگر ارتباط مستقیمی نداشته باشد. بنابراین چاره ای جز تقطیع متون بلند حدیثی نیست. نکته مهم و دقیق در گزینش جزئی از متن آن است که تمام قرائین موجود در متن اصلی که در فهم مطلب تأثیر دارد می باید ذکر شود؛ به گونه ای که زاویه ای از زوایای موجود در بخش نقل شده مبهم و تاریک باقی نماند. چنانچه به این نکته دقت کافی نشود پژوهشگر دچار آسیب تقطیع نادرست و حذف قرایین شده و همچنین خواننده، دچار بدفهمی خواهد



شده. [۱]

در مورد عبارت «ان ابابکر منی بمنزله السمع و ان عمر منی بمنزله البصر» که شاید در نگاه اول به صورت فضیلتی برای خلیفه اول و دوم جلوه کند، هنگامی که به متن کامل حدیث رجوع می‌کنیم، در می‌باییم که این عبارت بخشی از یک روایت چند سطیری است. به نظر می‌رسد تقطیع این روایت و نقل ناقص آن با هدف و انگیزه‌ای مشخص صورت گرفته و با حذف قرایینی که در فهم آن نقش محوری دارند، نقل شده است تا بدین وسیله چنین القا شود که پیامبر اکرم ﷺ در صدد بیان فضیلتی برای ابوبکر و عمر و عثمان بوده اند. بنابراین لازم است تا روایت را به صورت کامل مورد بررسی قرار داده تا به درستی، به مقصود عبارت مورد نظر دست یابیم.

این روایت در چند منبع از منابع متقدم و متأخر شیعی نقل شده که ما آن را از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل می‌کنیم:

«امام حسین علیه السلام می‌فرماید: پیامبر خدا علیه السلام فرمود: همانا ابوبکر نسبت به من در حکم گوش و عمر در حکم چشم و عثمان در حکم قلب من است. [امام حسین علیه السلام] می‌گوید: فردا به محضر ایشان شرفیاب شدم. در کنار آن حضرت، امیر مؤمنان علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز حضور داشتند. به ایشان عرض کردم: پدرم! شنیده ام شما درباره این اصحابت چنین فرموده اید، جریان چیست؟ پیامبر خدا فرمود: آری، سپس به آنان اشاره کرد و فرمود: آنان گوش، چشم و دل من هستند و به زودی آنان مورد بازخواست خدا درباره جانشین من، این شخص - اشاره کردند به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام -، قرار می‌گیرند. بعد حضرت فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: بدون تردید گوش و چشم و قلب تمامی آنها، مورد سؤال واقع می‌شوند. قسم به عزت پروردگارم، بی گمان تمامی امت من در روز قیامت باز



می ایستند و از آنان درباره ولایت علی سؤال شود و این همان معنای کلام خداوند متعال است: آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند».^{[۲][۳]}

همانطور که ملاحظه می شود سمع و بصر و فواد بودن خلفای سه گانه در این روایت، به هیچ وجه در مقام مدح نبوده؛ بلکه مسئولیت و وظیفه آنان را در قبال امر مهم ولایت امیرالمؤمنین و جانشینی آن حضرت پس از پیامبر ﷺ، به آن ها گوشزد می کند؛ حال آنکه در روایتی که پیامبر اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین را به منزله گوش و چشم خود معرفی می نمایند: «...قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ لِلَّهِ عَلَيْهِ الْأَكْرَمُ مَنْ يَعْلَمُ مِنْ أَنْهُ مِنْ بَنِي إِبْرَاهِيمَ الْمُصْلِحُ وَالْمُبَرِّئُ وَالْمُبَرِّئُ مِنَ الْجَحْدِ وَالْأُنْوَافِ مِنَ الْبَنِينَ...» پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی تو نسبت به من به منزله گوش و چشم و سر برای جسد و روح برای بدن هستی^[۴]، به وضوح دیده می شود که حضرت در مقام مدح علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و با این عبارت فضیلتی از فضائل ایشان را برای مخاطبان بیان می نمایند و اساسا این دو متن را نمی توان با هم مقایسه نمود.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱] ر.ک: طباطبایی، سید محمد کاظم، منطق فهم حدیث، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، اول، ۱۳۹۰، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.
[۲] الصافات، ۲۴.

[۳]. حَدَّثَنَا أَبُو الْفَالِسِ عَلَيْهِ بُنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَانَ الدَّقَاقِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زَيَادٍ الْأَدْمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلَيْهِ بُنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا عَنْ أَبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ عَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مِنِي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَ



إِنَّ عُمَرَ مِنْيٍ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ وَ إِنَّ عُمَّانَ مِنْيٍ بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ
 الْغَدِ دَخَلَتْ إِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُمَّانُ فَقَلَتْ لَهُ
 يَا أَبَتِ سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِي أَضْحَابِكَ هَؤُلَاءِ قَوْلًا فَمَا هُوَ فَقَالَ صَنَعْتُمْ أَشَارَ
 إِلَيْهِمْ فَقَالَ هُمُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُؤَادُ وَ سَيِّسَالُونَ عَنْ وَصِيَّيِّ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى
 عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ
 الْفُؤَادَ كُلُّ أُولِئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا ثُمَّ قَالَ عَ وَ عِزَّةَ رَبِّيِّ إِنَّ جَمِيعَ أَمْتِي لَمْوَفَوفُونَ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَسْؤُلُونَ عَنْ وَلَائِتِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ
 مَسْؤُلُونَ ، ابن بابويه، محمد بن على(شيخ صدوق)، عيون أخبار
 الرضا عليه السلام ، مصحح:مهدى لا جوردى، تهران، نشر جهان، چاپ: اول،
 ۱۳۷۸ق.ص ۳۱۴ و ۳۱۳. در کتاب معانی الاخبار این روایت از امام
 حسن عليه السلام نقل شده است ر.ک: ابن بابويه، محمد بن على(شيخ
 صدوق)، معانی الاخبار، محقق و مصحح:علی اکبر غفاری، قم،
 جامعه مدرسین، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۸۷ .
 [۴] مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط - بيروت)، بيروت:دار احياء
 التراث العربي، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۹، ص ۸۲



سؤال ۱۱. با توجه به وجود لعن در زیارت عاشورا و این

که تولی و تبری جزء فروع دین ما است؟ پس چرا مقام معظم رهبری با لعن خلفاً و عایشه مخالف است؟

پاسخ اجمالی:

اولاً مقام معظم رهبری قطعاً اعتقاد به تبری به عنوان یکی از فروع دین دارند، اما اینگونه نیست که تنها راه تبری لعن به مقدسات اهل سنت باشد. ثانیاً برخی لعن های زیارت عاشورا غیر صریح بوده و مشخص نیست این افراد چه کسانی هستند. ثالثاً لعن به مقدسات اهل سنت قطعاً با وحدت اسلامی که مهمترین ضرورت امروز دنیای اسلام می باشد تعارض دارد.

پاسخ تفصیلی:

در پاسخ به این سؤال لازم است چند نکته را متنظر شویم:

۱. همانگونه که می دانیم از نظر شیعیان ، تبری و تولی دو فرع از فروعات دین اسلام می باشد به گونه ای که هیچ مسلمان شیعه ای نمی تواند آن را انکار کند ، بر همین اساس مقام معظم رهبری هم به این دو امر مهم دینی قطعاً تأکید دارند چنانکه این موضوع را بارها به اشکال مختلف بیان نموده اند به عنوان مثال ایشان در این زمینه می فرمایند: « دین ما این است «**هَلُ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْغَضْنِ»** [۱]. دین، عبارت از محبت و کینه است: از یک طرف، محبت به خوبان و خوبیها و مظلومان و انسانهایی که مورد جفای شیطانها قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر بعض و کینه نسبت به شیطانها و موجودات پلید و پلیدیها و کسانی که برای آنها، انسان و انسانیت و خدا، ارزش ندارد. این هم جزو دین است. تولی و تبری، جزو فروع دین و به قول بعضی از علماء، جزو اصول دین است. زشت صورتی دشمنان خدا و خلق را فراموش نکنید. اگر فراموش کردید، همان دشمن، چهره‌ی



مایل
مباحث غیر

خودش را عوض خواهد کرد و نزدیک می‌شود». [۲] ایشان بر اساس همین مبنا بارها بر لزوم محبت نسبت به دوستان خدا و کینه و بعض نسبت به دشمنان خدا تأکید نموده اند، چنانکه به عنوان مثال پس از طرح تولی و تبری در فرمایشاتی که قبلًاً مطرح شد می‌فرمایند: «ناید کینه‌ی این دشمن از دلتان خارج شود. اگر احساس کردید که نسبت به این دشمن، در دلتان بعض و کینه کم شد، این یک علامت خطر شخصی برای شماست؛ باید احساس کنید مثل این که در جهی ایمان در حال تنزل است. عیناً مثل محبت بندگان خدا که باید روزبه روز در دل قویتر و ریشه‌دارتر بشود». [۳]

۲. مقام معظم رهبری در پی اقدامات تفرقه افکنانه ای که برخی شبکه های شیعه نمای لندن نشین، انجام دادند از جمله اجرای برنامه هایی با مضمون اهانت به عایشه که منجر به بروز واکنش های منفی فراوانی در جهان اسلام بر علیه شیعیان شد طی فتوایی اعلام نمودند: «اهانت به نمادهای برادران اهل سنت از جمله اتهام زنی به همسر پیامبر اسلام حرام است. این موضوع شامل زنان همه پیامبران و به ویژه سید الانبیاء پیامبر اعظم

حضرت محمد ﷺ می‌شود».

بر این اساس اقداماتی از جمله لعن به خلفای سه گانه اهل سنت از نظر مقام معظم رهبری حرام می‌باشد، در این میان گاه این سؤال مطرح می‌شود که ممنوع بودن لعن به این نمادها با بحث تبری چگونه قابل جمع است؟ در پاسخ به این سؤال باید بگوییم تبری، الزاماً با لعن و نفرین به فردی که از او تبری صورت می‌گیرد حاصل نمی‌شود بلکه به منظور حصول تبری، می‌توان از راهکارهای دیگری استفاده نمود و همان برای ادا شدن تبری کفايت می‌کند از جمله ناراحتی درونی نسبت به کسانی که از نظر ما غاصبان حق اهل بیت ﷺ بوده اند که



این شیوه همواره در سیره اهل بیت علیهم السلام مورد توجه و رعایت بوده است و به همین دلیل هیچ دلیلی مبنی بر اینکه اهل بیت علیهم السلام، جلسات لعن بر خلفای اهل سنت برگزار کرده باشند نمی توان یافته. حتی در زیارت عاشورا در مجموع دونوع لعن وارد شده است؛ لعن صریح و لعن غیر صریح و مراد از لعن صریح، لعن نسبت به کسانی است که نامشان در فرازهای زیارت وارد شده است و با نام و نشان مورد لعن قرار گرفته اند که از جمله این افراد یزید، عبیدالله بن زیاد، ابن مرجانه، شمر، بنی امية می باشند.

در این میان با توجه به اینکه جریان حادثه کربلا به گونه ای اتفاق افتاده است که نه تنها اهل بیت - علیهم السلام - و پیروان آنها تا ابد به کسانی که به اهل بیت پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم آن همه جفا روا داشتند لعن و نفرین می کند، بلکه همه دوستان اهل بیت - علیهم السلام - که عموم امت اسلام و همه آزاداندیشان جهان اند به افرادی که سبب به وجود آمدن آن حوادث گردید، لعن و نفرین می کنند، لذا بسیاری از بزرگان اهل سنت در لعن کسانی که بر اهل بیت پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم ظلم کرده اند، تردید نکرده اند. از آن میان، دانشمند بزرگ اهل سنت سعدالدین تقیازانی در اینباره گفته است: «برخی از علماء لعن بر یزید را جایز دانسته اند زیرا یزید به سبب دستور قتل حسین - علیه السلام - از دین خارج شده و کافر گردید. به همین جهت همه اتفاق نظر دارند به جواز لعن کسی که حسین را کشته و یا دستور به آن داده و یا اجازه قتل صادر نموده و یا به قتل او راضی شده است.»^[۴]

نامبرده در ادامه نظر خود را در این باره چنین بیان کرده است: «حقیقت آن است که یزید به کشتن حسین - علیه السلام - راضی بود و به آن خوشحال شد و به اهل بیت پیامبر - علیهم السلام - اهانت کرد، بنابراین من درباره لعن یزید هیچ گونه تردیدی ندارم، خدا یزید و یاران و همکارانش را لunt کند.»^[۵]



از کلام این عالم بزرگ اهل سنت معلوم می‌شود که نه تنها در زیارت عاشورا بلکه بزرگان اهل سنت نیز بر کسانی که به اهل بیت پیامبر ﷺ ظلم و اهانت کرده‌اند، لعن و نفرین فرستاده‌اند، بدین جهت آن چه در زیارت عاشورا آمده موجب تنش مذهبی نخواهد شد، چون برادران اهل سنت نیز اهل بیت - علیهم السلام - را دوست دارند و به کسانی که به آنها ستم کرده‌اند از جمله افرادی که به نامشان در این زیارت تصریح شده است نفرین می‌کنند.

اما در مورد افرادی که نامشان مورد تصریح قرار نگرفته است و صرفاً با عنوان اولی و دومی و سومی و چهارمی از آنان یاد شده است باید بگوییم که اگر چه برخی در این باره معتقد به دیدگاه خاصی هستند، اما واقعیت این است که این قول صرفاً یکی از احتمالات در این موضوع می‌باشد و با توجه به اینکه تصریحی در اینجا وجود ندارد نمی‌توان به صورت قطعی تطبیق نمود. بنابراین در این فراز از زیارت عاشورا احتمالات دیگری نیز وجود دارد از جمله اینکه:

اولی و دومی و سومی قابیل و فرعون و هامان باشند کما اینکه در کتاب لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه علامه مجلسی چنین نقل کرده است: «مشهور است که چون شیخ طوسی در زیارت عاشورا ذکر کرده اللهم العن الاول والثاني والثالث علماء عame اعتراض کردند که اینها کیستند شیخ حدیثی از طرق ایشان نقل کرد که مراد از اول قابیل است که وضع کرد کشتن را و دویم فرعون است و سیم هامان است ». [۶]

به همین دلیل با توجه به اینکه در این زیارت تصریح به اسامی نشده است و از طرفی هم احتمالات متعددی در باره مصادق این عناوین کلی وجود دارد نمی‌توان به راحتی این عناوین را منطبق بر آن اسامی نمود.



نکته مهم دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که اهانت به نماههای مقدس اهل سنت، امروزه جز ایجاد تفرقه و اختلاف و درگیری های مذهبی که خواسته دشمنان اسلام است هیچ ثمره و حاصل دیگری ندارد و این در حالی است که اسلام بر وحدت میان مسلمانان تأکید فراوانی دارد قرآن کریم می فرماید: «و نعمت خدا را برابر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان یکدیگر بودند پس میان دل های شما الفت و مهربانی انداخت تا به لطف او برادران هم شدید». [۷]

یا می فرماید: «و چون کسانی نباشد که پس از آن دلایل آشکار برای شان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذاب سنگین است». [۸]

جای دیگر می فرماید: «و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود». [۹]

«و این امت شما امتی یگانه است و منم پروردگار شما پس مرا پرسنید». [۱۰]

بر این اساس مجوز دادن به چنین کارهایی مسلمانًا مغایر با آموزه های قرآنی می باشد که خدا هم از آن راضی نخواهد بود. در مقام عمل نیز نتایج انجام چنین کارهایی را به راحتی می توانیم در پیرامون خودمان ببینیم از جمله اینکه همین اقدامات باعث رشد و تقویت جریان های موسوم به تکفیری در جهان اسلام شده است که با تمسمک به بهانه هایی همچون اهانت برخی شیعیان به خلفای اهل سنت، رای به تکفیر و قتل شیعیان داده و

جنایت های بی شماری را در این راستا مرتکب می شوند.

نتیجه اینکه اولاً در اینکه تولی و تبری دو فرع از فروعات مهم دین هستند هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و مقام معظم رهبری هم قطعاً به این مسئله واقف بوده و بر آن تأکید دارند اما مسئله اینجاست که تولی و تبری الزاماً با لعن بر مقدسات اهل سنت



حاصل نخواهد نشد. ثانیاً در زیارت عاشورا دو نوع لعن مطرح شده است لعن صريح که در جواز لعن به آنها به دليل جنایت هایی که مرتكب شده اند حتی برخی از علمای اهل سنت نیز با شیعه اتفاق نظر دارند و دوم لعن غیر صريح که به دليل اینکه مشخص نیست این افراد چه کسانی هستند. ضمن اینکه لعن به مقدسات اهل سنت قطعاً با وحدت اسلامی که مهمترین ضرورت امروز دنیای اسلام و اصلی ترین حریه دشمنان بر علیه امت اسلام می باشد، تعارض دارد و به همین دلیل مقام معظم رهبری فتوای حرمت لعن به مقدسات اهل سنت را صادر نمودند.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۶۳.
- [۲]. پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://farsi.2171=khamenei.ir/speech-content?id>
- [۳]. همان.
- [۴]. تفتازانی، سعد الدین، شرح عقاید الشیعه، تحقیق و تصحیح عدنان دریوش ، ص ۲۴۷
- [۵]. همان، ص ۲۴۸.
- [۶]. مجلسی، محمد تقی، لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۶، ص ۵۸۸
- [۷]. وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَالْفَيْنَ قُلُوبُكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا، آل عمران . ۱۰۳
- [۸]. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَمَرَّقُوا وَأَخْتَلُفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، آل عمران . ۱۰۵
- [۹]. ...وَلَا تَتَأَزَّعُوا فَتَفْشِلُوا وَتَذَهَّبَ رِيحُكُمْ...انفعال / ۴۶
- [۱۰]. إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِي، انبیاء، ۹۲





۱۲. علمای شیعه به حدیثی استناد می‌کنند مبنی بر اینکه در جهان آخرت پیامبر سراغ اصحاب خویش را می‌گیرد و به او می‌گویند: تو نمی‌دانی اصحاب و یارانت پس از تو چه کردند و آنها پس از تو مرتد شدند. سوال ما این است که چطور این حدیث مورد استناد شماست؟ مگر شما عقیده ندارید که پیامبر و امامان پس از مرگ نیز از احوال ما باخبرند و در واقع زنده‌اند، پس چطور در این حدیث پیامبر از یاران خودش هم بی خبر است؟

پاسخ اجمالی:

در اینکه حدیث حوض دلالت بر انحراف و ارتضاد برخی از صحابه دارد تردیدی نیست. پس کسی که کتاب صحیح بخاری را قبول دارد باید این مطلب را هم بپذیرد. و اشکالاتی که بر شیعه شده دلالت این احادیث را از صحابه منصرف نمی‌کند.

پاسخ تفصیلی:

در پاسخ این پرسشگر یا شببه کننده مطالبی قابل توجه است که به آنها پرداخته می‌شود:

۱. این مطلب مسلم است که اثبات حقانیت یا بطلان یک مسئله اعتقادی و دینی با ایجاد فشارهای روانی، اهانت و توهین امکان پذیر نیست. بنابراین با عنوان کردن رافضی یا امثال آن نه عقیده شیعه باطل می‌شود و نه حق بودن عقیده اهل سنت اثبات می‌گردد. چه اینکه شیعه امامیه از عنوان رافضی هیچ هراسی ندارد هر چند این عنوان را مخالفان و دشمنان شیعه برای ایجاد تنفر نسبت به این مذهب القاء می‌کنند.

۲. پیروی از مذهب و دینی مانند پیروی از گروههای سیاسی نیست که با ایجاد توهمند و تهمت و فضای آلوده بر علیه هم دیگر پیروزی و ازدیاد جمعیت را از آن خود کنند؛ بلکه دین و



مذهب سرنوشت انسان را می‌سازد و با محوریت حق و باطل معنا پیدا می‌کنند. از این رو هر انسانی عقلاً و شرعاً وظیفه دارد که در مسائل اعتقادی و دینی حق را از باطل تشخیص داده و راه نجات خود را دریابد و این کار ممکن نیست مگر با خالی نمودن ذهن از هرگونه تعصب و پیش داوریهای غیرمعقول و رعایت انصاف در مناظره و بحثهای دینی. پس یکی از روش‌های درست و موفق به دست آوردن راه حق این است که در مسائل دینی و اعتقادی کمال دقیقت به خرج داده شود و از هرگونه افتراق تهمت و مغالطه کاری برای اینکه خود را پیروز معرکه مناظره جلوه دهد اجتناب شود.

۳. پس از این دو مقدمه کوتاه این مطلب که آیا صحابه همگی بدون استثناء عادل و مؤمنین واقعی بوده و پیروی از آنان بر مسلمانان واجب شرعی و باعث نجات است، یکی از مسائل دین مبین اسلام را تشکیل می‌دهد که توجه هر مسلمانی را به خود جلب می‌کند. بنابراین توجه به حدیث حوض که در متون اهل سنت نقل شده است برای هر مسلمانی لازم است؛ زیرا اگر این احادیث از زبان مبارک رسول خدا^{علیه السلام} صادر شده باشد، در این مسئله راه روشنی را برای مسلمانان ترسیم می‌کند. اینکه علمای شیعه به این حدیث توجه خاصی دارند و این توجه برخی را عصبانی می‌کند، خارج از معیارهای مسلم دینی و عقلی نیست.

۳. پرسشگر به جای اینکه به این احادیث توجه کند و محتوای آنها را بپذیرد یا رد کند تغافل نموده و مسئله علم پیامبر خدا^{علیه السلام} و امامان شیعه^{علیهم السلام} را به میان آورده است تا توجه را از این احادیث به سوی دیگری منحرف کند. پرسشگر سعی نموده با یک نوع مغالطه گویی و طرح مطالبی که هیچ ارتباطی به این احادیث و دلالت آنها ندارد، رد را گم کرده و سرپوش بر این احادیث بگذارد. اشکالاتی را که در این راستا بر علیه شیعه در موضوع علم پیامبر و سایر امامان شیعه مطرح کرده است پاسخ

خودش را دارد که در این مقاله مجالی برای بیان آنها نیست. ولی بر پرسشگر لازم است که با قطع نظر از عقاید شیعه درباره علم پیامبر اسلام ﷺ و امامان شیعه و بر طبق مبنای اهل سنت این احادیث را مورد بررسی قرار دهد. اهل سنت که نمی‌گوینند پیامبر اسلام ﷺ در زمان حیات خود از حال و آینده باخبر بوده است. پس از نظر اهل سنت این احادیث با عقیده شیعیان به علم غیب پیامبر اسلام باطل نمی‌گردد. بنابراین لازم است که در این بحث بر دو مطلب تمرکز کرده و از آن خارج نشویم:

الف) مطلب اول وجود احادیث حوض در صحاح و دلالت آنها بر ارتداد و عقب‌گرد برخی از صحابه:

حدیث حوض که بر ارتداد برخی از صحابه دلالت دارد در متون معتبر اهل سنت نقل شده است از جمله صحیح بخاری این حدیث را با طرق متعدد در جلد پنج از صفحه ۲۴۰۴-۲۴۰۷ نقل کرده است که ما همه آنها را در این جا ذکر می‌کنیم:

۱. ... عبدالله از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده که فرمود: «پیامبر اسلام خطاب باصحابش می‌فرماید: من پیش از شما کنار حوض وارد می‌شوم و گروهی از شما را بلند می‌کنند (یعنی مأمورین خدا آن ها را بلند می‌کنند تا ببرند) آنگاه میان ما فاصله می‌افتد، می‌گوییم: خدایا اصحابم. در جوابم گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آنها پس از تو چه کار کرند». [۱]

۲. از انس نقل شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در کنار حوض بر من کسانی از اصحابم وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم و بین ما و آنان فاصله ایجاد می‌شود سپس می‌گوییم آنان اصحاب من هستند. در پاسخ به من می‌گوییم که تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه کار کرند». [۲]

۳. ابو حازم از سهل بن سعد نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم. هر کس از آن بگذرد،



بیاشامد و هر که بیاشامد هیچگاه تشهنه نمی‌شود. به درستی که اقامی وارد بر من می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها نیز مرا می‌شناسند. آنگاه میان ما فاصله اندادخته می‌شود. ابو حازم می‌گوید: نعمان بن ابی عیاش این حدیث را از من شنید. از من پرسید: آیا تو این حدیث را از سهل بن سعد این گونه شنیدی؟ گفتم بلی. گفت: من این حدیث را از ابوسعید خدری شنیدم، او اضافه می‌کرد: «من می‌گویم: آنها از منند. در جوابم گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنان چه ها کردند. من می‌گویم: غصب خدا باد، عصب خدا باد بر کسی که بعد از من بدعت گذاشته و دینم را تغییر دادند». [۲]

۴. از ابوهیره نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «گروهی از اصحاب در روز قیامت بر من وارد می‌شوند و از کنار حوض بلند شان می‌کنند. من می‌گویم خدایا آنان اصحاب من هستند. به من گوید که تو نمی‌دانی آنان بعد از تو چه کردند بلکه آنان پس از تو مرتد شدند و به عقب برگشتند». [۴]

۵. ابن مسیب نیز حدیث فوق را نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود در روز قیامت مردانی از اصحاب در حوض بر من وارد می‌شوند ولی آنان را از آنجا می‌برند و من می‌گویم خدایا آنان اصحاب من هستند. به من می‌گوید که تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه کردند؛ همانا آنان مرتد شدند و به عقب برگشتند. [۵]

۶. ابوهیره در این رابطه حدیث مفصل تری را از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است که پیامبر فرمود: «در حالی که من در کنار حوض ایستاده ام، ناگهان گروهی را می‌بینم که می‌شناسم. در این هنگام مردی از میان من و آنها بلند می‌شود و به آن ها می‌گوید: بیایید. من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به جهنم به خدا. می‌پرسم: آنها چه کار کرده‌اند؟ جواب می‌دهد: آنها بعد از تو مرتد شدند و به جاھلیت برگشتند. دو باره گروهی را می‌بینم



که می‌شناسیم، مردی از میان من و آنها بلند می‌شود و به آنها می‌گوید: بیایید. من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به جهنم به خدا. می‌پرسم: آنها چه کار کرده‌اند؟ جواب می‌دهد: آنها بعد از تو مرتد شدند و به جاهلیت برگشتند. می‌بینم که از میان آنها جز اندکی همانند گوسفندانی که از دهن گرگ، نجات یافته، نجات نمی‌یابند». [۶]

با دیدن این احادیث آن هم در معتبر ترین کتاب اهل سنت بعد از قرآن کریم، چگونه یک مسلمان نسبت به همه اصحاب ایمان داشته و آنان را بهترین، باتقوا ترین و مؤمن ترین افراد این امت دانسته و پیروی از آنان را بر دیگران واجب و مایه رستگاری بداند؟ اشکالات پرسشگر بر علیه شیعه در رابطه با علم پیامبر و امثال اینها مانع از دلالت این احادیث درباره اصحاب نمی‌شود و هیچ مسلمانی با این اشکالاتی که بر علیه شیعه از طرف پرسشگر الفقا شده نمی‌تواند این احادیث را نادیده بگیرد.

ب) مطلب دوم علت عدم آگاهی پیامبر ﷺ از نفاق و ارتداد برخی اصحاب

در اینکه علم پیامبر اسلام ﷺ از غیب و قلوب دیگران متوقف به اراده و خواست خداست هیچ تردیدی وجود ندارد. بنابراین علم غیب پیامبر خدا ﷺ ذاتی او نیست بلکه علم او عرضی است که از طرف خداوند به آن حضرت افاضه می‌شود. از این رو هرگاه پیامبر اسلام بخواهد به اراده خداوند می‌داند. و اگر نخواهد مانند سایر انسانها خواهد بود. به همین دلیل خداوند در قرآن کریم در باره وجود منافقان در میان اصحاب و مسلمانان مدینه و اطراف آن به رسول گرامی اسلام می‌فرماید که تو آنان را نمی‌شناسی اما من آنها را می‌شناسم. «وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النُّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ تَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَيِّنِ ۝



يُرْدُون إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ» [٧]؛ و از (میان) اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

از این رو علم پیامبر خدا منوط به اراده خداوند است و اینکه پیامبر اسلام ﷺ پیش‌آپیش از ارتاداد برخی صحابه پس از رحلت خود اطلاعی نداشته است هیچ اشکالی بر علم آن حضرت وارد نمی‌شود تا به بهانه آن از احادیث حوض چشم پوشی شود.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. أنا فَرَطْكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَلَيْرُفَعَنْ رِجَالٌ مِنْكُمْ ثُمَّ لَيُخْتَاجُنَّ دُونِي فَأَقُولُ
يا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، محمد بن اسماعيل
بخاري، صحيح بخاري (الجامع الصحيح المختصر)، ج، ٥، ص ٢٤٠٤
دار ابن كثیر ، الیمامۃ ، بیروت ، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م، ج ٢، تحقيق: د.
مصطفی دیب البغا.

[۲]. لَيَرِدَنَ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ حَتَّى عَرَفُوهُمْ اخْتَلِجُوا دُونِي فَأَقُولُ
 أصحابی فیقول لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، همان، ج، ٥، ص ٢٤٠٦

[۳]. إِنِي فَرَطْكُمْ عَلَى الْحَوْضِ مِنْ مَرَّ عَلَيَّ شَرِبَ وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا
لَيَرِدَنَ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرُفُونِي ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ قَالَ أَبُو حَازِمٍ
فَسَمِعَنِي التَّعْمَانُ بْنُ أَبِي عَيَّاشٍ فَقَالَ هَكَذَا سَمِعْتَ مِنْ سَهْلٍ فَقَلَتْ نَعَمْ.
فَقَالَ أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ لَسْمِعْتُهُ وَهُوَ يَزِيدُ فِيهَا فَأَقُولُ إِنَّهُمْ مِنِي
فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي، همان،

ج، ٥، ص ٢٤٠٦



[٤]. يَرُدُّ عَلَيْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فِي جَلَوْنَ عَنِ الْخَوْضِ فَأَقْوِلُ يَا رَبَّ أَصْحَابِي فِي قَوْلٍ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكِ بِمَا أَحْدَثَنَا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُوا عَلَى أَدَبِ إِبْرَاهِيمَ

القهقرى، صحيح بخارى، ج ٥، ص ٢٤٠٧.

[٥]. صحيح بخارى، ج ٥، ص ٢٤٠٧.

[٦]. بَيَّنَتْ أَنَا نَائِمٌ إِذَا زُمْرَةً حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ هَلْمَ قَلْتَ أَئِنَّ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللهُ قَلْتَ وَمَا شَاءُنَاهُمْ. قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَدَبِ إِبْرَاهِيمَ الْقَهْقَرِي ثُمَّ إِذَا زُمْرَةً حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ هَلْمَ قَلْتَ أَئِنَّ قَالَ إِلَى النَّارِ. وَاللهُ قَلْتَ مَا شَاءُنَاهُمْ. قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَدَبِ إِبْرَاهِيمَ الْقَهْقَرِي فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ، صحيح بخارى،

ج ٥، ص ٢٤٠٧.

[٧]. توبه، ١٠١.



۱۳. آیا در صحیح مسلم در باره فضیلت امام و اهل

بیت مطلبی وجود دارد؟

پاسخ اجمالی:

در صحیح مسلم در فضیلت امام علی^{علیہ السلام}، و اهل بیت^{علیہ السلام} روایاتی متعددی از رسول گرامی اسلام^{علیہ السلام} نقل شده است که در پاسخ تفصیلی به آن پرداخته می‌شود.

پاسخ تفصیلی:

در صحیح مسلم در فضیلت امام علی^{علیہ السلام}، و اهل بیت (امام حسن، امام حسین^{علیهم السلام}، حضرت فاطمه^{علیها السلام} روایاتی متعددی از رسول گرامی اسلام^{علیه السلام} نقل شده است که به آنها پرداخته می‌شود:

الف. فضایل امام علی

۱. از سعد بن ابی وقاص نقل شده که پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله و آله و آله و آمیت} به علی فرمود: **أَنْتَ مِنِّي بِمَتَّرِلَةٍ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنْتَ بَعْدِي**. یعنی نسبت تو به من نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست.

۲. از سعد بن ابی وقاص نقل شده هنگامی که پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله و آله و آله و آمیت} علی بن ابی طالب را در غزوه تبوک جانشین خود قرار داد؛ علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال می‌گذاری؟ رسول خدا^{علیه السلام} فرمود: آیا تو به اینکه نسبت تو به من، نسبت هارون به موسی باشد راضی نیستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟ [۱]

۳. سعد بن ابی وقاص می‌گوید: معاویه بن ابی سفیان به او گفت که چه چیزی تو را از بدگویی درباره ابوتراب منع کرد در جواب گفتم سه گفته رسول خدا^{علیه السلام} در باره علی که به یاد می‌آورم نمی‌توانم او را سب کنم که اگر یکی از آنها برای من



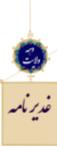
نذر نام

سایر
مباحث عدیل

بود از شتران بس گران قیمت برایم بهتر بود. یکی اینکه در برخی غزووات علی را جانشین خود کرد، علی به او گفت یا رسول الله مرا با اطفال و زنان می‌گذاری؟ رسول خدا ﷺ فرمود: آیا راضی نمی‌شوی به اینکه نسبت توبه من، نسبت هارون به موسی باشد جر اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. دو مش این است که از رسول خدا ﷺ شنیدم در روز خیر فرمود: این پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارد. و ما همگی منتظر بودیم تا اینکه پیامبر ﷺ فرمود: علی را بخوانید تا پیش من آید. علی آمد در حالی که چشم درد داشت. پیامبر خدا آب دهنش را بر چشم مالید و پرچم را به دست او داد و خداوند به وسیله او مسلمانان را پیروز گردانید. سومش این است هنگامی که آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...» نازل گردید؛ پیامبر خدا ﷺ ، علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و فرمود:

اللهم هؤلاء أهلي.[۲]

۴. این حدیث از طریق ابو هریره به صورت مفصل تر نقل شده است. ابوهریره می‌گوید که رسول خدا در روز خیر فرمود: این پرچم را به دست کسی می‌دهم خداوند و رسول خدا را دوست دارد و خداوند به دست او پیروزی را نصیب ما خواهد کرد. عمر بن خطاب در این هنگام گفت امارت را دوست نداشتم مگر در این روز. ابوهریره می‌گوید ما همگی در این امید بودیم که پرچم را به دست ما بدهد اما رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب را خواند و پرچم را به دست او داد و فرمود: برو و برنگرد تا اینکه خداوند پیروزی را به دست تو محقق کند. علی کمی رفت و سپس توقف کرد و برنگشت بلکه صدا زد یا رسول الله بر چه چیزی با مردم مقاتله کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود با آنان بجنگ تا



اینکه شهادت بدنهند که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. هنگامی که این شهادت را دادند این کار آنان خون و مال شان را برو تو منع می‌کند و پس از آن حساب آنان بر خداست.^[۲]

۵. این حدیث از طریق سهل بن سعد نیز نقل شده است. در این حدیث آمده که وقتی علی^{علیہ السلام} نزد رسول خدا^{علیہ السلام} آمد چشمهای او درد می‌کرد؛ پیامبر خدا با آب دهنش روی چشمایش مالید و برای او دعا کرد تا اینکه گویا چشمهای او هیچ دردی نداشته است و سپس پرچم را به دست او داد. علی عرض کرد یا رسول الله با آنان بجنگم تا مثل ما شوند؟ رسول خدا^{علیہ السلام} فرمود: به راهت ادامه بده تا در دیار آنان فرود آیی سپس آنان را به سوی اسلام دعوت کن و آنان را به چیزی که بر آنان واجب است خبردار کن. قسم به خداوند اگر خدا یک نفر را با دست تو هدایت کند برای تو بهتر از شتران سرخ موی بس گران قیمت است. ^[۴] مراد از آن این است که ارزش هدایت یک نفر با هیچ چیزی با ارزشی سنجیده نمی‌شود.

ب. فضائل اهل بیت^{علیہ السلام} در صحیح مسلم

۱. از عایشه نقل شده که یک صبح پیامبر اسلام^{علیہ السلام} کسائی بافته شده از پشم سیاه بر خودش انداخته بود که حسن بن علی آمد، پیامراو را زیر کسae داخل کرد، سپس حسین آمد او را هم زیر کسae داخل کرد، پس از او فاطمه آمد او را هم داخل کسae برد، پس از او علی آمد و او را هم داخل کسae کرد و سپس فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ إِذْ هُبَّ عَنْكُمُ الْجَنَاحُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهَرَ كُلُّ مُنْتَهَى هَمِّي». ^[۵]

۳. در صحیح مسلم قطعه‌ای از حدیثی که در غدیر خم از رسول خدا^{علیہ السلام} صادر شده، نقل گردیده است. در این حدیث آمده است که... روزی پیامبر خدا^{علیہ السلام} در بین ما در منطقه‌ای به نام خم در بین راه مکه و مدینه ایستاد بعد از حمد و ثنای خداوند و وعظ

فرمود: ای مردم نزدیک است که فرشته مرگ بیاید و من او را
لبیک گویم؛ اینک من در میان شما دو ثقل را بر جای می‌گذارم
اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس آن را
بگیرید و به آن متمسک شوید. و دیگری اهل بیتم است شما را
در باره اهل بیتم سفارش می‌کنم... [۶]

۴. از ابی هریره نقل شده که پیامبر اسلام ﷺ به امام حسن
فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ وَأَخِبِّطُ مِنْ يُحِبُّهُ» [۷] یعنی خدایا من حسن
را دوست دارم و تو او را و نیز کسانی را دوست بدار که او را دوست
دارند. ابی هریره حدیثی دیگری نیز با همین مضمون نقل کرده
است. [۸]

۵. از عازب نقل شده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبر
ﷺ دیدم در حالی که پیامبر می‌فرمود: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَجِبْهُ. [۹] از
براء نیز نقل شده است که گفت: پیامبر اسلام ﷺ را دیدم که
حسن بن علی بر دوش او بود و او می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَجِبْهُ».

[۱۰]

۶. از مسور بن مخرمه نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ
بَصَعْقُمَيْنِ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا». [۱۱] یعنی فاطمه پاره تن من است اذیت
می‌کند مرا هر چه او را اذیت کند.

۷. از عایشه روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فاطمه را خواست و
چیزی را با سرز به او گفت و او گریه کرد، سپس سری دیگری را
به او گفت و او خنده دید. عایشه می‌گوید از فاطمه پرسیدم رسول
خدا ﷺ چه چیزی به تو گفت که اول گریه کردی و سپس
خنده دید؟ او گفت بار اول از مرگش به من گفت من گریه کردم
و بار دوم به من خبر داد که من اولین کسی از اهل او هستم که
به او ملحق می‌شوم. [۱۲]

۸. عایشه در حدیث دیگری می‌گوید که ما زنان پیامبر ﷺ در



مار
مباحث غیر

نzd او بودیم که فاطمه آمد و راه رفتنش هیچ تفاوتی با راه رفتن پیامبر خدا نداشت. وقتی پیامبر ﷺ او را دید فرمود مرحبا به دخترم سپس او را بر راست و چپ خود نشاند و سری را به او گفت که فاطمه گریه‌ای شدیدی کرد و چون پیامبر خدا ﷺ بی‌تابی او را دید، سری دیگری به او گفت فاطمه خندان گردید. عایشه می‌گوید علت گریه و خنده را از او پرسیدم، فاطمه گفت سر پیامبر را افشا نمی‌کنم. عایشه می‌گوید وقتی پیامبر خدا رحلت فرمود بر فاطمه سخت گرفتم و از او پرسیدم. فاطمه گفت الان مطلب را به تو می‌گویم. سر اول این بود که به من خبر داد جبرئیل همیشه قرآن را سالی یک بار عرضه می‌کرد و امسال (الآن) قرآن را دو بار بر من عرضه کرد و من اجل خود را نزدیک می‌بینم پس تقوا پیشه کن و صبور باش. در این هنگام من گریستم و چون بی‌تابی مرا دید از سر دوم به من خبر داد و فرمود ای فاطمه آیا راضی نمی‌شوی که سید زنان مؤمنه یا سید زنان این امت باشی؟ در این هنگام خندیدم همانگونه که تو دیدی.^[۱۳]

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد‌الباقي، ج ۴، ص ۱۸۷۰، دار إحياء التراث العربي، بیروت، [بی‌تا].
- [۲]. صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱.
- [۳]. صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱.
- [۴]. صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۲.
- [۵]. همان، ج ۴ ص ۱۸۸۳.
- [۶]. «أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيمُّ كَفَلَيْنِ أَوْلَمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالْوُرُوفَ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا ... وَأَهْلُ بَيْتِي أُذْكُرُكُمُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذْكُرُكُمُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذْكُرُكُمُ اللَّهُ ...»



- في أهل بيتي، صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٧٣ .
- [٧]. صحيح مسلم، ج ٤ ص ١٨٨٢ .
- [٨]. صحيح مسلم، ج ٤ ص ١٨٨٢ .
- [٩]. همان، ص ١٨٨٣ .
- [١٠]. همان، ص ١٨٨٣ .
- [١١]. همان، ج ٤ ص ١٩٠٣ .
- [١٢]. همان، ج ٤ ص ١٩٠٤ .
- [١٣]. همان، ج ٤ ص ١٩٠٤ و ص ١٩٠٥ .



۱۴. آیا این مطلب که برخی از علمای شیعه مانند علامه مجلسی مخالفانشان از اهل سنت را کافر می‌داند، صحیح است؟

پاسخ اجمالی:

کفر در اصطلاح فقه با کفر در اصطلاح کلام متفاوت است و نسبت کفر برخی علماء به منکرین امامت، ناظر به کفر کلامی است که مربوط به آخرت است و به معنای استحقاق عذاب دائمی، در صورت عناد یا تقصیر، است نه اینکه منکر امامت از دایره اسلام و مسلمانان خارج است و احکام کافر و مشرک مانند حرمت ذبیحه و نکاح بر آن بار می‌شود.

پاسخ تفصیلی:

کافر در اصطلاح فقه با کافر در اصطلاح کلام فرق دارد. توضیح اینکه:

کافر در اصطلاح فقه عبارت است از: کسی که به خدا یا پیغمبر و یا یکی از ضروریات دین اعتقاد نداشته باشد.^[۱] البته در تعیین مصادیق کافر دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.^[۲] کافر فقهی بنابر موضوع فقهی‌ای که در آن بحث می‌شود، تقسیمات گوناگونی دارد.
۱. اهل کتاب: منظور از اهل کتاب نصاری و یهود و مجوس -البته بنابر یک نظر- است و غیر آنها مانند هندو... اهل کتاب نیستند.
کافر اهل کتاب اقسامی دارد؛ زیرا اهل کتاب یا حربی است یا غیر حربی؛ اهل کتاب غیر حربی نیز یا ذمی است یا غیر ذمی.
۱-۱. کافر اهل کتاب حربی، اهل کتابی که معاند اسلام است و شرایط ذمه را نمی‌پذیرد.

۴۷۹

۱-۲ کافر اهل کتاب ذمی؛ اهل کتابی است که شرایط ذمه را پذیرفته است و در کف حمایت مسلمانان زندگی می‌کند.^[۳]
۲. مرتد: یعنی کسی که بعد از برگزیدن اسلام از آن خارج شده



است.

۳. کافر اصلی: شخص بالغی که از پدر و مادر کافر متولد شده است و با اراده خود کفر(انکار وجود خدا) را برگزیده است.

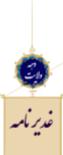
۴. کافر تبعی: فرزند کافر قبل از سن بلوغ که در حکم کافر است و به آن کافر تبعی می‌گویند.

کافر در اصطلاح کلام

در علم کلام کفر در مقابل ایمان است یعنی کسی که توحید یا یکی از لوازم آن، نبوت یا امامت را قبول ندارد، اگرچه در لفظ شهادتین را بگوید و به ضروریات دین عمل نماید. کفر در این اصطلاح به معنای استحقاق عذاب دائمی می‌باشد.

بنابراین نسبت بین کافر کلامی و کافر فقهی عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر کافر فقهی کافر کلامی نیز هست، ولی ممکن است فردی کافری کلامی باشد، ولی کافر فقهی نباشد. عده‌ای به شیعیان نسبت داده اند که آنان کسانی را که امامت را قبول ندارند کافر می‌دانند. اولاً این نسبت تکفیر از سوی اهل سنت نیز صورت گرفته است و حتی به فرقه‌های خود نیز این نسبت را داده اند. در ثانی این نسبت از مشخص نبودن مرز بین کفر فقهی و کفر کلامی صورت گرفته است. اسلام و کفری که در فقه مطرح می‌شود و موضوع احکامی از قبیل طهارت و حلیت ذبیحه و جواز نکاح و اirth یا عدم آنهاست، ملازمه‌ای با ایمان و کفر موضوع بحث در اصول دین و علم کلام ندارد؛ زیرا ممکن است کسی شهادتین را بگوید و احکام فقهی اسلام برای او ثابت شود در حالی که قلب‌ایمانی به مضمون و لوازم توحید و نبوت نداشته باشد و از دیدگاه علم کلام، کافر قلمداد شود.

شیعیان معتقد هستند کسی که شهادتین را بر زبان آورده باشد از کفر فقهی خارج شده و مسلمان است و احکام اسلام بر روی بار می‌شود. آنچه ایشان درباره منکر امامت بیان می‌کنند کفر



کلامی است که امری مربوط به آخرت است . بنابراین کفر در اینجا در مقابل ایمان است که کاربردی محدود داشته و به معنای استحقاق عقاب دائم می‌باشد. سید مرتضی - ره- درباره این معنای از کفر گفته است: «آنچه باعث استحقاق عقاب دائمی و عظیم شود و البته در دنیا هم احکام خاصی بر آن مترب است. از آنجایی که ما با عقل خود نمی‌توانیم دریابیم که چه چیزی باعث استحقاق عقاب ابدی می‌شود لازم است که از خود شرع پرسیم. پس تعیین حد کفر با دلایل سمعی مقدور است.»[۴]

شيخ طوسی نیز در کتاب خویش به همین معنا اشاره دارد.[۵] بنابر آنچه که بیان شد به این مهم پی می‌بریم که آنچه که از علماء در باب کفر منکران امامت بیان شده است کفر کلامی می‌باشد نه کفر فقهی. اهل سنت مانند همه شیعیان مسلمان بوده و احکام مسلمانان را دارند و هیچ یک از علماء قائل به کفر آنها (کفر فقهی) نشده اند.

متأسفانه برخی با توجه به مطالبی از بزرگان شیعه آن را تقطیع نموده و شاهدی بر مدعایشان مبنی اعتقاد شیعه بر کفر برادران اهل سنت می‌آورند.

مثلاً گفته شده است که مرحوم مجلسی درباره منکر امامت می‌نویسد : «**فَكُونَتِ الْإِمَامَةُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ حِكْمَةٌ سَائِرُ الْكُفَّارِ فِي وِجْوبِ قَتْلِهِمْ**

وغير ذلك

ابتدا باید بگوییم که در مباحث علمی انسان بایستی صدر و ذیل عبارتها را مورد مطالعه قرار دهد. و تنها یک جمله را تقطیع نکند و حکمی صادر نماید. عبارت مرحوم علامه ذیل روایت این است:

«عَنِ الْقَاسِمِ الصَّيْرِيفِيِّ شَرِيكِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْنَوْلُ إِلْشَامَ يُخَفِّنُ بِهِ الدَّمْ وَ تُؤَدِّي بِهِ الْمَأْنَةُ وَ يُسْتَحَلُّ بِهِ الْفَرْجُ وَ التَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ . ك، الكافي عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمر مثله . بیان: یدل



ذیل

صایر

مباحث عدیل

الخبر على عدم ترداد الإيمان والإسلام وأن غير المؤمن من فرق أهل الإسلام لا يستحق الثواب الأخروي أصلاً كما هو الحق المشهور بين الإمامية وستعرف أن كلاً من الإسلام والإيمان يطلق على معانٍ وظاهر أن المراد بالإيمان في هذا الخبر الإذعان بوجوده سبحانه وصفاته الكمالية وبالتوحيد والعدل والمعاد والإقرار بنبوة نبينا ص وإماممة الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم وبجميع ما جاء به النبي ص ما علم منها تفصيلاً وما لم يعلم إجمالاً وعدم الإتيان بما يخرجه عن الدين كعبادة الصنم والاستخفاف بحرمات الله والإسلام هو الإذعان الظاهري بالله وبرسوله وعدم إنكار ما علم ضرورة من دين الإسلام فلا يشترط فيه ولادة الأئمة ولا الإقرار القلبي فيدخل فيه المنافقون وجميع فرق المسلمين ومن يظهر الشهادتين عدا النواصب والغلاة والمجسمة ومن أتى بما يخرجه عن الدين كعبادة الصنم وإلقاء المصحف في القاذورات عمداً ونحو ذلك وسيأتي تفصيل القول في جميع ذلك إن شاء الله.

ثم إنه ع ذكر من الثمرات المتربة على الإسلام ثلاثة الأول حقن الدم قال في القاموس حقنه يحقنه ويحقنه حبسه ودم فلان أنقذه من القتل انتهى وترتبط هذه الفائدة على الإسلام الظاهري ظاهر لأن في صدر الإسلام وفي زمن الرسول كانوا يكتفون في كف اليد عن قتل الكفار بإظهارهم الشهادتين وبعد ص لما حصلت الشبه بين الأئمة وختلفوا في الإمامة خرجت عن كونه من ضروريات دين الإسلام فدم المخالفين وسائر فرق المسلمين محفوظة إلا الخوارج والنواصب فإن ولادة أهل البيت ع أي محبتهم من ضروريات دين الجميع المسلمين وإنما الخلاف في إمامتهم والباغي على الإمام يجب قتلهم بنص القرآن وهذا الحكم إنما هو إلى ظهور القائم ع إذ في ذلك الزمان ترتفع الشبه ويظهر الحق بحيث لا يبقى لأحد عذر حكم منكر الإمامة في ذلك الزمان حكم سائر الكفار في وجوب قتلهم وغير ذلك...» [اع] قاسم صيرفى گوید

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود، با اسلام خون محفوظ میماند و امانت بازگردانده می شود، و ازدواج حلال می شود، ولی ثواب و پاداش بر ایمانست.

بیان: این روایت دلالت دارد بر اینکه ایمان و اسلام مترادف نیستند، و غیر مؤمن از سایر فرقه های اسلامی استحقاق ثواب و پاداش اخروی هیچ ندارند، چنانچه حق همین است و این مطلب بین شیعیان اثنی عشری مشهور است، و بزودی می خوانی که اسلام و ایمان، هر کدام چند معنی دارند، و ظاهر آنست که مقصود از ایمان در این روایت اعتراف به وجود خدا و صفات کمالیه او و اقرار به توحید و عدل و معاد، و نبوت پیامبر ما صلوات الله عليه و آله و سلم و امامت دوازده امام - علیه السلام - و نیز اعتراف به تمام آورده های پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم است، آنچه از آنها قابل درک است باید تفصیلاً معتقد باشد و آنچه نمی داند اجمالاً عقیده داشته باشد، و همچنین آنچه او را از دین بیرون می برد مثل بت پرستی، و سبک شمردن حریم خدا از او سرزند. و اسلام همان اقرار ظاهری به خدا و پیامبر و اسکار نکردن ضروریات دین اسلام است، پس شرط اسلام، ولایت ائمه علیهم السلام و اقرار قلبی نیست، بنابر این منافقین و همه فرقه های اسلامی که تظاهر به شهادتین می کنند، غیر از ناصیه ها و غلات و مجسمه [۷] و کسی که کاری کند که از دین بیرون رود مثل بت پرستی و افکنندن قرآن در نجاست از روی عمد، داخل در اسلامند، و تفصیل همه اینها در بحث های آینده به یاری خدا خواهد آمد. سپس آن حضرت در این روایت سه ثمره و نتیجه برای اسلام شمرده، اول حقن الدم (محفوظ بودن خون) در قاموس گوید حقن بمعنی حبس است و حقن دم فلان یعنی او را از کشتن نجات داد.

این نتیجه برای اسلام ظاهری روشن است، زیرا در صدر اسلام و زمان پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم در نکشتن کفار فقط به اینکه شهادتین بگویند

اکتفا می کردند، ولی بعد از آن حضرت، چون برای امت اشتباهاتی به وجود آمد و در مسأله امامت با هم اختلاف کردند، نتیجتاً امامت از صورت ضروری دین خارج شد، بنا بر این خون مخالفین (مسأله ولایت) و سایر جمعیتهای مسلمین غیر از خوارج و نواصی محفوظ است، البته دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ از ضروریات دین همه مسلمانهاست، ولی اختلاف در امامت و پیشوای آنهاست، و کسی که بر امامی ستم کند و علیه او بشورد قتلش به صريح قرآن، واجب است، و این برنامه تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام است، زیرا بعد از ظهور آن حضرت شباهت بطرف می شود، و حق روشن می گردد به طوری که برای هیچ کس عذری باقی نمی ماند، و در آن زمان کسی که امامت را منکر شود، همچون کفار قتلش واجب و در سایر شئون نیز با او معامله کافر می شود.

پرسشگر گرامی همان طور که مشخص شد عبارتی که به صورت تقطیع شده در متن سؤال آمده است مربوط به زمان ظهور حضرت قائم -علیه السلام- می باشد که حق روشن گشته و با روشن شدن حق دیگر جای هیچ عذری نمی باشد پس جمله مشروط به شرایط خاصی است. بنابراین، این عبارت نمی تواند شاهدی باشد که شیعیان اهل سنت را کافر دانسته و قتلشان را جایز می شمارند. همان طور که چند سطر بالاتر به این امر تصریح شده است: «اسلام همان اقرار ظاهری به خدا و پیامبر و انکار نکردن ضروریات دین اسلام است، پس شرط اسلام، ولایت ائمه علیهم السلام و اقرار قلبی نیست، بنا بر این منافقین و همه فرقه های اسلامی که تظاهر به شهادتین می کنند، غیر از ناصی ها و غلات و مجسمه و کسی که کاری کند که از دین بیرون رود مثل بت پرسنی و افکنندن قرآن در نجاست از روی عمد، داخل در اسلامند.» به طور خلاصه و صراحتاً بر اساس فتوای عالمان



شیعی اعلام می‌کنیم که برادران اهل سنت، در اسلام با ما شریک هستند و خون آنان محفوظ است و کسی حق ندارد به جان و مال و ناموس آنان تعرض کند و ذبیحه آنان حلال است و پاک هستند و در سایر احکام شرعی با مسلمانان شریک هستند. سایر موارد نیز چه بسا از این نمونه باشند. و از آنجا که دشمنان ائمه و شیعیان از هر ابزاری برای ضربه زدن به شیعیان استفاده می‌نمایند و در نقل عبارات رعایت امانت را نمی‌کنند، پرداختن به تک تک آنها ضرورتی ندارد. و از باب مشت نمونه خروار است این امر واضح گشت. و نکته دیگر این که پرداختن به این مطالب در این برده زمانی قطعاً دامن زدن به اختلافات است و کاری برخلاف وحدت بوده و این امور نشان از تلاشهایی است که از سوی استعمارگران مخصوصاً آمریکا، انگلیس و اسرائیل برای ایجاد تفرقه بین مسلمانان است. وظیفه هر مسلمانی این است که اولاً با بصیرت بالا این دستهای آلوده را ببیند و ثانیاً در گفتار و نوشтар به صورتی عمل نماید که زمینه برای سوءاستفاده دشمنان نباشد. موفق باشید.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، ج ۱، ص ۱۳۹، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ق؛ اراکی، محمد علی، کتاب الطهارة، ج ۱، ص ۴۹۶، مؤسسه در راه حق، قم، ۱۴۱۳ق.

[۲] ر. ک: نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۶۳، دار احیاء التراث العربي، بیروت، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.

[۳] کافر ذمی در اصطلاح کسی است که به بذل جزیه و التزام به احکام مسلمانان راضی شده و هرگونه اظهار کفر و یا ضرر



به مسلمانان را ترک کرده است. برای اطلاع بیشتر به «الروضه البهية في شرح اللمعة الدمشقية» ذیل بحث جهاد مراجعه شود.

[۴] سید مرتضی، علی بن حسین، الذخیره فی علم الكلام، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۱۱ق، ص ۵۳۴.

[۵] شیخ طوسی، الاقتصاد فی ما یتعلق بالاعتقاد، بیروت ، دار الأضواء، چاپ: دوم، ۱۴۰۶ق، ص ۲۲۷.

[۶] مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار ، بیروت، دار إحياء التراث العربي ، ج ۱۴۰۳ق، ج ۶۵، ص ۲۴۴.

[۷] ناصیبی ها یعنی دشمنان اهل بیت که صریحا اظهار عداوت می کنند، و غلاة آنها یند که پیامبر ﷺ یا یکی از ائمه علیهم السلام را خدا بدانند یا آنها را در عبادت شریک خدا دانند و همچنین است اگر در صفتی از صفات خدا مثل رازقیت و غیره آنها را شرکت دهند و مجسمه آنها یند که خدا را جسم میدانند.



پارل ۱۵. برخی از مخالفان ادعایی کنند که پیامبر در لحظات آخر عمر و در جریان نوشتن وصیت نامه که عمر مانع او شد، می خواست به امامت و خلافت ابوبکر تصریح فرماید، آیا چنین ادعایی صحیح است؟

چو یکی از سؤالاتی که ذهن هر حق جویی را به خود مشغول می کند این است که پیامبر اکرم ﷺ در آخرین لحظات حیات چه می خواستند بفرمایند؟

در طبقات کبری از ابن عباس نقل شده که گفت: وقتی وفات رسول خدا نزدیک شد، در خانه، مردانی بودند که در بین آنان عمر بن خطاب هم حضور داشت و پیامبر خدا ﷺ فرمود: برای من کاغذی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید؛ در این هنگام عمر بن خطاب گفت: مرضی بر او شدت یافته و قرآن نزد ماست و کتاب خدا ما را کافی است. اهل خانه اختلاف کردند. برخی بر قول خلیفه دوم اصرار ورزیدند و عده ای خواهان اطاعت از امر پیامبر ﷺ بودند. هنگامی که اختلاف و نزاع زیاد شد پیامبر ﷺ فرمود: از نزد من برخیزید و بروید.[۱]

این حادثه در کتاب های صحیح بخاری، مسنند احمد بن حنبل، صحیح مسلم، طبقات کبری، سیره نبویه ذهبی به تفصیل آمده است.

بسیار ضروری و مهم است که پیامبر ﷺ به چه مطلبی می خواستند تصریح بفرمایند که عمر بن خطاب مانع شد؟ ما این جواب را با استفاده از مدارک علمای اهل سنت پاسخ می گوییم ؟

و همچنین عینی از خطابی نقل کرده است که:

قال الخطابی : يحتمل وجهين. أحدهما: أنه أراد أن ينص على

الإمامية بعده فترتفع تلك الفتنة العظيمة كحرب الجمل وصفين.
پیامبر می خواست امام را معین کند تا این فتنه های بزرگی
مثل قضیه جنگ جمل و صفين پیش نیاید. [۲]

با توجه به این که فتنه های جمل و صفين در زمامت امامت
امام علی علیهم السلام رخ را طبعاً این عبارت اشاره به امامت امام علی
علیهم السلام دارد.

خود خلیفه دوم در عبارتی، صراحة دارد که ولقد أراد في مرضه
ان يصرح باسمه (على بن أبي طالب) فمنع من ذلك إشفاقاً
وحيبة على الإسلام.

پیغمبر اراده کرد که تصريح کند به اسم ایشان (امام علی) اما من
مانع شدم ... [۳]

با توجه به این که رسول الله (صلی الله علیه وآلہ وسلم) در
آخرین روزهای زندگی اش این خطبه را خواند:
ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی.

ای مردم همانا من باقی گذاشتمن در بین شما کتاب خدا و عترتم را.
حتی جابر می گوید که پیامبر میریض بود و توانائی راه رفتمن نداشت،
آقا امیر المؤمنین و فضل بن عباس دست پیامبر را گرفتند و او آمد
به مسجد و پیامبر حدیث ثقلین را مطرح کردند.

دوباره برگشت به منزل و قبل از رحلت شان جمعیت زیادی جمع
شده بودند و حتی تعییر دارد که غرفه پیامبر، از جمعیت موج
می زد. آن جا فرمود: من در آینده نزدیک پیش خدا خواهم رفت:
الا انی مختلف فیکم کتاب الله وعترتی اهل بیتی، ثم اخذ بید علی و قال هذا
علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقا حتی یردا علی الحوض فأسئلکم ما
تلخلونی فیهما.

آگاه باشدید که کتاب خدا و اهل بیتم را میان شما باقی گذاشتمن
سپس دست امیر المؤمنین علیهم السلام را گرفتند و فرمودند علی با قرآن



است و قرآن با علی از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض وارد شوند
پس من شما را از آن ها سؤال می‌کنم ... [۴]

با آگاهی به این مطالب روشن می‌شود که پیامبر اکرم در این
نامه (حدیث قرطاس) می‌خواست همان چیزی را که قبلًا در
حدیث ثقلین بیان کرده‌اند تأکید کنند که إنی تارک فیکم ما
إن تمسکتم به لن تضلوا بعدي أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله
حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترته أهل بيتي ولن يتفرقوا
حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهمما»

مردم من چیزی را در میان شما می‌گذارم که اگر عمل کنید،
هر گز گمراه نخواهید شد ... [۵]
مشخص است که مراد رسول اکرم این بود که هم توصیه به
كتاب کند و هم توصیه به اهل بیت. یا حتی نام اهل بیت را
هم در این جا بنویسد.

لذا این عبارت عمر که می‌گوید : حسبنا کتاب الله، می‌خواست
یک ردی بر سخن پیامبرداشته باشد که اگر می‌خواهی ما را به
كتاب الله و اهل بیت توصیه کنی، کتاب ما را کفایت می‌کند،
نیازی به اهل بیت نداریم.

با این بیان روشن شد که آن چیزی را که پیامبر ﷺ می‌خواست
بنویسد، خوشایند مذاق عمر و گروه او نبود و اگر امروزه وهابیت ادعا
می‌کنند که «رسول خدا ﷺ» می‌خواست به اسم ابوبکر تصریح
کند عمر مانع شد، تاکنون هیچ عالم سنی این ادعایا مطرح
نکرده و به قول معروف «مرغ پخته نیز به آن می‌خندد»؛ زیرا اگر
واقعاً عمر یقین داشت که پیامبر ﷺ می‌خواست نام رفیق
وی ابوبکر را به عنوان حاکم بعد از خود بنویسد، باید خوشحال
می‌شد؛ به دلیل این که بعد از رحلت پیامبر ﷺ در کودتای
سقیفه همان ابوبکری که به ادعای برخی، عمر مانع شد تا با
وصیت پیامبر ﷺ خلیفه شود، بر مردم تحمیل شد. اگر عمر علیه



ابوبکر در آخرین روزهای حیات پیامبر ﷺ اقدام کرد، چرا ابوبکر او را بعد از خودش به حکومت انتخاب نمود؟ وقتی خود عمر می‌گوید «پیامبر ﷺ» می‌خواست به نام او (یعنی علی) تصریح کند من نگذاشتم، دیگر سخن‌های دیگر اعتبار ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. طبقات کبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۲
- [۲]. همان.
- [۳]. ابن أبي الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰.
- [۴]. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴، چاپ محمدیه مصر؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ص ۱۶۴؛ تفسیر بحر المحيط، ابو حیان، ج ۱، ص ۱۱۲.
- [۵]. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.





مرکز رسیدگی به امور مساجد

دفتر مطالعات، پژوهش ها و ارتباطات حوزوی

تلفن: ۰۲۵ - ۳۲۹۲۳۸۳۵

سایت: www.masjed.ir - www.MasjedPajoh.ir

آدرس: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی عليه السلام، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل عليه السلام، پلاک ۱۰۳